

ترجمه نظم و نثر خطبهٔ شقشقیه

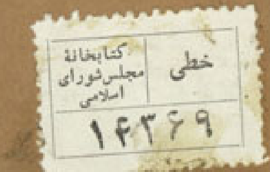
۱۴۳۶۹

محمد تقی بن میر مؤمن حسینی

ترجمهٔ نظم و نثری است از خطبه را می‌آورد پس از آن ترجمهٔ نثر و بعد از آن ترجمهٔ نظم آن را بیان می‌کند.

خط نستعلیق، به خط های مختلف، ۱۲۴۵، ۱۲۶۱

جلد تیماج، ۱۵۳ برگ، قطع خشتی



بسباسه قرنفل دارچینی عنبر اشهب جمع عرلی [illegible] ریال کبرا الجم کو تنی [illegible]
۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم نیم درم ۱ درم ۱ درم ۱ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم
[illegible] نمایند مجموع را [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله کما هو اهله والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اما بعد چون تحصیل نور ایمان و تطهیر قلب از ظلمت نفاق
در ایام مهلت و مدت حیات از اهم مهمات بود بتوفیق من الله الولی سبحانه هو الغنی عبد محتاج الی الله الغنی محمد تقی
بن میر مؤمن الحسینی عفا الله عنهما بتمنیه بتفسیر خطبه شقشقیه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام پرداخت
مضمونی از منظوم حیث و آن خطبه غراء با ترجمه و بیان منظوم مذکور میگردد و الله الامر فقید شقشقیه و علیه
درستی است بمضمون فو کلی خطبه شقشقیه مذکور بسم الله الرحمن الرحیم ترجمه آن این است

شکفته از گل شمسه خورشید درود | بی سلام امیر عرب قدر و قدر
رعرش شعشعه زد نور از آن سلام بگوش | زد آفتاب جهانتاب از آن سلام افسر
هم آفتاب جهانتاب در سلام علی بست | هم این سلام رسید از خدا به پیغمبر
علی بست عرش آلهی که گوشواره او | بنور شعشعه شمشیرش این و آن شبر
علی بست طنطنه افزای شوکت اسلام | علی بست شعشعه افروز ذو الفقار و سپر
علی بست کوکبه رزم سید عالم | علی بست شمسه بزم سفر عرش سیر
علی بست یاک بدل کرشت در ازل | چو کند دست ید اللهش در از خیبر
علی بست آنکه بگردد بگرد او خورشید | علی بست آنکه شود چرخ همراه او چنبر
علی که ملت اسلام از او گرفته رواج | علی که دین خدا راست مورثا صبغة
خدای او و ستم ربی اگر گوید بنای | خورشید [illegible] فکنند از آن بنیاد
شدند تا لی و غالی بغیر شیعه او | بحیله شده از او بخرد و آن هر که [illegible] آتش صعب سیر

دارودی کرمانی
بجهته درد چشم
مجرب است بجهته درد
سر از سر بلند
نشود [illegible]
پس بکذارد [illegible]
مجرب است
[illegible]
[illegible] در جواب [illegible]

ی ختم رسل اوست طراز اراز که الف الف از آن را الف الف شد مطهر کی خلیفه شود خاتم النبیین که کی که برشتر عجل النعل خبر

در مدینه علم محمد است علی علیست حق و حق با علی نص دگر فشکوها کرد در شقشقیه این تا آن خطب ابن خدا امام بشر

اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة آگاه باش بخدا سوگند که بتحقیق چنین پوشید در بر کشید خلافت را ابن ابی قحا

قسم بذات خدا خلعت خلافت را کشید پور قحافه چو پیرهن در بر وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی

بدر کشید او پیراهنه بتحقیق او میداند که محل من از آن چون محل میخ آسیا است از سنگ آسیا عدیل با او که منم ز تن خلافتها مدار قطب منم مرکز منم محور

ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر بریزد از من سیلاب بالا نمیپرد بسوی من طایر بسوی طواف قدس مرغ

روان رسیم چو سیل فیض جز ما با اهل سل بطوف قدرم مرغ برنیارد پر فسدلت دونها ثوبا پس فرو هشتم در پیش روی

خلافت جامه و چشم پوشیدم از آن چو دیدم آن همه نخوت از او فرو هشتم ز زر نهادیم از آن اعراض به همین نظر وطویت عنها کشحا

وطفقت ارتئی و پیچیدم از خلافت پهلو خود را و شروع کردم بجال جستجو فکر میکردم برای خود

جواز دیدم و پهلو ز تاز پیچیدم بجستجوی روان اندیشه باشدم رهبر بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة

عمیاء در میان آنکه حمله کنم و سطوت نمایم بدست بریده یا شکیبائی کنم بر تاریکی سیاه کور در آنکه حمله کنم نمایم بدست ببریده

در آنکه صبر کنم بر سیاهی بیمر یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح سپید موی میشود در آن هر بزرگ پیر میشود

در آن در آن کوچک و مشقت میکند فیها مؤمن حتی یلقی ربه در آن مومن تا ملاقات پروردگار خود کند

اگر کرد از آن پیر و پیر کرد و رحال ربی شقت مومن پیر وا منتظر فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت

پس دیدم که صبر بر این عقل نزدیکتر است پس صبر کردم چه صبر بهر طلب بعقل بود نزدیک رضا بصبر شدم گرچه بود صبر امر

وفی الحلق شجی و حال آنکه در چشم و خار خاشاک و در حلق غصه گره کرده بود

پر از خار نکت چو صبر چو حلقی ز غصه بسته گذر اری تراثی نهبا می بینم ارث خود را

بیسود ارث خلافت ز ابنای کبار تمام رفته بیغما ز اشقیای نفر حتی اذا مضی الاول

لسبیله فادلی بها الی عمر بعده تا گذشت اولی و رفت براه خود پس انداخت آنرا بسوی عمر خطاب بعد از خود پس

چو گذشت پور قحافه براه خویش بدان فکند بار خلافت روان بدوش عمر ثم تمثل علیه السلام بقول الاعشی

پس مثل آورد آنحضرت سلام الله علیه بسخن اعشی شاعر خطیب حضرت پروردگار رشد مثل بشعر شاعر اعشی نغز لفظ گهر

شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر فرق است میان روز من بر کوهان ناقه و روز حیان برادر جابر

چو فرقها هست کز روز من بر پشت شتر برابر آنکه بر نشسته روز دگر فیا عجبا بینا پس ای عجب در میان

همیشه در عجبم در میان این همه عجب زهی عجب که عجب تر بود ز هر دیگر هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها

لاخر بعد وفاته او طلب اقاله و ازاله مینمود بیعت آنرا در زندگی خود ناگاه گره زد آنرا از برای دیگری بعد از وفات خود

دی ... بود نمود استغاثه بیعت چو وحشت زد از هیش بکمر خود کند لشد ما تشطرا ضرعیها

چه بر آینه سخت جز ... قسمت کردند و دو پستان آنرا نمود قسمت حوزه تیم خلافت را همی بر روی موی خوشی پستان بر

فصیرها فی حوزة خشناء پس گردانید آنرا در سنگستان درشت رها نمود ولی افتاد بسنگستان

درشت سنگ زمین محوری تجر یغلظ کلمها درشت است زخم آن تا رنجیدن آن ز زخمهای درشتش بسی شکسته رهان

که گشته از ستمه درشت با آن ویخشن مسها و درشت است سودن آن بدست زمس ای زخشونت توان کرد

زپاره پاره سودن آن سود وشش ... ویکثر العثار والاعتذار منها بسیار میشود لغزش و عذر خواهی از آن

تمام لغزش و ایم ... بسی شعار همیشه در غلط اندر غلط بعذر اندر فصاحبها کراکب الصعبة

پس صاحب آن مثل سوار شتر سرکش است بود مصاحب هم صحبتش چو صعبه سوار همیشه بول الاکش زرخش صعب سیر

ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم اگر بکشد زمام آن را بدرد و اگر سر دهد خود را بمهلکه افکند [illegible]

بچاه در رفته گر باشد ان بدبر فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس پس مبتلا شدند مردم بقسم خدا بخطا و سرکشی [illegible]

[illegible] شدند بسخت در شتی خط و خبط وتلون واعتراض و رنگ برنگ شدن بهر طرف [illegible]

[illegible] شدند رنگا رنگ بهر طرف [illegible] فصبرت على طول المدة وشدة المحنة

پس شکیبائی کردم [illegible] سختی محنت [illegible] طول مدت [illegible] و شدت محنت [illegible] حتى اذا مضى

لسبيله تا آنکه رفت براه خودش رسید نوبه که کرد براه خویش روان روان سپرد بجمعی و کرد شان همسر جعلها في جماعة

[illegible] نمود همسر مرا [illegible] چند نفر زعم اني احدهم فيا لله

للشورى [illegible] گمان نمود که من هم یکی از ایشانم چه فتنه کرد خدایا [illegible]

متى اعترض الريب في [illegible] کی افتاد چنین شبه و شک اندر من منم آنکه [illegible] پادشاه [illegible] مع

الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر [illegible]

سوم قرین چنین همسران تیره سیر لكني اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا [illegible]

[illegible] شدم [illegible] فصغى رجل منهم لضغنه و

مال الاخر لصهره پس میل کرد مردی از ایشان بجهة کینهٔ خود و میل کرد دیگری بسوی داماد خودش نمود میل یکی سوی کینه [illegible]

یکی روان سوی داماد و مائل دو چیز مع هن وهن [illegible]

الى ان قام ثالث القوم تا آنکه برخاست سوم آن قوم [illegible]

نافجا حضنيه برآورده [illegible] خود چو چارپای [illegible] زهی عجب [illegible] بين نثيله

ومعتلفه در میانه سرگین خود و نیم خوارهٔ خود نموده پر شکم خویش [illegible]

وقام معه بنو ابيه برخاستند با او پسران پدرش [illegible]

يخضمون مال الله [illegible]

خضمة الابل نبتة الربيع [illegible]

الى ان انتكث عليه فتله واجهز عليه عمله تا آنکه [illegible]

[illegible] وكبت به بطنته [illegible]

[illegible] فما راعني الا

الناس الى [illegible]

كعرف الضبع ينثالون علي من كل جانب [illegible]

[illegible] حتى لقد وطئ الحسنان

وشق عطفاي [illegible]

[illegible] مجتمعين حولي كربيضة الغنم [illegible]

[illegible] فلما نهضت بالا

مر نكثت طائفة منهم [illegible]

[illegible] ومرقت اخرى وقسط آخرون [illegible]

دیگران [illegible] كانهم لم يسمعوا الله سبحانه

وتعالى اذ يقول تلك الدار الاخرة [illegible]

[illegible]

که دار آخرت آمد بهر مردم نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا میکرد اینرا از برای کسانیکه اراده
میکنند بلندی را در زمین و نه فساد را آن کسی که نیست علو و فساد در نظرش بدار آخرت او راست راحت آخر والعاقبة
للمتقين و عاقبت کار از برای پرهیزکارانست بود مردم پرهیزکار آخر کار بقرب حق رسند مرد در عقوق پدر
بلى والله لقد سمعوها ووعوها آری قسم بخدا هر آینه بتحقیق شنیدند آنرا و حفظ کردند آنرا بلی قسم بخدا که این شده
بگوش رسید تمامی آیه مذکوره را نموده زبر ولكنهم حليت الدنيا في اعينهم وراقهم زبرجها و لیکن این
شیرین آمد دنیا در چشم ایشان خوش آمد ایشانرا زیورهای نقش آن ولیکن این بنظر آمد ابن جهان شیرین رواج زیورش برد پند دانشور
اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة آگاه باش سوگند بآن کسیکه شکافت دانه را و بزیور حکمت آراست تن جان
داده نرا بهوش باش بذاتی که دانه را شکافت نموده نقش تن جانور جاده و نر لولا حضور الحاضر وقيام
الحجة بوجود الناصر اگر نبود حاضر بودن امام حاضر و برپا بودن حجت خدا بوجود یاری شده معین
اگر نبود حضور خلیفه حاضر نبود نامه دین خدا بجلوه اگر وما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا
آنچه فرا گرفت خدای تعالی از دانایان اینکه قرار نگیرند بر یکدیگر و اعتقاد بهم نکنند نه عهد از علما بد خدای احکم
که هیچگه نشوند یکجا نه بهدیگر على كظة ظالم وسغب مظلوم بر سیری بسیار شکم ستمکار و بسیار گرسنگی بجا
و تبه روزگار ستمکش شود همان شکم ظالم نهایت پر گرسنگی زده مظلوم را لب آز لالقيت حبلها على
غاربها هر آینه می افکندم ریسمان ناقه را بر دوش آن را میکردم زمام ناقه بدوشش فکندمی از زهد رها نمودی او را
زنبالی گوهر ولسقيت آخرها بكأس اولها و هر آینه آب میدادم آخر آنرا بجام اول آن بجام اولش آخر نمودمی
سیراب مر دادم ارتنه طلاق این عجوزه شوهر ولالفيتم دنياكم هذه عندي و هر آینه می یافتید
دنیای خود را این دنیا را در نزد من از خوارتر زخم هر آینه دنیا بر خویش میدیدند بلاک خویش نه بین داد برد علم نمر

ان هذه في عيني بر عینت زن خشم از بزار نبوده در نظرم سیح ابن جهان بهیبت نظر خشم من و ملک فاتنش منظر
من عفطة عنز از صدای عطسه بز ماده چو او این جهان نبود جز صدای عطسه بز ولیکن ماه بزی بلکه از آن پستی احقر
وقام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه عليه السلام برخواست بسوی او مردی از اهل دهات و زمینهای
سبز در رسیدن آنحضرت علیه السلام من خطبته الى هذا الموضع فناوله كتابا فنظر فيه از خطبه
خود تا آن موضع پس داد آنحضرت را رقعه پس روا در در نظر مینمود در آن سخن رسید بانجا یکی ز اهل قرى
بداده کتابی ز رقعه سر بسته فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس رحمة الله عليه
يا امير المؤمنين پس چون فارغ شد از خواندن آن گفت مر او را ابن عباس رحمت خدا بر او ای پادشاه
مؤمنان لو اطردت مقالتك من حيث افضيت کاش پی میکردانیدی سخن خود را از آنجا که رسانیدی
چو فارغ آمد گفتش ابن عباس ای امیر اگر کرا حیات کنی این سخن فقال هيهات يا ابن عباس
تلك شقشقة هدرت ثم قرت پس گفت آنحضرت هیهات ای پسر عباس آن شقشقه بود آواز کرد
پس قرار گرفت جوابداد هیهات ای ابن عباس آن بدیر شقشقه بود و می نمود هدر قال ابن عباس فوالله
ما اسفت على كلام قط كأسفي على ذلك گفت ابن عباس پس قسم بخدا تأسف نخوردم و دریغ نخوردم بر سخنی هرگز مانند
دریغ خوردن من بر آن الكلام ان لا يكون امير المؤمنين بلغ منه حيث اراد بجای که اراده
نموده بود که رسد از آن جائی که خواست پس از قسم بخدا گفت ابن عباس آه نخوردم چنین افسوس از آن حسرتم افزون
اگر چه یافت اهم امم چو بدر منیر نگشت فارغ از آن خطبه پر از جوهر شد این جواب سؤال از ظهور عالم گیر
از آن شده است چنین خطبه شقشقیه و حذر صدوق از آن بمعنی دمر تقریر بیان ربوده هست تاویل قاضی ابتر
گرت گفت رضی کان پس بود معروف نگشت بقاموس ضبط آن زیور که ناطق است بآن خطبه جا بر غدیر

دو چشمه مکلل کند بکل فقر خطب راز رفت منبر عزت ~~هم اوست ناشر اسرار غیب بر منبر~~

هم اوست کوهست روز های علم منجی هم اوست رهبر ابلی جواهر راز هم اوست ناشر اسرار غیب بر منبر

از دست خاتمه نسخ وقبه بیضا هم اوست قاسم ارزاق شافع محشر هم اوست صاحب کرسی نور بر فروک

هم اوست عالم عهد و ساقی کوثر همیشه شیعه او شاد و مخلصش سرور همیشه دشمن او کور و معتقی او کر

همیشه جان محبان از جمال او پر نور همیشه روی زمین از ابل بیت او انور خدای تجبت قائم بنور او دایم

شگفته عالم و آدم بداده داور تمام شد ستاره سلطان خانم در در صدف است صدف بدر یا خانم اسم شریفت

تاجا قلطان قاتم

دگر است صفای عیش و

بسم الله الرحمن الرحیم طلع لعبه

باز اندر سر من ذوق هوای دگر است باهوای دگرم عزم ثنای دگر است دین بهارم دگرم زمزمه رای دگر است کلشی زمزمه رای دگر است

نغمه ام با همکه نوای دگر است خلوت بزم مرا عزم غنای دگر است روضه عشرت از آن پس بهای دگر است چمن عیش مرا از در آنجا

همه در تم بلبید مثبت که از به بر است سر بسر جامه ملبوس عمر بکه راست ای مکاری تو مهیا بکن اول افسار مست افسار دراز افشانه

نعزم در کار اول افسار ز سر رشته تشنیع بیار بعد پالان و جل و چار ادوال و مسمار که ز لعنت بکشود دلم در تنه صد انبار

وز مذمت بکشادم در پنجاه هزار بهر این بار گران آمده ام تکیه سوار بار کن ز صد و پنجاه منش ایم سر بار

غم مخور کاین همه هست اندک و بخود بسیار گر ابا بکر عجب بر ظرف بار بر است همره بار ضعاب بود غی لنگ لنگ

پیر خر لیته و در بیش ان دنگ و بنگ بایدش رانکر افروخته سیخی در چنگ بدهش راحله و زاد وی از ترد تفنگ

بسوی هاویه بفرست بلالنگ و درنگ کز غرور آمده سر گشته و دیوانه و دنگ رمیشان کن تور نجبیل خام دو بسی لنگ

که مباد اشود ابلیس از ایشان دلتنگ پس بیاویز کلو بند و از زنگ فرنگ که نکو بارد نکو جامه و بیکو سفر

چون قدم رنجه نماید بسوی نار عمر ظرفه عفریت تهمتی ولی از سگ کمتر با همه طنطنه و عمار و تکاپوی سقر

اهل دوزخ استقبالند بخدمت یکسر جامی از شربت زقوم بکف بر آنکر جام دیگر ز نوی آلینه بر تر آب سر

همه بر دور وی از شور و شر انگنده شرر جمله گویند که ای سید ماوای سرور جائت الساعة والساعة ادهی وامر

اشرب اشرب هنیاً لک ای کافر است ای عمر از سر صدق آمده یمنی شو ناطق چون تو کذاب بکر بدم در بکم دد جای

راه جنی

راستی بلبنه کند گشت جو رسوا سارق که شنیدم کر تو را آنکه بر اور دبدق جانب محکمه ام آگر تو را سازم رق

ای تو سیراب ز تیزاب نجاة و دافق میرسی از من حاذق بعلاجی لایق که در این عصر چو من نیست طبیبی حاذق

سوی این حاذقه لبشتاب بلبل عاشق که برای تو دوای عجبی در نظر است بهر اولاد زنا تاب توای بدگوهر

تا نفیر آمده و شد ختنه زنوبار آور آن زنا زاده بخطاب زناکار عمر کرده در مذهب خود باز دخول مادر

زان دخولش شده حاصل لعباصت دختر کان عمر پاک است و کرای بد رشی را خواهر گفت چون دختر خود خواهر خود را شوهر

کرد با دختر خود باز دخول دیگر وه چه شوهر که بود جد و پسر خال و پدر که خباب تو مبنی بکه صدف را کبر است

ای عمر ای که تو سرمایه هر بیدادی بار بیداد همه اهل جهان بنیادی پا به عنق چو بنا که زکین بنهادی

بر رسول مدنی تهمت هذیان دادی تو نی بلبش م نمودی زد ماتش شادی در پا غضب خلافت جفا افتادی

در شکستی در کرسب و بلا تک دی چون تو شته ادکی مادر گیتی زادی ای که در کفر و ضلالت تو کمهی استادی

وای بر جان تو چون خصم تو خیر البشر است این حدیثی است موثق که عمر حین نماز بود در آینه چون با باجهد بجهل انعاز

پدرش نیز در او گفت بوی عمر دراز در رکوع آمده تسبیح نموده اغاز جمعی اندر عقبش دامن وی کردن باز

که عمر را خبر نیست در این راز و نیاز کر خبر دار شود کی ز نماز آید باز بود مشغول که جایز نبود قطع نماز

وه چه پاکیزه اهالی است پر از سوز و گداز این همه علم کی در صورت بشر است ای عمر همت و دانش که تو زن گردیدی

چون دال از قصه معراج نبی ببریدی هر کجا قصه معراج شدی خنده بدی هر تو خواسته و بازه جوانی دیدی

زوج او شدی و صفت شکم زائیدی در پی غسل جنابت طرفی بگزیدی چون سر از چشمه بر آورده بخود بالیدی

باز بر صورت میشوم عمر گردیدی و از غم شوهر و اطفال همی گرشیدی باز گو زانکه حدیثی است بسی معتبر است

طفلکان آمده در مجمع عامت دیدند همه بر دور تو از شوق بیکر دیدند یاد شیری که ز پستان تو می نوشیدند

هر طرف دامن میشوم تو پیچیدند سعلم بهمی معرع و ملنا لبدند دمبدم از غم هجران تو مرا دیدند

در قسلی بتو چسبیده و بیغلطیدند اشک و خون از مژه فواره صفت باریدند جمله بر مادر مکار خود بچسبیدنعی

مادر ما توئی البته نه شخصی دیگر است خلق گفتند که ای طفل نه زن مرد است این گرچه بسیار که از زن بود این مرد

وه چه مردانه و شی اشکده ارنجی چنعصا باز کی در وی پر از ریش به بی مادرت بود زن و هیچ زمان

گرنعرد ست و نه زن هر بلا هر سر کینی هست شیطان صفتی دیو و شر بد آیینی طفلکان گریه کنان جمله گفتند همی

مادر عابت کرفتش صفت آمد بیقین که ز غبار پلیدش دو سه من بشم فر ثبت دوش هم صحبت ما بود جوانی فادان

که نبود آگهیش از حرکات جهوران چون جزاد زسر دفتر اهل عصیان گفت ابلیس بود تکیه سوار نیر ا ل

کفتمش بوح نکو نیست عمر بد تر از آن بیت ان در رضیا و شکست ای را لیان وان همه کوی این بیت سر ان طغیان

پشم از خانه او نیست مدار ان شیطان شرح کردار عمر نیست بگفتار آسان عمر است این عمر است این عمر است

ای عمر کر همه مخلوق شوند اهل رقم همه از عالم و آدم همه وقت و همه دم بهمه قوت قدرت لب ه فیل و حشم

جن و انس و ملک و مرغ و بوان ماهی یم هر سر سوی ستوران بشود نوک قلم همه اشجار قلمها همه سوها در هم حل شود خاک

بدریای سیه با همه هم بنویسند از ل تا بدم صور دمادم کرچه مردم مدد و در رسد از ملک علوم شرح ظلم و ستم شنعه تو مخبر ا نیست

المتعه جمیع تمام شد

الموجب

عالیجناب مقدس ملا عبد الله حسینی

عزت اطوار رضا الزائرین

مشهدی رضا علاف

العین المروجه

تمامت و همگی یک درب عمارت که مشتمل است بر بیوتات مفصله

ادطاق باب صندوقخانه

باب مطبخ باب الاخانه

المبلغ

مبلغ پانزده هزار دینار رایج عراق نقره لیست هشت نخود

المدة

الصیغه

یکسال کامل الا ماه صیغه مواجره بلفظ اجاره کردیم

و در ضمن عقد شرط شرعی قرار داد شد که اخراجات تمام بیوتات

و اندود را همه او بر طرف اندازه بعهده موجر مسطور نباشد و مستاجر

معزا الیه وجه اجاره را ماه بماه بموجر مزبور ادا و کار ساز نماید

۱۲ جری ذلک فی شهر ربیع الاولی

تاریخ آنون فیه در فا قائم تجارة داعی

۱۲ ... شهر محرم الحرام

المتمتع بها المتمتع

المدة المبلغ

التاریخ

و کیل او کوید متعت

نفسی موکلتی الثلثة

ثلثاث الی المدة المعلومة

و المبلغ المعلوم

المطلق و المطلقة و الموکل

المطلق

المطلقة الرشیدة

طلاق خلع

المطلقه

[illegible]

قباله

قد وقع کما له الترغیبة

اعرا البایعات المزبوران ما

جنبه منها المبایعه و المصالحه

مثقال عشرون و الاخل و النقصان

تیر الطائف زکوة الارض

مهامه الدار

بعث بر کرو ستطر در قسمی از علما تر عیه آنکه حاضر گردیده عالیجناب مقدس القاب کنفلاح عالم ملا عبد الکریم خلف مرحوم

ملا عبد الجواد تاجر ولد الذکور در رقبه عقد و شور لفر جنت تمامت و همگی یکدرب عمارت مسکونه خود را که مشتمل بر بیوتات

مفصله ذیل طنابیه باب کالچانه دالان باب مطبخ باب کاهدان باب طویله و محوطه محصوره طولیه

و عرضا مسه ذریع عالیحضرت خیر الزائرین کربلائی محمد باقر ولد عالیقدر رستم مرحوم بمبلغ سی تومان رایج عراق سکه

عددیا ... بقرار ده هزار دینار بیع سکوک ... شمس معلوم القدر و الکمیه بینهما مبایعه

شرعیه جازمه با لفظ عربیه و غیرها بیع المتع قدیم جاری گردید و قبض الثمن و اقباض الثمن بعمل آمده و عقد

با معزور جمیع خیارات موجبه در فسخ العقد خصوصا خیار غبن و الحلی فیه و لو کان فاحشا و اقیمتی بمبلغ

مصالحه بمبلغ ... مصالحه با کار ... جاری و صیغه المصالحه عاید گردید و با معزور ... درک شرعی عهد گردید

المبیع مستحقا لغیر عنه او منتقلا ... گردید و الیوم ... شرعیه جازمه ...

مشتری مسطور دارد که ... مالکانه ... گردید و ذلک فی ... الحقوق

الحقوق فی شهر ۲۹ ... ۱۲۹۰

شرعا صحیح

با جاره شرعیه داد ... عبد الله ولد ... تمامت و همگی یک باب دکان عطاری

واقعه در ... بازار ... عطار از ... الی انقضاء مدت یکسال کامل الدیام

بمال الاجاره مبلغ ... رایج عراق و صیغه المواجره بینهما جاری گردید و ... شده که ... دکان

دکان ... ثبت ... و وجه اجاره ... دکان ... ساز

فی ... ۲۹ ... ۱۲۹۰

هو المالک بالاستحقاق بعد الحمد و الصلوة باعث بر تحریر و ترقیم این کلمات شرعیة النظام آنست که حاضر گردیدند

مسمیان کربلائی محمد و لا حسین حسینعلی ابنان مشهدی رضا مرحوم و بعد الحضور در کمال عقل و شعور بود فروختند

بعقد مبایعه صحیحه شرعیه تمامت و همگی یکدرب عمارت مسکونه خود شان را که مشتمل است بر بیوتات مفصله الذیل

باب مطبخ صندوقخانه دهلیز محوطه محصوره محدود بحدود اربعه حدی متصل بخانه حاجی قصاب و حدی بخانه مشهدی جعفر

و حدی بخانه کربلائی [illegible] الدین [illegible] و بشارع عام و ایضا فروختند تمامت و همگی یکدرب عمارت متصله

بمبیع فوق که مشتمل است بر بیوتات مفصلة الذیل طالار دهلیز اوطاق بالاخانه با نصف شایع محوطه

از قرار حدود سابقه و راه [illegible] در تحت بالاخانه است که مشترک است مابین بایعان و مشتری [illegible] الدین رحمه الله در عرض

از محوطه مسطوره که بحقیقت کربلائی محمد و لا حسینعلی راه رو باقی مانده و داخل مبایعه نگردیده بعالیحضرت [illegible] کربلائی

محمد حسن علاف ولد مرحوم کربلائی محمد رضا بمبلغ سی و هفت تومان رایج عراق سکه محمد شاهی نقره علاوه از قرار هزار

دینار و تحویل مشتری مزبور مبیع مسطور را بثمن موصوف و صیغه مبایعه صحیحه شرعیه جازمه بالفاظ

عربیه و غیر ما بین المتعاقدین جاری و واقع گردید قبض ثمن و اقباض مثمن بعمل آمد و غب ذلک بایعان

مزبوران جمیع خیارات متوجهه بر فسخ خصوصا خیار غبن و الغبن فیه و لو کان فاحشا او افحش

بمبلغ یکمن [illegible] مصالحه نمود و صیغه مصالحه نیز با تمام جاری و واقع گردید و وجه مصالحه عاید

بایعان گردید و بایعان مزبوران ضامنان درک مشتری عند خروج المبیع مستحقا للغیر کلا او

بعضا عینا ام منفعة گردیدند و بعد الیوم نظر بموجب این مبایعه صحیحه شرعیه جازمه حالیه

مبیع مزبور تعلق بمشتری مسطور دارد که کیف یشاء و یختار در آن تصرف مالکانه نماید

کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم ... ۱۲ ... جمادی الاول ... مطابق ...

سنه ۱۲۶۱

بعد الحمد و الصلوة باعث بر تحریر این کلمات شرعیة الدلالات آنست که حاضر گردید علیا حضرت خدیجه خاتون بنت

مرحوم [illegible] السعید زوجه عالیجناب فضایل مآب آخوند ملا صادق بعد حضور لدی التحقیق معرفتها اقرار و اعتراف نمود

بوصول جمیع [illegible] که در ذمه عالیجناب زوج داشت فی المجلس نیز مبلغ سه تومان اخذ نمود و ذمه عالیجناب

مزبور را بری نمود و بعد عالیجناب آخوند ملا صادق بموجب طلاق نامچه علاحده زوجه مزبوره طلاق داده

و یک اولاد ذکور شیرخواره داشت [illegible] ولایت و نفقه با ایشان بود و حضانت با مادر لهذا بتاریخ ذیل

حاضره گردید خدیجه خاتون با اجاره صحیحه شرعیه قبول نمود از عالیجناب زوج مطلق برای اینکه طفل او را از حال تحریر الی انقضای

مدت دو سال کامل هلالی متوجه نفقه و حضانت و ملبوس و غیره جمیع اخراجات او متوجه شود بمبلغ شش تومان

ریال محمد شاهی [illegible] از قرار هزار دینار که هر ماهی مبلغ [illegible] دینار در اول هر ماه کارسازی مشار الیها مادر طفل

باشند نماید و صیغه مواجره نیز [illegible] بمبلغ مزبور جاری شده و من بعد الایام زوجه مزبوره ادعای مهر و یا نفقه و یا تخریج طفل

نماید باطل و عاطل و از درجه اعتبار شرعی انور ساقط خواهد بود مگر ماهی [illegible] ریال باید [illegible]

باجاره صحیحه [illegible] ... عزت اطوار ... مشهدی رضا علاف بعالیجناب [illegible] انتساب ... تمامت

و همگی مشتمل بر بیوتات مفصله ذیل اوطاق صندوقخانه مطبخ کوشک واقعه در محله ... از حال تحریر

الی انقضای مدت یکسال کامل ... الایام بمبلغ معین معلوم القدر مبلغ یک تومان رایج عراق ... و صیغه

بینهما جاری و نافذ است مشروط بر اینکه مستاجر معزی الیه وجه اجاره ... وجه مسطوره ماه بماه ادا و کارسازی

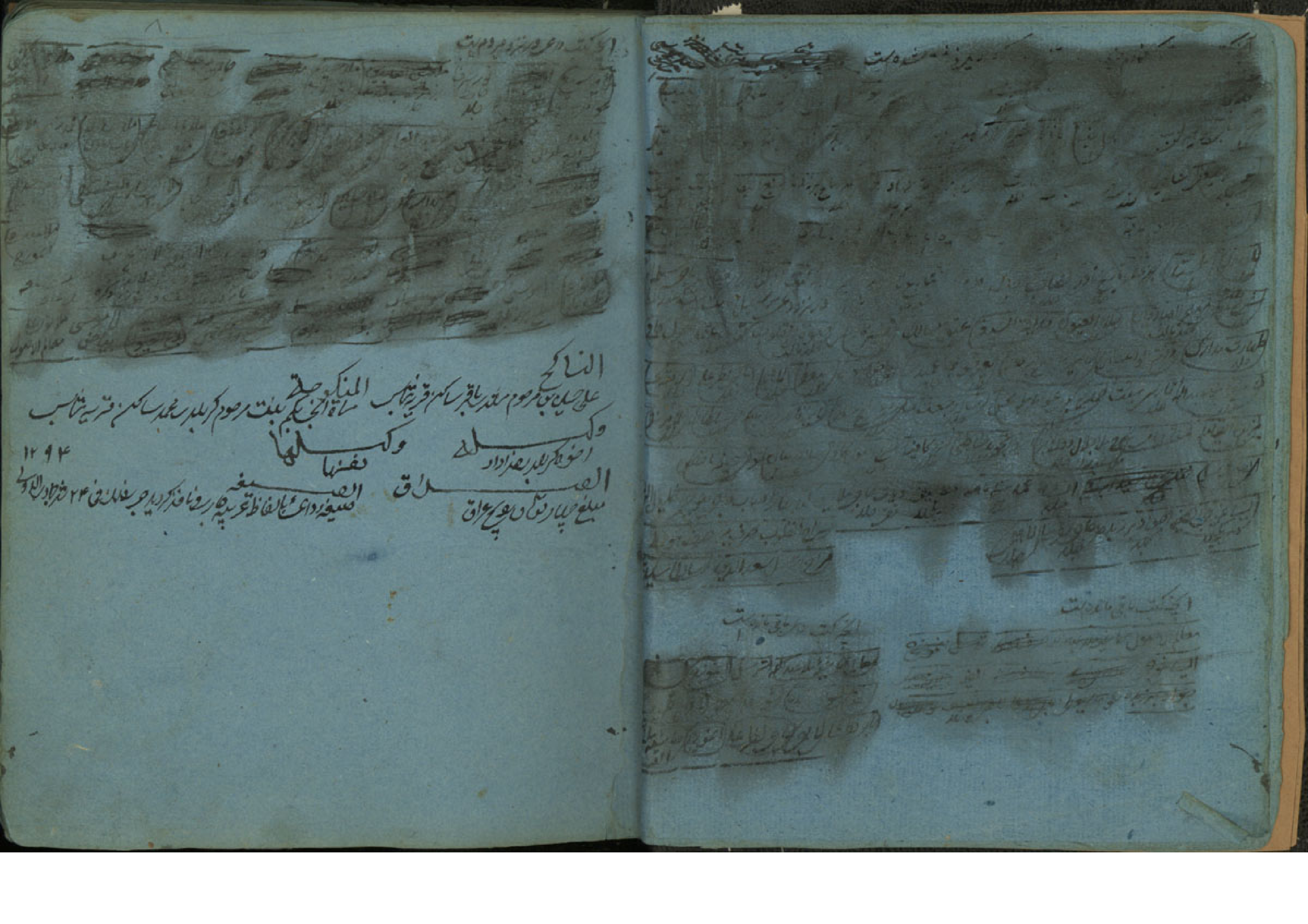
موجر مسطور نماید و سایر اخراجات مثل ... در تاریخ ذیل الکتاب ... حاضره گردید عفت و عصمت پناه شهره بانو زوجه عالیحضرت کربلائی مراد و بعد الحضور در کمال

عقل و شعور مصالحه شرعیه نمود تمامت و همگی مهر مسمی فی العقد خود را در عوض و مقابل اشیاء مفصله ذیل

[illegible] حکیم [illegible] ماده گاو بزوج مشار الیه و صیغه مصالحه علی النهج المقرر فی الشریعه بینهما جاری

و واقع گردید و بعد الیوم نظر بوقوع این مصالحه شرعیه اگر مصالحه مزبوره ... مصالحه له از بابت مهر مسمی

ادعا نماید باطل و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد و وجه المصالحه تماما قبض و اقباض ... عاید مصالحه مزبوره گردید



الناکح
علی حسین بن مرحوم محمد باقر ساکن قریهٔ تاسب

المنکوحة
ساره الحاجیه خانم بنت مرحوم کربلائی محمد ساکن قریه تاسب

وکیله
آخوند ملا کربلائی محمد زاده

وکیلها
نفسها

الصداق
مبلغ چهار تومان [illegible] رواج عراق

الصیغه
صیغه را دعا بالفاظ عربیه [illegible] فی ۲۴ شهر [illegible]

۱۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل النکاح وحرم الزنا والسفاح والصلوة والسلام علی سید المرسلین وخاتم
النبیین محمد وآله بقیة المطهرین المعصومین اما بعد غرض از تحریر این رساله وجیزه آنست که جمعی از برادران
ایمانی و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریص نمودند بر تحریر آداب صیغه عقد نکاح و انواع تعبیرات صیغ بوجهی
که غایت احتیاط در جمیع امور مستحسن و مرغوب عقلا است و در آن بهر جهت اکمل مراعی بوده باشد و چون امر فروج
مزید احتیاط را ضرور داشت بود اجابت التماس ایشان را لازم دانسته چند کلمه در معرض ادراک فهم خود و تحقیق رسید
تحریر نمود و [illegible] و هو المستعان فی جمیع الامور باید دانست که ظاهر اخبار اصحاب آنست که عقد
دائم را بلفظ نکاح و تزویج با هر دو میتوان ساخت لکن مشایخ ما رضوان الله علیهم اجمعین هر دو لفظ را ایراد
مینمودند رعایة لغایة الاحتیاط و ایضا باید دانست که مشهور و معمول در عمل بعضی از افاضل که سعادت [illegible]
ایشان یافته بودیم این بود که لفظ نکاح و تزویج هر دو را بمفعول ثانی متعدی بکلمه من میساختند و در [illegible]
متعدی بنفسه وارد شده از آنجمله قوله تعالی ارید ان انکحک احدی ابنتی و تزویج در بعض آیات متعدی
بنفسه وارد شده و هو قوله تعالی زوجناکها و در بعضی متعدی بباء و هو قوله تعالی و زوجناهم بحور عین و لکن
این نکته معلوم نیست در بسیاری از اخبار دیدیم که متعدی بمن وارد شده لیکن رعایت غایت احتیاط
مقتضی آنست بجمیع این وجوه ایراد نمایند ایضا در [illegible] که [illegible] ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم زن و مشهور
بر عکس است پس هرگاه رعایت هر دو شود اولی و احوط خواهد بود ایضا ظاهر بسیاری از اخبار و موافق اکثر
اصحاب آنست که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافی نیست و چون قول بدختر یکه در استقلال ولی نیز هست
احوط آنست که برضای هر دو واقع شود و بعضی فاضل مرحوم رضی الله عنه از جهت غایت رعایت
احتیاط که [illegible] صیغه البنات بود بوکالت دختر جدا و بوکالت ولی جدا و بوکالت هر دو در یک صیغه

در یک صیغه بجا میآورد ذکر وکالت بهر جهت طریق مفید بوده و ولی در نکاح باکره است و جد پدری
و رضای هر یک از این هر دو کافی نیست و اگر این هر دو فوت شده باشند رضای دختر کافیست
و اگر باکره نباشد رضای او کافیست هر چند پدر و جد داشته باشد و ایضا باید دانست که مشهور
میان علما آنست که صیغه جمیع عقود را بقصد انشاء واقع میباید ساخت مثلا کسی که بلفظ انکحت [illegible]
اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاح واقع ساخته ام از آن خبر میدهم این خبر است و باین نحو
نکاح واقع نمیشود و اگر مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم این معنی انشاء الله و باین
واقع میشود و همچنین در جمیع عقود مثلا بعت که میگویند مراد این باشد که عقد بیع را بهمین
لفظ بعت واقع میسازم بعد از تمهید این مقدمات بدانکه خالی از این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه
میگوید یا مرد با زن یا وکیل مرد با زن یا مرد با وکیل زن و در هر صورت رضای ولی را رعایت باید کرد
یا نه چنانکه ولی نیز داشته و از این مجموع هشت صورت بهم میرسد یا آنکه دختر باکره نباشد و آنچه در صورت ثبت
که شوهر و زن هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند یک صورت دیگر است و اگر مرد بالغ باشد
و دختر نابالغ یا بر عکس خالی از این نیست که ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ و از این
پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل میشود اول وکیل مرد صیغه بگوید و زن
باکره باشد و ولی حاضر داشته از جانب پدر یا جد پدری بیبی فرض میکنیم مرد محمد نام دارد و زن
زینب نام اولا وکیل زن میگوید که انکحت موکلک محمد موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا
[illegible] وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم پس وکیل زن میگوید
زوجت موکلک موکلتی بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی پس وکیل زن بگوید

زوجت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت محمّد
زینب علی الصداق المعلوم الموصوف وکیل میگوید قبلت التزویج وکالةً عن موکلی وکیل زن میگوید انکحت نفسی موکلتی
زینب وکالةً عنها وعن جدّها وعن ابیها موکلک محمّد بالصداق المذکور وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی
بالصداق المعلوم وکیل زن میگوید زوجت محمّد موکلک زینب موکلتی علی المهر المعلوم الموصوف وکیل مرد میگوید
قبلت لموکلی وکیل زن میگوید کہ انکحت زینب من موکلک علی المهر المعلوم وکیل میگوید قبلت لموکلی دوم آنکه زن
و مرد دو در خود صیغه بگوید زن ولی داشته باشد و باکره باشد وزن بگوید زوجتک نفسی علی صداق
خمسین تومانًا موصوفًا قبلت لنفسی پس زن میگوید زوجتک نفسی اصالةً و وکالةً عن جدّی و ابی بالمهر
المعلوم مرد میگوید قبلت التزویج لنفسی پس زن میگوید انکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم مرد
میگوید که قبلت النکاح لنفسی پس زن میگوید زوجتک نفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید که قبلت لنفسی
و در این صورت احتیاط آن است که زن از جانب پدر یا جدّ پدر وکیل شود یا به نحو واقع شود و اگر پدر
صیغه را با شوهر بگوید از جانب دختر وکیل شود میگوید زوجتک بنتی وکالةً عنها علی صداق
خمسین تومانًا موصوفًا جواب مرد هم باین نحو است که مذکور شد پس پدر میگوید انکحت بنتی ولایةً
عنها بالمهر المعلوم بعد از جواب داماد پدر میگوید زوجت بنتی زینب منک وکالةً عنها و ولایةً
علیها بالمهر المعلوم با[خ]صیب بعد از جواب داماد پدر میگوید زوجتک بنتی زینب علی الصداق
المعیّن مرد بگوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم اگر وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگویند وزن باکره

بنا باشد یا ولی نداشته باشد بنحو یکه در قسم اول گفتیم صیغها را باید گفت و وکالت را باید از لفظ
انداخت و اگر چهار صیغه اوّل قسم باین ضم کند ظاهر این است که وکیل زن میگوید انکحت و زوجت نفس
موکلتی زینب من موکلک محمّد بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح والتزویج لموکلی محمّد
بالمهر المعلوم چهارم آنکه باهم دو صیغه گوید وزن باکره باشد یا ولی نداشته باشد در این صورت
بنحو یست که در قسم دوم مذکور شد الّا صیغه ششم که تلفظ بآن باید گفت و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم
کم یک است از اقسام مذکور ایجاب را از چهار قسمی باید بر داشته و قبول را از قسم
دیگر هر یک بتفصیل موجب تطویل است مگر آنکه هر دو صیغه را باشد و بولایت عقد کند ولی ایشان و ولی
دختر میگوید زوجت ابنک بنتی ولایةً علیها علی الصداق المعلوم ولی پسر گوید قبلت لابنی ولایةً علیه
علی الصداق المعلوم باب دیگر یعنی زوجت انکحت میگوید باب دیگر باز زوجت و بجای بنتی ابنی میگوید پس میگوید
که قبلت و زوجت بنتی زینب من ابنک محمّد علی الصداق المعلوم که اینجا عشر تومانًا نقدًا صاحب قران پدر ولی پسر میگوید
قبلت النکاح والتزویج لابنی علی الصداق المعلوم از آنچه گفتیم باقی ظاهر میشود و باید کسی که متکفّل وکالت از طرفین است
عارف بعربیّه بوده باشد که تمیز تقدیم و تأخیر اعراب و معانی الفاظ را درست تلفظ تواند نمود و دیگر تصحیح
لهجه خود نزد قاری کرده باشد که ادای حروف از مخارج تواند کرد و رعایت وقف و وصل در مواقع بکند و حال
دو فقهای عجم الفاظ کتبیّه متعارف شده است مثل محمّد حسینی و محمّد علی ظاهر شد آنست که رعایت طور عرب
شود محمّد علی بکسر دال و با تنوین هم بکند الدعوی احتیاط در داشت هر یک از مرد و زن که حاضر باشند

در صحت عقد و اگر وکیل بعوض اسم خود بگوید و اشاره بکند بهتر است و باید که قبل از اتمام صیغهٔ ایجاب شروع
بقبول کند و بعد از اتمام فاصلهٔ عرفی در میان واقع نشود و باید که در هنگام وکیل شدن هر دو مرد عاقل و عادل
یا جمعی از مشهور تعریف بشوند که آن عقد بشناسند و باید نمود که او دست که صرف میگوید نه دیگری تا وقت شهادت
توانند شهادت داد و باید که در وقت وکیل در صیغه گفتن تعیین مهر کنند که اشاره سکه است یا پنج دانگ نیمی است
یا ده دانگ و باید که قبل از شروع صیغه در خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعلیب بنجاح بخوانند
و خطبهای منقول در کلینی هست هر یک را بخوانند خوبست و اگر الهامیه نشود این کلمه را بخاطر رسید
بهترین وجه است الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان علی کل شیء قدیرا وصلی الله
علی اشرف المرسلین محمد واهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد فقد قال الله
تبارک وتعالی وهو الحق وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله
واسع علیم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط والصلوة
علی اشرف المرسلین محمد وعترته المعصومین بل آنکه در صیغه متعه تعیین مدت شرط است
پس وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد من الآن الی طلوع الشمس یا پنج ساعت یا ملات
وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی و اگر زن تحصیل مدت و مبلغ تعیین هر دو بکند بگوید متعت نفس موکلتی
من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و وکیل مرد قبول کند خوبست و اگر احتیاط موافق مذهب اصحاب
بکنند در ضمن وکالت بگوید بزن تا صیغه متعه میان [illegible] بخواند تا اینکه توان زوجیت شبهه و اولاد تو میراث برند علاوه

بلاد و طلب قسمت لیالی چنانچه در نکاح دائم میباشد ننماید و توقع نفقه ننماید و سهم [illegible] اذن شده باشی
فلان بمبلغ فلان صیغه این نحو بگوید زوجت نفس موکلتی من موکلک محمد متعة شهر کذا بتومان فقط
نکاح غیر سفاح علی کتاب الله وسنة نبیه علی ان لا ترثنی ولا ارثها وعلی ان علیها العدة و وکیل مرد بگوید
قبلت علی الشرط المذکوره بهتر خواهد بود و اگر طرفین خود صیغه گویند زن گوید متعتک نفسی متعة [illegible]
بعنوان نکاح خواهد گفت و شقوق دیگر ظاهر است و مؤلف هذه الرساله محمد باقر بن محمد النقی عفی الله
عنهما بالنبی وآله الطاهرین المعصومین و اگر زوج خود طلاق زن و جنس دهد طلاق بلا عوض
میگوید مثلا زینب زوجتی طالق هی طالق مرة علی کتاب الله وسنة نبیه و اگر وکیل شوهر
میگوید زینب زوجة موکلی محمد طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة علی کتاب الله وسنة نبیه
و اگر طلاق بعوض باشد وکیل زن میگوید بذلت لموکلک المهر والاشیاء المعلومة وکالة عن موکلتی
موکلتی زینب لیطلقها به و وکیل مرد میگوید هی علی ذلک طالق الخ وکیل زن میگوید طلق من موکلتی
علی ما بذلت وکیل مرد میگوید هی علی ذلک طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة علی کتاب الله
وسنة نبیه صیغه طلاق خلعی آنست که زن خواهش [illegible] میکند
که بعد از پاک بودن از حیض شوهر با او جماع نکرده است زن میگوید [illegible] است زن
میگوید که مهر خود را بخشیدم [illegible] بعوض آن مهر تو طلاق ده [illegible]

بل از صیغه خود بعد از ان وکیل کوید زوجتی زینب موکلتی طالق طلقة علی ما بذلت من تمام مهرها

و الاشیاء المعلومة لزوجها و اکر زن چیزی دیکر بشوهر خود بذل کند سوای مهر مثل اشیاء معلومه و مبلغ معلوم هم میکوید

زوجة موکلی زینب مختلعة علی ما بذلت من تمام مهرها لزوجها و اطلقها به طالق هی طالقة طالق هی مرة

یکبار کافیست دیکر قبلت چیزی نیست ❀ صیغه طلاق رجعی که شوهر مهر زن خود را میل نکند و قبیله

دیکر حاضر شده زن در وقت خواندن صیغه طلاق خود حاضر و قبلت اختیار با شوهر است

بخواهد زن خود را طلاق میل دهد در وقت خواندن صیغه طلاق خود را بلبت فاطمة خانم زوجة موکلی

طالق طلقة طالق مرة زوجة موکلی فاطمة خانم طالق طلقة طالق مرة دیکر چیزی ندارد و قد تم هذه الرسالة

اللهم صل علی محمد و آله محمد

المنسوبة الی المجتهد العالم الکامل العادل محمد باقر بن محمد تقی مجلسی عفی عنه صل علی محمد و آله و سلم

سوال شخصی از مردم دهات اجرای صیغه نکاح الفقیه با مع احتیاطات اوری خواهد اکر کسی عالم بعربیه نباشد چیزی قدری داند

در انکحت موکلتی موکلی علی الصداق مثلا اجرای نکاح حال باید کند و زوجه اسم میبرد و صداق معین نماید کفایت

میکند یا باید در هر کدام از الفاظ بقصد هر کدام نماید هر کدام از لفظ نکاح و تزویج استعمال میشود متعدی بنفس نسبت

بمفعول اول لا غیر و اما نسبت بمفعول ثانی جایز است استعمال شود متعدی بنفس چنانچه استعمال میشود متعدی به

ولام و لفظ تزویج بعلاوه استعمال نسبت بمفعول ثانی با باء هم یکی از اینها بتقدیم مردمیشود بر زن و با العکس

پس از این چهار قسم میشود اول وکیل زن میکوید انکحت موکلتی موکلک علی الصداق المعهود و وکیل مرد میکوید

قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المذکور دوم وکیل زن کوید انکحت موکلتی موکلک علی الصداق و وکیل مرد قابله

مذکور شد میکوید

١٢

سیم انکحت موکلتی من موکلک علی الصداق چهارم انکحت موکلک من موکلتی علی الصداق پنجم انکحت موکلتی لموکلک

علی الصداق ششم انکحت موکلک لموکلتی علی الصداق در همه وکیل مرد میکوید آنچه را که اول مذکور شد هفتم وکیل زن

میکوید زوجت موکلتی زینب موکلک محمد علی الصداق الفلانی هشتم مثل آن لکن [illegible] بتقدیم مرد بر زن

نهم زوجت موکلتی زینب بموکلک محمد علی الصداق دهم مثلا این لکن با تقدیم مرد بر زن و ادخال با بر زن

بعد از زوجت موکلک محمد بموکلتی زینب علی الصداق یازدهم زوجت موکلتی فلانه من موکلک علی الصداق

دوازدهم زوجت موکلک من موکلتی علی الصداق بعینه سیزدهم زوجت موکلتی لموکلک علی الصداق چهاردهم عکس آن

بعد از زوجت [illegible] موکلک لموکلک علی الصداق در همه وکیل مرد میکوید قبلت التزویج لموکلی فلان علی الصداق

و چونکه اتصال ما بین ایجاب و قبول مطلوب است بنا بر این در صورت ذکر صداق مفصلا هر کاه ذکر صداق را مقدم

دارد بر صیغه نکاح یا تزویج رعایت نماید احتیاط کرده خواهد بود مثل آنکه چنان کوید علی الصداق قدره

عشر توامین و کل تومان ثمان ریالات و کل ریال وزنه مثقالان صیر فیان فضة انکحت او زوجت موکلتی

زینب موکلک محمد و وکیل مذکور بلا فصل کوید قبلت النکاح او التزویج لموکلی محمد علی الصداق المذکور و چونکه تحقق

وکالت بحضور که در شریعت مطهره مقرر است غالبا صعوبت دارد نظر باینکه آنچه موقوف بدون دو عادل است

و این مشکل است لهذا همین صور مذکوره را باسقاط لفظ توکیل اتیان نماید بسیار خوب است مثل آنکه انکحت

المرأة المسماة بزینب الرجل المسمی بمحمد المشخص بالتقدیم ذکر صداق یا تأخیر آن وکیل مرد کوید قبلت النکاح

للرجل علی الصداق اینها غایت احتیاط است و هر کاه اتیان بیک صیغه نماید که صحیح باشد کفایت میکند

مثلا اول ذکر صداق نکند و تعیین نماید که اشرفی است یا روپیه اشرفی در یک تومان یا عشر مجملا بعد از تعیین

صداق بکوید زوجت موکلتی زینب موکلک محمد علی الصداق المعهود و وکیل مرد میکوید قبلت

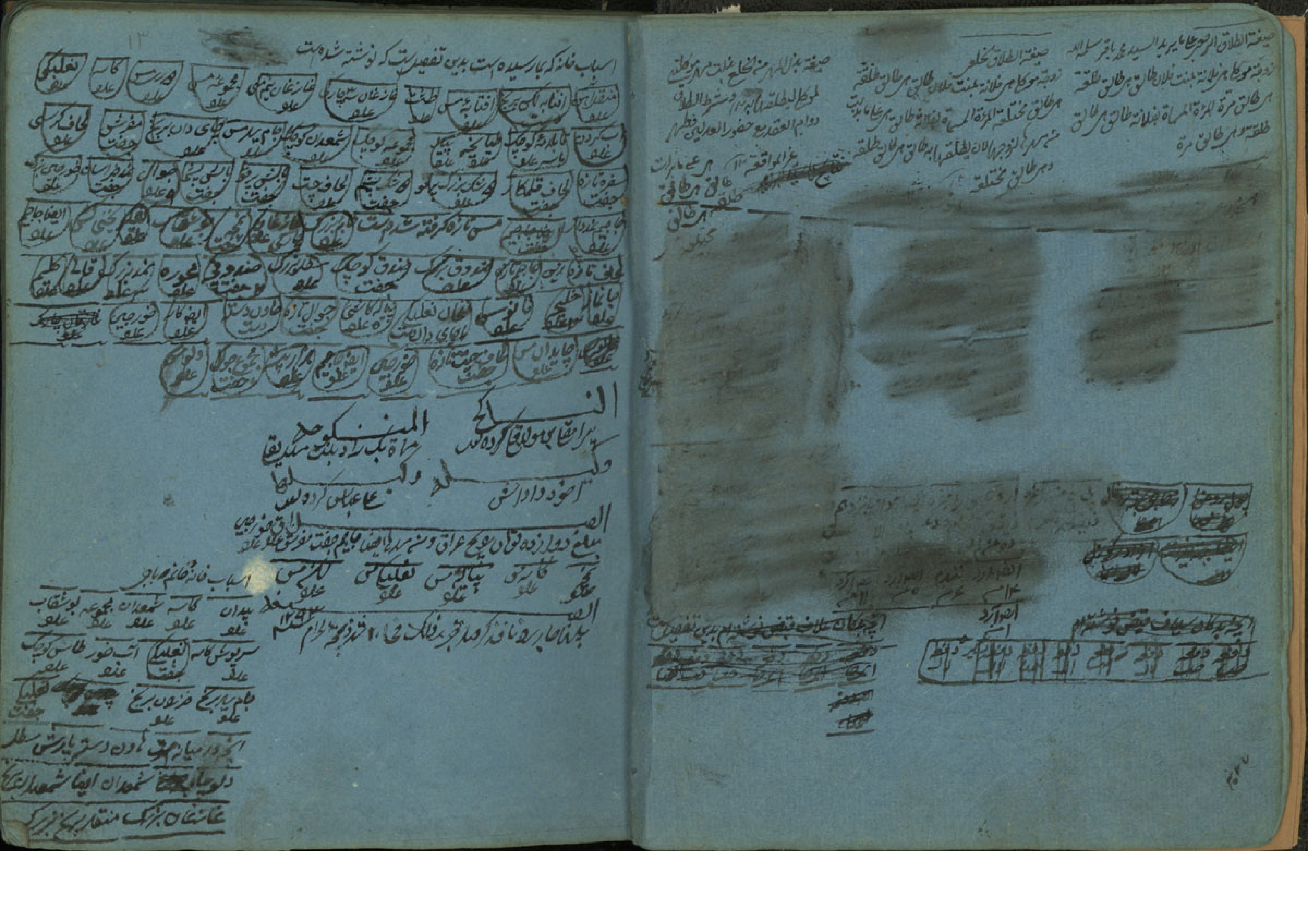
التزویج لموکلی محمد علی الصداق المعهود و هر کاه طرفین کلام یا احد هما عالم بعربیه نباشد بفارسی

صیغه خوانند کفایت میکند مثل اینکه بکوید عقد تزویج و نکاح تو در آوردم بصداق معین که عبارت

از ده [illegible] باشد و در التعیین نماید مرد کوید قبول نکاح و تزویج کردم بهمین صداق و هر کاه

احدهما عالم بعربیه و دیکری جاهل در این صورت آنکه عالم است بفارسی و آنکه عالم است بعربی اتیان نماید

عربی با آنکه جاهل است یا فهم معنی نماید و مع ذلک قبیل او و کیل شود [illegible] ان نماید سوال جواب



اسباب خانه که بما رسیده است بدین تفصیل است که نوشته شده است

الناکح … المنکوحه

سعید آقا … دخترم فاطمه

صیغة الطلاق الرجعی علی ما یرید السید محمد باقر سلمه الله
زوجة موکلی فلانة بنت فلان طالق هی طالق طلقة
هی طالق مرة المرأة المسماة بفلانة طالق هی طالق
طلقة و هی طالق مرة

صیغة الطلاق بالخلع
زوجة موکلی فلانة بنت فلان طالق هی طالق طلقة
هی طالق مختلعة المرأة المسماة بفلانة طالق هی علی ما بذلت
ثم مهر لزوجها الآن مختلعة بابه طالق هی طالق طلقة
و هی طالق مختلعة

صیغة بذل المهر منه الخلع خلعت هی موکلی
لموکلی الطلقة … و شرط الطلاق
دوام العقد مع حضور العدلین فقط

اسباب خانه فاطمه خانم باجی

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد بعد فيقول المقر بجهله بالعلم اليقيني رضي الدين محمد القزويني كثيرا ما وقعت في الشريعة المطهرة المصطفوية عليه وآله
الف الف تحية احكام مبنية على مقادير مخصوصة ومسائل مشتملة على اوزان واكيال ومسافات منصوصة وجليلة ما اتفق من المتدينين سؤال الحاجب
لهم وحسن ما بها ضوابط متقنة بتقديرات معينة وقواعد محكمة بتحديدات مبينة فتتبعت فما وجدت الرسالة مفصلة موضوعة لشانها وتتبعت
فما اطلعت على مقالة محصلة متكفلة ببيانها مع ان اكثرها مسطورة في صحف منتشرة ضبطها محل للتوجه ومذكورة في كتب متفرقة حفظها محل
للطبيعة مع ان اكثرها وقعت موقعا لاختلاف الآراء واجلها وردت مورد الافتراق الاهواء فها انا القي عليك لبيانها في طي هذه الرسالة نوعا من
الكلام واهدي اليك لتبيانها في اثناء تلك المقالة جزءا من توضيح المرام فاسلك فيها التسهيل على الطلاب راجيا منها شيئا من الثواب فانها غير مقصورة على
من اكثر العمر ... لكريمة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره وسميتها بميزان الحجة المقادير في تبيان التقادير فجعلتها تحفة لمهابة وتزيينا اياها بهديتها
لخزانة كتب الدستور الاعظم ملجأ الاكابر والامم حاوي الرياستين الدينية والدنيوية جامع الفضيلتين العلمية والعملية مقدر اصول الانام بالفكر الرزين مدبر
ممالك الاسلام بالعقل المتين ملاذ اعاظم الفضلاء في الآفاق سلطان اعاظم العلماء بالاستحقاق بحر نقود الاولين والآخرين خازن مكنون اسرار
السابقين واللاحقين فخر السيادة والنجابة والفضيلة والكمال عين العظمة والشوكة والجلالة والاقبال اعتضاد الحضرة المقدسة السلطانية
اعتماد الدولة العلية العالية بخاماتية ابد الله تعالى ظلال دولته الى يوم الدين بحرمة جده سيد المرسلين وآبائه الائمة الطاهرين المعصومين فاعلم
ان المقادير المذكورة على ثلثة اقسام اما مقدرة بالوزن واما بالكيل واما بالمساحة والبحث عنها اما ان يكون على وجه يكشف حقايقها او على سوق
يظهر دقايقها فانتظمت الرسالة بتفصيلات اقتضاها وتتميمات اقتضينا ما تفصيل فيه ذكر المقادير المقدرة بحسب الوزن هذه المقادير
ينتهي اكثر تقديراتها بل كلها الى وزن الحبة من الشعيرة المتوسطة لقلة الاختلاف فيها وسهولة تحصيلها وشيوعها في الامكنة والاوقات
فنقول مناسبة بين الاوزان كما الواحد بين الاعداد فكما ثبت للواحد كسور تلك تقدرت لها اجزاء تم تسمى البيان بذكرها فيقال
سدس الشعير الخردل ولجزء من اثنين وسبعين جزءا الفلس فهو نصف سدس الخردل ولجزء من اربعمائة واثنين وثلثين جزءا
منها الفتيل ويقال الفتيلة ايضا فهو سدس الفلس ولجزء من الفين وخمسمائة واثنين وتسعين جزءا منها النقير فهو ايضا
سدس الفتيل ولجزء من عشرين الفا وسبعمائة وستة وثلثين جزءا منها القطمير فهو ثمن النقير ولجزء من مائتين وثمانية
واربعين الفا وثمانمائة واثنين وثلثين جزءا منها الذرة فهي نصف سدس القطمير ولجزء من الف الف وسبعمائة واحد واربعين

الفا

الفا وثمانمائة واربعة وعشرين جزءا منها الهباء فهو سبع الذرة وبعد هذا التمثيل نفصل الاوزان المشهورة المذكورة على الالسنة على
ما وصل الينا حسبما اقتضاه الترتيب الطسوج وهو مقدار حبتين من شعيرتين متوسطتين وهو معرب تسو فسره اهل اللغة ايضا بما هو اجد
منه ضلاعا والقيراط وهو قيراطان قيراط الدرهم وقيراط الدينار وهذا ايضا كالعراقي على التحقيق ثلثة اقسام اما قيراط الدرهم فهو اربع
شعيرات يبلغ طسوجين في القاموس في مادة ك القيراط طسوجان والطسوج حبتان كذا في الصحاح وقيل هو ست شعيرات
فيبلغ ثلثة طساسيج واما القيراط المكي للدينار فهو شعيرتان وستة اسباع شعيرة يبلغ طسوجا وثلثة اسباعه واما القيراط العراقي
فهو ثلث شعيرات وثلثة اسباع شعيرة يبلغ طسوجا وخمسة اسباعه في القاموس القيراط والقراط يختلف وزنه بحسب البلاد
فبمكة ربع سدس دينار وبالعراق نصف عشره انتهى ما التقدير موافق لما قدرناه به كما ستعرف وهذا العراقي هو المعتبر في باب
زكوة الذهب واما القيراط الواقع في الحديث مع تفسيره بانه مثل جبل احد ففي ... وهو اذا اطلق فالمراد به دانق الدرهم وقدره
ثمان شعيرات يبلغ قيراطي الدرهم في القاموس في مادة ك الدانق قيراطان والقيراط طسوجان والطسوج حبتان والحبة
سدس ثمن درهم وهو جزء من ثمانية واربعين جزءا من درهم وهو بعينه عبارة الصحاح وفي وق نسبه لسدس الدرهم
وهو ايضا قيراطان كما ستعرف في الدرهم وهو درهم الدرهم البغلي وهو اربع وستون شعيرة يبلغ ثمانية دوانيق والدرهم
الطبري وهو اثنتان وثلثون شعيرة يبلغ اربعة دوانيق نصف البغلي في القاموس البغلي ثلثا الدرهم اراد به الدرهم الشرعي والدرهم
الشرعي وهو ثمان واربعون شعيرة يبلغ ستة دوانيق متوسط بينهما وهذا الشرعي هو المعتبر في نصاب زكوة الفضة وامثالها
ويقال له الوزنة ايضا قال العلامة في التذكرة الدرهم في صدر الاسلام كانت صنفين بغلية وهي السود كل درهم ثمانية دوانيق
وطبرية كل درهم اربعة دوانيق فجمعا في الاسلام وجعلا درهمين متساويين وزن كل درهم ستة دوانيق فصار وزن
كل عشرة دراهم سبعة مثاقيل بمثقال الذهب وكل درهم نصف مثقال وخمسه وهو الدرهم الذي قدر به النبي صلى الله عليه وآله المقادير
الشرعية في نصاب الزكوة والقطع ومقدار الديات والجزية وغير ذلك والدانق ثمانية حبات من اوسط حب الشعير انتهى
والمثقال وهو مثقالان المثقال الشرعي وهو المعبر عنه بالدينار بلا خلاف لكن الدينار كثر استعماله في المسكوك من الذهب
كما ان اكثر استعمال الدرهم في المسكوك من الفضة وقدره ثمان وستون شعيرة واربعة اسباع شعيرة يبلغ درهما وثلثة اسباعه
بالشرعي في الصحاح كذا في القاموس المثقال درهم وثلثة اسباع درهم والدرهم ستة دوانيق والدانق قيراطان الخ

وهو المعتبر في الاحكام الشرعية بلا خلاف لطيطين يتبع كلام الفقهاء وما وقع في الحديث من ان المثقال اربعة عشر [illegible] قيراطا
اصغر مثل جبل أحد الكبرى ما بين السماء والارض مجاز والمثقال الصيرفي وهو المعروف في زماننا ستة اربع وخمسين والف
في اكثر بلاد العجم قدره اربع وثمانون شعيرة على ما وزنا وراعينا في وزنه كمال الاحتياط والتدقيق يبلغ درهما وثلثة ارباع
درهم بالشرعي واوفى وقدره ثمانون شعيرة يبلغ درهما وثلثي درهم في القاموس الوافي درهم واربعة دوانيق موافقا
لما قدرناه به والاستار بالكسر وقدره ثلاثمائة وثماني شعيرات واربعة اسباع شعيرة قدر ستة دراهم وثلثة اسباع درهم بالشرعي
يبلغ اربعة مثاقيل ونصف مثقال بالشرعي كذا في الصحاح والقاموس وقيل هو ستة دراهم وثلث درهم او اربعة مثاقيل
نقلها الشيخ في اواخر كتاب القانون الاوقية بالضم كالوقية بالضم وتشديد الياء وهي اوقيان الاوقية بسجدة وهي على ما به
فسرها الفقهاء وجمهور اصحاب اللغة والاطباء خمس مائة واربع عشرة وسبعان من الشعيرة قدر عشرة دراهم وخمسة اسباع
درهم يعني سبعة مثاقيل ونصفا يبلغ استارا وثلثي استار بالمبلغ الاول وعلى ما نقله الشيخ في اواخر القانون هي سبعة
مثاقيل يكون عشرة دراهم وتبعه العلامة الشيرازي في شرح القانون وصاحب القاموس في وقت لكنه وافق في كر
الجمهور كما وافقهم صاحب الصحاح في الموضعين وصرح بانها هي المعتبرة بين الاطباء وسنقل كلامه بعينه وعلى ما فسره بعض
من لا يعتد به هي اثنا عشر درهما يعني ثمانية مثاقيل وخمس مثقال فلها ثلاثة تفسيرات والمعتمد المشهور هو الاول كما
ذكرنا والاوقية القديمة وهي الحجازية الف وتسعمائة وعشرون شعيرة قدر اربعين درهما يبلغ ثمانية وعشرين مثقالا
يبلغ ثمانية اساتير وثمانية اسباع استار بالمبلغ الاول في الصحاح تصريح به وبما سبق منه في موضع آخر كما مر بقوله
الاوقية في الحديث اربعون درهما وكذلك كان فيما مضى فاما اليوم فيما يتعارفها الناس ويقدر عليه الاطباء فالاوقية
عندهم وزن عشرة دراهم وخمسة اسباع درهم وهو استار وثلثا استار انتهى وما وقع في الحديث من تفسير الاوقية
باعظم من جبل احد فمحمول على التمثيل النش بالتشديد وهو تسعمائة وستون شعيرة قدر عشرين درهما يبلغ اربعة عشر مثقالا
لا يبلغ نصف اوقية قديمة كذا في الصحاح والقاموس وورد كانت صداق ازواج النبي صلى الله عليه وسلم اثنتي عشرة اوقية ونشا
اتدرون ما النش هو نصف اوقية عشرون درهما ذكر هذه الرواية العلامة في منتهى المطلب الاستدلال على ان الاوقية
اربعين درهما

والرطل وهو رطل الرطل العراقي ويقال له البغدادي ايضا وهو المراد عند اطلاق الرطل في الاكثر وفي تفسيره خلاف فعند جمهور الخاصة
والرافعي من العامة ستة آلاف ومائتان واربعون شعيرة يبلغ اثني عشر اوقية وثلثي اوقية جديدة على المبلغ الاول وبعبارة اخرى
اخرى احد وتسعون مثقالا بالشرعي ومائة وثلثون درهما به وعند جمهور العامة والعلامة من الخاصة ستة آلاف ومائة واحدى
وسبعون شعيرة وثلثة اسباع شعيرة يبلغ اثني عشر اوقية بالمبلغ المذكور بلا زيادة ولا نقصان وبعبارة اخرى تسعون
مثقالا ومائة وثمانية وعشرون درهما واربعة اسباع درهم وعلى هذا التفسير صاحبا الصحاح والقاموس اذ فسراه باثني
عشرة اوقية وهو الرطل المعتبر عند جمهور الاطباء ايضا لكن على ما يظهر مما نقله الشيخ في اواخر القانون حيث فسره باثني عشرة
اوقية والاوقية بسبعة مثاقيل كما مر يبلغ اربعة وثمانين مثقالا ولم اجد من فسره به اصلا والرطل المدني وهو رطل ونصف
بالعراقي والرطل المكي وهو ضعف الرطل العراقي ويجري فيهما الاختلاف لانهما يتفرعان من تفسير الرطل العراقي فعلى كل منهما مذهبان
على النسبة المذكورة في الرطل العراقي والمن ويقال له المنا مقصورا والمشهور منها امنان المن [illegible] المضروب والانطاكي
وهو ثمانية آلاف ومائتان وثمانية وعشرون شعيرة قدر ستة عشر اوقية جديدة بالمبلغ الاول يبلغ رطلا وثلث رطل
على تفسير العامة وفي القانون انها ستة عشرة اوقية والخلاف في تفسيره كما مر والمن الرومي وهو عشر آلاف وثمانمائة
وثماني شعيرات قدر احد وعشرين اوقية بالمبلغ المذكور يبلغ رطلا وثلثة ارباع رطل وفي القانون عشرون اوقية
يبلغ رطلا وثلثي رطل بتقريب والمن الطبي وهو اثنا عشر الف وثمانمائة واربعون شعيرة وستة
اسباع شعيرة يبلغ رطلين وبعبارة اخرى اربع وعشرون اوقية ولا خلاف فيه الا ما يقتضيه ما في القانون من تفسير
الاوقية والمن التبريزي وهو خمسة الف واربعمائة شعيرة يبلغ ست مائة مثقال صيرفي كما هو المتعارف في زماننا
والمن الشاهي وهو مائة الف وثمانمائة شعيرة يبلغ الفا ومائتي مثقال صيرفي ضعف المن التبريزي والكر بحسب الوزن
اما المكيال والمن فسيجيء تفسيرهما وبحسب [illegible] كونه من الماء قدر بالف ومائتي رطل باتفاق فقهائنا الا القطب الراوندي
وسنذكر ما ذهب اليه لكنهم اختلفوا في ان هذا الرطل هل هو مدني او عراقي فذهب الى الاول جماعة منهم ابن ادريس
والسيد المرتضى والى الثاني الشيخان والعلامة فعلى مذهبان يرجع بعد ملاحظة الاختلاف الواقع في قدر الرطل العراقي
بان الجمهور والعلامة على مذهب ابن بابويه [illegible] الف درهم شرعي وعلى مذهب

الشيخي مائة وستة وعشرين الف درهم وعلى مذهب العلامة مائة واربعة وعشرين الفا ومائتين وخمسة وثمانين درهما وخمسة
اسباع درهم ومما يلحق بالاوزان النواة وهي الاوقية من الذهب او اربعة دنانير او ما زنته خمسة دراهم او ثلثة ونصف ومن
العدد عشرون او عشرة هكذا في القاموس والبدرة بالكسر وهي عشرة آلاف درهم كما في القاموس والبدرة وهي كيس فيه الف
او عشرة آلاف درهم او سبعة آلاف دينار وفي بعض كتب اللغة عشرة آلاف او سبعة آلاف دينار والقنطار بالكسر قيل مائة وعشرون
رطلا وفي القاموس وزن اربعين اوقية من ذهب او الف ومائتا دينار او الف ومائتا اوقية او سبعون الف دينار او ثمانون
الف درهم او مائة رطل من ذهب او فضة او الف او ملء مسك ثور ذهبا او فضة وهذا الاخير هو الشايع وبعض المفسرين
عليه حمل ما في قوله تعالى وآتيتم احديهن قنطارا وما وقع في الاحاديث مع تقديره في بعضها بالف ومائتي اوقية والاوقية
باعظم من جبل احد وفي بعضها بخمسة عشر الف مثقال من ذهب والمثقال باربعة وعشرين قيراطا اصغرها مثل جبل احد
واكبرها ما بين السماء والارض ختم وتفصيل في ذكر المقادير المقدرة بحسب الكيل هذه التقديرات ينتهي اكثرها الى المكيال الذي له
المد بالضم معياره تخمينا ملء كف الانسان المعتدل اذا ملاهما ومد يده بهما قال صاحب القاموس في مادة مد نقلا عن
الداودي بتقريب تقرير الصيغ ثم قال وبه سمى مدا فقد جربت ذلك فوجدته صحيحا ولعسر ضبط مع رجوع المقادير
المكيلة اليه احتيج الى تقديره بوزن معين لسهولة للحفظ وصونا عن التغير فقدروه بما اختلفوا في قدره بحسب اختلاف
الروايات عن المقدر فلا بد لنا من قدره على ساير تلك المقادير تفسير وتحقيق وننبه على وجه البناء من المذاهب تاسيسا
للاصل وتمهيدا للفصل من هذا القسم في تحقيقه ايضا ينتهي في التقدير الى اوسط حب الشعير المتعارف وفي تقديره
ستة اقوال الاول مائة واثنان وستون درهما ونصف درهم بالشرعي هو مائة وثلثة عشر مثقالا وثلثة ارباع مثقال
بالشرعي يبلغ رطلا وربعا بالعراقي وهذا احد احتمالي مذهب ابي الفتح البزنطي من المحدثين اذ فسره برطل وربع
ومذهبه في قدر الرطل غير معلوم فان وافق الخاصة فذاك والا فانه وستون درهما وخمسة اسباع درهم هو
مائة واثنا عشر مثقالا ونصف مثقال يبلغ رطلا وربعا على تفسير العامة فهو الاحتمال الاخر لمذهبه والثاني مائة
واحد وسبعون درهما وثلثة اسباع درهم هو مائة وعشرون مثقالا يبلغ رطلا وثلثا على تفسير العامة واليه النووي
ذهب من العامة وافاده صاحب القاموس في تفسير الصاع ونسبه صاحب الصحاح الى اهل الحجاز والثالث مائة وثلثة
وسبعون درهما وثلث درهم هو مائة وواحد وعشرون مثقالا وثلث مثقال يبلغ رطلا وثلثا على تفسير الخاصة واليه ذهب الرافعي

من العامة والرابع ما ذكره وسبعة وعشرون درهما وسبع درهم هو مائة وثمانون مثقالا يبلغ رطلين على تفسير العامة ونقله
صاحب القاموس ونسبه صاحب الصحاح الى اهل العراق والخامس مائتان وتسعة وثمانون درهما وسبعا درهم هو اثنان
ومائتا مثقال ونصف مثقال يبلغ رطلين وربعا والسادس مائتان واثنان وتسعون درهما ونصف درهم هو اربعة ومائتا
مثقال وثلثة ارباع مثقال ويبلغ رطلين وربعا على تفسير الخاصة والقسط وهو مكيال يسع مدين بالمعنى الثاني على ما يستفاد
من القاموس اذ فسره بما يسع نصف صاع والصاع باربعة امداد بذلك المعنى وقيل هو اربعة ارطال بتفسير العامة
يبلغ مدين بالمعنى الرابع ونقل الشيخ في اواخر القانون ان القسط عند الروم رطل ونصف وسدس فيكون عشرين
اوقية والقسط الانطاكي رطل ونصف واعلم انه قد يختلف باختلاف ما فيه لان بعض الثقات كما نقله الشيخ ان
القسط من الزيت ثماني عشرة اوقية ومن الشراب ثمانون رطلا ومن العسل مائة وثمانية ارطال ومنهم بعض ان قسط
العسل رطلان ونصف وقد عرفت مرارا ان الرطل على ما نقله اثنتا عشرة اوقية كل منها سبعة مثاقيل وذكر بعضهم
في تفسير قسط العسل رطلا واحدا ونصفا والصاع اعني به صاع النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو المدار عليه في زكوة الفطر وغيرها اتفقت اقوالهم جميعا
على ان الصاع اربعة امداد كيلا ولم اجد خلافا فيه واما في تقديره بحسب الوزن فاختلفوا فيه بحسب اختلافهم في تقدير
المد فعلى كل في الصاع اربعة امثال ما ذهب اليه في المد ففيه ايضا ستة مذاهب وسبعة احتمالات فعلى اول
اول احتمالي مذهب البزنطي هو خمسة ارطال على تفسير الخاصة وعلى آخر احتماليه خمسة ارطال على تفسير العامة وعلى مختار
النووي وصاحب القاموس والمنسوب الى اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث رطل على تفسير العامة وعلى مختار الرافعي
خمسة ارطال وثلث رطل على تفسير الخاصة وعلى ما نسب الى اهل العراق ثمانية ارطال على تفسير العامة وعلى مختار العلامة رحمه الله
ارطال على تفسير العامة وعلى مختار جمهور فقهائنا المختار تسعة ارطال على تفسير الخاصة والكيلجة وهي ستة وسبعة اثمان من
بالرطل يبلغ ثمانية ارطال وثلثة ارباع رطل على تفسير العامة كذا في الصحاح والقاموس والمكوك كتنور وهو كما في الصحاح ثلث
كيلجات يبلغ احد عشر رطلا وربع رطل كذا في القاموس والويبة بتقديم الياء المثناة التحتانية وهي اثنان او اربعة
وعشرون مدا كذا في القاموس فيجري فيها المذاهب الثاني والرابع الاول فعلى ما في المد ففيها اربعة احتمالات والقفيز
وهو مكيال يسع ستة عشر رطلا عراقيا على تفسير العامة كما في الصحاح يبلغ ثمانية امنان وتقريره بما يسع ثلثة اصوع
لا يغاير هذا التفسير اذا كان المختار عند المفسر ان الصاع خمسة ارطال وثلث فالتعبير بتقديره بما يسع ستة عشر
رطلا صاحب القاموس كانه لاختلاف التعبير مع كونه بعيدا جدا والقفيز المكيال اما الارض منه فيجيء تفسيره بحسب

بحسب البلاد وهذا والمعقول ثمانية مكاكيك اعني اربعة وعشرين كيلجة كذا في الصحاح والقاموس والإردب بكسر الهمزة وتشديد الباء وهو ستة وستون منًّا يبلغ اربعة وعشرين صاعا على نقل صاحب القاموس وقد عرفت مختاره في الصاع والجريب الكيل اما الارض منه فيجيء تفسيره قال صاحب القاموس هو مكيال قدر اربعة اقفزة فيبلغ اثنين وثلثين مكوكا والوسق وهو المعتبر في نصاب زكوة الغلات وهو مائتان واربعون منًّا يبلغ ستين صاعا بالاتفاق نقله اهل اللغة وغيرهم ولم اجد خلافا فيه فيختلف الارطال وزنه بحسب اختلافهم في المد والصاع ففيه ايضا ستة مذاهب وسبعة احتمالات والتفريع ظاهر مما ذكرنا في المد والصاع والكر المكي وهو ثلثة الآف ومائتان واربعون منا يبلغ اربعين اردبا بنقل صاحب القاموس وله معنيان آخران نقلهما ايضا بقوله وبالضم مكيال للعراق وستة اوقار حمار وهو ستون قفيزا الى تفصيل فيه ذكر المقادير المقدرة بحسب المساحة تعتبر تقديرات هذا القسم ايضا بالقدر الشعيرة المتوسطة لكن لا من حيث الوزن كما مر بل من حيث المساحة اي تقدر عرض السطح الصغير منها بغير احد جنبيها وبعضهم لم يقتصر في التقدير على عرض الشعيرة وتجاوز عنها وقدر عرض الشعيرة ايضا بعرض شعر البرذون ذنبه كما قال صاحب البهائية او عرفه كما صرح به القطاسي فقيل عرض كل شعيرة ست شعرات منه وقيل سبع شعرات فبعد هذا انك ستعلم ان هذا القسم من المقادير ينقسم الى ثلثة اقسام اما ان يعتبر فيها المساحة الخطية واما ان يعتبر فيها المساحة السطحية اي مربع الخط واما ان يعتبر فيها المساحة الجسمية اي مكعبه فالقسم الاول الذي يعتبر فيه المساحة الخطية الاصبع وهي قدرت بست شعيرات متلاصقات بالسطح الاكبر بحيث يكون ظهر كل منها على بطن الاخرى وبها قدرها شارح الجغميني وقيل سبع ذهب اليها قدرها شارح اللمعة ففيها ايضا مذهبان وفي كل منهما يجري احتمالا تقدير الشعير فيصير الاحتمالات في تقديرها اربعة الاول كونها ست شعيرات والشعيرة ست شعرات والثاني كونها سبع شعيرات والشعيرة سبع شعرات والثالث كونها ست شعيرات والشعيرات سبع شعرات والرابع كونها سبع شعيرات والشعيرة ست شعرات عكس الثالث فنقل الاول صاحب البهائية والقطاسي ونقل الثاني والثالث الشهيد الثاني في شرحه على اللمعة الفقه ولم اطلع على نقل الرابع لكن يجيء المآل مع الثالث اذ حاصله ضرب الستة في السبعة وبالعكس وحاصل هذه المذاهب الواقعة المختلفة في المآل في تقدير الاصبع ثلثة لوجوب الاول ان يكون ستا وثلثين شعرة والثاني ان يكون تسعا واربعين منها والثالث ان يكون اثنين واربعين منها فيجري هذا الاختلاف في جميع المقادير الآتية الراجعة في تقديرها الى الاصبع فكل واحد من التقديرات التي تنقل بعد على ذلك الوجه منقلب منه ثلثة احتمالات بحسب المآل والقبضة وهي قدرت باربع اصابع مضمومة يبلغ ثماني وعشرين او اربع وعشرين شعيرة فيبلغ الى مائة وستة وتسعين او مائة وثمانية

وستين او مائة واربع واربعين شعيرة والشبر والمعتبر منه شبر المستوي خلقة وهو القياس لاستعلام الكر من الماء يكون تقديره تخمينا بالقبضة والاصبع بان يقال هو ثلث قبضات او اثنا عشر اصبعا ولكن لم يقدروه بشيء اعتمادا على قلة تفاوته مع قيد المستوي ومن اراد التحديد فيمكن ان ينضبط بما قدرناه به ويكاد ان لا يتخلف عند التتبع وهي المعتبر في الظل وليس لها قدر معين فقدرت بسبع القامة من اي شيء كان من الشواخص سواء كان قامة الانسان او غيره فيختلف بحسب اختلاف اعتبار القامة ويختلف والقامة من الانسان والمعتبر منها هو المتعارف الوسط ولم يقدر بشيء معين والذراع وهي ثلث الذراع الشرعية ويقال لها القائم وهي ذراع المحدثين والاصل فيها من طرف المرفق الى طرف الاصبع الوسطى اول عد قدرت باربع وعشرين اصبعا فيبلغ ست قبضات والذراع الحديدية ويقال لها السوداء قدرت بسبع وعشرين اصبعا فيبلغ سبع قبضات الا اصبعا والذراع الهاشمية وهي ذراع القدماء قدرت بالمنفتح وثلثين اصبعا فيبلغ ثماني قبضات وهذه الثلثة من المنقولة والاذرع المتداولة في زماننا تختلف بحسب البلاد وغيرها والقصبة وهي ست اذرع بالهاشمية وسبع وتسع بالحديدية وثمان بالشرعية والاشل وهو بالتخفيف عبارة عن حبل طوله ستون ذراعا بالهاشمية فيبلغ عشرة قصبات والميل وهو الميل الهاشمي والاصل فيه مد البصر قدرت ستة وسبعين الف اصبع فيبلغ اربعة الآف ذراع بالشرعية هذا هو المشهور في تقديره وروي ثلثة الآف وخمسمائة بهذه الذراع نقله الشهيد الاول ره في البيان ففيه مذهبان والفرسخ وهو ثلثة اميال عند الاكثر فيختلف باختلاف تقدير الميل فهو اثني عشر الف ذراع بالشرعية فيبلغ تسعة الآف بالهاشمية او عشر الآف وخمسمائة بالشرعية فيبلغ سبعة الآف وثمانمائة وخمسا وسبعين بالهاشمية ونقل صاحب القاموس في تفسيره عشرة الآف ايضا وظاهره الشرعي ففيه ثلث احتمالات وقول صاحب القاموس في الميل انه ثلث او اربعة الآف ذراع بحسب اختلافهم في الفرسخ هل هو تسعة الآف بذراع القدماء او اثنا عشر الف ذراع بذراع المحدثين انتهى اشارة الى الاول لا الى القولين مختلفين فيه وان كانت عبارته موهمة لخلاف المراد فمعلوم انه ان اعتبرت في تقدير الفرسخ ذراع القدماء اي الهاشمية وقدر بتسعة الآف منها فالميل الذي يكون ثلث الفرسخ عبارة عن ثلثة الآف بهذه الذراع وان اعتبرت فيه ذراع المحدثين اي الشرعية وقدر باثني عشر الآف منها فالميل عبارة عن ثلثة ايضا يعني اربعة الآف بتلك الذراع ولا تفاوت في التقديرين الا بالاعتبار كما اشار اليه المبدي في حاشيته على شرح الجغميني بقوله هو ثلثة اميال بالاتفاق وذرعان الميل اربعة الآف

كل اربعة وعشرون اصبعا عند المتاخرين وثلثة الآف كل اثنان وثلثون عند المتقدمين وعلى التقديرين الميل ستة وتسعون
الف اصبع انتهى ولكن دعوى الاتفاق في الفرسخ ثلثة اميال مزيفة بما نقلناه عن صاحب القاموس في تقديره بعشرة آلاف
ذراع ولم ينقل احد تفسير الميل بما يطابق ثلثه فالبريد وهو عبارة عن اثنى عشر ميلا يبلغ اربعة فراسخ وهو المشهور ونقل
صاحب القاموس في تقديره فرسخين الغية السابقة وهي التي شرع عند القصد اليها شرط القصر في الصلوة والصوم
اختلف فيها فقيل اربعة فراسخ يبلغ بريدا بالمبلغ المشهور وقيل ثماني فراسخ يبلغ بريدين بهذا المبلغ ففيه بهذا
يحصل للواحد الاحتمالات المذكورة في الفرسخ ففيها ست احتمالات ليحصل في المال عند ملاحظة المذاهب الثلثة
في الاصبع ثماني عشر احتمالات والقسم الثاني الذي يعتبر فيه المساحة السطحية سعة الدرهم البغلي وهي المعتبرة
في عفو الدم في الصلوة اذا كان ناقصا عنها او ساويها وقدرا فقدره بعض فقهائنا كابن الجنيد ره بسعة عقد الابهام
الاعلى وبعضهم كابن ادريس بما يقرب من اخمص الراحة والعشير وهو ستة وثلثون ذراعا تسمية مسطحة مضروب
القصبة في نفسها وقيل لعشر كل شيء ايضا عشيرا وكانه هنا ايضا بذلك الاعتبار لكونه عشر القفيز والقفيز الارضي وهو
ثلثمائة وستون بهذه الذراع حاصل ضرب القصبة في الاشل وقدره صاحب القاموس بمائة واربعين ذراعا والجريب
الارض وهو ثلثة آلاف وستمائة ذراع بها مضروب الاشل في نفسه وما ذكرنا في القفيز والجريب هو المنقول وربما
يختلف بحسب اختلاف اعتبارات البلاد والقسم الثالث الذي يعتبر فيه المساحة الحجمية الكر المساحي من الماء فهو
كما انه مقدر بالوزن كذلك مقدر بالمساحة ايضا واقوال فقهائنا رضي الله عنهم فيه اربعة الاول سبعة وعشرون شبرا مكعبا حاصل
حاصل ضرب ثلثة عرضا في ثلثة طولا في ثلثة عمقا واليه ذهب الصدوق وباقي القميين وهو ظاهر ابن طاوس
وصريح العلامة في المختلف واليه مال بعض المتاخرين ايضا كالشيخ علي ره في حاشية المختلف والثاني اثنان واربعون
شبرا وسبعة اثمان شبر حاصل ضرب ثلثة ونصف عرضا في ثلثة ونصف طولا في ثلثة ونصف عمقا واليه ذهب
الاكثر وهو المشهور والثالث نحو مائة شبر واليه ذهب ابن الجنيد ره والمراد في هذه الثلاثة بلوغ المقادير المذكورة
اذا ضرب بعض الابعاد في بعض ومثلوا بالكعب لتسهيل الفهم والرابع ما بلغ مجموع الابعاد عشرا ونصفا وليس
للاد الضرب واليه ذهب القطب الراوندي وعلى هذا القول ليس له المراد الضرب واليه ذهب القطب الراوندي

وعلى هذا القول ليس له قدر معين لا بحسب المساحة ولا بحسب الوزن ويكون له افراد مختلفة غير متناهية بعضها منطبق
على بعض المذاهب الباقية وزنا او مساحة ونسبوا الى القولين الاخرين في تقدير الكر الشذوذ ولزم على الاخير ان
يكون كف من الماء بل اقل اذا انبسط فيما يبلغ طوله وعرضه عشرة اشبار ونصف زايدا على الكر وحوض مربع
كل من ابعاده ثلثة اشبار ناقصا عنه وهذا بعيد جدا جدا مما اردنا ايراده من التفصيلات والان نسوق الكلام
في التصحيحات وبالله التوفيق تتميم اعلم ان الشيخ في آخر القانون ذكر بعض الاكيال والاوزان المعروفة في
اليونانية ناقلا بعضها من كتاب ساهر وبعضها من كناش ابن سرابيون وقد نقلنا عنه في هذه الرسالة
ما يحتاج اليه في الجملة حسبما اقتضاه التقريب وطرحنا اكثرها لوجوه الاول انها كانت على اللغة اليونانية الغير
المعروفة في هذه الازمان ولا فايدة في تطويل الرسالة بذكرها الا لفهم بعض ما في كتب الطبية مما نقل بعينه
عن اليونانية ويكفي بالفصل الذي ذكره في آخر القانون لتلك الفايدة ومعه لا يكون لذكرها وتكلف الرسالة كثير
فايدة والثاني ان نسخ القانون كانت مختلفة في اكثرها وفي تحقيق اللغات اليونانية وتصحيحها على وجه
يطمئن به الخاطر عسر تام وفي نقلها بصورتها من غير تصحيحها بالنسخ غير مفيد الثالث ان بعضها مما ذكره ناصيلا
متناقضة وفرع كثيرا منها على ذلك البعض فصارت اكثرها مضطربة غير محصلة وكان الشيخ نقلها
من اصولها من غير تامل وحساب فعرى كلها عن الفايدة لعدم الاعتماد ومن جملة الشواهد على ما ذكرنا انه
قال في موضع والقسط الانطاليقي رطل ونصف والرطل اثنا عشرة اوقية انتهى وفي موضع آخر بعده بسطر
والمن يكون اربعين استارا والرطل عشرين استارا والاستار ستة دراهم ودانقان او اربعة مثاقيل انتهى
فنفس الرطل اولا بحسبه ثلثة عشرة اوقية والاوقية في موضعها سبعة مثاقيل فيبلغ الرطل اربعة
وتسعين مثقالا او فسره ثانيا بعشرين استارا والاستار اما بسبعة دراهم ودانقان فيبلغ ثمانية وثمانين
مثقالا او كسرا واما باربعة مثاقيل فيبلغ ثمانين مثقالا فيضطرب قدر الرطل في كلامه بين كونه اربعة
وثمانين مثقالا وكونه ثمانين او ثمانية وثمانين مثقالا وكسرا ومع ذلك لا ينطبق بشيء من هذه المثلثة على

علا ثلثين نصف اسره المشهورة علا ما ذكرنا في موضعه تتمم قد عرفت بما تقدم ان الدانق حقيقة هو سدس الدرهم الشرعي الذي
عبارة من ثماني شعيرات والطسوج حقيقة هو ربع سدسه الذي عبارة من شعيرتين [illegible] الدانق الآن ان الدانق والطسوج
ليطلقان مجازا علا سدس كل شيء وربع سدسه مما اعتبر فيه الوزن [illegible] في زماننا فعلا هذا الا كان
المثقال المعبر عنه بالدينار بالاتفاق عبارة عن ثمانية وستين شعيرة وار[illegible] يكون دانقه هو سدسه الذي
عبارة عن احدى عشرة شعيرة وثلثة اسباع شعيرة وطسوجه هو ربع هذا السدس الذي عبارة عن شعيرتين وستة اسباع شعيرة
فتبين خطا من قال ان دانق المثقال اثنتا عشرة حبة وطسوجه ثلث حبات اذ يلزم ان يكون المثقال اثنين وسبعين
شعيرة وقد عرفت انه ثمان وستون شعيرة واربعة اسباعها اللهم الا ان يكون في المثقال اصطلاح آخر لم ينقل وكذا يتبين خطا
صاحب الثمينة في الحساب حيث توهم ان طسوج الدينار اربع شعيرات وقال يجب ان يعلم ان الدوانيق مخرجها من الدينار
ستة والطساسيج مخرجها من الدوانيق اربعة والشعيرات مخرجها من الطسوج اربعة ثم بسط الكلام في المقالة في تحويل الكسر
منها مخرج الى مخرج علا هذا الحساب وهذا فاحش جدا اذ يلزم ان يكون الدينار ستا وتسعين شعيرة ضعف الدرهم
الشرعي وحكاية كون الدينار درهما وثلثة اسباع درهم وكون عشرة دراهم سبعة دنانير اشتهر واشيع من ان يحتاج الى نقل
الاسناد وتفصيل عبارات الاقوام وقد مر بعضها وكان هذا الغلط صار مغلطة لبعض الحسابيين الخ كصاحب قسطاس المستقيم
حيث نقل في ذلك واقتفى اثره بعض الناظمين الخ حيث نظم في بيان اجزاء الدينار شعر همت شش دانگ قدر دينار کی
ليک هر دانگی از طسوج چهار هر طسوجی چهار جو می شش زخردل بود بوقت شمار مع ان هذا الناظم قد نظم ما هو الحق الخ
في بيان وزن الاستار واجزائه فقال نظم چهار مثقال ونيم استار همت مثقال ده درم اربار در همی وسه سبع مثقال
حاصل الكون كه شد سخن بسيار ولا يتوهم ان مناط ذلك الاختلاف ربما يكون قدر الدرهم ولعل فيه خلافا ما نقع عليه بما وقعوا
منه اذ لا مجال لذلك التوهم لمن يتتبع الآثار والاخبار وشيوع كونه ثماني واربعين شعيرة قد جاوز حد التواتر حتى نظم ذلك
الناظم الخ ونقله صاحب القسطاس شش دانگ بود قدر درم باد بار دانگيست او قيراط چنان كه گفت استار
قيراط وطسوج چون دانه جو هر يكي وزما بعد بعد باد بار وقد اخطا ايضا صاحب البهائية في الحساب بنا على ما عرفت
وزعم ان الدينار ستون حبة حيث قال في تعليل حفظ نسبة الستين لكون الدينار ستين حبة وكون الدرهم ستون دقيقة
وكون الكر ستين قفيزا وكون الدرهم ستين حبة وكون الدرهم ستون دقيقة وكون الكر ستين قفيزا او كون الدرهم ستين
عشيرا انتهى ثم كان مراده بالعشير عشر الدانق من حيث اطلاقه علا عشرة كلتيين كما مر ولا

والامام يتقن تفسير العشير بخصوص ذلك والظن ان منشا هذه الاغلاط قلة تتبع الآثار والكسل في تصفح الاخبار والاخذ بكلام مجهول
ولا اعتماد علا خبر غير منقول تتميم قد ذكرنا ان الدراهم المشهورة المنقولة هي الدراهم الثلث البغلي والشرعي والطبري وذكرنا
ان مورد الاحكام الشرعية [illegible] ستة دوانيق وهو المدار عليه في باب زكوة الفضة وغيره المضبوط بالقراريط
والطساسيج فكل ما وقع [illegible] وله وزنا بحسب الازمنة ليقاس عليه بالحساب فاول نصاب زكوة
الفضة مثلا مائتا درهم من تلك الدراهم التي [illegible] ستة دوانيق وزكوتها خمسة منها قدر ربع عشرها الذي عبارة عن
ثلثين دانقا فاذا فرض وزن الدرهم في زمان خمسة دوانيق مثلا فاول مراتب الزكوة ليصير بهذا الحساب خمسة
منها اذ لا يبلغ ثلثين دانقا الا ستة منها واذا فرض في زمان اربعة دوانيق وسبعا دانق مثلا ليصير اول مراتب
الزكوة سبعة منها وهو ظاهر مما قلنا وعلا هذا القياس كانه قد كانت الدراهم في بعض الازمنة السابقة علا ما يرى
القريب الذي ذكرنا تمثيلا ليتضح ما رواه الشيخ الجليل ره في الكافي في باب العلة في وضع الزكوة علا ما وضع علي
حسب تخشعي قال كتب ابو جعفر المنصور الى محمد بن خالد وكان عامله علا المدينة ان يسأل اهل المدينة عن
الخمسة في الزكوة من المائتين كيف صارت وزن سبعة ولم يكن هذا علا عهد رسول الله وامره ان يسأل فيمن يسأل
عبد الله بن الحسن وجعفر بن محمد ع قال فسأل اهل المدينة فقالوا ادركنا من كان قبلنا علا هذا فبعث
الى عبد الله بن الحسن فقال كما قال المستفتون من اهل المدينة قال فقال ما تقول يا ابا عبد الله فقال
ان رسول الله ص جعل في كل اربعين اوقية اوقية فاذا حسبت ذلك كان علا وزن سبعة وقد كان وزن
ستة كانت الدراهم خمسة دوانيق قال حبيب فحسبناه فوجدناه كما قال فاقبل عليه عبد الله بن
الحسن فقال من اين اخذت هذا قال قرأت في كتاب فاطمة ع قال ثم انصرف فبعث اليه محمد بن خالد
ابعث الي كتاب فاطمة ع فارسل اليه ابو عبد الله ع اني انما اخبرتك اني قرأته فلم اذكر انه عندي قال
حبيب فجعل محمد بن خالد يقول لي رأيت مثل ذلك قط الحديث توضيحه ان السائل توهم ان المعتبر في الزكوة
هو العدد لا الوزن لما رأى من كثرة الاطلاق علا المسكوك من الفضة من حيث العدد كما هو وهذا الوهم
شائع نقله العلامة في منتهى المطلب واستدل علا خلافه بقوله وحكي عن بعض اهل الظاهر اعتبار
العدد وهو غلط للاجماع ولما رواه ابو سعيد عن رسول الله ص ليس فيما دون خمس اواق من الورق
صدقة اعمل فبعض هذا التوهم لما سال الكيفية عن كيفية شيوع سبعة دراهم في زمانه لاول مراتب الزكوة
مع انه في عهد رسول الله ص كان خمسة دراهم

غافلا عن ان المعتبر في الزكوة هو الوزن لا العدد وان دراهم زمانه مختلفة وزنا بالنسبة الى دراهم زمان رسول الله ص فاجابه
ابو عبد الله بان رسول الله ص جعل في كل اربعين اوقية اوقية يعني ان المعتبر في الزكوة ربع العشر بحسب الوزن لا بحسب العدد
وذكر الاوقية تنصيص على ذلك اذ هي صريحة في الوزن لا يجري فيها توهم العدد فقال ع اذا حسب ذلك كان على وزن سبعة
اي اذا اعتبرت ربع العشر من حيث الوزن يصير اول مراتب الزكوة وزن سبعة من دراهم هذا الزمان التي وزنها اربعة
دوانيق وسبعا دانق ثم اوضح ع هذا لك بنظر من الدراهم التي قبل زمانه فقال وقد كانت وزن ستة كانت الدراهم
خمسة دوانيق يعني وعلى هذا الحساب يصير اول مراتب الزكوة وزن ستة دراهم منذ كانت الدراهم خمسة
دوانيق بحسب الوزن فلا اعتبار بالعدد فالمعتبر هو الوزن فعدد الدراهم على اي وزن كان يحسب ويقاس على ما جعل
رسول الله ص اصلا في ذلك اي الدراهم التي كانت كان وزنها ستة دوانيق فافهم تتميم من الاوزان الشايعة
في زماننا المرجعة للباقية هو المثقال الصيرفي الذي عليه مدار المسكوكات المحمدية والعباسية الرحمانية في هذه الايام
بلغت اليه المحمدية خمسة دوانيق والعباسية التي ضعفها المثلثة وثلثي ثلثه وعليه ايضا مدار المن التبريزي
وان هو المشهور سيما بين الانام يكون التبريزي في زماننا ستماة منه وان شاهي الذي ضعفه الف ومأتين وبهذا
المثقال مع انه في هذا الزمان مرجع المقادير المذكورة ومقياس الاوزان المشهورة لم يضبط بالشعيرة وامثالها
ضبطا ما شرا اليه ولم يحفظ حفظا مدار عليه بعضهم كالعلامة ره كان له ضبط بماة وثلث شعيرة والشيخ بماة وخمسة
وثمانين جزءا من خمسة وخمسة الاف اجزاء شعيرة ويستفاد من ضبط الصاع صريحا بخمسماة وستة وثلثين مثقالا
وربع مثقال بالصيرفي فالرطل العراقي الذي يكون عنده وعند الجمهور من نحا نحوه تسعة من الصاع مضبوطا
بلتعه وخمسين مثقالا ونصف مثقال وثلث ربع مثقال ومعلوم جازم ان الرطل العراقي عنده عبارة عن
تسعين مثقالا شرعيا على ما مر الاستة الاف وماة واحد وسبعين شعيرة وثلث سبع شعيرة فوجب ان يكون
المثاقيل الصيرفية المذكورة التي بها ضبط الرطل عبارة عن تلك الشعيرات فبالنسبة مثقال واحد صيرفي يلزم
ان يكون عنده ماة وثلث شعيرة والشيخ وثمانماة وخمسة وثمانين جزءا من خمسة وخمسة الاف اجزاء شعيرة كما قررنا بعضهم
كالشيخ ره بانه ضبط بماة واربع شعيرة وخمسماة وخمسة وسبعين جزءا من سبعماة وسبعين جزءا من شعيرة تستعار
من ضبط الصاع والرطل صريحا بمثل ما ضبط به العلامة ره مع تصريحه بان الرطل عبارة عن احد وتسعين مثقالا شرعيا

موافقا للجمهور فيلزم ان ستة الاف ومأتين واربعين شعيرة زايدة على عدد شعيرات رطل العلامة بثمانية وستين شعيرة واربعة اسباعها فقدر
مثقال واحد شرعي هو تفاوت ما بين الرطلين فوجب ان يكون المثاقيل الصيرفية التي بها ضبط الرطل عبارة عن هذه الشعيرات
الزايدة على شعيرة رطل العلامة بما ذكرنا فبالنسبة مثقال واحد صيرفي يلزم ان يكون عبارة عن ماة واربع شعيرة وخمسماة وخمسة
وسبعين جزءا من سبعماة وسبعين جزءا من شعيرة كما ملنا ثم الظاهر ان الشيخ ره لم يلتفت في ذلك اثر العلامة وضبط ما صح عنده كافيها
صورة في قدر الصاع والرطل بالنسبة الى المثقال الصيرفي مع ذلك الاختلاف مع من غرايب الاتفاقات والغرب من ذلك
ان اقتفى اثره واعتمد على تصحيحه وظن نفسه متبعا موافقا له في ذلك وغفل عن تلك الا تيقن الموجبة للاقلاق وعدم الموافقة
وبعض من فضلاء العصر ضبطه صريحا بستة وتسعين شعيرة وبعضهم ضبط بخلاف هذه المذكورات مما يوجب نقله التطويل
وبالجملة لما رايت هذه الاختلافات حاولت ان اضبطه بنظر دقيق وقصدت ان احفظه بتامل حقيق فتحقق عندي
بتحريرات قوية وتفتيشات متقنة ان المثقال الصيرفي المتعارف في زماننا عبارة عن اربع وثمانين شعيرة
قدر درهم وثلثه اربع درهم بالشرع ولا تظنن مخطا ابهام ومصورا الي فيلزم ان يعد بعض الظن اثم حاشا ان
اكون اهلا لذلك لكن انقت ما تلقاه متكرر الفاحص واديت ما وجب على اداته ذهني الفاتر هذا مع انه يجوز
ان يكون في ضبط العلامة والشيخ ره قدر المثقال الصيرفي زايدا على قدره في زماننا بمقدار التفاوت الواقع في الضبطين
وكذا الكلام في التفاوت القليل الواقع بين ضابطه بحسب ما بينهما واختال ذلك قد يكون متفاوتة في الازمنة
والاعصار ويؤيد ما قلنا التفاوت الواقع في المن التبريزي في الزمانين حيث ضبط الشيخ ره المن التبريزي بخمسماة مثقال
صيرفي واليوم لا شك ستماة منه ويمكن ان يكون هذا التفاوت الواقع في المن بعينه مناطا للتفاوت في المثقال بحسب
الزمانين اذ خمسماة من المثقال الذي ضبط الشيخ قريب جدا من ستماة من مثقال زماننا حسبما ضبطناه وما يبقى من
التفاوت قليل يمكن استناده الى الميزان او الشعير او الة محو او امثالها تتميم اعلم ان انواع الاجسام كما كانت
المتفاوتة فيها وزنا قد تخالف ضرا فرطل من الماء لا يملاء نصف مكان رطل من الشعير كذلك الف وزية مثلها حسبه
قد يكون متخالفة بحسب الوزن فوزن صاع من الشعير مثلا لا يبلغ نصف وزن صاع من الماء وعلى هذا القياس ساير
الاجسام حسبما اقتضت صورته النوعية من التخلخل والتكاثف والتخفة والثقل وتحقيقه كما تقرر في موضعه ان
نسبة وزن الخفيف الى وزن الثقيل يكون كنسبة مكان الثقيل الى مكان الخفيف بشرط ان يكون نوع واحد من
الاجسام يختلف اشياء في ذلك بحسب الامكنة والعوارض المختلفة كما لا يخفى فنقدر كيل معين بوزن معين

صویزه چهار دانگ و نیم صراف است

سؤال مقدار رطل شرعی و مد شرعی و صاع شرعی و کر آب بوزن و نصاب زکوة غلات وغیره را بیان نمایند بمثقال صراف و وزن
تبریز جواب صاع شرعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع است به رطل عراق سابق و رطل عراقی نصف رطل مکی سابق
و دو ثلث رطل مدنی سابق است و رطل عراقی بنابر مشهور و اظهر معادل یکصد و سی درهم شرعی است و بعضی یکصد و بیست
و هشت درهم و چهار سبع درهم میدانند و درهم شرعی مقابل نیم مثقال و خمس مثقال شرعی است و مقابل نیم مثقال صراف
و ربع عشر و نیم خمس یک مثقال صراف است و مثقال شرعی که ابر سه ربع مثقال صراف است چهار دانگ و نیم مثقال صراف است و دینار
شرعی عبارت است از یک مثقال شرعی از طلای سکه دار و هر یک از صویزه و اشرفی و بتی مطابق مثقال شرعی است پس
یک درهم مقابل چهارده غازبیکی صویزه است هرگاه صویزه را بیست غازبیکی فرض کنند و از عباسی این زمان که برابر
یک مثقال صراف است بیست یک غازبیکی میشود بر تقدیری که عباسی چهار غازبیکی باشد خلاصه هر ده درهم هفت مثقال
شرعی است و پنج مثقال و ربع مثقال صراف است و تبریزی مشهور سنگ هشت عباسی پول سیاه است که عبارت
از ششصد و چهل مثقال صراف بناء علی ذلک موافق مشهور و اظهر هر رطل ششصد و ثلث مثقال و ربع
مثقال صراف است و از نیم چارک تبریز بیازده مثقال و سه ربع مثقال کمتر است و هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال
و نیم و نصف خمس مثقال است که از چهار یک تبریز … شش مثقال و سه خمس و نیم مثقال کم است و هر صاعی ششصد و
چهارده مثقال و ربع است که از تبریز بیست و پنج مثقال و سه ربع کم است و کر آب بوزن … و یکهزار و نهصد
مثقال است که یکصد و بیست و هشت من تبریزی می شود الا بیست مثقال و نصاب غلات یکصد و شصت و چهار
و دو بیست و هفتاد و پنج مثقال است که دو بیست و هشتاد و هشت تبریزی می شود الا چهل و پنج مثقال و بنابر قول دیگر
در رطل هر رطل شصت و هفت مثقال و نیم می شود و مد یکصد و پنجاه و یک مثقال و هفت خمس می شود و صاع ششصد و هفت
مثقال و نیم و کر آب یکصد و بیست و … تبریز و سه چارک ده مثقال است و احتیاط در نصاب باعتبار این قول است
در فطره و کفاره دیگر اعتبار قول مشهور است و غلاتی که زکوة در آنها واجب است همانا گندم و جو و خرما و مویز است و در غیر
اینها واجب نیست بلکه سنت است هرگاه بنصاب مذکور برسند و برکیل یا وزن با آنها معامله کنند و در خرما و رطب و انگور
و غوره باید فرض شود که هرگاه بجه خرما و مویز برسند البته بحد نصاب یا بیشتر باشند و غالبا از چهار من انگور یکمن مویز
میشود پس نصاب انگور چهار برابر نصاب مذکور خواهد بود و زکوة غلات ده یکست هرگاه با آب باران یا جدول یا قنات
یا برشه آب خورده باشد و بیست و یک است هرگاه بدست یا چرخ آب یا کشیدن حیوان آب خورده هرگاه به هر دو طریق

آب خورد اغلب اعتبار دارد و آیا معتبر در غلبه مدت است یا منفعت در آن خلاف است و طریق محتاط واضح است و هرگاه بهر دو طریق
آب خورد اغلب اعتبار دارد و آیا معتبر در غلبه مدت است یا منفعت در آن خلاف است و طریق محتاط واضح است و هرگاه
بهر دو طریق بعنوان مساوات آب خورده از نصف آن ده یک و از نصف دیگر بیست و یک دهند که از بیست و نیم یکمن و
نیم می شود و در زکوة طلا دو نصاب دارد اول بیست مثقال است که مقابل بیست اشرفی و دو بتی است و دو و نیم سه مثقال
سه مثقال است بعد از پانزده مثقال تا هر قدر برسد و نقره نیز دو نصاب دارد اول یکصد و پنج مثقال است و دو و نیم
بیست و یک مثقال است بعد از نصاب اول تا هر قدر برسد و زکوة طلا و نقره چهل و یک است والسلام علی من اتبع الهدی

سؤال مقدار کر بحسب مساحت و وزن بیان فرمایند جواب بوزن تبریز هشت عباسی یکصد و بیست و هشت من می شود الا مقابل
مقابل بیست مثقال صراف و بعضی یکصد و نود و دو من الا … مثقال میدانند و بحسب مساحت آن است که حاصل ضرب طول
و عرض و عمق آن در هم دیگر بیست و هفت وجب باشد علی الاقرب یا چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب شود علی الاشهر
الاصول و مراد بوجب وجب متوسط الخلقه است و اقرب آنچه به تحدید کرده اند بعرض دوازده انگشت که عرض هر انگشتی عرض
شش جو باشد که پشت بعضی از آنها بر شکم دیگری گذاشته باشند و عرض هفت جو یا مقابل عرض هفت مو
از یال یابو باشد

اذا اولج الرجل فی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی چه معنی دارد جواب
یعنی هرگاه مردی دخول کند در فرج خنثی مشکل و آن خنثی مشکل دخول کند بر زنی واجب می شود غسل بر خنثی
نه بر دیگری و انثی زیرا که خنثی جنب شده است بر ما و نظر بعدم ظهور رجولیت یا انوثیت او فاعل یا مفعول
او جنب نمیشود مگر بانزال و اگر جماع در دبر خنثی شود غسل نیز بر فاعل واجب می شود علی الاقرب ۲۲

لا يتصور الا بنوع من التجزيه وضرب من التسامح كما قال العلامة في التحرير الوسق ستون صاعا بصاع النبي صلى الله عليه وآله والصاع
اربعة امداد والمد رطلان وربع بالعراقي انتهى قوله وهذا التقدير تحقيق لا تقريب انتهى محل تأمل اذ تقدير المد الذي عبارة
عن كيل مخصوص بالرطل الذي هو وزن مخصوص لا يمكن بدون تقريب الا ان يحمل على انه لما كانت هذه المقادير مستفادة
من الشارع فيكون بمنزلة التحقيق والا فمعلوم ان المد من الماء المعتبر في الوضوء لا يوافق المد من اجناس أخر كالحنطة
والشعير وامثالهما المعتبرة في الكفارات بحسب الوزن حتى يقدر بشيء واحد تحقيقا فكأنه اراد الشارع توسعة وجعل
ذلك الكيل المخصوص والوزن المخصوص في تلك الاحكام بمنزلة الواجبات التخييرية بايهما اتى المكلف برئت ذمته وان اختلف
فاحشا واليه ناظر ظاهر بعض الفقهاء ويقدر زكوة الفطرة بالكيل صاع وبالوزن الف ومائة وسبعون درهما انتهى فاشكاله
بعد ذلك في صورة بلوغه كيلا لا وزنا او بالعكس للخفة او الثقل كأنه مبني على الاحتياط هذا مع ان الروايات في التقدير
مختلفة لا بد عن الجمع بينها بحمل كل منها على محمل مناسب لكن لم ينقل من الفقهاء بهذه الطريقة بل رجعوا من جهات اخر وطرحوا
بعضها للضعف السند وغيره على حسب اقتضاء قواعد الاصول حتى انتهى الى الاختلافات بينهم متفرعا على اختلافات
اصولهم فاتخذ كل منهم مذهبا كما نقلنا عنهم في التفصيلات تتميم المقادير الموزونة والمكيلة التي قدمناها مفصلة
على قسمين قسم معتبر بخصوصه في الشرع مذكور في الاحاديث دائرة على السنة الفقهاء وقسم ليس كذلك بل متداولة بين الحاسبين
وجماعة الناس والقسم الاول ايضا على قسمين قسم معتبر عندهم على سبيل الاصالة وكونه متعلقا للاحكام وقسم ليس كذلك
بل مذكور على سبيل التبعية وكونه مقياسا لشيء آخر محددا له فبالتحقيق يظهر ان ثلثة اقسام ولما كان القسم الاول منها المعتبرة
في الشرع اصالة مما اشتدت حاجة المكلفين اليه صار لتسهيلا عليهم تقويم ضابطه لبيان تلك المقادير خاصة متفقة
لكيفية نسبتها الواحد الى الواحد من الاوزان المعروفة في زماننا اعني المن التبريزي والمثقال الصيرفي والشيرة واجزائهما على
ما وصفنا قبل فوضعنا جدولا واثبتنا فيه المقادير المعتبرة المذكورة وبينا ان كلا منها كم يكون من المذكورات فاتقض
علمه من المقصود كم ما اكثر عنه من الشيرة وعلى هذا القياس وعلمنا ما كان مجاوزا عن بعض بعلامة البياض
وما كان مصغرا او غير بالغ الى البعض بعلامة الصفر ايضاحا للمقصود وهذا هو الجدول

[illegible]

يظهر مما مر من التفصيلات ان الاختلافات الواقعة بين كلما نقلنا منها في قدر المد والصاع والوسق كلها مبتنية على
خلافين احدهما في قدر الرطل العراقي هل هو تسعون مثقالا او واحد وتسعون مثقالا وهذا الخلاف قائم بين العلامة والجمهور
وثانيهما في قدر المد هل هو رطل وربع بالعراقي وهذا الخلاف قائم بين ابن ابي نصر البزنطي وغيره من الفقهاء وهم يستندون الى
قوله والضعف والشذوذ وقال العلامة في التحرير وقال ابن ابي نصر المد رطل وربع نعوّل على رواية ضعيفة انتهى وقال
الشيخ في البيان وشذ قول البزنطي المد رطل وربع فيكون المد رطلين وربعا بالعراقي هو رطل ونصف بالمدني مجملا مع قطع
النظر عن الاختلاف الواقع في الرطل كما اجمع عليه بين فقهائنا والروايات متظافرة على هذا المطلب دالة اكثرها ايضا على
ما ذهب اليه الجمهور في قدر الرطل روى الصدوق رض في من لا يحضره الفقيه في باب الزكوة عن السكوني وليس على الحنطة والشعير
شيء حتى يبلغ ثلثة اوساق والوسق ستون صاعا والصاع اربعة امداد والمد وزن مائتين واثنين وتسعين درهما ونصف
وروى الشيخ رض في الاستبصار في باب مهية زكوة الفطرة عن ابراهيم بن محمد الهمداني اختلفت الروايات في الفطرة

كتب الى ابي الحسن صاحب العسكر ع اسأله عن ذلك فكتب ان الفطرة صاع من قوت بلدك الى ان قال في آخر الحديث تدفعه وزنا ستة ارطال برطل المدينة
والرطل مائة وخمسة وتسعون درهما ويكون الفطرة الفا ومائة وسبعين درهما الحديث وفي باقي مقدار الصاع فيه عن جعفر بن ابراهيم بن محمد الهمداني
قال كتبت الى ابي الحسن ع على يدي ابي جعلت فداك ان اصحابنا اختلفوا في الصاع بعضهم يقول الفطرة بصاع المدني وبعضهم يقول بصاع العراقي
فقال كتب الي الصاع ستة ارطال بالمدني وتسعة ارطال بالعراقي قال واخبرني انه يكون بالوزن الفا ومائة وسبعين وزنه وعن
علي بن بلال في هذا الباب قال كتبت الى الرجل اسأله عن الفطرة وكم يدفع قال فكتب ستة ارطال من تمر بالمدني وذلك تسعة ارطال بالبغدادي
وفي باب مقدار الماء الذي يجزي في غسل الجنابة والوضوء عن زرارة عن ابي جعفر ع قال كان رسول الله ص يتوضأ بمد ويغتسل بصاع والمد
رطل ونصف والصاع ستة ارطال واما ما روي في هذا الباب من روايتين ظاهرهما خلاف ما ظهر من هذه الرواية فقد ذكر الشيخ ره هنالك
وجه التوفيق فيهما اما الاولى عن سليمان بن حفص المروزي قال قال ابو الحسن ع الغسل بصاع من ماء والوضوء بمد من ماء وصاع النبي ص خمسة امداد والمد مائتان وثمانون
درهما والدرهم ستة دوانيق والدانق وزن ست حبات والحبة وزن حبتين من شعير من اوساط الحب لا من صغاره ولا من كباره والثانية
عن سماعة قال سألته عن الذي يجزي من الماء للغسل فقال اغتسل رسول الله ص بصاع وتوضأ بمد وكان الصاع على عهده خمسة امداد وكان
المد قدر رطل وثلث اواق قال الشيخ في وجه التوفيق قوله في هذا الخبر الصاع خمسة امداد وتفسير المد برطل وثلث اواق
مطابق للخبر الذي رواه زرارة لانه فسر برطل ونصف فالصاع يكون ستة ارطال وذلك مطابق لهذا القدر واما تفسير سليمان المروزي
المد بمائتين وثمانين درهما فمطابق للخبرين لانه يكون مقداره ستة ارطال بالمدني ويكون قوله خمسة امداد وهما من الراوي لان المشهور
من هذه الرواية اربعة امداد ويجوز ان يكون ذلك اخبارا عما كان يفعله النبي ص اذا شارك في الاغتسال بعض ازواجه يدل
على ذلك ما رواه محمد بن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن وقت غسل الجنابة كم يجزي من الماء قال كان رسول الله ص يغتسل بخمسة
امداد بينه وبين صاحبته ويغتسلان جميعا من اناء واحد انتهى فتوضيح توفيق الرواية الاولى على ما ذكره انه على هذه الرواية الصاع
خمسة امداد على وهم الراوي لان المشهور فيها اربعة بدل خمسة فاذا كان خمسة وهما والصواب اربعة امداد حال كون المد مائتين
وثمانين درهما فيوافق الصاع اي اربعة امثاله مع ستة ارطال فلا يبقى منافاة او على ان يكون خمسة امداد اخبارا عما
كان يفعله النبي ص وقت مشاركته بعض ازواجه في قدر ماء الاغتسال فيستقيم ايضا ولا منافاة بين هذه الصورة وبين ان يكون
اربعة امداد في صورة الانفراد وفيه تامل لان كون المد مائتين وثمانين درهما خلاف ما ذكره والمشهور واتفاق الجمهور ويلزم ان يكون
الصاع الفا ومائة وعشرين درهما وهو خلاف ما ظهر من الروايات المقبولة عنده الدالة على انه الف ومائة وسبعون درهما
ولهذا

ولهذا الايراد فكيف التوفيق وايضا حمل خمسة امداد على صورة المشاركة بعيد في هذا الحديث جدا فلم يقع فيه الاخبار عن حال الغسل حتى
يمكن حمله على تلك الصورة بدون وقوع الاخبار عن قدر الصاع ثم ان في هذه الرواية ان الدانق وزن ست حبات والحبة وزن حبتين شعير وهذا الظاهر
بحسب الاطلاق ما اتفق عليه من ان دانق الدرهم عبارة عن وزن ثماني شعيرات وان المراد بالحبة والشعير واحد ويلزم على هذا ان يبلغ
دانق كما هو المتفق عليه وان حملنا قول الشيخ في التوفيق على ان المد وزن مائتين وثمانين من هذه الدراهم التي واحد اعشارها عن
اثنين وسبعين شعيرة بواسطة تلك الاصطلاحات وان كان بعضها غير مشهور فلا يستقيم ايضا اذ يوجب ان يكون الصاع ح ثمانين
الفا وستمائة واربعين شعيرة يبلغ الفا وستمائة وثمانين درهما من الدراهم المشهورة ولا قائل به فظهر ان هذه الرواية مشكلة جدا لا
يستقيم الا بتكلف بعيد والله اعلم واما توضيح توفيق الرواية الثانية على ما ذكره ره النفي خمسة امداد وفي هذه الرواية على حاله لتجز
هذه الزيادة في عدد المد الذي كان منه اربعة لان هذا المد كان عبارة عن رطل وثلث اواق وخمسة منه تبلغ خمسة ارطال وخمسي
عشر اوقية فينطبق على اربعة امداد بالمعنى المشهور بغير ستة ارطال مدنية وفيه ايضا تامل لانه على التقدير ان يكون المد على هذا
المعنى لا يستقيم ايضا اذ يوجب ان يكون خمسي عشر اوقية عبارة عن رطل واحد مدني مع بعده في الخمسة الا خمسة ارطال بل يبلغ
ستة ارطال ولا شيء من الاوقيتين الجديدة والقديمة موافقا لهذا القدر اذ الجديدة على ما بينا اما عشرة دراهم و خمسة
اسباع درهم يبلغ سبعة مثاقيل ونصفا فخمسي عشرة منها مائة واثنا عشر مثقالا ونصف مثقال واما عشرة دراهم يبلغ سبعة
مثاقيل ونصفا فخمس عشرة منها مائة وخمسة مثاقيل واما اثنا عشر درهما يبلغ ثمانية مثاقيل وخمسي مثقال فخمس عشرة منها
مائة وستة وعشرون مثقالا وظاهر انه لا يبلغ شيء من هذه الثلثة حد الرطل المدني والقديمة اربعون درهما وخمس منها تزيد
على الرطل فضلا عن خمسي عشرة ولم ينقل تغير الاوقية بغير هذه المعاني هذا وان امكن حمل خمسة امداد في هذه الرواية على وهم
الراوي مستظهرا بالشهرة والاتفاق والرواية الصحيحة كما جوزه الشيخ ره في رواية سليمان فلا يبعد ان يحمل الرطل هنا على
المكي دون المدني والاوقية على الجديدة بالمعنى الاول فيستقيم بلا تكلف في معنى المد والصاع ايضا اذ الرطل المكي كما مر هو
عبارة عن رطلين عراقيين وثلث اواق بهذا المعنى يبلغ ربع رطل عراقي على تفسير العلامة فيصير كلاهما رطلين وربعا بالعراقي
وهو رطل ونصف بالمدني فاربعة امثاله يبلغ ستة ارطال مدنية كما هو المستفاد من الروايات المطابق مع ما ذكرنا انه كالمجمع عليه
بين الفقهاء ويمكن ان يحمل الرطل على العراقي ايضا فهو يؤيد مذهب البزنطي ولا يمكن ان يحمل الاوقية على القديمة اصلا اذ لو حمل
الرطل ح على العراقي ينقص المد اذ يزيد عليه بالنسبة الى المذهب واذا حمل على المدني او المكي يزيد عليه على جميع المذاهب

فلا يصير مطابقا لنيتوق فهما عليه قول صاحب التصحيح في تفسيره الاوقية في الحديث بشار بعون درهما كما ذكر فيما مضى انظر قد عرفت
فيما تقدم في التفصيلات ان الكر المعتبر في باب الطهارة المعروف عاما مقدر شرعا لا ينفعل بالنجاسة ما لم يتغير مقدر بتقديرين بالوزن
وبالمساحة على ما فصلنا الكلام في موضعه ففيه احتمالات اما ان يكون الوزن اصلا فيه ويكون المساحة كاشفا طريق لما استعلامه لتعسر
الوزن في اكثر الحالات واما ان يكون على عكس ذلك بان يكون المساحة اصلا فيه ويكون الوزن طريقا الى استعلامه حال تعسر المساحة
لعدم وقوعه على شكل پرگار كما كثرا الغدران والاحباب وامثالهما واما ان يكون كل منهما اصلا مستقلا يجوز استعمال ما اراد المكلف
منهما بدون تعسر الاخر وان كان بينهما تفاوت كثير الحاصل البيان التجربة فظاهر الشيخ ابي جعفر الطوسي ره هو الاول قال في الاستبصار في باب
كمية الكر في ذيل ذكر رواية الوزن بعد ذكر الروايات التي في المساحة فلا ينافي هذا الخبر ما تقدم من الاخبار لانا قد ذكرنا في كتابنا تهذيب الاحكام
ان العمل على هذا الخبر على ما نقره انسب زه وحملنا ما ورد من التقدير بالاشبار على ان يكون مطابقا لذلك بان يكون مقدار الكر المقدار الذي [illegible]
فكانه جعل لنا طريقان احدهما ان يعتبر الارطال اذا كان لنا طريق اليه واذا لم يكن طريق لنا ذلك اعتبرنا الاشبار لان ذلك لا يتعذر على حال
من الاحوال وكذلك ظاهر من عرف الكر بالف ومائتي رطل وظاهر العلامة والشهيد رهما ومن تبعهما هو الثاني حيث فرعوا اعتبار العراقي في الارطال
لان المدني على مناسبته لما استفيد من المساحة وكذا الظاهر من عرف الكر بانه ما بلغ تكسيره بالاشبار مستوى الخلقة اثنين واربعين وسبعة اثمان
وظاهر ابن بابويه هو الثالث لاختياره من اقوال المساحة ما لا يناسب ما ذهب اليه بحسب الوزن لان البعد وعدم المناسبة بين تقديريه
بادي عنه ان يكون احدهما الاستعلام الاخر فيكون كل منهما اصلا مستقلا ماخوذا من رواية معتمد عليها لا ترى عدم مناسبة الاخر له
وامثال ذلك كثيرة في الشرع على ما قيل والعجب من ابن بابويه كيف لم يعتبر العراقي واعتبر المدني مع ان الكر عنده قريب من نصف ما هو عند
من اعتبر العراقي ثم ان العلامة ره في المختلف وافق ابن بابويه ره في المساحة والشهيد في الذكرى وافق الجمهور رضي الله عنهم ومع هذا
اختار كل منهما في الوزن الارطال العراقية لادعائه ان تلك الارطال هو المناسب لما اختاره من المساحة دون الارطال
المدنية قيل وقد يظن ان بين الكلامين تضادا وما ان الارطال العراقية انسب بمذهب ابن بابويه كما قاله العلامة ان اعتبار الارطال
بعدت عن مناسبة مذهب الجمهور بل يكون الارطال المدنية انسب منها اذ التفاوت بين المذهبين
العراقي يناسب التقدير بالاشبار على كل من الروايتين بخلاف الرطل المدني فانه شديد البعد عما تقتضيه رواية القميين
وفيه ايضا تامل اذ على تقدير اعتبار المناسبة لا شك ان الارطال العراقية انسب من الارطال المدنية لما اختاره ابن بابويه
من المساحة ولكن دعوى كون النسب من المدنية بالنسبة الى المذهب المشهور في المساحة ايضا لا يلائم [illegible] بل المدنية انسب
منها بكثير وتوضيحه ان ما يلائم من المذاهب قدر شبر من المثال كما صح عندنا بالتخمين دقيق قريب من التحقيق هو اربعة اثمان تبريزية

وثلثماة وستة وخمسون مثقالا صيرفيا يبلغ قدر سبعة وعشرين شبرا هو مذهب ابن بابويه في الكر مائة واربعة وعشرين منا واثنا عشر
مثقالا الا سدس ان الارطال العراقية انسب من المدنية بكثير لظهور الرجوع الى الجدول ويبلغ قدر اثنين واربعين شبرا او سبعة
اثمان شبر هو مذهب الجمهور مائة وستة وتسعين منا وخمسمائة وثلثة وستين مثقالا ونصف مثقال وظاهر ان الارطال المدنية
التي عبارة عن مائتين واثنين وعشرين منا واربعة عشر مثقالا وسبعين مثقالا كما مر في الجدول اقرب اليه بهذا القدر من الارطال
العراقية التي قدرها عند الشهيد ره مائة وثمانية واربعون منا وثلثمائة واثنان واربعون مثقالا وستة اسباع مثقال الا كما مر اليه
اذ تفاوت الارطال المدنية منه لا يبلغ الى ستة وعشرين منا وتفاوت الارطال العراقية يزيد على ثمانية واربعين منا فاين
هو من هذا او لا يبلغ التفاوت الذي قد يكون في اشخاص المياه المتحدة في المقدار بحسب الوزن الى قدر يسير ذلك كما يشهد
به التجربة ولكن اعرضنا عن ذلك ايضا فلا شك ان المناسب هو جعل الاصل في التقدير المساحة وجعل الوزن طريقا لما
استعلام بلوغ ذلك القدر كما فيما نحن فيه ان يكون ما اخذ من الوزن زائدا عليه لانا قطعنا عنه من باب المقدمة
وتحقق كونه بالغا القدر الشرعي يقينا او زيادة الارطال المدنية على القدر المشهور في المساحة متيقنة عنده ايضا دون
الارطال العراقية اذ مع الاغماض عن تيقن نقصانها عنه بما يزيد من زيادة المدنية عليه فلا مجال البتة لدعوى تيقن زيادتها
عليه المحض لكونها مستلزمة للبلوغ الى الحد المذكور والعلم عند الله واهله تتميم ينبغي للمكلف المقيد بالشرع المتهم
لتحصيل براءة الذمة ان يكون طريقته التمسك بالاحتياط والعمل على وجه يكون به مخرجا عن عهدة الخلاف في جميع ما ذكرنا
من المسائل الخلافية فيجتنب في قدر المد والصاع المعتبرين في الكفارات وزكوة الفطر وامثالهما ما ذهب الجمهور الذي
قدروا المد بما يبلغ مائة وسبعة وستين مثقالا صيرفيا واثنتي عشرة شعيرة والصاع بما يبلغ منا تبريزيا وثمانية وستين
مثقالا وثمانية واربعين شعيرة اذ هذا التقدير ليما اكثر من جميع التقادير السابقة كما مر والاحوط هنا هو الاكثر ويحتاط في قدر
الوزن المعتبر في تحقيق نصاب الغلات بان يختار مذهب البزنطي اعني ستة وثلثمائة منا تبريزيا مع كسوره الثلثة
في الجدول حتى يكون خمسة اوساق هو قدر النصاب عبارة عن مائة واثنين وثمانين منا وكسرا اذ بهذا التقدير يكون
النصاب اقل من سائر التقديرات والاحوط هنا الاقل وعلى هذا القياس في [illegible] تذكره وامثاله بحسب ما اقتضاه
طريق الاحتياط ولا شك انه اصوب خصوصا في زماننا الذي يبدئه الاراء متخالفة والحق محجوب والقائم بالحق مستور
اللهم ارزقنا توفيق الادراك للازمته وتحقيق ما هو الحق من حضرته والخروج عن عهدة ما هو الصواب من التكاليف

بفراغ البال والخلاص عما يوجب تفويت الوقت وتضييع العمر في القيل والقال هذا آخر ما اردنا
ايراده في هذه الرسالة وقصدنا الاختتام به في تلك المقالة والله الموفق والمعين اللهم اغفر لكاتبه
قد جف القلم من تحريره يوم الاحد في شهر ذي القعدة الحرام ١٢٥٦

ومن خطبة له عليه السلام يقال لها التطنجية ظاهرها انيق وباطنها عميق فليحذر قاريها من ان تزله فان فيها من تنزيه الخالق ما لا يطيقه احد من الخلائق
خطبها امير المؤمنين عليه السلام بين الكوفة والمدينة فقال الحمد لله الذي فتق الاجواء وخرق الهواء وعلق الارجاء واضاء الضياء واحيا الموتى
وامات الاحياء احمده حمدا سطع فارتفع وشعشع فالتمع احمده حمدا يتصاعد في السماء ويذهب بين الاجواء اعتده الا خلق السموات
بلا دعائم واقامها بغير قوائم وزينها بالكواكب المضيئات وحبس في الجو سحائب مكفهرات وخلق الجبال والبحار على تلاطم تيار رقيق
فتق رتجها فتطقطقت امواجها احمده وله الحمد واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتجبه من البحبوحة العليا وارسله
في العرب العرباء بعثه داعيا مهديا خلاصة طيبيا فاقام الدلائل وختم الرسائل نصر به المسلمين واظهر به الدين صلى الله عليه وآله ايها الناس
انيبوا الى شيعتي والتزموا ببيعتي وواظبوا على الدين بحسن اليقين وتمسكوا بوصي نبيكم الذي به نجاتكم وبحبه يوم الحشر منجاتكم فانا
الامل والمأمول انا الواقف على التطنجين انا الناظر الى المشرقين والمغربين رايت رحمة الله والفردوس راي العين وهو في البحر
السابع يجري في الفلك في زخاير النجوم والفلك ويحيك ورايت الارض ملتفة كالتفاف الثوب المقصور وهو في غربي
من التطنج الايمن ما يلي المشرق والتطنجان خليجان من ماء كانهما ايسار تطنجين وانا المتولي دائرتها وما الفردوس وما فيه الا
كالخاتم في الاصبع ولقد رايت الشمس عند غروبها وهي كالطير المنصرف الى وكره ولولا اصطكاك واختلاط التطنجين وجريان الفلك
لسمع من في السموات ومن في الارض دوي حميم دخولها في الماء الاسود في العين الحمئة لقد علمت عجائب خلق الله ما لا يعلمه الا الله
وعرفت ما كان وما يكون وما كان في الذر الاول مع من تقدم مع آدم الاول ولقد كشف لي فعرفت وعلمني ربي فتعلمت الا فعوا ولا تضجوا
ولا ترتجوا فلولا خوفي عليكم ان تقولوا جن او ارتد لاخبرتكم بما كانوا وما انتم فيه وما تلقونه الى يوم القيمة علم اوعز الي فعلمت
ولقد ستر علمه عن جميع النبيين الا صاحب شريعتكم هذه صلى الله عليه وآله فعلمني علمه وعلمته علمي الا وانا نحن النذر الاولى ونحن النذر الآخرة
والاولى ونذر كل زمان واوان وبنا هلك من هلك وبنا نجا من نجا فلا تستطيعوا ذلك فينا فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة
وتفرد بالجبروت والعظمة لقد سخرت لي الرياح والهوام والطيور اعرضت على الدنيا واعرضت عنها انا كاب الدنيا لوجهها
فتحرقني لحق بالله الحق لقد علمت ما فوق الفردوس الاعلى وما تحت السابعة السفلى وما في السموات العلى وما بينهما وما تحت الثرى

كل ذلك علم احاطة لا علم اخبار اقسم برب العرش العظيم لو شئت اخبرتكم بآبائكم واسلافكم اين كانوا وممن كانوا واين هم الان وما صاروا اليه
فكم من آكل منكم لحم اخيه وشارب برأس ابيه وهو يشتاقه ويرتجيه هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل ما في الصدور
وعلم واوردت الضمائر وايم الله لتكررن كرات وكرات بعد كرات فكم بين كرة وكرة من آية وآيات ما بين مقتول وميت ينغمس في حواصل
الطيور وبعض في بطون الوحوش ما بين ماض ومرتج ورائح وغاد ولو كشف لكم ما كان مني في القديم الاول وما يكون مني في الآخر
لرايتم عجائب مستعظمات وامورا مستعجبات وصنائع واحاطات انا صاحب الخلق الاول قبل نوح الاول ولو علمتم ما كان بين آدم ونوح
من عجائب اصطنعتها وامم اهلكتها فحق عليهم القول فبئس ما كانوا يفعلون انا صاحب الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثاني انا صاحب
سيل العرم انا صاحب الاسرار المكتوبات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب ثمود والآيات انا مدمرها انا مزلزلها انا
مرجعها انا مهلكها انا مدبرها انا بانيها انا داحيها انا مميتها انا محييها انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الكور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم انا مع اللوح قبل اللوح انا صاحب الازلية الاولية انا صاحب جابلقا وجابرسا انا صاحب الرفرف
وبهرام انا مدبر العالم الاول حين لا سماؤكم هذه ولا غبراؤكم قال فقام اليه ابن صويرمة فقال انت انت يا امير المؤمنين فقال
انا انا لا اله الا الله ربي ورب الخلائق اجمعين له الخلق والامر الذي دبر الامور بحكمته وقامت السموات والارض بقدرته كاني
بضعيفكم يقول الا تسمعون الى ما يدعيه ابن ابي طالب في نفسه وبالامس تكفهر عليه عساكر اهل الشام فلا يخرج اليها وباعث
محمد وابراهيم لاقتلن اهل الشام بكم قتلات وحقه وعظمته لاقتلن اهل الشام بكم قتلات واي قتلات ولاقعصن اهل صفين
بكل قتلة سبعين قتلة ولاردن الى كل مسلم حياة جديدة ولاسلمن اليه صاحبه وقاتله الى ان يشفي غليل صدره منه ولا تكلن
بعمار بن ياسر وباويس القرني الف قتيل او لا يقال لو وكيف واين ومتى وحتى فكيف اذا رايتم صاحب الشام ينشر بالمناشير
ويقطع بالمساطير ثم لاذيقنه اليم العذاب الا فابشروا فاني يرد امر الخلق غدا فلا تستعظموا ما قلت فانا اعطينا علم المنايا والبلايا
والتأويل والتنزيل وفصل الخطاب وعلم النوازل والوقايع فلا يعزب عنا شيء كاني بهذا واشار الى الحسين عليه السلام وقد ثار نوره بين
عينيه فاحضره لوقته بحنين طويل يزلزلها ويخسفها وثاب معه المؤمنون من كل مكان وايم الله لو شئت سميت رجلا رجلا باسمائهم
واسماء آبائهم فهم يتناسلون من اصلاب الرجال وارحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ثم قال يا جابر انتم مع الحق ومعه تكونون وفيه
توسدون يا جابر اذا صاح الناقوس وكبس الكابوس وتكلم الجاموس فعند ذلك عجائب واي عجائب اذا انارت النار ببصرى وظهرت
الراية العثمانية بوادي سوداء واضطرب البصرة وغلب بعضهم بعضا وصبا كل قوم الى قوم وتحركت عساكر خراسان وتبع
شعيب بن صالح التميمي من بطن الطالقان وبويع لسعيد السوسي بخوزستان وعقدت الراية لعماليق كردان وتغلبت العرب على بلاد
الارمن والسقلاب واذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفيان فتوقعوا ظهور المتكلم

موسى من الشجرة على الطور فيظهر هذا ظاهر مكشوف ومعاني موصوف الا كم عجائب تركتها ودلائل كتمتها لا اجد لها حملة انا صاحب ابليس
بالسجود انا رافع ادريس مكانا عليا انا منطق عيسى في المهد صبيا انا مشيد الميادين وواضع الارض انا قاسمها اخماسا فجعلت
خمسا برا وخمسا بحرا وخمسا جبالا وخمسا رملا وخمسا عامرا وخمسا خرابا انا خرقت القلزم من الرجس وخرقت العقيم من الحميم
وخرقت كلا من كل وخرقت بعضا من بعض انا طيبوثا انا جابلوثا انا البادحلين انا عليوثا انا المشرف على البحار في نواتيم الزخار عند
البيار حتى يخرج الماء ما اعد له منه من الحديد والرطب فالخذ ما اصبت واترك ما اردت ثم سلم الى عمار بن ياسر احد عشر الف ادهم على كل ادهم منها
محب الله ورسوله مع كل واحد اثنا عشر الف كتيبة لا يعلم عددها الا الله الا ابشر وان انتم تنوح الاضلال لا وان لكم بعد حين طرفة تغلب بها بحر البيان
وينكشف لكم ضايع البرهان عند طلوع بهرام وكيوان على دقايق الاقتران فعندها تتواتر السطوات والزلازل وتقبل الرايات من شاطئ جيحون
الى بيداء بابل انا متبرج الابرج وعاقد التراج ومفتح الافراج وباسط الفجاج انا صاحب الطور انا ذلك النور الظاهر انا ذلك البرهان
الباهر وانا كاشف لموسى شققت في شقص الذرة المثقال وذلك بعلم الله ذي الجلال انا صاحب جنات الخلود انا مجري الانهار انهارا ماء تيار
وانهارا من لبن وانهارا من عسل مصفى وانهارا من خمر لذة للشاربين انا المحيط بجهنم وجعلتها طبقات السبع وسقر للتحير والاخر
وعميق موسى لعدو من العالمين وادومة ذلك كله وادي برهوت وهو الفلق ورب ما خلق يخلد فيها الجبت والطاغوت
ومن عبدهما ومن كفر برب الملك والملكوت انا صانع الاقاليم بامر العليم الحكيم انا الكلمة التي بها تمت الامور ودهرت الدهور انا جعلت
الاقاليم اربعا والجزاير سبعا فاقليم الجنوب معدن البركات واقليم الشمال معدن السطوات واقليم الصبا معدن الزلازل واقليم الدبور
معدن الهلكات الويل الويل لمداينكم وامصاركم من طغاة يظهرون ويتغيرون ويبدلون اذا قالت الشدايد من هولته تحصى ملكه البصائر
والنسوان فعند ذلك تتريح الافكار بالرعاة المحلل باطل جهلات مهيلات توقعوا حلول الفرج الاعظم واقباله فوجا فوجا
اذا جعل الله حصى النجف جوهرا وجعله تحت اقدام المؤمنين وتباع بخزفة المنافقين ويبطل معه الياقوت الاحمر وخالص الدر
ونجوم اللؤلؤ ذلكم من ابين العلامة حتى اذا انتهى ذلك صدق ضياؤه وظهر ما تريدون وبلغتم ما تحبون الا وكم لا ذكر من عجائب
غيوب علمها يا اشباه الاغنام واجسام الانعام كيف تكونون اذا رمقتكم رايات بني كنام مع عثمان بن عنبسة من اعراض
الشام يريد وهذا البوب ويزوج بها امتكنة مهلات الى بيت الحق امراء وعلوعن لكم بكى واذا اللاتم المنبر بدابة رايات بني عنبسة
مع بني كنام الى بيت الله الاعظم يبكي صلا صلا مع خوف شديد وبؤس عتيد الا وهو الوقت الذي وعدتم به لا محالة
على كاتب تحقق مواكب الاملاك كالى بالمنافقين يقولون نص على نفسه بالربانية الا فاشهدوا شهادة اسالكم بها
عند الحاجة اليها ان عليا نور مخلوق وعبد مرزوق ومن قال غير هذا فعليه لعنة الله ولعنة اللاعنين ثم نزل وهو يقول

٧٦

تحققت بذي الملك والملكوت واعتصمت بذي العزة والجبروت واستعنت بذي القدرة والملكوت من كل ما اخاف واحذر ايها الناس
ما ذكر احدكم هذه الكلمات عند نازلة وشدة الا ازاحها الله عنه فقال جابر وحده يا امير المؤمنين واضيف اليها الا انه عشر السماء
وسقفهم الكبير ففرغ تمام شرحه ✓ فصل ومن ذلك ما رواه عمار بن ياسر قال اتيت مولاي يوما فرايت في وجهه كآبة فقال ما بك
فقلت دين انا مطالب به فاشار الى حجر ملقى وقال خذ هذا واقض به دينك فقال عمار انه حجر فقال له امير المؤمنين ادع الله
يحوله لك ذهبا قال عمار فدعوت الله باسمه فصار الحجر ذهبا فقال لي خذ منه حاجتك فقلت وكيف يلين فقال يا ضعيف اليقين
ادع الله حتى يلين فانه باسمي الان الله الحديد لداود قال عمار فدعوت باسمه فلان فاخذت حاجتي ثم قال ادع الله باسمي يصير يا قوته
حجرا كما كان تمام شرحه قوله انا الواقف على التطنجين قال المفسرون هي الدنيا والاخرة انا العالم بهما قيل هي الجنة والنار
وانا القائم بهما قبل امر بل هو اني قد لما ارتقانه كتف رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس مقام فوق هذا المقام الراسخون في العلم
هو الائمة عليهم السلام من خطبة له عليه السلام انا عندي مفاتح الغيب لا يعلمها بعد رسول الله الا انا انا ذو القرنين المذكور
في الصحف الاولى انا صاحب خاتم سليمان انا ولي الحساب انا صاحب الصراط والموقف انا قاسم الجنة والنار انا آدم الاول انا نوح
الاول انا آية الجبار انا حقيقة الاسرار انا مورق الاشجار انا مونع الثمار انا مفجر العيون انا مجري الانهار انا خازن العلم
انا طود الحلم انا امير المؤمنين انا عين اليقين انا حجة الله في السموات والارضين انا الراجفة انا الصاعقة انا الصيحة بالحق انا الساعة
لمن كذب بها انا ذلك الكتاب لا ريب فيه انا الاسماء الحسنى التي امر الله ان يدعى بها انا ذلك النور الذي اقتبس موسى منه الهدى انا
صاحب الصور انا مخرج من في القبور انا صاحب يوم النشور انا صاحب نوح ومنجيه انا صاحب ايوب وشافيه انا اقمت
السموات بامر ربي انا صاحب ~~القبور انا مخرج من في القبور~~ ابراهيم انا سر الكليم انا الناظر في ملكوت انا امر الحي الذي لا يموت
انا ولي الحق على سائر الخلق انا الذي لا يبدل القول لدي وحساب الخلق لدي انا المفوض الي امر الخلائق انا خليفة الاله
الخالق انا سر الله في بلاده وحجته على عباده انا امر الله والروح كما قال الله سبحانه ويسألونك عن الروح قل الروح من امر
ربي انا ارسيت الجبال الشامخات وفجرت العيون الجاريات انا غارس الاشجار ومخرج الوان الثمار انا مقدر الاقوات
انا منشر الاموات انا منزل القطر انا منور الشمس والقمر والنجوم انا قيوم القيامة انا مقيم الساعة انا الواجب له من الله الطاعة انا
حي لا اموت وان امت لم امت انا سر الله المخزون انا العالم بما كان وما يكون انا صلوة المؤمنين وصيامهم
انا مولاهم وامامهم انا صاحب النشر الاول والاخر انا صاحب المناقب والمفاخر انا صاحب الكواكب انا عذاب الله الواجب

انا مهلك الجبابرة الاولى انا مزيل الدول انا صاحب الزلازل والرجفة انا صاحب الكسوف والكسف انا مدمر الفراعنة بسيفي هذا
انا الذي آمنت الله من الاظلة ودعاهم الله الى طاعتي فلما ظهرت انكروا فقال سبحانه فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به انا نور الانوار انا حامل
العرش مع الابرار انا صاحب الكتب السالفة انا باب الله الذي لا يفتح لمن كذب بها ولا يذوق الجنة انا الذي تزدحم الملائكة على فراشي
وتعرفني عباد اقاليم الدنيا انا الذي ردت لي الشمس مرتين وسلمت علي كرتين وصليت مع رسول الله القبلتين وبايعت البيعتين
انا صاحب بدر وحنين انا الطور انا الكتاب المسطور انا البحر المسجور انا البيت المعمور انا الذي دعى الله الخلائق الى طاعتي فكفرت
واصرت فمسخت واجابت امة فنجت وازلفت انا الذي بيدي مفاتيح الجنان ومقاليد النيران انا مع رسول الله في الارض
وفي السماء انا المسيح حيث لا روح يتحرك ولا نفس تتنفس غيري انا صاحب القرون الاولى انا الصامت ومحمد الناطق انا جاوزت ب
موسى في البحر واغرقت فرعون وجنوده انا اعلم همهمة البهائم ومنطق الطير انا الذي اجوز السموات السبع والارضين السبع في طرفة
عين انا المتكلم على لسان عيسى في المهد انا الذي يصلي عيسى خلفي انا الذي اتقلب في الصور كيف شاء الله مصباح الهدى انا مفتاح
التقى انا الاخرة والاولى انا الذي ارى اعمال العباد انا خازن السموات والارض بامر رب العالمين انا القائم بالقسط انا ديان
الدين انا الذي لا يقبل الاعمال الا بولايتي ولا ينفع الحسنات الا بحبي انا العالم بمدار الفلك الدوار انا صاحب مكيال قطرات
الامطار ورمل القفار باذن الملك الجبار انا الذي اقتل مرتين واحيى مرتين واظهر كيف شئت انا محصي الخلائق وان كثروا
انا محاسبهم وان عظموا انا الذي عندي الف كتاب من كتب الانبياء انا الذي جحد ولايتي الف امة فمسخت انا المذكور في سالف
الزمان والخارج في اخر الزمان انا قاصم الجبارين في الغابرين ومخرجهم ومعذبهم في الاخرين انا معذب يغوث ويعوق ونسرا
عذابا شديدا انا المتكلم بكل لسان انا شاهد اعمال الخلائق في المغارب والمشارق انا محمد ومحمد انا انا النقطة الذي
لا يقع الاسم ولا الشبه انا باب حطة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم في شهر ذيقعدة الحرام [illegible] دار السلطنة تبريز
قال الشيخ رجب البرسي في مشارق الانوار فصل ومن هذا الباب ما رواه سلمان وابو ذر عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال من كان ظاهره
في ولايتي اكثر من باطنه خفت موازينه يا سلمان لا يكمل المؤمن ايمانه حتى يعرفني بالنورانية واذا عرفني بذلك فهو مؤمن امتحن الله
قلبه للايمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفا بدينه مستبصرا ومن قصر عن ذلك فهو شاك مرتاب يا سلمان ويا جندب
ان معرفتي بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتي وهو الدين الخالص بقول الله سبحانه وما امروا اولا بالتوحيد وهو الاخلاص وقوله حنفاء
وهو الاقرار بالنبوة محمد وهو الدين الحنيف وقوله ويقيموا الصلوة وهي ولايتي فمن والاني فقد اقام الصلوة وهو صعب مستصعب
يا سلمان ويا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولم يشك ولا يرتاب ومن قال لم
وكيف فقد كفر فسلموا الله امره فنحن امر الله يا سلمان ويا جندب ان الله جعلني امينه على خلقه وخليفته في ارضه وبلاده وعباده واعطاني

ما لم يصفه الواصفون ولا يعرفه العارفون فاذا عرفتموني هكذا فانتم مؤمنون يا سلمان ويا جندب قال الله عز وجل واستعينوا بالصبر
والصلوة فالصبر محمد والصلوة ولايتي ولذلك قال وانها لكبيرة ولم يقل وانهما ثم قال الا على الخاشعين فاستثنى اهل ولايتي الذين استبصروا
بنور هدايتي يا سلمان نحن سر الله الذي لا يخفى ونوره الذي لا يطفى ونعمته التي لا تجزى اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد فمن عرفنا
فقد استكمل الدين القيم يا سلمان ويا جندب كنت ومحمد نورا نسبح قبل المسميات ونشرق قبل المخلوقات فقسم الله ذلك
النور نصفين نبي مصطفى ووصي مرتضى فقال الله عز وجل لذلك النصف كن محمدا وللاخر كن عليا ولذلك قال النبي انا من علي
وعلي مني ولا يؤدي عني الا انا او علي والى ذلك الاشارة بقوله تعالى وانفسنا وانفسكم وهو اشارة الى اتحادهما في عالم الارواح والانوار
ومثله قوله تعالى افان مات او قتل انقلبتم والمراد بمات النبي او قتل الوصي لانهما شيء واحد ومعنى واحد اتحدا بالمعنى والصفة
وافترقا بالجسد والى الاشارة بقوله صلوا عليه وسلموا تسليما ومعناه صلوا على محمد وسلموا لعلي امره فجمعهما في جسد واحد هو جوهرة
وفرق بينهما بالتسمية والصفات في الامر فقال صلوا عليه وسلموا تسليما فقال صلوا على النبي وسلموا على الوصي ولا ينفعكم
صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان ويا جندب وكان محمد الناطق وانا الصامت ولا بد في كل زمان
من ناطق وصامت فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ومحمد المنذر وانا الهادي ومحمد صاحب الجنة وانا صاحب
الرجعة ومحمد صاحب الحوض وانا صاحب اللواء ومحمد صاحب المفاتيح وانا صاحب الجنة والنار ومحمد الوحي وانا صاحب الالهام ومحمد صاحب الدلالات
وانا صاحب المعجزات ومحمد خاتم النبيين وانا خاتم الوصيين ومحمد صاحب الدعوة وانا صاحب السيف والسطوة ومحمد النبي الكريم
وانا صراط المستقيم ومحمد الرؤف الرحيم وانا العلي العظيم يا سلمان قال الله سبحانه يلقي الروح من امره على من يشاء من عباده
ولا يعطى هذا الروح الا من فوض اليه الامر والقدرة وانا احيي الموتى واعلم ما في السموات والارض وانا الكتاب المبين يا سلمان محمد
مقيم الحجة بالنطق وانا حجة الحق على الخلق وبذلك الروح عرج به الى السماء انا حملت نوحا في السفينة انا صاحب يونس
في بطن الحوت انا الذي جاوزت موسى في البحر واهلكت القرون الاولى اعطيت علم الانبياء والاوصياء وفصل الخطاب
وبي تمت نبوة محمد انا اجريت الانهار والبحار وفجرت الارض عيونا انا كاب الدنيا لوجهها انا عذاب يوم الظلة انا الخضر
معلم موسى انا معلم داود وسليمان انا ذو القرنين انا الذي رفعت سمكها باذن الله عز وجل انا داحي ارضها انا عذاب يوم
الظلة انا المنادي من مكان بعيد انا دابة الارض انا كما قال لي رسول الله يا علي انت ذو قرنيها وكلا طرفيها ولك الاخرة
والاولى يا سلمان ان ميتنا اذا مات لم يمت ومقتولنا لم يقتل وغائبنا اذا غاب لم يغب ولا نقاس بنا احد من الناس انا تكلمت
على لسان عيسى في المهد انا نوح انا ابراهيم انا صاحب الناقة انا صاحب الرجفة انا صاحب الزلزلة انا اللوح المحفوظ الي
انتهى علم ما فيه انا اتقلب في الصور كيف ما شاء الله من رآهم فقد رآني ومن رآني فقد رآهم ونحن في الحقيقة نور الله الذي

لا يزول ولا يتغير يا سلطان بحق شرف كل مبعوث فلا تدعونا اربابا وقولوا فينا ما شئتم فقبضنا بالملك وبنا نجّى من نجى يا سلطان
من آمن بما قلت وشرحت فهو مؤمن امتحن الله قلبه للايمان ورضي عنه ومن شك وارتاب فهو ناصب وان ادعى ولايتي فهو
كاذب يا سلمان انا والهداة من اهل بيتي سر الله المكنون واولياؤه المقربون كلنا واحد وامرنا واحد وسرنا واحد ولا تفرقوا
فينا فتهلكوا فانا نظهر في كل زمان بما شاء الله فالويل كل الويل لمن انكر ما قلت ولا ينكره الا اهل الغباوة ومن ختم على قلبه وسمعه
وجعل على قلبه غشاوة يا سلمان انا ابو كل مؤمن ومؤمنة يا سلمان انا الطامة الكبرى انا الازفة انا الحاقة انا القارعة انا الغاشية
انا الصاخة انا المحنة النازلة ونحن الدلالات والآيات ونحن وجه الله انا الكتب المسطر على العرش فاستوى وعلى السموات فقامت وعلى الارض
فرسيت وعلى الريح فذرت وعلى البرق فلمع وعلى الودق فهمع وعلى النور فسطع وعلى السحاب فدمع وعلى الرعد فخشع وعلى الليل فدجى ...

بيع شرط

بعتك هذا الشيء المعين في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم بالشرط المعهود وقبلت بهذا الشرط
وكالة عن قبلنا موكلي قبلت بهذا الشرط

متعت نفس موكلتي لنفسي في المدة المعلومة بالمبلغ المعين المعلوم قبلت التمتع في المبلغ المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

اجرت نفس موكلتي ... المعلوم بالمبلغ المعلوم ...

مصالحه نامه
وكالة عن قبلنا موكلي صالحتك كذا بكذا
قبلت المصالحة هكذا

اجرتك هذه الدكان المعلومة في المدة المعلومة بالمبلغ المعين المعلوم
قبلت هكذا

وكيل زن ميكويد متعت نفس موكلتي زينب من موكلك محمد في الآن الى طلوع الشمس بأربع شاهيات وكيل مرد ميكويد قبلت لموكلي واكر زن تمديد مدت ومبلغ تعيين مردوبكند بكويد متعت نفس موكلتي من موكلك في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

بيع رد مظالم العقول المتصدق
تصدقت عليك بهذه الدراهم عما في ذمتي من مال المجهول مالك
الذي لا اعلمه ولا يعلمه الا الله كائنا ما كان لوجوبه علي ولا بد ما لكه قربة الى الله

۲۸

عدد النجاسات
وقف مع الميمات
غسل مع الحيوانات
عايط
سكر وخمر وكافر

الشكل ... زاهدان ركعت بخلوت خانقاه ... بمسجد
... زاده ... رند ...

فسخ مجرب من تعبير الرؤيا مختصرة غاية الاختصار روى الثقات عن جعفر بن
محمد انه من كان تحت يده من العلماء من العرب والعجم وطلب منهم ان يجمعوا نسخة
مختصرة في علم التعبير ويكون ورقة واحدة لا يفارق فيه في سفره وحضره وقد الفته من
النسخ على حروف المعجم بالعربية فيأخذ النائم اول احرف من الكلمة التي رآها في النوم
مثلا اذا راى كان في الماء فيأخذ الميم او رأى كانه ركب فرسا فيأخذ الفاء وعلى
هذا القياس الى آخر حروف تهجي

الف — تدل على الرفعة والجاه
ب — تدل على الامان والراحة
ت — تدل على الراحة والجاه
ث — تدل على قوة ونصرة

ج — تدل على النصرة على الاعداء
ح — تدل على تسهيل المراد والسعادة
خ — تدل على قضاء الحوائج بالتأخير
د — تدل على قضاء الحوائج بالتأخير
ف — تدل على تحصيل المال

خمسة في قبورهم وثوابهم يجري الى يوم القيامة من غرس نخلاً ومن حفر بئراً ومن بنى مسجداً ومن كتب مصحفاً ومن خلف ابناً
صالحاً ومات فيه بيت فيه البنات لا ينقطع زيارة الملائكة يكتبون لاهم كل يوم عبادة سنة ١٢

ق تدل على السعادة وزيادة المال	ف تدل على الدين وزيادة الاعتقاد	س تدل على الحرارة على الزيادة	س تدل على ندامة فعل بفعله
ص تدل على الكمال والعلم والادب	ص تدل على الزهد وزيادة المال	ط تدل على النصرة على الاعداء	ط تدل على وجع القلب
ع تدل على وجع القلب والاستغفار	ع تدل على تشويش القلب والظلم لنفسه	ف تدل على النصرة على الاعداء	ق تدل على السعادة وتسهيل المرام
ك تدل على شرف حزن غائب	ل تدل على الاهانة والصدق	م تدل على قضاء حاجة مع تعب	ن تدل على ندامة من معيشة
هـ تدل على التعب من جهة السلطان	و تدل على قضاء الحاجة	لا تدل على شغل	

كهيعص پس كاف اشاره بنام كربلاست وها هلاك عترت طاهرهست ويا يزيدست كه كشنده وظلم كننده بر ايشان
بود وعين عطش وتشنگى بسم الله الرحمن الرحيم ايشانست در آن صحرا وصاد ايشان صبر ايشان

هر كدام از لفظ انكاح وتزويج استعمال ميشود بس ولدم ومتعدي بنفسه ولفظ تزويج علاوه اسلاف
ميشود است بقول ثاني با با هريك از اينها بتقديم مرد ميشود بر زن وبالعكس پس مجموع چهار
قسم ميشود ١ وكيل زن گويد أنكحتُ موكّلتي موكّلك على الصداق المعلوم
وكيل مرد گويد قبلتُ النكاح لموكّلي على الصداق المعلوم ٢ وكيل زن گويد
أنكحتُ موكّلك موكّلتي على الصداق المعلوم وكيل مرد گويد همان كه مذكور
٣ وكيل زن گويد أنكحتُ موكّلتي من موكّلك على الصداق المعلوم
٤ گويد أنكحتُ موكّلك من موكّلتي على الصداق المعلوم ٥
وكيل زن گويد أنكحتُ موكّلتي لموكّلك على الصداق المعلوم ٦
بگويد أنكحتُ موكّلك لموكّلتي على الصداق المعلوم ٧ وكيل زن
بگويد زوّجتُ موكّلتي موكّلك على الصداق المعلوم ٨ وكيل زن
بگويد زوّجتُ موكّلك موكّلتي على الصداق المعلوم ٩ وكيل زن
بگويد زوّجتُ موكّلتي من موكّلك على الصداق المعلوم ١٠
بگويد زوّجتُ موكّلك من موكّلتي على الصداق المعلوم ١١

وکیل زن بگوید زوجت موکلتی لموکلک علی الصداق المعلوم ۱۲. زوجت
موکلتک لموکلی علی الصداق المعلوم ۱۳. زوجت موکلتی بموکلک
علی الصداق المعلوم ۱۴. زوجت موکلتک بموکلی علی الصداق
المعلوم در همه وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی الصداق المعلوم
وچون اتصال ما بین ایجاب و قبول مطلوب است بنا بر این در صورت ذکر صداق تقدم
ارکان ذکر صداق را مقدم دارد بر صیغه نکاح یا تزویج غایت احتیاط کرده است بلکه
بگوید علی الصداق المعلوم انکحت او زوجت موکلتی موکلک
وکیل مرد بلا فصل گوید قبلت النکاح او التزویج لموکلی علی الصداق المعلوم
وچونکه تحقق وکالت بجهت آنکه در شرایط سابقه مقرر است غالبا صورت دارد
نظر باینکه آن موقوف است بر بودن عدول و این متعذر است لهذا
ارکان همین صور مذکوره را با سقاط لفظ توکیل استعمال نماید بسیار
خوب است مثل اینکه انکحت المرأة المسماة الرجل المسمی با تقدیم
ذکر صداق یا تاخیر آن و وکیل مرد گوید قبلت النکاح للرجل
المسمی علی الصداق المعلوم ایضا غایت احتیاط خواهد شد
و در ارکان احدی خواهد که با ضمیر گوید آنها این طور بگوید

انکحتها ایاه علی المهر المعلوم با تقدیم ذکر صداق یا تاخیر آن وکیل مرد همین بگوید
قبلت النکاح له علی الصداق المعلوم وکیل زن میگوید انکحته
ایاها علی الصداق المعلوم وکیل مرد همان که مذکور شد میگوید انکحتها
منه علی الصداق المعهود انکحته منها علی الصداق
المعلوم انکحتها له علی الصداق المعین انکحته
لها علی الصداق المعلوم وکیل مرد میگوید آنچه را که در اول مذکور شد
وکیل زن میگوید زوجتها ایاه علی الصداق المعلوم وکیل مرد بگوید
قبلت التزویج له علی الصداق المعلوم وکیل زن میگوید
زوجته ایاها علی الصداق المعلوم زوجتها
منه علی الصداق المعلوم زوجته منها علی
الصداق المعلوم زوجتها له علی الصداق المعلوم
زوجته لها علی الصداق المعلوم زوجتها
به علی الصداق المعلوم زوجته بها علی الصداق
المعلوم با تقدیم ذکر صداق یا تاخیر آن وکیل همان که مذکور شد میگوید تمام

نماز جعفریه را باینطور گزارند در رکعت اول یک حمد و ده مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دویم یک حمد و یک مرتبه آیة الکرسی

قال امیر المؤمنین علیه السلام انا اصغر من ربی بسنتین و مرتبه سهت مرتبه الوهیة و مرتبه نبوة و مرتبه امامت یعنی از مرتبه الوهیة و نبوة اصغر هستم

طریق ختم آیه و من یتق الله حضرت علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که این آیه مبارکه را جهت مطالب دنیائی و کثرت رزق بخواند و طریق ختم آیه مبارکه اینست که در روز جمعه یا دوشنبه یا پنجشنبه شروع نماید و چهل روز بخواند و بعد از نماز صبح بهتر است و هر روز صد و پنجاه و نه مرتبه بخواند که اول اربعین عدد آیه تمام شود و پیش از خواندن غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و دویست مرتبه صلواة بفرستد و به نیت صاف اعتقاد درست شروع نماید و در روز چهارم بیست مرتبه اضافه نماید که صد هفتاد و نه مرتبه باشد و بعد از آن صد مرتبه صلوات بفرستد و دعا کند خدای تعالی چندان مال باو دهد که از محاسبه آن عاجز شود و چون در ختم شروع کند باخود قرار دهد که در دهه اول فتح و اگر نه در دهه دویم و سیم البته مراد حاصل است بلکه در اثنای خواندن خدای تعالی درهای فتح میگشاید و ممکن نیست در فتح نشود و اگر احیانا خدا نخواسته در ختم اول فتح نشود باز از سر گیرد که در ختم دویم و سیم البته انشاء الله مراد حاصل شود آیه اینست

بسم الله الرحمن الرحیم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا تمام شد

کیفیت نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد و کیفیت این نماز که عبارت است از ده رکوع و چهار سجده آنست که بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید و الحمد و سوره تمامی بخواند آنگه رکوع کند و چون سر از رکوع بردارد باز الحمد لله و سوره تمام بخواند پس باینطریق پنج رکوع را تمام کند و بعد از رکوع پنجم به سجده برود و دو سجده بطریق سجدهای نماز بکند پس برخیزد و در رکعت دویم را نیز باینطریق بکند و سنت است پیش از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم

۲۱

و دهم قنوت خواند و بقدر قرائت در رکوع و سجود و قنوت ذکر و با وسعت وقت سورهای دراز مثل سورة الکهف و انبیا و غیر آنها خواند و بعد از سر برداشتن از رکوع تکبیر گفتن مکر در رکوع پنجم و دهم چه سنت در آنها آنست که بگوید سمع الله لمن حمده

نماز والدین آنست که دو رکعت نماز بکند بخواند در رکعت اول الحمد یکبار و ده بار ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب و در رکعت دویم الحمد یکبار و ده بار رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و بعد از سلام دستها را برداشته ده بار بگوید

[illegible] رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا تمام شد

منقول است از رسول خدا شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بخواند این آیات را در وقت خواب بیدن سه بار بقصد دیدن خواب پس بدرستیکه لقای میبیند البته و کسی که بلائی گرفتار باشد بخواند این آیات را هفتاد مرتبه با خلاص میشود از آن بلا و من کان فقیرا یغنی هر که بیچیز و فقیر باشد پس بخواند بعد از هر نماز هفتاد مرتبه پس میگردد توانگر میشود و کسی اراده پیش پادشاهی یا حاکمی رود پس هفده بار بخواند و برود و کسی را که دشمن قوی باشد چهار بار این آیات را بخواند دشمنش هلاک و ذلیل میشود و کسی که هفت بار بخواند و بر مریض دمد پس آن مریض صحت می یابد باذن الله تعالی و آیات اینست و کفی بالله حسیبا و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا و کفی بالله شهیدا و کفی بالله وکیلا و کفی بالله علیما و کفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا و کفی بربک هادیا

وَنَصِيرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزًا
نقل است از ائمه که هر کس این دعا را در روز جمعه بعد از نماز جمعه دیگر بر سینه
که توانگر گردد بنوعی که هرگز پریشان نگردد و حق سبحانه و تعالی برکت در کار او
پدید آورد و این حکایت در وصیت نامه رسول مذکور است از بهر وسعت
رزق هفتاد نوبت بگوید وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّٰهَ
بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا و هفتاد بار بگوید یَا مُقَلِّبَ
الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ وَيَا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ خدای تعالی او را توانگر گرداند

صیغه طلاق رجعی زوجة الموکل طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة صیغه طلاق خلع
زوجة موکلی [illegible] طالق علی ما بذلت من مهرها لزوجها هی علی ذلک طالق طلقة
طالق مختلعة ... و اگر زوج خود طلاق زوجه اش دهد طلاق بدون عوض می گوید مثلا [illegible] زوجتی طالق
هی طالق مرة علی کتاب الله و سنة نبیه و اگر وکیل شوهر گوید می گوید [illegible] زوجة موکلی [illegible] طالق
هی طالق طلقة هی طالق مرة علی کتاب الله و سنة نبیه و اگر طلاق بعوض باشد و وکیل زن می گوید
بذلت لموکلک المهر و الاشیاء المعلومة و کالة عن موکلتی [illegible] لیطلقها به و وکیل مرد می گوید
هی علی ذلک طالق الخ و وکیل زن می گوید طلق من موکلتی علی ما بذلت و وکیل می گوید هی علی ذلک طالق
هی طالق طلقة هی طالق مرة علی کتاب الله و سنة نبیه صیغه طلاق خلعی آنست که زن را حاضر
سازند و از زن می پرسند که بعد از پاک بودن از حیض شوهرت با تو مجامعت نکرده است زن می گوید بلی
نکرده است زن را می گویند که مهر خود را بشوهر عطای بنمای بعوض آن مهر تو طلاق دهد زن میگوید قبول
نمودم بعد از آن وکیل گوید [illegible] زوجة موکلتی طالق طلقة علی ما بذلت من تمام مهرها

والاشیاء المعلومة لزوجها و اگر زن حاضر نباشد شوهر خود بدهد که سوای مهر از اشیاء معلومه هم بگوید بدین الفاظ زوجة
موکلتی [illegible] مختلعة علی ما بذلت من تمام مهرها لزوجها لیطلقها به طالق هی طلقة طالق هی مرة
یکباره کافیست دیگر تبدلت و چیز دیگر نیست صیغه طلاق رجعی که شوهر زن خود طلاق بدهد دیگر حاضر شدن زن در وقت خواندن
صیغه طلاق خود را ضرور نیست اختیار با شوهر است هر وقتیکه میخواهد زن خود را طلاق میدهد در وقت خواندن
صیغه طلاق حضور لازم نیست فاطمه خانم را و جعلت موکلی طالق طلقة طالق مرة زوجة موکلی فاطمة خانم طالق
طلقة طالق مرة دیگر ضرور ندارد تمت هذه النسخة

قباله را چنین می نویسند

الحمد لله الذی هو مالک الاملاک و صاحب الرقاب و فضل اهل الایمان علی سائر الملل و الادیان بدلائل العقل
و نص الکتاب و الصلوة و السلام علی علة الخلائق بخاص الخطاب و عترة رسوله هم الاطهار
و الاطیاب اما بعد غرض از تحریر و ترقیم این کلمات شرعیة المعانی جلیة المبانی اسلامیة المطاوی آنست
که حاضر شد عزت و مکرمت آداب علی ابن مشهدی زین العابدین دربندی و بعد الحضور در کمال عقل و شعور خود
که اقرار شرعیه بجا آورد با ازاد فروخت بعقد بیع صحیح شرعیه و معاقده لازمه جازمه دینیه اسلامیه
تمامت و همگی یکنفر جاریه مسماة به [illegible] جدیدة الاسلام المنعوتة بنعوت العصمة و العفة که از اهالی کافر کوه
داغستان بود بنفس نفیس نواب مالک الرقاب قمر رکاب شهنشاهی و سرور شهرستان شیعه و دینداری
المجاهد فی سبیل الله نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزا ادام الله ظلاله علی مفارق اهل الاسلام بمبلغ معین
معلوم القدر و الکمیة مبلغ صد تومان موصوف برایج المعامله دیوان و بحر باید تمام جمیع مسفور [illegible]
مسطور و صیغه مبایعه شرعیه بالفاظ عربیه الخالیة عن النواقص و النواقض موافقه بقانون الشرعیه علی شارعها
الف الثناء و التحیة جاری و واقع گردید و بایع مزبور جمیع خیارات حتی رؤیة و اختیار بمبلغ [illegible] معوت معاملم
عقد دفعات در کرده شرعی کما قررة الشارع البالغ گردید که هرگاه مبیع مزبور مستحقا للغیر برآید از عهده
غرامت بطریق رد ثمن [illegible] باشد و بعد الاقرار بوصول ثمن و اقباض مثمن نعم بعد الیوم بحکم شرع انور
[illegible] مقدس بموجب المبایعه شرعیه جاریه مذکوره تعلق بسرکار معدلت مدار داشته که کیف شاء و اختار
تصرف مالکانه نماید کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الاقدار فی رقباتهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم

قد جری ذلک فی شهر محرم الحرام ۱۲۳۹

فصل پنجم

در احکام روز نوروز فرس احادیث در فضیلت و بزرگواری این روز بسیار واقع شده اما اگر نوروز روز یکشنبه
باشد صاحب سال آفتاب بود حال بزرگان و ملوک میانه بود و طرب و نکاح بسیار باشد و نعمت فراوان باشد و نرخها ارزان
باشد و پنبه قصور کند و کشتیها را آفت برسد و برف و سرما کم بود و مرض بسیار بود و جو و گندم ارزان بود و انگور نیکو بود و در
فصل بهار باران بسیار بود و خونها و چهاردم جنگ آید و مرگ بسیار باشد و تابستان گرم بود اما زمستان میانه بود و اگر نوروز روز دوشنبه
باشد صاحب سال قمر بود و حال پادشاه نیک بود و با قوت و عظمت باشد و دیگر مردم را کار میانه بود و نعمت
فراوان و نرخها ارزان و غله نیک بود و حال بزرگان و ملاحان خوب بود و با منفعت باشند و تابستان گرم باشد و ز
راعت و کنجد و پنبه و پالیز نیکو بود و زمستان سرمای سخت بود و سیلها بسیار باشد و فتنه و حرب کم باشد و سرمای
[illegible] در آید و بیماری بسیار بود و موش و مگس کم بود و مار و عقرب بسیار باشد و اگر روز سه شنبه
باشد صاحب سال مریخ است حال بزرگان و ملوک و سلاطین نیکو بود اما کار مردم دیگر بسته بود و دلها مردم پر غم و اندوه
بود و کار تجار بسته بود و نرخها گران بود و فتنه و آشوب و حرب و اراجیف بسیار بود و گزندگان حشرات بسیار باشند
و در زمین شام آفت و بیماری بسیار بود و خلایق تباه شوند و در فارس زراعت را آفت رسد و قحط و تنگی پدید آید و ارزانی
شود بعد از آن و در آخر میوه‌ها پر بها باشد و در تابستان گرما و خشکی بسیار بود و بیشتر رنجها از آنکه بود و روغن و حبوبات
در میان مردم بسیار بود و کهتران بر مهتران بیرون آیند و زنان با شوهران خصومت کنند و طلاق خواهند میان شرکا
مخالفت پدید آید و یکی از بزرگان هلاک شود و بجانب مشرق بزرگی بمیرد و باران بسیار بود اما بی وقت و بی فایده بود و زمستان
بغایت سرد بود و بعضی از میوه‌ها آفت رسد و کرم پیله و ابریشم بسیار بود اما گران بود و جراحت و دمل بسیار بود و کار
دهقانان را خوب بود و اگر روز چهارشنبه باشد صاحب سال عطارد بود و لیکن دلیل کند که در این سال
فتنه و تشویش و حرب و مصاف بسیار جنگ بود و نرخها گران باشد و بیماری مردم بیشتر از گرمی و خشکی باشد
درد دل نیز باشد و در حدود گیلان و طبرستان و جرجان آشفتگی و تنگی و قحطی بود و کار مردم بسته شود و تجار را
زیان رسد و انصاف از میان مردم برخیزد اما مردم عامه و نادان را نیک بود و علما و اهل صلاح را نیک بود و این سال را

غم و کدورت بود و با یکدیگر کینه و حسد برند و فوت بعضی از مشاهیر ایشان باشد و باران بی هنگام ببارد و سیلها بسیار
بود و احوال سلاطین متغیر بود و گاه گاه بیدی رسد و رعایا بر سلطان عاصی شوند و کهتران با مهتران کینه پیدا کنند و بعضی
از میوه‌ها را آفت رسد و در تابستان بیماری و بادهای مخالف بسیار بود و پنبه و پالیز و گندم و جو نیک بود اما وقت بهار
اندک آفتی برسد و حال میوه‌ها در بهار نیک بود و در این سال خشکی و کمی آب بود و دلهای مردم با ترس و بیم بود
و راهها از سرما و برف زمستان گرفته شود و اگر نوروز روز پنجشنبه باشد صاحب سال مشتری باشد و در این سال
علما و فقها و سادات و حفاظ را نیک بود و بزرگان را رغبت بکار خیر بسیار بود و احوال ملوک و سلاطین وقت
نیکو بود و مرادهای ایشان برآید و حال درویشان نیک بود و نباتات خوب باشد و در بهار باران بسیار بود و ار
تفاعات نیکو آید و تابستان میانه بود و بیماری کم بود و کرم پیله و افزونی ابریشم میانه بود و چهارپایان بسیار شوند
و حال زنان و کسانی که با ایشان کار دارند مثل عطار و گوهر فروش و صباغ و زرگر و شعرباف و پیله در میانه
بود و رونق داد و ستد در میان مردم کم باشد و روز بروز حال مردم بازار بدتر شود و خداوند طالع مشتری
بهمه حال او را نیکو بود و اگر جمعه نوروز باشد خداوند سال زهره است حال علما و قرآن خوانان و زهاد و عباد
نیک بود اما گاه گاه مشغول خود باشند و بیدی گرفتار شوند و بتعب افتند و مردم را لهو و طرب و شادی بسیار
بود و نکاح بسیار بود و پنبه اگر بکارند ضایع خواهد شد هر چند دیر کارند بهتر بود و در بابل بیماری و حادثه بسیار باشد
و فرمانفرمائی از هند را آفت رسد و در دریا شور و شر و اضطراب باشد عمان خراب شود و درهم و دینار در میان
مردم کم شود اما حال ملاحان و کشتیها در خوف باشد و تابستان گرم باشد و بیماری بسیار شود و خداوند این
سال را حال نیک بود و حال مردم در تنزل باشد و اگر نوروز روز شنبه باشد خداوند سال زحل است دلیل
رنج و غم و الم و خلاف و گفتگو بود و میانه سلطان و رعیت منازعه پیدا شود و در این سال گندم و جو نیکو بود و پالیز
نیکو بود اما انجیر را آفت رسد و باران و سیل بسیار بود و سلطان بیماری سخت پیدا کند و هندوستان را
آفت و بیماری رسد و مار و ملخ و زنبور و کیک و کژدم بسیار بود و بزرگان را کار نیک بود و زمین طبرستان فتنه

و آشوب بود و مخالفت پدید آید و پی محل سرما پیدا شود و در تابستان نیز سرما بود و درد سینه و بیماری و مرگ زنان و کودکان
بسیار بود و حال علما و اهل صلاح بسیار نیکو بود و عسل کم بود و در مجد در روم و سفیدان را آفت رسد و آخر سال نرخها بالا
شود و میان زنان و مردان پیکار بود و در این سال موش بسیار بود و پنبه در ایشان کم بکارند و بالبز و کنجد و زعفران نیکو
بود و خداوند ایشان را بهمه حال نیکو کند **عمل روز نوروز** روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که سنت است که در روز نوروز غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد و بوی خوش بکار برد و روزه بگیرد و هرکه در این روز
بعد از زوال و فراغ از نماز پیشین و پسین چهار رکعت نماز کند بدو سلام در نماز اول در رکعت اول بعد از الحمد
ده بار انا انزلناه بخواند و در رکعت دویم بعد از الحمد ده بار سوره جحد بخواند و در نماز دویم در رکعت اول ده بار قل هو الله
احد بخواند و در رکعت دویم بعد از الحمد معوذتین را هر یک ده نوبت بخواند و چون فارغ شود سر بسجده نهد و حاجات
خود را بطلبد الله تعالی حق تعالی برآورد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین
وصل علی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک وصل
علی ارواحهم واجسادهم اللهم بارک علی محمد و آل محمد وبارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته
وکرمته وشرفته وعظمت خطره اللهم بارک لنا فیما انعمت به علینا حتی لا نشکر احدا
غیرک ووسع علینا فی رزقنا یا ذا الجلال والاکرام اللهم ما غاب عنی فلا تغیبن عنی عونک
وحفظک وما فقدت من شیء فلا تفقدنی فی عونک علیه حتی لا اتکلف ما لا احتاج الیه
یا ذا الجلال والاکرام بعد از آن بسیار بگوید صلی الله علی محمد وآله الطاهرین الاخیار الابرار که
کفاره گناهان پنجاه ساله باشد و منقولست که هرکه در این روز سیصد و شصت نوبت آیة الکرسی تا
و هو العلی العظیم بخواند و بعد از آن سیصد و شصت بار این دعا بخواند اللهم هذه سنة
جدیدة وانت رب قدیم اسئلک خیرها وخیر ما فیها واعوذ بک من شرها
وشر ما فیها واستکفیک مؤنتها وشغلها یا ذا الجلال والاکرام یا محول الحول والاحوال
حول حالنا الی احسن الحال تا آخر سال از بلیات محفوظ باشد و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه

و سلام هی حتی مطلع الفجر

صلوات الله علیه منقولست که هرکه این هفت آیه مبارکه را که مشتمل است بر هفت سین در اوایل ایشان در روز نوروز بر کاسه
چینی نویسد بمشک و زعفران و بگلاب بشوید هرکه از آن بخورد تا سال دیگر هیچ الم و ضرری باو نرسد و اگر گزنده او را بگزد
زهر وی کار نکند بقدرة الله تعالی و آیات اینست سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون
سلام علی آل یس سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر و در کتاب معتبر دیدم که از سلیمان
در روز جمعه سیزدهم این را می‌نویسند برای دفع ضرر گزندگان و نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و بتجربه رسیده با خود باید نگاه داشت
پیام ایزد و پیام پیغام آفریدون که معنی آن سلام علی نوح فی العالمین است **فصل ششم** در ترجمه حدیث شریفی است که مشتمل است
بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال و احکام محرم شیخ بزرگوار رحمه الله قطب الدین راوندی در کتاب قصص الانبیا روا
یت کرده است بسند خود در بیان حوادث و وقایع محرم که ابتدای سال است نزد عرب و سایر مسلمانان بغیر از شیعیان عجم
که نزد ایشان نوروز ابتدای سال است و این حدیث را از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی روایت کرده است که او بسند متصل
گردانیده بحضرت مبین الحقایق امام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود در کتاب حضرت دانیال پیغمبر نو
شته است که هرگاه اول محرم **روز شنبه باشد** در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باد در آن بسیار باشد
و نرخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون و مرگ کودکان بسیار باشد و تب بسیار بهم رسد و عسل کم باشد
و دملها بسیار باشد و زراعتها از آفت بسلامت ماند و بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد و در روم قحط
باشد و عرب با ایشان غلبه کنند و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان بدست عرب در آید و پادشاه را در جمیع امور
غلبه باشد بمشیت حق تعالی و در روایت دیگر مرگ در میان چهارپایان بهم رسد و اسبان را قولنج عارض شود و در
مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها بسیار باشد و در همه بلاد مرگ پیران و زنان بسیار باشد خصوصا در عراق
و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار افتد و عرب بر روم غالب آیند و
نعمت و امنیت در بابل بوده باشد و در یمن و نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم بهم آید و قحط و غلا در
ایشان بهم رسد و از عرب ترسان باشند و عمال بر ایشان تعدی کنند و گیاه در مراعی عرب بسیار باشد
و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و بر ایشان غالب آید و در آن سال دملها و آبله و گری بسیار باشد

و مرغان بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و کتان گران باشند و قرماد در درخت فاسد گردد و انگور و میوه‌ها در بلاد همدان و فارس
نیکو باشد و به رمضان بلاد روم و بلوه و اطراف آن آفت برسد و میوه در اکثر بلاد گران باشد و کنجد بسیار باشد و در زمستان باران
بسیار باشد و زراعت بسیار باشد و اندکی آفتی باثمار رسد و ظروف مس و اشباه آن و ابریشم و موی گران باشد و مرغ خانگی کم باشد
و مرغان شکاری بسیار بمیرند و در بلاد چین اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید نهب و غارت منتهی شود و شاید یکی از آفتاب
و ماه منخسف گردد و شهب بسیار باشد و در یکماه این سال خون بسیار ریخته شود و گویند چنین سال نحس است
و تا پیل و هابیل را در چنین سالی کشت و آفرینش نیکست و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستان
نیکو گذرد و باران بسیار بیارد و بعضی از رمضان و زراعتها آفت رسد و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع شود
و عسل کم بعمل آید و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد روایت دیگر در این
سال زمستان سرد و تابستان معتدل گذرد و میوه و حبوب و زراعت در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفتی بمیوه‌ها
بحرین و لحصا و قطیف و حوالی آنها برسد و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفند و شیر بسیار باشد و گیاه
صحراها فراوان باشد و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد و آنکه کودکان بسیار باشد و زاییدن زنان دشوار باشد
و در گاوان مرگی بهم رسد و در یکماه درد بسیار مردم را عارض شود و در آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین
در غیر بلاد چین و در بلاد هند اطفال بسیار بمیرند و صورتهای بسیار باشد و اختلاف و جنگها در میان پادشاهان
بشود و هم چنین اختلاف در میان عامه ناس بسیار باشد و کارزار در میان عرب و عجم واقع شود و در میان
عامه ناس و خویشان ایشان فتنها حادث شود و در شام حرب و فتنها پدید آید و حاکم بعضی از اهل فساد را
بقتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشتن بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از
ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم مستولی گردد و از بعضی وزرا و ملوک اختلاف ظاهر شود و بر پا
دشاه بشورد و تکبر ورزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاهی طغیان کنند و مغلوب گردند و کوکبی
از آسمان ظاهر گردد در ناحیه مشرق که دو دنباله داشته باشد و این سبب حدوث قتل و غارت و گرانی گردد
و باین سبب علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض و بسیاری فردان در صحرا و دریا گردد و عسل
گران شود و حاجیان را غارت کنند و تمام ماه یا بعضی از ماه منخسف گردد و هر سال که اول محرم

روز دوشنبه باشد زمستان نیکو گذرد و تابستانش بسیار گرم باشد و باران در وقتش بسیار بیارد و گاو و گو
سفند بسیار به صید آید و عسل بسیار باشد و ترنج خورد نیمال در بلاد جبل یعنی در شهرهایی که در میان آذربایجان
و عراق عرب و خوزستان و فارس است بعضی گویند یعنی همدان و حوالی آن ارزان باشد و میوه بسیار باشد و زنان
بسیار بمیرند و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند در نواحی مشرق و بعضی از فارس تا لشکری برسد و زکام در بلاد جبال
بسیار باشد و روایت دیگر در آن سال آب فراوان باشد و شر حیوانات بسیار باشد و باران بسیار بیارد
و حبوب بسیار باشد خصوصاً عدس و ماش و باقلا و نرخها ارزان و عسل فراوان باشد خصوصاً در فارس و همدان
و ارزن و زرت در هند و فرنگ بسیار شود و زرد آلو و سایر میوه‌ها در بلاد فارس و بصره و شام نیکو بعمل آید و خربزه
و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد و در بیشتر خرما و میوه‌ها و گوشت و روغن فراوان باشد
لیکن زر در میان کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه و مغرب مرگ بسیار باشد و مرض
سودا و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار باشد و دریا طغیان کند و بعضی
از بلاد را غرق کند و آب فرات و نیل کم باشد و باین سبب مدة دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید و
مواشی و چهارپایان در صحراها هلاک باشد و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد و حبوب
و میوه در مکه معظمه بسیار باشد و بلیه و آزاری در آن بلده طیبه بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه
حادث شود و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث
شود و قلعه در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف صاحبش بیرون رود و محتملست که یکی از آفتاب و ماه منخسف
گردد و در مردم اضطراب پدید آید و نان کم و در ترقی باشد و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان
بسلامت بروند و در شبی دزدی با ایشان برسد و آسیبی از او نیابند و هر سال که اول محرم روز سه
شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل و ناحیه مشرق گوسفند
و عسل بسیار باشد و بعضی از درختان و انگور آفت رسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه در
آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و پادشاه برو

براو غالب آید و در زمینهای فارس بعضی از غلها آفت یابد و در آخر سال نرخها گران شود و بروایت دیگر زراعت بسیار بعمل
آید و باران بسیار ببارد و فصل پاییز نیکو گردد و میوه‌ها در بلاد جبل و تب بسیار باشد و گندم و جو و عدس فراوان باشد و آب
فرات طغیان کند و شاید در تابستان ببارد و در بهره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما کم بعمل آید و در ارزن
آفتی بهم رسد و در بلاد هندوستان و بدخشان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما و در بلاد فارس از ملخ بزراعت
آفت برسد و میوه درین سال بسیار باشد و زر کم باشد و گردکان و مویز و بادام بسیار باشد و نرخها در ان
سال در جمیع بلاد ارزان باشد و پنبه گران و کاه ارزان باشد و عسل فراوان باشد و بخربزه و خیار آفتی برسد
و شکار دریا بسیار شود و آفتی از سرما و گرما بغلات و حبوب برسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج
کند و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود و در میان عرب و عجم و اهل عراق قتال پدید آید و شیخی
از مشایخ عرب کشته شود و در میان عرب و مواشی ایشان در آخر سال مرگی بهم رسد و در آسمان ستاره
دنباله داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیم ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از
وزرا باشد و در مصر و شام و صقالیه فتنه بهم رسد و هر سال که اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان
وسط باشد و در بهار بارانهای نافع ببارد و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل و مشرق بسیار باشد اما مردان بسیار بمیرند
و در آخر سال در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بمردم برسد و نرخهای ایشان ارزان باشد و پادشاه بر د
شمنان غالب آید بروایت دیگر عسل درین سال بسیار باشد و آب دجله طغیان کند و در بلاد شام مرگ
بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات اهل شام را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان ا
یشان بهم رسد و باران درین سال بسیار ببارد که بسیاری از خانها و عمارتها منهدم گردد و درختان خرما
ضایع شود و رعد و برق عظیم ظاهر گردد و بادهای تند بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستنی بسیار بمیرند
و در آخر سال در ناحیه فارس مرگ بسیار باشد و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و نر
خ گاو نیکو باشد و بیع و شری و معاملات بسیار واقع شود و در شتران گری بهم رسد و شاید مرگی در
چهارپایان پدید آید و در فصل پاییز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم رود و مشایخ
و علما بسیار بمیرند و بلاد یمن از خوف قتل و غارت خراب شود و باز معمور شود و در میان عرب و بادیه
کشتش بسیار شود و باد شمال بوزد و متاعها و پنبه گران شود و کتان ارزان باشد و ابریشم و حریر نیز
ارزان

ارزان باشد و نیکو و در میان عرب و عجم جنگها رود و هم عجم غالب شوند و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد
و مردم دیالمه نیز بسیار بمیرند و در فصل پاییز مرض زحیر بسیار باشد و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد و فتنها در
بصره و ولایت فارس حادث شود و هر سال که اول محرم روز پنجشنبه باشد زمستان ملایم گذرد و در نواحی مشرق
گندم و میوه‌ها و عسل بسیار باشد و در اول سال تب بسیار حادث شود و در روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد
پس عرب بر ایشان غالب شوند و در زمینهای سند شکارهای بسیار واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند بروایت دیگر
در اول سال بارش و سرما کم شود و ابر و رعد و باران بسیار باشد و در آخر سال بسیار شود و غلات و میوه‌ها
در همه بلاد جبل ارزان و فراوان باشد و سفر دریا درین سال نیکو باشد و شکار ماهی بسیار شود و روغن
گردد و نان گران شود و آب نیل طغیان کند و در روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان
غالب شوند و در بادیه جنگ بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان کشته شود و در بعضی از شهرها کسی
بر پادشاه خروج کند و منهزم گردد و کارزار در اکثر بلاد خصوصاً در فارس بسیار شود و دزدان و راهزنان دست
برآورند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند بوزد که درختان را بر کنند و در لحسا و قطیف و نواحی آن فتنه میان
عربان و پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار
شود و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طایفه فتنها حادث شود و فساد بسیار در ان بلاد باین سبب
ظاهر گردد و در ناحیه دریا فتنها حادث شود و در این سال مرگ در میان کودکان بسیار باشد و لیکن گوسفندان
فراوان گردند و شاید که ماه منخسف گردد و بروایت دیگر حاکم قسطنطنیه که مراد پادشاه استنبول باشد او را بکشند
و یا بگریزد و مفقود شود و یا او را خلع نمایند و ولایت عجم خرابیها از راه یا بدان ظلم پادشاه و نایبان او
و نیز در میان مردم کم باشد و خلق از تنگی معاش بفغان آیند و دادرسی در میان خلایق بر طرف شود
و عرب بر عجم زیادتی بکنند و خلق بسیاری را بکشند و ولایت ایشان را خراب کنند و عرب بادیه بر سر میان
بتازند و بعضی اماکن آن از تصرف والیان روم بدر رود و پادشاه عجم در اکثر جا مغلوب شود و باران
در وسط سال بسیار رحمت ببارد و بی فایده و رعد و برق بسیار باشد و از همه اطراف بر پادشاه
یورش آیند خصوصاً طایفه ترکان خوارزم و از سمت قطب شمالی حرکت کنند و بحوالی دریا رسند

وفرای بسیار بطبرستان رسانند و ترکان با عجم در آویزند و بر ایشان غلبه آورند و خلق بسیار از فقرا و رعیت پامال و کشته شوند
و احتمال دارد که امسال یا سال اینده پادشاه عجم در سمت مشرق هلاک آید و جبنی و بددلی باو راه یابد و در
راه حادثه او را عارضی شود که مدتی توقف کند و امرا خراسان و سکان بلاد ذالان باشند و احتمال دارد
که لشکری از عجم در عراق و خراسان جمع شوند و رسولان از ولایت کفر بپادشاه آیند در اول سال
گندم گران و نان عزیز شود و در دریا فتنها پیدا شود و اضطراب عظیم باهل عمان راه یابد و اکثر ولایات ربا
خراب شود بقتل و غارت و کشتها در بعضی اماکن بدست والیان افتد و رکی یابند و این علامت
از پادشاه باشد و غلبه صاحبان خروج باشد و امیر جلیل القدری کشته شود و فوت علما بسیار شود و
در میان این طایفه حسد و نزاع بسیار شود و اگر آفتاب کسوف کند بعضی اماکن از تصرف والیان
اسلام بدر رود و هر سال که اول محرم روز پنجشنبه باشد در زمستان سرما بنا شد و باران کم بارد
و آب رودخانها کم باشد و در بلاد جبل صد فرسنگ در صد فرسنگ غله کم باشد و مرگ در میان همه مردم بسیار
باشد و در ناحیه مغرب کمانی باشد و ببعضی از در رمضان آفت برسد و روم را بر فارس غلبه عظیم بهم رسد و بروایت
دیگر غلات در مصر و حبشه و شام کم بعمل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس حادث شود و ارزانی
بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره و عراق نیکو شود ولیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها بایشان
برسد و غلات در جبل عامل و نواحی آن نیکو بعمل آید و انگور و گندم در بصره و شام بسیار بعمل آید و مرد
صاحب شانی در بصره کشته شود با گروه بسیار از اتباع او و میوها در بنگال نیکو باشد و آب دجله
طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد و پادشاهی از پادشاهان هند بمیرد و در ماه ربیع الآخر
تا ماه جمادی الثانی دردهای بسیار در بنگال و میان مردم بسیار شود خصوصا در گلو و درد
پشت و ورمها و در حلق و امراض شکم و کلف و قوباء و جرب و دملهای بسیار و زنان آبستنی
فرزند بیفکنند و بسیاری از ایشان بمیرند و ابری از شام ظاهر شود و بر مدینه حضرت رسول صلعم
مستولی شود و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر ستاره دنباله داری ظاهر شود فتنهای عظیم از او
بظهور

بظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق حرب و اضطراب
و اختلاف بسیار پیدا شود و ملک ضعف بحاجیان برسد و مرد بزرگی در شام بقتل رسد و در بلاد خراسان
فتنه عظیم حادث شود و در اطفال دردها پیدا شود و آب چشمها بسیار باشد والله اعلم تمام شد
فصل در احکام اختلاجات و آن عبارت از جستن اعضای آدمی بناگهان و گویند زیاده بر سه مرتبه هرگاه
جست باید و این علم متعلق است بذی القرنین علیه السلام که آدمی را از خیر و شر و نفع و ضرر آگاه میگرداند و به
تجربه رسیده است هرگاه افعال بد و خوب با خود قرار دهند نه آنکه در واقع جستن اعضا این خاصیت دارد و یا
اعضای بی‌شعور آدمی را آگاه میگرداند بلکه این مراتب الهام است میان سر که تحصیل غنیمت یابد پس سر عزیز
گردد پیش سر از غم خلاص شود میان فرق غایبی از او بگذرد جانب راست سر خبر بد بشنود جانب چپ سر
فراخ روزی شود میان دو ابرو خبری بوی رسد گوشه راست خیری بیند گوشه چپ غایبی رسدش دنباله
چشم راست سخنی از او نقل کنند دنباله چشم چپ مارا باو برسد پشت چشم راست غمناک گردد پشت چشم
چپ باوی ظرافت کنند زیر چشم راست شادی بیند زیر چشم چپ چیزی باو رسد ابروی راست خیر و
برکت بیند ابروی چپ جاه وی زیاده گردد جمله چشم راست خیری بیند و صحت یابد جمله چشم چپ بوی مزاح
کنند جمله سر بزرگی بیند جمله پیشانی عزت یابد شقیقه راست بخوشی وی هنگبت رسد شقیقه چپ
صحت یابد جمله بینی مال وافر یابد پره بینی از کار معزول شود جانب چپ بینی بر مراد قادر گردد تارک
روی راست کاری بد کند تارک روی چپ مال و حرمت یابد حد راست مراد و نعمت یابد حد چپ بیماری
اندک یابد زنخ راست بیماری سلیم یابد زنخ چپ درد سر کشد گوش راست سخنی از او نقل کنند
گوش چپ غایبی بوی رسد و بروایت دیگر نفع بوی رسد و بمهمانی رود جمله دهان با دوستی مرمت
کند جمله زبان از بیماری ایمن گردد لب بالا قوتی بفعل آورد لب زیرین فتنه پیش وی آید گوشه لب
راست خصومت کند گوشه لب چپ سخنی از او نقل کنند جمله زنخدان مال یابد حلقوم
راست از برادر نفع یابد حلقوم چپ خیری بیند جمله گردن شرف و غنیمت یابد سر دوش راست
نفعت یابد سر دوش چپ دردی کشد بازوی راست خیر و خوبی بیند بازوی چپ شادی بیند مرفق

چپ خرمی بیند مرفق راست عمل خیر کند ساعد راست شادی بیند ساعد چپ فراخ روزی شود کف راست خصومت
کند کف چپ معیشت یابد انگشت بزرگ راست نوازش بیند انگشت بزرگ چپ بزرگی رسد شهاده راست
سختی بد از او نقل کنند شهاده چپ خبری را خاشی کند انگشت میانه راست در خصومت افتد انگشت میانه
چپ بر دشمن ظفر یابد انگشت چهارم راست روزی بوی رسد انگشت چهارم چپ مال جمع کند انگشت کوچک
راست سختی از او نقل کنند انگشت کوچک چپ مال بدست آورد جمله دست راست غنیمت یابد جمله انگشت
چپ توانگر گردد کتف راست خلعت کتف چپ بمراد رسد بندگاه دست راست مال وی زیاد شود بندگاه
دست چپ حشمت یابد سینه دوستی را در کنار گیرد دل غمی رسد وشی پهلوی راست نقل و تحویل کند پهلوی
چپ دوستی یابد کرده گاه راست زن کند کرده گاه چپ غمی رسد وشی جانب پشت راست کار نیکو کند جانب
پشت چپ رفعت یابد ناف زن طلاق کند و اگر زن باشد شوهر کند میان ناف و زهار شرف و عزت یابد
زهار منفعت بیند قضیب فرج مراد برآید خصیه راست زن طلاق کند خصیه چپ بهتان شنود سرین
راست خرمی بوی رسد سرین چپ نوازش بیند نشستگاه راست رفعت یابد نشستگاه چپ
ملول گردد ران راست در پنهان خرم شود ران چپ برخورداری بیند جانب ران راست در پنهان خرم شود
جانب ران چپ سوار گردد زانوی راست مقرب گردد در نزد بزرگی زانوی چپ معذب شود ساق راست
آرزوی او بعمل آید ساق چپ حاجت وی برآید کف پای راست دوست وی غایب شود کف پای چپ
سخنی از او نقل کنند بند پای راست سفر کند بند پای چپ مقرب گردد پشت پای راست خار گردد پشت
پای چپ سوار گردد جمله قدم راست غم زایل شود جمله قدم چپ عافیت یابد انگشت بزرگ پای راست صحت
یابد انگشت بزرگ پای چپ توانگر گردد انگشت دویم پای راست حاکم گردد انگشت دویم پای چپ غم و سختی
بیند انگشت میان پای راست مال وی زیاد شود انگشت میان پای چپ بدستور انگشت کوچک پای راست
شرف یابد انگشت کوچک پای چپ راحت یابد و از سلطان نوازش بیند جمله انگشتان پای راست نظر کند
جمله انگشتان پای چپ غم و الم بیند جمله اندام اندوه بوی رسد و اگر مکرر این اعضا بجهد مقدمه فالج و لقوه
دو سکته است مداوا انجا بدبا[illegible] والله یعلم تمام شد نسخه شهر صفر المظفر ۱۲۶۹

ولو شک فی شیء من الافعال وهو فی موضعه الذی یصلح وقوعه عرفیه التی به الاصل و الاخبار فان ذکر بعد فعله انه کان قد فعله فان کان المأتی به رکنا بطلت
صلوته لمکان زیادة الرکن المبطل ولیس المقام من المستثنیات والا یکن رکنا فلا تبطل بل حکمه حکم زیادة غیر الرکن سهوا من غیر فرق بین السجدة وغیرها
علی الاشهر الاظهر خلافا عن الجماعة من الحکم بالاعادة فیما لو کانت الزیادة سجدة ضعیف ولو شک فی الرکوع وهو قائم فرکع ثم ذکر بعد رفعه انه رکع
قبل ذلک بطلت الصلوة اجماعا کما یستفاد من الجماعة ولو ذکره قبل رفعه بطلت ایضا علی رأی المشهور کما قیل وهو المنصور فالقول
بالقول بعدم البطلان بل علیه ان یرسل نفسه الی السجود من غیر رفع کما قاله الجماعة ضعیف وان کان مراعاته ثم اعادتها هو الاحوط ولو شک
بعد رفع راسه من الرکوع فی وصوله الی حد الرکوع وعدمه فعلیه العود لانه شاک فی الرکوع مع بقاء المحل وان شک فی شیء من افعال الصلوة
بعد انتقاله عن موضعه فلا التفات الی الشک بل یبنی علی وقوع المشکوک فیه من غیر فرق فیه فی الحکم بالاتیان مع بقاء المحل بین کونه
فی الرکعتین الاولیین او فی غیرهما کان الشک فی الرکوع او فی غیره وبالجملة الحکمان کلیان لکن الکلام فی تشخیص المحل والذی یستفاد من الاخبار
ان بالدخول فی الجزء المطلوب بالاصالة الواقع بعد المشکوک فیه ولو کان کلمة واحدة عرفیة یخرج المحل فعلیه لا التفات والا فهو باق فعلیه
الالتفات هذا اذا جعلنا الرفع عن الرکوع والسجدتین واجبا مستقلا والا فلا کلیة فی الحکم بالرجوع مطلقا سواء قلنا بعدم استقلال الرفع
مطلقا او خصصناه بالرفع عن السجدة الاخیرة الا [illegible] لانی تمامیتهما من ازدیاد [illegible] وعدم استلزام التدارک لزیادة واجب آخر
مطلقا بالالتفات من باب المقدمة ثم اذا رجع الی ذکر الرکوع والسجود او الطمأنینة فیهما او السجود علی بعض الاعضاء وعند الجبهة بعد
الرفع مع الشک فیها مما یستلزم زیادة الواجب المطلوب وهو الرکوع او السجود فقد ظهر من الکلیتین ان من شک فی الرکوع وقد
هوی الی السجود او فی السجود لما یستکمل القیام فعلیه الرجوع الیهما لعدم کون الهوی مطلوبا بالاصالة ومن شک فی الفاتحة وهو فی السورة
فعلیه المضی بل لو شک فی آیة وهو فی الاخری فکذلک بل لو شک فی کلمة واحدة عرفیة وهو فی الاخری فکذلک وکذا سایر اجزاء الصلوة من ذکر
الرکوع والسجود والتشهد ونحوها ولو شک فی اخراج حروف الکلمة من مخارجها او فی اعرابها وهو فی کلمة اخری فکذلک واما الحکم باولویة الرجوع
الی الفاتحة فیما لو شک فیها وهو فی السورة علی فیه اشکال بل الاظهر ان الاحوط الرجوع فیها لو شک فی الکلمة مع الدخول فی کلمة اخری [illegible]
وعدمه فیما لو کان فی الحمد وهو فی السورة او فی ابیات کل منهما وقد دخل فی غیره ومن شک فی القراءة وهو قانت فعلیه المضی اذ قولنا الجزء
المطلوب بالاصالة کما یشمل الاجزاء الواجبة کذلک یشمل الاجزاء المستحبة التی لها مکان خاص وجرت عادة المتشرعة فی الاتیان بها
فی صلواتهم غالبا کالقنوت ونحوه ومن شک فی السجود او التشهد بعد ان استکمل القیام فعلیه المضی فکذلک لو شک فی السجود وهو
فی التشهد او بعد ما تشهد ولم یستکمل القیام وتبطل الصلوة لو تلافی ما شک فیه بعد الانتقال ان تعلق علی الاظهر رکنا کان ام غیره ولو
[illegible] صلی فی الصلوة الرباعیة اثنتین او ثلثا بعد الاکمال او هل صلی ثلثا او اربعا فانه یبنی علی الاکثر ویأتی بعد التسلیم رکعة من قیام او
رکعتین من جلوس علی المشهور المنصور وان کان الاول فی الاول والثانی فی الثانی هو الاحوط [illegible] بعد الاکمال لان فی کل موضع
تعلق فیه الشک بالثنتین یشترط فی عدم الاعادة اکمال السجدتین والرکعة ولا اشکال فی تحقق اکمال الرکعة برفع الراس من السجدة
الثانیة وفی تحققه بمجرد اتمام الذکر فیها قولان اجودهما نعم بل استظهر بعضهم تحققه بوضع الجبهة فی الثانیة وفیه تامل والاحتیاط
مطلوب [illegible] علی القسم ثم بعد الصلوة بل الاحوط فی الشک بین الثنتین والثلث فیما لو تعلق بعد الذکر وقبل الرفع [illegible] ذلک
بل الاحوط ذلک فی ذلک [illegible] ولو کان سایر صور الثنتین ولو شک بین الاثنتین والاربع بنی علی الاربع وسلم وصلی رکعتین

من قيام على المشهور المنصور ولو شك بين الاثنين والثلث والاربع سلم وعلى ركعتين من قيام وركعتين من جلوس بعده للقيام على الجلوس
على الاظهر وينبغي التنبيه على صور الاول اعلم ان الشك بين الاربع والخمس صور لانه اما يكون بعد رفع الراس من السجدتين او قبله بعد اتمام الذكر
في السجدة الثانية قبل تمام ذكرها او بين السجدتين او قبل الرفع من السجدة الاولى بعد اتمام ذكرها او قبل تمام ذكرها او بعد الرفع من الركوع او بعد الانحناء
قبل الرفع بعد تمام الذكر او قبله او قبل الركوع بعد القراءة او في اثنائها او قبل القراءة بعد استكمال القيام او قبل استكماله فهذه ثلث عشرة
صورة لكن مرجعها الى صورتين لانه اما ان يكون قبل الركوع فعليه الجلوس ثم يعمل ما تقدم في الشك بين الثلث والاربع الثانية ان يكون بعد
الركوع وقبل تمام السجدتين فالاظهر الحكم بالبطلان فعليه البناء على الاربع لكن الاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو والاحوط منه اعادتها بعده
الثالثة ان يكون بعد اكمال السجدتين سواء قلنا بتحققه بالاكمال بعد ذكر السجدة الثانية او بعدم تحققه الا بالرفع فعليه البناء على الاربع وسجود
السهو بعد التسليم الثاني اذا اردت تركيب مسائل الشك الخمسة تركيبا ثنائيا او ثلاثيا او رباعيا حصل منه احدى عشرة مسئلة ست من الثنائي
وهي الشك بين ٢ و ٣ وبين ٢ و ٤ وبين ٢ و ٥ وبين ٣ و ٤ وبين ٣ و ٥ وبين ٤ و ٥ واربع من الثلاثي وهي الشك بين ٢ و ٣ و ٤ وبين
٢ و ٣ و ٥ وبين ٢ و ٤ و ٥ وبين ٣ و ٤ و ٥ وواحدة من الرباعي وهي الشك بين ٢ و ٣ و ٤ و ٥ فاذا ضربتها فيما ذكرناه من الثلث تبلغ ثلثا وثلثين
ومن الثلث عشرة تبلغ مائة وثلثة واربعين وقد عرفت حكم كثير منها واما البواقي فنقول اما الشك بين ٢ و ٥ فتبطل ان كان قبل اكمال السجدتين
ويبني على الاقل ان كان بعده والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو والاحوط منه اعادتها بعد ذلك وبين ٣ و ٥ فقبل الركوع يهدم الركعة
فيعمل ما تقدم في الشك بين الاثنين والاربع وبعده يبني على الاقل ويتم الصلوة والاحوط بعد التسليم فعل سجود السهو والاحوط منه اعادتها
بعده وبين ٢ و ٣ و ٥ فتبطل ان كان قبل اكمال السجدتين وان كان بعده فيبني على الاقل والاحوط [illegible] وبين ٢ و ٤ و ٥ فقبل اكمال
السجدتين تبطل وبعده يبني على الاقل والاحوط الاتيان بسجود السهو بعد التسليم وبين ٣ و ٤ و ٥ فقبل الركوع يهدم الركعة ويعمل
ما تقدم في الشك بين الاثنين والثلث والاربع وبعده يبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو وبين ٢ و ٣ و ٤ و ٥
فقبل اكمال السجدتين تبطل وبعده يبني على الاقل والاحوط الاتيان بسجود السهو الثالث اعلم ان صور الشك المتعلق بالسادسة خمس
عشرة اربع ثنائية وهي الشك بين ٢ و ٦ وبين ٣ و ٦ وبين ٤ و ٦ وبين ٥ و ٦ وست ثلاثية وهي الشك بين ٢ و ٣ و ٦ وبين ٢ و ٤
و ٦ وبين ٢ و ٥ و ٦ وبين ٣ و ٤ و ٦ وبين ٣ و ٥ و ٦ وبين ٤ و ٥ و ٦ واربع رباعية وهي الشك بين ٢ و ٣ و ٤ و ٦ وبين ٢ و ٣ و ٥ و ٦
وبين ٢ و ٤ و ٥ و ٦ وبين ٣ و ٤ و ٥ و ٦ وواحدة خماسية وهي الشك بين ٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ وقد عرفت ان صور [illegible] تعلق الشك بالثانية
والثالثة والرابعة والخامسة احدى عشرة فالمجموع ست وعشرون فاذا ضربتها في الاحوال الثلثة يصير المجتمع ثمانا وسبعين وفي الثلث عشرة يصير ثلثمائة
وثمانية وثلثين اما الاحكام فنقول اما الشك بين ٢ و ٦ فقبل اكمال السجدتين تبطل وبعده يبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان
بسجود السهو وبين ٣ و ٦ فيبني على الاقل مطلقا والاحوط [illegible] وبين ٤ و ٦ [illegible] وبين ٥ و ٦ فقبل الركوع يهدم الركعة فيصير شكه بين الاربع
والخمس فعليه سجود السهو وبعده تبطل وبين ٢ و ٣ و ٦ فتبطل ان كان قبل اكمال السجدتين وبعده يبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان
بسجود السهو وبين ٢ و ٤ و ٦ [illegible] وبين ٢ و ٥ و ٦ [illegible] وبين ٣ و ٤ و ٦ فيبني على الاقل مطلقا والاحوط بعد التسليم الاتيان
بسجود السهو [illegible] وبين ٣ و ٥ و ٦ [illegible] وبين ٤ و ٥ و ٦ [illegible] وبين ٢ و ٣ و ٤ و ٦ فتبطل قبل الاكمال وبعده يبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو
وبين ٢ و ٣ و ٥ و ٦ وبين ٢ و ٤ و ٥ و ٦ وبين ٣ و ٤ و ٥ و ٦ فيبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود
السهو

في وجوب تحصيل معرفة اجزاء الصلوة

السهو وبين ٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ فقبل الاكمال تبطل وبعده يبني على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو وليعلم ان الشك اذا تعلق
بالسابعة فما زاد فليحكم ببطلان الصلوة فان استلزم البناء على الاقل الزيادة كمن اربع ركعات ولو كانت ركنا واحدا او كان احد طرفي الشك
او اطرافه الركعة الثانية وما قبل اكمال السجود والا فيصح الصلوة مطلقا فعليه البناء على الاقل والاحوط بعد التسليم الاتيان بسجود السهو الرابع
لا اشكال في وجوب تحصيل معرفة اجزاء الصلوة وشرايطها المحققة المفصلة في كتب الفقه كالطهارة وستر العورة واباحة المكان
والقبلة والقراءة والركوع والسجود والتشهد ونحوها من الاجزاء والشرايط وما يعتبر فيهما ومعرفة منافيات الصلوة من التكلم والقهقهة
ونحوهما ومعرفة المسائل المتعلقة بالشك والسهو التي تعم بها البلوى ويكثر الابتلاء بها غالبا واما المسائل النادرة فالقول بوجوب
تعلمها ما لم تتفق مشكل بل الاظهر العدم لمكان العسر والحرج لو لم نقل بكونه تكليفا بالمحال كما لا يخفى على المتدرب المتعمق واما اذا اتفقت
فعليه تحصيل معرفتها ولو شك في كونها مما تعم به البلوى فلعل الاظهر وجوب تعلمها مع كونه احوط ولو احتاج شخص الى بعض المسائل النادرة
في كثير من الاوقات لخصوصية كانت فيه تجب عليه التعلم فيصير بالنسبة اليه كساير المسائل التي تعم بها البلوى بالنسبة الى اغلب الناس فافهم
المناط فانه ليس مجرد اللفظ حتى لا تتجاوز عنه وفي المقام شعب كثيرة تشكل الامر في جملة منها فعليك بالاحتياط في امر دينك وكن بين خوف
ورجاء ثم العلم بمسائل الشك والسهو والمنافيات هل هو شرط في صحة الصلوة ام لا وجهان والاظهر الثاني وكذا الكلام في ساير
المسائل المتعلقة بها الصلوة بل بكل العبادات من عدم كون العلم بها شرطا في صحة العمل اذا لم تكن من الاجزاء والشرايط الثابتة المحققة

حرره الراجي ملا صالح قزويني اعلى الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنزه عن اوهام المفرطين والمفرطين والصلوة والسلام على محمد وآله [illegible] الامجد فقد طالبني جمع من الاخوان في الدين
كشف الحجاب عن وجه مسئلة لا تنكشف الا لاهلها ورفع النقاب عن شاهد مطلوب لا يصل اليه الا [illegible] وهي مسئلة تحيرت فيها افكار
الاساطين وتشعب في حلها اراء المتدبرين فطايفة ذهبت الى الجبر وافرطوا في التفويض وطايفة ذهبت الى التركيب وافرطوا في [illegible]
بعد الناس وافرطوا في الاول عند رفع التناقض فاستثقلت اجابة لهم لما اشتغل بالتدريس والتصنيف والله ولي التوفيق والتاييد
فلتمسهم في حلها وتحقيقها مقدمات المقدمة الاولى في ان نسبة خالق الفعال الى كل واحد من الاشياء وطبيعتها واحدة من حيث
انه خالق وانها مخلوقة ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت واللازم نقصان القدرة وتفاوتها بجهة ولو كانت معنوية وهو نقص الوجوب
والازلية فهو باطل قطعا ولزم الترجيح من غير مرجح ولا شيء يتصور الا ولوية والاولية والذهاب الى الاعيان الثابتة كالذهاب الى
ثبوت المعدومات عندنا باطل على ما شرحناه في الاسرار الالهية من تعليقاتنا على الشواهد الربوبية ولزم عدم احاطة المشية الالهية
بل الذي قال الذرة احاطة كلية دفعية انما الاحاطة التركيبية التفصيلية تدل على النقصان والفتور ولا ينسب اليه الاجرام [illegible]

فصدور الذرة يعني صدور الذرة وما يزال يعني صدور الازال فلا تفاوت بين افعاله في مراتبه حتى الكيفية المخلوقية
والجعولية التي على الحق وخالق المطلق وان كان التفاوت بين الاشياء والجعولية بحسب المقامات والدرجات وكما اصل ان لا نسبة
بين الحق والاشياء الممكنة بنحو من النسب المقصورة اذ لا بين اذ لا يكون للحق ظرفا ومقابلا لشيء من الاشياء ولانه قيوم لفعله
ونسبته من غير نسبة ومباشرة على ما بيناه في التعليقة والنقالات فلا ترجيح لصدور الواحد على صدور صدور الكثرة ولا العكس
فصدور الواحد يعني صدور الكثرة وبالعكس وكذا صدور الحادث الزماني هو يعني صدور القديم الزماني وبالعكس فلا لان الله
الربط لان الاشياء هو منقطعة الربط عند جناب الحق وهو منزه عن الربط تامل المقدمة الثانية ان توارد العلتين المستقلتين
كان محالا اذا كانا مباشرين وكان الفعل قائما بكل واحد منهما على وطرة واحدة وكان لكل واحد منهما مصادما ومباينا
للاخر وخارجا عن مقامه واما اذا كان احدهما مباشرا والاخر في جهة من جهات الفعل القائم به قيام صدور بالصدور
والانقاف والحلول والانفعال والاظهار والتقدير والاخر كان مرتفعا عنها بعين يكون بهذا فالة التحقق الاثنوة فالفعل
باعتبار قيامه به خارج عن الجهة في عين دخله فيها سريري كونه زمانيا خارج من الجوهر والعرض في كونه خالق الزمان وجوهرا
في اللاخرة ظاهر على خارق العادة في كونه عاديا امرى كونه خلقا باقيا في كونه فانيا منقطعا عن الربط والنسبة في كونه مرتبطا
ومنسوبا الى الاخر فكيف يتصور التوارد المفضي للاثنوة والقانس والتخالف والعقائد فلا يتصور الاثنينية لاصعة
ولا غيرة فلا يلزم ان يكون لشيء واحد وجودين متباينين ليصير موردا للتناقض بل وجودا واحدا للمتناهي في عين
كونه الممكن فانيا وبالعكس وهذا معنى التجويف في خبر الشريف للمهتام عن ابي عبد الله عليه السلام لان الله لطيف اجوف مغمد مركب الى
فعلى هذا التجويج ولا يخرج منه شيء كما يدخل ويحكى ينكشف ما يتعلق منه عنه في عين كونه مستتبعا المقتضى للمقتضى العلي
عن مادة نعم لا يحكى توارد العليتين المستقلتين كما علان بالرضا والتجلي وبالعناية او بالحق والحقيقة او بالقصد
او بالطبع او المطلق بهذا لكن الواجب الذات وانها على الثبات مقدس عن هذه القيودات لان التقصد شانه
مقامات التي لا تعطيل فيها فالفاعل بالحق هو الاسم الاعظم الجامع الذي تحققه في مثنوياتنا بانه
فعلت نعمة الايجاد اسم فعل ساخت ازاول بايد بعد اثبات اسم اعظم آفريد لانه الواقع المطابق و
الفاعل بالحقيقة هو حضرة المستتر في المشية على ما قلناه في المثنوي شد نهال او تجري ريز ميفل مستتر نشه
در مشية تا گرديز لانه حقيقة المشية التي تسئل عنها الكميل ابن زياد والفاعل بالرضا هو المشية لان الرضا فوقه
وما دونه والفاعل بالتجلي هو المفعول المطلق الذي يتقيد بالاشياء ويتعين بها فيتجلى بجهتها والفاعل
بالعناية هو العقل الاول لانه فاعل لعلمه بذاته وبعقوله من وجه والفاعل بالقصد هو النفس الكلية الالهية

وهو

وهو اللوح المحفوظ ومنها كمنت معاني الاشياء فان قصدت معنى او حده بالقصد والفاعل بالطبع هو الطبيعة الكلية وما
دونها من الجسم الكلي المثالي وهذه المقامات اسماء الفاعلية والفواعل الاسمية فهو فاعل لا لشيء على ما حققناه والفاعل
بالطبع هو الطبيعة الكلية وما دونها من الجسم الكل المثالي وهذه المقامات اسماء والفاعلية والفواعل الاسمية فهو فاعل
لا لشيء على ما حققناه في تعليقتنا ومثنوياتنا فهو ذو مقام ولا يكون مقاما تامل المقدمة الثالثة في ان جميع
الممكنات بحيث لا يشذ منها شيء يحتاج الى الذات الواجب الغني حدوثا وبقاء من غير الواسطة وكانت
في هذا الحكم متساوية ذرة كانت او ذرة شيئا كان او فينا وما لا بقاء له في ذاته لا يعقل ان يكون مبقيا للغير للزوم
الترجيح من غير مرجح ولزوم تحقق المزيد من غير تحقق المجرد ولو كان للممكن بقاء بنفسه لزم انقلاب الامكان الى الوجوب
ولزم ان يكون الواجب شركاء متعددة ولزم تجدد الواجب فبطلان اللوازم يحكم ببطلان المقدم فالممكن محتاج الى
الواجب حدوثا وبقاء في الهلية البسيطة والهلية المركبة فالممكن لو كان فاعلا لشيء فاما ان يكون من جهة امكانه
فكان ذاتيا امكان كلا فما المرجح واما المهيته فهكذا اسمع ان مهيته ماهية وفي الوجود فله اثنين وجود فلزم ما ترجيح
انتفاء فالممكن لا يمكن ان يكون فاعلا للشيء بمعنى الافادة والافاضة لانه شيء فالفاعل بالمعنى المذكور هو الواجب
الذات والفاعلية فلا يعزب عن فاعليته شيء فالممكن الوجود بالذات ممكن ومفتاق في جميع الجهات كما ان
واجب الوجود بالذات هو واجب من جميع الجهات وهو غير مناف مع الوجوب بالغير سابقا كان الوجوب
او لاحقا مع الوجوب الذاتي المفارق عن الازلي بالنسبة الى الوجودات الممكنة لان الافتقار والفاقة الى
العلة تنفي هذه الوجوبات والوجودات والمهيات اذ الممكن في جميع جهاته كمالية كانت او نقصانية
مفتقر اليه حدوثا كان او بقاء عرضا كان او جوهرا مجردا كان او ماديا امرا كان او خلقا كلها في هذا الحكم
متساوية وان كان بعضها موجودا بعد بعض بنحو من البعدية تدبر المقدمة الرابعة في ان الواجب جل ذكره اوجد الزمان
والزمانيات دفعة واحدة والا لزم ان يكون للزمان زمان وهكذا فيتسلسل او يدور وهو باطل ولا شك ان الزمان
امر ممتد اني متصل حقيقي متجزي بالوهم والفرض او بالعرض الاضافي المفارق او اللازم ومنفصل الانفكاك
المتقدم المتجدد وهو دايرة فلا بداية له ولا نهاية بهذا المعنى فايجاد البعض قبل البعض والبعض بعد البعض
ترجيح بلا مرجح وتناقض لان ايجاده في الحقيقة افادة فضل الذي هو الاتصال وافادته بنحو الانفصال بنا فضيه
فالمتعال الدايرة والدايرة التامة المتجددة المتصرمة دفعة واما كان ظهور الزمان لا بنا خير شيئا بعد شيء ويرتسم
عقيب برهة فاعتبار البروز كان كل يوم هو في شان لكن لا يشغله شان عن شان وما امره الا واحدة كلمح بالبصر
باعتبار الايجاد والافادة وان كان له مع اخراف لان اليوم قد يراد منه المقام والاية فالجعول للواكب حرمه جمع

ثم شان

الجهات كان مجبولا وهكذا الدائرة المتجددة المتصلة اولا وجود ولا ظرف للمجهول في الايجاد عند التحقيق فاينما تولوا فثم وجه الله
وامامي التكليف والكمال الثاني فيكون للاشياء وجه وخلف فول وجهك شطر المسجد الحرام واذا لم يحتجه نفعل الله فهو يبدو
من جميع الجهات وظهر من هذا اسرار المعجزات كالاستماع من الجهات ومشاهدة موسى بن عمران العاشورا واهلها وعجزها
فتقصير الفعل وتحديده بوجه دون وجه فهو لمن كان تشغله جهة عن جهة من ما سوى الحق المقيدات او كان الفعل
قائما به من جهة دون جهة وكان له بالنسبة اليه خلف ووجه فاظهار الفعل مقصورا بالجهة وابرازه محدودا بالحد الذي يكون
ما ينبغي له ويليق به بحسب الوضع الالهي والقرار النفسي الامر المسمى بالحكمة فهو استقامة وعدل واما ان لا يكون كذلك
بل اظهره جاريا على خلاف ما ذكر فهو اعوجاج وظلم كالحركة فيما يرفع النفس ويصعد كلمتها ويبسطها على الطبيعة وتوقعها
في سعة ورافة اقتضاء العز وارتهانه وكالحركة فيما يقطعها ويحبطها ويبسط الطبيعة عليها ويجعلها في الضيق هذا
في شان المختار من المخلوق واما الموجب فلا تمنى لهم لا يقصر فعله بالجهة ولا يخرج ابدا عن السعة ولم يسبق له قرار وما
تبع بل الواقع والنفس الامر كان يجعله الايقاع والاقتضاء وحكمه وتقدمه لا يتصور في مقابله الا ما ناقض الاشعرة
من انه المالك المطلق كيف شاء تصرف في ملكه على ما يقتضيه بل لانه لو فعل على خلاف الحكمة فيكون اما من جهل او
من عجز فهو عليه محال على ان نفس فعله الحكمة فلا يتصور فيه سوء الحكمة فلا يتصور منه سوء الحكمة فهو خالق الظلم خلقه
لعدل فانه من حيث الصدور عنه ليس بظلم على امر ومن حيث الظهور من المتصف به وباشره فهو ظلم فهو خالق
النور والظلمة وجاعل الهداية والظلالة كم يقتضي الخير والشر لكن ارادته وجعله لطف ورحمة لانه شانه تعالى اخراج
ما في ظلمة الامكان لاحاطة قدرته ومشيته والتحديد والتوجيه على امر تفصيله بحيطة القيمة تامل فيما ناقضة الواحدة
او صدر الواجب جل مجده بجميع ما كان وما يكون وهو كاين في كل واحد منها كلها تماما [illegible] وحقيقتها شيئا
وفيها آثار كلية وخلقية جزئية ولهذا كان لكل شيء تاثير بديع باثيرات خارقة من العادة مختصة منها وتاثيرات
عادية ظاهرة عندنا فتحدس ما فهمنا ما هو الحق المقدمة الخامسة في ان كل موجود ممكن له جهة فاعلية وجهة
قابلية لان كل زوج تركيبي من وجود هو مناط الفاعلية من وجه ومن مهية هي ملاك القابلية وان لم يكن الاول
لزم التعطيل والتجرد في الموجودات وتخلف الذاتي عن الذات ولغوية الايجاد وهو محال وان لم يكن الثاني
لزم الوجوب ونفي الامكان ولغوية التكاليف من الاوامر والنواهي والرياضات والمجاهدات وعبثية
ارسال الرسل وانزال الكتب فيه ايضا كما ورد ما بعد الاول في الاول ايضا واما الفاعلية فيه بنحو التوليد والاظهار
لا بنحو الابداع والاختراع لان الممكن يبرز ما يستكمن فيه ويخرج ما يستجن ويودع فيه لانه لا يكون من شانه الجعل
البتي لا من شيء ويمتنع عليه هذا لان الفاقد يمتنع ان يكون معطيا والا لامتنع صدور الواجب عن الممكن
وهو باطل بالبديهة وكل فرد من الممكنات فاقد لجميع الكمالات ولا تفاوت في الفقدان بين الممكنات اصلا فلا
فاعلية للممكنات الا بنحو التوليد والمباشرة على ما نشاهده في المحسوسات من افتقارها الى التاثير بالوضع
والمحاذات

والمحاذات والتسانخ والتجانس بينها وبين افعالها وهكذا الحكم العقلي في المعقولات والمجردات لان فيها ايضا لا بد في التاثير من
النسبة المعنوية والتقارب والا لزم ترجيح من غير مرجح ولزم امكان كل تاثير في كل ما فوقها الى نفسه بحيوية بجزء وفيما دونها مطلقا
وفيما قابلها ان فرض وهو محال قطعا فلا بد من النسبة والمقارنة والقرب الماسة فاعلية الممكن [illegible] وفاعلية الفاعل
الخالص منه دون اشابة بالقبول فالواجب جل مجده علة تامة لكل شيء من غير حاجة الى مادة وصورة وغاية وهذه العلل معتبرة
في الفواعل الامكانية الناقصة فقد علمت انه تعم جعل الماديات مادة ومدة وصورة وجهة والمجردات وجودا ومرتبة لوجودها
شدة وضعفا بحيث الواحد دفعة واحدة فهو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو لكل شيء قدير والتدريج في البروز و
الكمون والظهور والخفاء ثابت المقدمة السادسة في بيان نفي الاجبار والاختيار والامكاني اما الاجبار فيمنع
ما يوجب الشيء ويطلبه علية ومعلولية على السوية من الفعل او القبول فاعتبار الواجب لفرط القوة والشدة واجب
لما مر وعلى ما قال في المثنوي نور استيلا وزور سلطنت خان تو قدرت دانش ارباب شد [illegible] نيز فعل الشيء ويقيده
جزاء مباشرة [illegible] ويبقيه من غير جهة ومواجهة فلا تردد ولا تقييد ولا تجدد ولا تجافي فهو خارج عن التناهي
وعدم الفعل مختار له مختار بالوجوب واللزوم والحتم والثبات فحدث هلاك الشيء فالم يجب لم يوجد واما اختيار
الممكن فيمكن فيتردد بالشرط ويتقيد بقيود معروفة ويتعلق بالغير تعلق مباشرة وتقوم بجوارحه ومناسبة قبوله
منه ما يودع في الممكن ولا يمكن ان يتعلق بما لا يكون فيه الاثر لان الممكن لم يكلف بما لا يكون في ضبط قدرته واختياره
يعني لا يودع فيه ولا يستكمن ويستجن فيه لانه اختيار الممكن وقدرته لا تجبر الى فيما بما فيه بالذات ولا يؤثر
في التاثير لا من شيء لامكانه وقصوره واما عند تعلق اختيار الممكن بفعل هل يتبدل الاختيار باختيار
آخر ليتبدل الفعل ام لا فنقول ان كان الفعل دفعيا فلا يمكن التبدل عند حدوثه اصلا وان كان متصلا
تدريجيا فالاختيار اما تام او ناقص مستكفي او غير مستكفي والفعل ايضا اما متصل حقيقي ذو اجزاء اعتبارية
وذو اجزاء حقيقي ففي الاول ايضا لا يمكن التبدل اصلا واما في الثاني فعلى الاول منه ايضا لا يمكن التبدل وكذلك
ذلك عند ما لا يبدو آخر من الفعل واحس منه بسوق العقل عود شوقه واما على الثاني منه ففي تحققه الاختيار
اختيارات متعددة حسب تعدد الافعال فالتبدل بمعنى انصرام اختيار جزء وعدم حدوث اختيار جزء آخر تالي
المقدمة السابعة في ان الظهر المستتر في المشية من جملة استتاره لكل الاشياء من جملة الكمالات فكل ما دونه
من الكمال ظهوره وطوره وهو توحيده تعالى وتجنيه عن خلقه بينونة صفة لا بينونة عزلة فكلما نسب الى
الخلق من الفاعلية والفعل لا بد ان ينسب اليه بنحو الاتم والاعلى لا انه تمامه وكماله ولما كان هذا ايضا المستتر
الاسم الخاص المستور عن ادراك ما سواه وعن عوالمه صرف عن نفسه لان الاسم بالاشارة حكاية مسماه
ومعنى انه فلا اشار اليه ولا يحكم عليه ولا به من حيث هو هو الا بنحو من الحكاية بحيث يسري الى المسمى وقد فصلناه
في الشرح والتعليقة فلنتنبه من هذا ان كلما اثبت للاسم فهو ثابت للمسمى لمكان الحكاية فيما يخصه كل الفواعل

اسم لتعدد ان كان بعضها جزئيا وبعضها كليا نعم ما قال وفي كل شيء له شاهد تدل على انه واحد فجرى فيها ما جرى في السابق من الحكم
فالاشياء بعضها اسماء الغضب ومظاهره وبعضها اسماء الرحمة ومجاليها والمظاهر التكليفية بالاخرة تقصير الموارد تلك
للاسم حيثيتان حيثية تقتضي الاحكام بمقامه فهو بهذا الاعتبار يحكي عن نفسه والحاصل ان الاحكام ان كانت انفعالية ونقصانا
بحيث يوجبها الحد والمقام كحبس الملك والمناط وحيثية يتراءى فيها الاحكام ويتبرى عنها فانتقض بالحيثية ولا تقع في الغلط
والخلط لتكون من اهل الافراط والتفريط واما ما يكون فعلا ففي الفاعلية مضى الحكم الفا لانها بنفسها كمال لو عاد شيء بالقياس
الى الانفعال وشرح للكمال بنفسه من القدرة والعلم ونحوه وان كان طالع خرج شخصه باسم الكمال الى النقصان بل نقول انه كمال
ايضا بحسب الكمال الاول لكن بالقياس الى الكمال الثاني خارج عنه الى النقصان ولا شك ان في الواجب الحق كمال منتفيا لان
الكمالات له تعالى كانت اولية تامة المقدمة الثامنة في بيان الامر بين الشيئين والامر قد يقال امر بين الشيئين
ويراد ما يمتزج منهما او يناسبها كالماء الفاتر بين الحار والبارد وقد يقال ويراد مطلق الوسط وقد يقال ويراد البرزخ الجامع
لكل طرف منهما وقد يقال ويراد الحد المشترك كالخط بين السطحين والنقطة بين الخطين وفرق بينه وبين البرزخ لانه
يحكم بحكم كل واحد من الطرفين بخلاف الحد وقد يقال ويراد ما هو خارج عنهما ومنزه منهما بحيث لا يكون فيهما شيء منه ولا فيه شيء
منهما كالاستقامة المحضة الحاصلة بين الاعوجاج المحض كالحكمة بين البلاهة والجربزة والعفة بين الشره والخمود وكالشجاعة
بين الجبن والتهور فالبين ح هو ثالث الشيئين لا ثانيهما ويحتمل ان يكون البين بمعنى الابانة والفصل المقدمة التاسعة
فان كل ما كان كمالا في نفسه او بالقياس الى مقابله فلا بد ان ينسب للواجب الجامع لجميع الكمالات ذاتية كانت او اضافية
والا لزم التحديد والنقصان فلم يكن واجبا ولا شك ان الافاضة والايجاد لا من شيء ولا لشيء كمال دعوته وشموله كمال آخر بل
هو الكمال … الكمالات الواقعية القدرية والقيومية … عدم المباشرة والانفعال
فلا بد من تقوم جميع الاشياء وجودا كان او مرتبة عرضا كان او جوهرا بالواجب الحق على نحو الذي ذكره وفي هذا التقوم لا تفاوت
بين الاشياء وعدم التفاوت افتقارا من هذه الجهة وسلطنة القيوم الحق في القيومية والقدرة وان كان بعضها مفتقرا الى بعض
من جهة اخرى كالموضوعية والمادية والملزومية ونحوه ومنها عدم المناسخة بالسنخية العائية المستغرقة للتحديد والتوليد بقول
الزيادة والنقيصة … الانفراز والازدياد وعليه والخاتمة … لزوم التوليد والمفاسد الاخر من الجبر ونفي الاختيار ونحوه
… فهو يتبع لجميع الاشياء … كانت او ذهنية على … لتفصيل دون مباشرة واتصاف كالموضوع
والمادة والملزوم ونحوها فقد غفل ووقع في الغلط من قال بانه ان كان مفهوما وتميزا للمرتبة يلزم عنده تعقل المرتبة بالكنه
تعقلا فيكون جزءا … بالخصوص كالاعلية والقيومية في التشخيص … ولا يلزم تخالف المعلول
عن العلة ووجوده بدونها لان المعلول اذا وجد فلا بد من علة موجدة في الواقع ونفي الامر اللاحق ظرف المعلول لانه لوجب
المفسدة … من خلقه … مثقال ذرة في الارض ولا في السماء المقدمة العاشرة في بيان حكم المرتبة وذي المرتبة واعلم ان
المرتبة اما ان يتحد بذي المرتبة ام لا وعلى الاول اما ان يكون اتحادا اتحاد حلول واتصاف كالمبدء للاشتقاق القائمة بالقابل

اما المشتقات
المادة

الى المشتقات والقصور او كما نحفظه وتقوم كالحروف بخطوط النقطة وكالحركة القطعية بالحركة التوسطية وكالمراتب
السابقة … ولا شك ان احكام المراتب ثابتة لصاحبها دون احكام نفسها في هذا الاخير دون الاول وعلى الثاني فاما
ان عدم الاتحاد يكون لفرط جلال ذي المرتبة وعزته وغيرته وقوته ان يتحد بشيء وهو يحجبه … كان لا يمكن فهم
عن النقص منه … فهو مقوم ومخترع للمراتب من غير … وجهة وربط لان الربط صفة لصاحبه ولو كان خارجيا فكل فعل وحكم كان
ولو كان اضافيا وفعليا ثبت للمراتب بحيثية وربط لا بد ان يكون ثابتا لا بحيثية وربط لا اقتضاء وقاعدة كل ما ثبت للمرتبة فهو ثابت
الى صاحبها كالمرتبة لان المحتاج الى المحتاج الى الشيء من جميع الجهات الواقعية والفرضية محتاج اليه لكن لا يلزم الثاني نقض
فالمفعول المطلق لفعل الواجب هو الفيض الاول والمشية كان ذا مرتبة بمعنى الثاني من شقي الاول من الترديد الثاني
لانه يتصور باطوار المفاعيل ويتجلى في قيودها تماما … وبواسطته ظهورها وحقيقتها وادنى بنفسها وفعلها
وكمالات نفسها من نفسها لان الاطلاق بمعنى الاحاطة يقتضي بهذا فكل ما ثبت له ولما دونه من المراتب المفعولية ولما فوقها
من المدارج الفعلية لا بد ان يكون ثابتا ومتقوما لما كان منه ذا المرتبة بمعنى الثاني من الترديد الاول وهو الواجب الحق
والقيوم المطلق على ما حكمت عليه قاعدة الاولى كما عرفت فظهر ان افعال العباد المحدودة المؤلفة من الماهية والوجود كانت
للمفاعيل لان فعله تع منزه عن هذين الوصفين فتحدس ما في المقدمة لتكون من المتحدسين من القواعد والفوائد فاذا
استوفينا المقدمات العشرة الكاملة فلنرتب عليها المقصد الاعلى مقصد بل المقصد الاول في بيان المذاهب
نفيا واثباتا وفيه مطلبان المطلب الاول في تحرير محل النزاع وضابطه ذهبت الاشاعرة ان افعال العباد واقعة
بقدرة الله تع وحده وجرت عادته ان يجاد القدرة والاختيار في العبد عند ايجاد الفعل فهو بالنسبة الى قدرته تع
فعل وخلق وبالنسبة الى قدرة حادثة مقارنة كسب فالكسب صفة تحصل بقدرة العبد الحاصل بقدرة الله تع و
المعتزلة بقدرة العبد وحده والفلاسفة بمجموع القدرتين متعلقين جميعا باصل الفعل وهو منسوب الى الاستاذ
من المعتزلة والحكماء بقدرة يخلقها الله تع في العبد وذهب القاضي الى ان اصلها بقدرة الله تع وصفتها من
كونها طاعة او معصية ونحوها بقدرة العبد وذهب الجهم واتباعه الى ان الافعال الاختيارية وقعت بقدرة الله تع
فقط من غير ثبوت قدرة للعبد اصلا وذهب بعض المحققين من اهل الفارس الى ان افعال العباد وقعت
بقدرتهم وهي ظهور لقدرة الله تع فلا يكون مباينة لها بينونة عزلة كالنفس وقواها فكما ان افعال القوى
اسند الى النفس حقيقة من غير تجوز ومجاز لا عقلا ولا عرفا وعادة وكذلك افعال العباد اسندت الى قدرة الله
وقدرتهم حقيقة لانتفاء الاثنينية عزلة فالضابطة ان للعبد يكون قدرة ام لا وعلى الاول اما ان يكون بين قدرة الله
وقدرة العبد نسبة من النسب عينية كانت النسبة او ذهنية او لا يكون اصلا وعلى الثاني من الترديد منها شق الاول
يكونان متباينين سواء كان الاثنان … عيانيا ولفظيا على ما ذهبت اليه الجماعة او عقليا ومعنويا كما ذهبت
اليه اخر واما ان يكون قدرة الله وحده متعلقة بافعال العباد مع كونها كسبا لهم من جهة قدرتهم او قدرة العبد
وكذا او يكونان معا متعلقين بها اما من جهة واحدة وهي نفس الافعال او من جهة الاصل والصفة الاول للاول والثاني

للثاني او العكس بحيث يعبر كل واحد منهما لنفي الاخر والا لم يذهب اليه احد وعلى الاول من الترديد فلا بد من التفاوت
بينهما بالشدة والضعف بمعنى اما ان يكون الشديد متحدا بالضعيف بحيث يعبر كل واحد منهما لنفي الاخر بحسب الوجود
على ما يظهر من المشهورة فهذا ليس ايضا او لا يكون كذلك بل لا يقبل الشديد الازدياد والانتقاص وهكذا يكون الاتحاد بمعنى رفع
البينونة المذكورة فعلى الاول يكون افعال العباد موردة لقدرة العبد التي هي عين قدرة الرب وبالعكس اعوذ
بالله من همزات الشياطين وعلى الثاني يكون ما اسند الى قدرة العبد مسندا الى قدرة الرب تجوزا وبالعكس وعلى الشق
الثاني من الترديد الثاني اما ان يكون قدرة الله وقدرة العبد مفيدتين للافعال المذكورة من جهة واحدة او من جهتين
الاحاطة والسعة والضيق والتحدد او الفاعلية والمفعولية الاول من كل منهما للاول والثاني كذلك للثاني وعلى الشق
الثاني من الترديد الاول يكون الافعال واقعة بقدرة الله تعالى من غير اكتساب للعبد وقدرة له وهو جبر محض
المطلب الثاني في بيان كل واحد من المذاهب وادلتها تحقيقا في الدليل على مذهب الاشاعرة القائلين بان الفعل الاختياري
للعبد واقع بقدرة الله تعالى لا بقدرة العبد قسمان عقلي ونقلي والعقلي من وجوه الاول ان فعل العبد ممكن في نفسه
وكل ممكن مقدور لله تعالى ففعل العبد مقدور لله تعالى ولا شيء من مقدور الله واقع بقدرة العبد لامتناع اجتماع مؤثرين
على اثر واحد فلا شيء من فعل العبد واقع بقدرته وهو المطلوب وفيه نظر من وجوه الاول ان معنى مقدور الله هو صلاحيته
لتعلق القدرة به انشاء او ما يكون في حيطة القدرة كما يقال ان اعطاء الف دينار مقدور للفلان في وان لم يعط
ابدا فلا ينافي مقدوريته لعدم وقوعه بقدرة العبد والثاني ان المراد بفعل العبد ما هو اثره يراد منه تاثيره واثره
مقدور فمعنى انجاده بواعثه وان يراد منه ما ينسب اليه فلا يليق استماعه والثالث انا لا نسلم امتناع اجتماع مؤثرين
على اثر واحد مطلقا لما مر في المقدمة الثانية والرابع عدم الفرق بين فعله وفعل كالطاعة والمعصية وعدم فائدة ارسال
الرسل وانزال الكتب والتكليف وغيرها من المفاسد والخامس ان مقدوراته تعالى على قسمين قسم على مقتضى حكمته و
قسم على خلافه ولا شك ان خلاف مقتضى الحكمة غير صادر عنه تعالى لاستلزامه الجهل او العجز وهما محالان في حقه تعالى فبعض
المقدور يمكن ان يقع بقدرته لمنع حكمه وكذا بعض الممكنات فكل ممكن لا يقع بقدرته الا على سبيل العموم فلم يبق الجبر
كلية والثاني ان العبد لو كان موجدا لافعاله لكان عالما بتفاصيلها لان الزيادة والنقصان في كل ما يتصور يتخصص
تخصيص لا بد من مرجح هو القصد فهو يتوقف بالعلم بالمقصود والتالي باطل لان النائم والساهي والغائب يصدر
منه افعال لا يشعر بجزئياتها واجزائها قطعا والمقدم مثله وفيه ان العلم بوجه العلم بوجه ما يكفي لقصده المرجح على
ان العلم التفصيلي نحو التصور يحصل للفاعل قبل الفعل ليحصل التصديق لعلاقية الايقاع ليحصل الشوق و
الارادة والعزم ولا يلزم التفاته بجميع التفاصيل عند الفعل وان علم الفاعل بالفعل كان حضوريا وشهوديا لا حصوليا
وارتسا ميا وان المستدل لم يفرق بين الفعل والمفعول اذ لا قصد للفعل الا باعتبار المفاعيل مثل تفاصيل

الحركة

الحركة لا يكون الا باعتبار ما فيه من الحيز وما منه وباعتبار نفسها لا يكون الا واحدا بسيطا وان المرجح لا يكون قصدا وكافي الفاعل
بل يكون في الفعل والمفعول من الكمال والحسن واللذة ونحوها فافهم الملازمة وان المرجح امور ومن الدقيق على العبد الثالث
وقوع الفعل باختيار العبد وقدرته يستلزم تمكنه من تركه واللازم باطل وهو باطل فلا بد من مرجح لبطلان الترجيح من غير مرجح فان كان من
العبد لزم التسلسل مع لزوم انتهائه الى سلسلة الى مرجح من غيره فثبت عدم استقلال العبد بالفعل سواء كان المرجح من
الغير ابتداء او بالاخرة وجوابه ما ترى من بيان المرجح ولم نقل باستقلال العبد في الفاعلية بحيث لا يفتقر الى غيره فيها نعم انه الزام
للقائلين باستقلال العبد بقاء ووجوب المرجح منه وانه منقوض بفعل الرابع علمه تعالى بجميع الجزئيات ووقوعها ولا وقوعها
يجب وقوع ما علم وقوعه ويمتنع ما علم عدم وقوعه لامتناع تخلف العلم فلم يبق في مكنة العبد واختياره وفيه انه منقوض بفعل
الباري وانه باختياره اتفاقا وان العلم لا يكون سببا لشيء من الوجوب والامتناع مع ان العلم لو تعلق بالشيء ووقوعه
وعدم وقوعه كذا لا يوجب ما يطلب المستدل وان العلم على ما ذكره يتعلق بوقوعه ولا وقوعه مسببا عن اختيار العبد لا
الايجاب بالاختيار لا ينافي الاختيار الخامس لو كان العبد مستقلا لوقع التمانع والتالي باطل فرض بين ارادة العبد بفعل
وبين ارادة الرب على تركه بعدم وقوع المرادين كوقوعهما كان محالا ممتنعا ويلزم ترجيح بلا مرجح لو وقع احدهما دون
الاخر لفرض استقلالهما والمقدور لا يقبل التجزي في الشدة والضعف وهو توقف الى تحقق الزام على القائلين بعدم افتقار الممكن الى الواجب في البقاء وان الاستقلال الامكاني لا ينافي استقلال الوجوبي
وان القدرة لا تكون تابعة للمقدور في عدم قبول الشدة والضعف ان سلم عدم قبوله بل الحق عدم التسليم بهذه الحيثية
على الحلول بما هو معلول لا يخالف العلة من حيث تامل وقد يستدل بعدم قدرة العبد والجارحة مثلا
فعل العبد من الايمان والطاعات مثلا من فعل الرب من خلق الشياطين والموذيات ويجاب بعدم التلازم والاتفاق
بنقصان قدرة العبد لا لمكان المتل في جميع الجهات بوقوعه في حقه الا الاختراع لامتناع وجود بان الفعل
السابق والقول بالاشرفية دليل على الحكمة لان شرافة الايمان والطاعات كانت للمكلفين والجواهر
اشرف من العرض وذو الحياة اشرف من غيره والعاقل الحساس اشرف من فاقدهما مع ان الله تعالى لم يجعل ايجاد الشياطين
والحيوانات موذية بل خلقها وهو من على ما هو قال بالتفويض وانما من قال بان افعال العباد مخلوقة لله
الدليل النقلي فقوله تعالى لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه فافعال العباد ايضا شيء فالعموم يشملها فخرج المتكلم
القاطع بدليل العقل بان المتكلم خارج فكذا انه تخصيص لا تخصيص لمكان الكل وهو لا يجمع ما لا يعدو ما في قوله تعالى ام جعلوا
لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء وهو الواحد القهار وقوله تعالى كل شيء خلقناه بقدر وقوله تعالى خلقكم
وما تعملون سواء كان ما مصدرية من غير حاجة الى الحذف والاقدار او موصولة بمكان التبيان قوله المفيد لظهور ما انه الخالق البارئ

المصور وقوله تعالى الا يعلم من خلق بعد قوله واسروا قولكم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور فهو خالق الاقوال والدواعي والهواجس
والعقايد والخواطر وقوله هل من خالق غير الله يرزقكم من السماء والارض ينفي الخالقية عما سواه وقوله والذين يدعون من دون الله لا يخلقون شيئا ينفي
الخلق عن المعبودات الباطلة كالشمس والحجارة والكواكب والملائكة ونحوها وقوله الذي في الخلق ما سواه هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين
من دونه وقوله الا له الخلق والامر وقوله خلق لكم ما في الارض جميعا وما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فلعلهم [illegible] وقوله
قل كل من عند الله بعد قوله وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك [illegible] وما تواتر بالمعنى
من الاخبار بان كل ما وقع من الاشياء وقع بمشية الله وارادته وقدرته وقضائه ونحو [illegible] فاعبدوه [illegible] وما تعملون
واسروا او جهروا وما اصابك من سيئة فمن نفسك [illegible] بيوت [illegible] وان اوهن البيوت لبيت العنكبوت و
يعارضهم من الايات [illegible] الذي يوسوس في صدور الناس من الايات الدالة على صدور الفعل من العبد بقدرته [illegible]
ان يحكم على الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة وقوله فينبئكم بما كنتم تعملون من عمل صالحا فلنفسه ليجزي الذين اساؤا
بما عملوا ان الذين امنوا وعملوا الصالحات من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها [illegible] بما يفعلون [illegible]
بما كانوا يصنعون [illegible] بما كسبت كل امرء بما كسب رهين اليوم تجزى كل نفس بما كسبت
وجعلوا لله شركاء [illegible] فتبارك الله احسن الخالقين واذ تخلق من الطين كهيئة الطير [illegible]
وغيرها من الايات التي [illegible] الجبر يستلزم بطلان المدح والذم على العبادات [illegible] وبطلان الوعد والوعيد وبطلان التكاليف
من الاوامر والنواهي وبطلان الفرق بين [illegible] وبطلان [illegible] ارسال الرسل وانزال الكتب
وبطلان الفرق بين الحركات الاختيارية والطبيعية [illegible] والكذب والشرور
الا الله تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا وهذه بعض الادلة المفوضة عقلا ونقلا فتعارضا وتساقطا وقالت اليهود ليست النصارى
على شيء وقالت النصارى ليست اليهود على شيء وهم يتلون الكتاب والقولان صادقان [illegible]
الامة والمفوضة [illegible] ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى [illegible] مذهب
[illegible] الاقتدار [illegible] مذهب
[illegible] قدرة الرب [illegible] الا [illegible]
في [illegible] القدرة [illegible] بالذات [illegible] عليه
[illegible] والمعقولية [illegible] بالعرض [illegible] قدرة العبد [illegible]
[illegible] المفوضة [illegible] العبد وقدرته [illegible] القدرة [illegible]
الاسباب على العبد [illegible] بالفعل [illegible] المقصد الثاني
في بيان [illegible] مذهب [illegible] اهل الفارس [illegible] مطلبان المطلب الاول في بيان
الاول [illegible] فقال في التمهيدات [illegible] ذهبت طائفة [illegible]
[illegible] في العلم [illegible] الموجودات [illegible] الذات [illegible] الصفات والافعال [illegible]
[illegible] الاول والذات الاحدية [illegible] حقيقة واحدة [illegible] جامعة لجميع حقايقها [illegible] الجميع شيء
واحد

واحد وهو الحق سبحانه جاء [illegible] الاكمل من وحدة الكثرة والتركيب بل معنى ان تلك الحقيقة الالهية مع انها في غاية البساطة
والاحدية ينفذ نوره في اقطار السموات والارضين فلا ذرة من ذرات الاكوان الوجودية الا ونور الانوار محيط بها
قاهر عليها وهو قائم على كل نفس بما كسبت وهو مع كل شيء لا بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة هو الذي في السماء اله وفي الارض
اله وهذا المطلب الشريف الغامض اللطيف بما وجده وحصله بالكشف والشهود [illegible] فانهم [illegible]
[illegible] عليه البرهان [illegible] الكشف والوجدان فان كان انه ليس في الوجود شان الا وهو شانه [illegible] في الوجود فعل
الا فعله [illegible] فعل [illegible] بل بمعنى ان فعله [illegible] فعلك بالحقيقة دون [illegible] فعل
بالحقيقة فلا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible] ولا قوة [illegible]
[illegible] ينزل منازل الاشياء ويفعل فعلها [illegible] مع غاية [illegible] وتقدسه [illegible]
[illegible] هذا المقام ظهر ان نسبة الفعل الى العبد [illegible] الوجود والسمع والبصر وسائر الحواس
وافعالها [illegible] الوجود [illegible]
[illegible] الاول [illegible] في الواقع [illegible] بالحقيقة
[illegible] ما صدر عنه [illegible] بالحقيقة
ذاته بلا شوب الانفعال ونقص وتشبه ومخالطة بالاجسام والاجناس [illegible] على الوجه الاعلى الاشرف اللايق بجنابه
جمع [illegible] مقام الاحدية التي يستهلك فيه كل شيء [illegible] الواحد القهار [illegible] عن ذلك علوا كبيرا [illegible] والتقديس
والمعلولية [illegible] الامكانات الكثرة
على كل موجود والوجود كله خير محض وهو المجعول والمفاض [illegible] والشرور والاعدام غير مجعولة وكذا المهيات [illegible] الوجود
[illegible] والوجود [illegible] عليه بما هو وجود [illegible] الوجود
لا من حيث وجوده لانه ظاهر الا [illegible] الموجودات بالاعدام والظلمات [illegible] من حيث [illegible]
النور [illegible] الواقع على القاذورات والارجاس والمواضع الكثيفة فانه لا يخرج من النورية والصفا لوقوعه عليها
ولا يتصف بصفاتها [illegible] الكريهة [illegible] فكل وجود [illegible] الوجود
[illegible] ومن حيث كونه وجودا [illegible] وجود
يرجع الى كونه عدم والعدم غير مجعول [illegible] الحمد لله العلي الكبير [illegible] الكلام في تقرير هذا المذهب معرفة النفس [illegible]
[illegible] هذا المطلب فان فعل الحواس والقوى الحيوانية والطبيعية كلها فعل النفس بلا [illegible]
مع انه فعل تلك القوى [illegible] بالحقيقة لا بمعنى الشركة بين الفاعلين في فعل واحد كما يوجد في افعال الفاعلين
[illegible] انه قد يقع الشركة بين [illegible] منهم في فعل واحد كما [illegible] التحقيق
[illegible] المنزلة [illegible] الوصول اليه [illegible] ولا شبهة في ان المذهب الرابع [illegible]
على خلق الاعمال [illegible] ما ورد من كلام امام الموحدين على عم لا جبر ولا تفويض [illegible] جميع الشبه الواردة
[illegible] فعل العبد [illegible] التفويض ولا انه [illegible] الكفر

ولا انه مضطر في صورة انه مختار كما وقع في عبارة الشيخ رئيس الصناعة ولا ان العبد له اختيار ناقص وجبر ناقص بمعناه انه مختار

من حيث انه مجبور ومجبور من الوجه الذي هو مختار وانه اختياره بعينه اضطراره وقول القائل بين الامرين اوسطها تحقق هذا المذهب فان

التوسط بين الضدين قد يكون بمعنى الممتزج من مكسور طرفيه كالماء الفاتر الذي يقال له لا حار ولا بارد مع انه ليس بخارج عن جنسهما

فهذا معنى قولهم ان التوسط بين الاضداد بمنزلة الخلو عنها وقد يكون بالجامع لهما بوجه اعلى وابسط منهما تفاده وتزاحم بينهما وهذا في

مثال الحرارة والبرودة كجرم الفلك عند المحققين فانه مع بساطته يوجد فيه بهذه الكيفيات الاربع على وجه اعلى وابسط كما يوجد في هذا

العالم لان التي توجد منها اما يقتضي منها او لوازمها فالتوسط بهذا المعنى غير التوسط بهذا المعنى الاول فمثال المذهب الاول كالحرارة

النارية والمذهب الثاني كالبرودة المائية والثالث كالكيفية التي في الماء الفاتر والرابع كحال الفلك عند المحققين حيث ليست

حرارته ضد برودته مع شدتها جميعا بهذا الكلام على الوجه مقامه ثم مثل بالنفس وقواها في اسناد الاحكام من الابصار

والاسماع ونحوها وان قيل كيف يسند الفعل الى الشيئين حقيقة فان كان كل واحد منهما علة تامة فرد ما يرد وان كان

[illegible] ناقصة الخ كذلك وان كان احدهما تامة والاخر ناقصة فبطلانه الخ ظاهر فنجاب بان المراد ليس شيئا منهما اذ مراده انه

على الاشياء اذ لا شيء يباينه والا لزم التحديد والتركيب مثلا ونفي كمال فكل شيء موجود يكون شانا من شئونه فحال

الاحاطة ودفع البينونة وفي كلامه الظاهر منها التوليد والتناسب والاختصاص بالمتعارف وبالمعاني خلاف ومنها

ان الاسناد الى العبد والى الرب اما واحد بمعنى الاسناد الى ما لا يباينه ولا يغايره على ما هو المسموع من استاذنا ومنها

صناعة استادنا العلى اعلى الله مقامه واوسع في الغاية عزمه وتقتضي تاما لمقررة منه ان البسيط حقيقة كل الاشياء

فهو نحو من التفويض فان قيل ان ما لا يباينه ليس الا الكشف والحكاية عنه فهو نحو من الجبر الا انهما جبر وتفويض تخليطا

وعقلا وعرفا لا عادة وعرفا واثنان بمعنى ان الاسناد الى الرب هو نحو اعلى من الاسناد الى العبد الذي هو النازل منه

فتنكشف من الكيفية فنقول انه يقول هو كل الاشياء بنحو اعلى برهان وجوده قوي وجوبي غير متناه في الشدة ونحوه

الوجودات ضعيف والافتقار اليه والحكايات عنه فعلى هذا القياس كان فعله ايضا كل الافعال بهذا المعنى فهو جبر

من وجه وتفويض من وجه اخر على ما مر والحق ان لا مفر له منه كما حكم به تمثيله بحال الفلك بمعنى انه جبر عين التفويض وبالعكس

مع كونه منافي الغاية والنهاية شدة ويخفى تامل فلا يصدق عليه لا جبر ولا تفويض بمعنى نفي المقيد ومنها ان في قوله استهلاك

نبه كل شيء هلاكه عظيمة لان استهلاك الاشياء فيه يؤذن ان فيه الاشياء بلا اسم ولا رسم ولا حكم كانه يستهلك مراتب

مراتب الاعداد في الواحد وتعليمات المقادير في النقطة ونحو ذلك الا انه بعد التزم الاتحاد والحلول والتوليد ووصول الهيئات هيئات

لما تغلو به ويختون ومنها اعتراض شيئ هنا على ان الشرور من الاعدام التي لا صلاحية لها للتعلق بالجعل وكذا المهيات وما يتحقق من

الكليف الخارج لا يكون الا ظاهرا لان العدم لم يكن في الخارج ولا في الذهن وكذا المهية لا تكون الا اعتبارية فهما

لا يكون الا كك فكيف يتبع الاحكام المعظمة الشرعية التي تناط على الخارج والواقع فتفرع لاهل القلب باغفال وصاحب

ضيقة وانما له رفاكر بما كو ما يلح للجهو يته من الوجودات فهو من الذي لم يبق للعبد شيء فتفرس وتعبد في تقبيل نور الشمس

علا

46

على القادورات ظاهر ومنها ان ما ينبغي للاثر والفعل هو حسن او قبيح فيه اصلا والقبح يرجع الى ما لا يصح للجعل فان ترك الاوامر والنواهي

والتكاليف مع ثمراتها من الوعد والوعيد امور لا اصل لها انها المكسب والفقر قد كتبت بعيد اعين الحكمة وغرقا في ممرجات عناكب

الاوهام واشتبهت في تحقيق الكمال الاول والاخير البديهي فان الوجود هو كمال وخير بالقياس الى العدم واما بالقياس الى الكمال الثاني

فلا بد ينقسم الى الخير والشر وبحقق القبح نعم انه فيما يكون مطلب هل المركب هو عين مطلب هل البسيط غير محقق وكمال صرف تام على

المهيات ايضا ليست كما زعمه المحقق من الاعتبارية المحضة فاطلب حقيقته بحال من التعليقة وان القول بان علم الحكيم وارادته

اختياره وقدرته وظهور الارادة الواجب وعلمه واختياره يقول بنسبة لجودها ان اسناد الفعل الى النفس لا تحاد القوى بالنفس

ذكونها مرتبة من مراتبها وعلاقتها بالبدن وصفات تقييدية لها باعتبار كما يصح الى ان القبح يفرق الوجود بيان اليه يفرق

وفي الحقيقة التفرق ينسب الى احدهما بالذات والاخر بالعرض لمكان الاتحاد والحلول ومشخصها والى انها باعتبار اخر على ما صرح به

وان كان الاعتقاد في الواجب يتخلق بهذا فقد ضل والحد وكفر وترتب عليها المفاسد الكثيرة ولهذا ان مذهبه جبر فرد في

مع كما ان المحكي عن القائلين بينونة الوجودات تفويض كك وما يؤيد ما اشرنا اليه من الجبر في الاول قول صاحب في كتبه بان القول في

العلية والمعلولية بين الواجب والوجودات الممكنية في اول النظر وفي النظر الدقيق فلا بد من ظهور في الطوارة وتجلي في ظهوراته وغير من

كلمات ما لا يحصى في كتبه ومنها ان قوله كما نشر بعين ثابت الطلب مناقض لمطلبه من اعتبارية المهيات وانتزاعها

من نفس الوجود بالمناخ لان الاعيان الثابتة اما ان ينتزع من ذات الواجب بلحاظ الاصرح ووجوده فقد وقع فيما

هرب عنه وقال في الواجب كما قال في الممكنات وهو كما ترى واما ان ينتزع من المعاني الكاملة المنتزعة من وجود

الحقيقة الواجبية او نهيه صريح فيها على ما حكم به استادنا المحقق في الفاضة في تصحيح المطلب والتخليص من المفاسد وهو على حسب

التحقيق منه فلهذا القول من البراز بترتب وتقرير من هذه الخطرات الا انه اعلى الله مقامه في مقام التوضيح فهو قولهم فان

سدا لان المعنى من حيث هو هو لا يحتاج الى المعنى كك بالبديهية بل هو قول لا معنى له ومع هذا كيف انتزاعه من الوجود

الناقصة وتلازمها الا ان يقول ان الله هو العالم بجميع العالم هو الله المفصل ومن كلمة الكفر والظلالة اعوذ بالله يقصود

من المضلين والضالين الذين لا يدرون من علما الحكمة شيئا ولا يبدو قوى من سبيل المعرفة قطرة اولئك اصحاب

النار هم فيها خالدون لانهم ينكرون في تحصيله كل الشرايع والملل وحكمائها ومعالمها نعم يمكن تصحيح الاعيان الثابتة

على ما اومانا اليه في المقدمة السابقة وهو عليهم لا لهم المطلب الثاني في بيان الحق وحل الشبهة وتصحيح العويصة وفيه

تحصيلان التحصيل الاول في ان التفويض ممتنع وكذا الجبر واعلم ان الواجب جل شانه اما ان يكون فاعلا تاما للاشياء

وعلة تامة على النحو الذي يثبت فاعليته واما ان يكون ناقصة والثاني يؤدي الى النقص القدرة ونقص الوجوب وهو باطل

وعلى الاول التفويض يستلزم التخلف وهو غير التفويض كان محالا ولزم انقلاب الوجوب الى الامكان لان الفعل

يجب عند الفاعل التام والتفويض في الافعال صناعية كالخياطة مثلا ايضا توهم لان افعالهم في الحقيقة حركات

المخصوصة فلم يمكن التفويض فيها ايضا فالتفويض في الموجودات والواجبات فرض كان محالا نعوذ بالله منها كالغرب

مثلا يعني فوض من وجه يمكن ويجوز وهو خارج عن المطلب وكذا التفويض الحكومي في الاحكام لانه تفويض ما في السلطنة

الخصوصية بالالوهية وكيف يتصور العبودية ولا يكون للنبي ص الا حكاية الحكومة وبيان قضاء ملكه لانه لا ينطق عن الهوى ولا
يكون ما ينطق الا وحي يوحى بتعليم الشديد القوى واجازه اياه عن الحكومة والقضاء والا لزم الضلالة والغواية لان مقتضى
العبودية التسليم [illegible] وهو كيف يجتمع مع الحكومة والقضاء الذي يكشف عن اغتناء النفس واعتقاد سلطنتها واستقلالها
ولو على الجملة وهو معنى الغواية والضلالة في العبد نعم ان قلنا ان النبي يرى الاشياء كما هي ويشاهد حسنها وقبحها بالملكات
الالهية فنقول انه يأمر وينهى بمعنى الحكاية عن الله تع لانه احسان وان الله تع يأمر بالعدل والاحسان ولانه هو الذي ينزل
على عبده ايات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور ولان الرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم وامنوا بما نزل على محمد وهو الحق
وغيرها من الايات التي اشار بها [illegible] حكاية عن صاحب الدراية والشهادة فالحكومة له واجبة وراجحة في كل شيء و
لكل شيء وعلى كل شيء فكيف يتصور التفويض وهو تناقض وتخلف فالانبياء والاولياء المستغرقون في العبودية [illegible]
[illegible] ما يشاؤن الا ان يشاء الله دون يفعلون الا بامر الله ولا يقولون الا باذن الله وهم بشراشرهم تفويض الى الله
والا لكانوا كذلك ولما صلحوا للنبوة والولاية فعلى هذا كيف يتصور تفويض الخلق والايجاد الموجب للتعطيل والنقصان والتخلف
والتناقض والدور والتسلسل في المفوض عليه كما ذكر من الجهل والعجز من ضعفاء العقول وفقراء المعرفة نعوذ بالله
[illegible] من البيان [illegible] مرتبة التفويض ورفع طبيعته من جميع الجهات والحاصل ان افتقار الاشياء الى الله تع [illegible]
هذا الحد [illegible] ضروري [illegible] فكيف يتصور التفويض وكذا لا يمكن الجبر ايضا لان المقدمة [illegible] قضت بان
لكل شيء تأثيرا وان العبدية والمشاهدة ايضا كانت حاكمة بذلك فجواز الجبر يوجب التخلف والانقلاب ولو في وقت
والتعطيل والنقصان قبل لزوم تأثيرا والا لزم اللغو والعبث في الجاد [illegible] على ما فرضنا الى المفاسد [illegible]
الجبر ايضا كانت منتفية فهو الذهاب اليهما يتفرع على القول بالبخت والاتفاق فتدبر [illegible] واعلم ان الخروج عن الاستقامة
افراطا كان او تفريطا ان كان في الذات يسمى غلوا وتقصيرا وان كان في الصفات يسمى تعطيلا وتشبيها وان كان في الافعال
يسمى جبرا او تفويضا كلها من باب واحد لان الكفر ملة واحدة فبطلان منها يظهر بطلان الاخرين [illegible] الثلثة
في الذات والصفات والافعال بطل الخروج عن الاستقامة من الافراط والتفريط فاستقم [illegible] في التوحيد
في [illegible] قوله هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس
السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون وقوله هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له
ما في السموات والارض والى الله ترجع الامور ليظهر لك حقيقة الحال [illegible] يمين وشمال والدولة السلطانية
والايصال التحصيل الثاني في بيان كيفية المسئلة وهو ان كل شيء فعل له الاحاطة والقوة بحيث يكون له اثر
خارج عن العادة على ما حقق في المقدمة الثانية والرابعة [illegible] والتجرد والزمانية [illegible] واثار عادية فباعتبار الاول
من الرتبة [illegible] بسيط ومباشرة [illegible] ظاهر من المقدمة الاولى وباعتبار الثاني ظاهر من العبد بمباشرة ومرتبة [illegible] على ما

في المقدمة الثانية فكل ما يثبت لشيء من الكمالات الفعلية وصدر منه مرتبة من المراتب من اثاره الكلية فهو من الله تع من غير مباشرة
كالقيومية والمقومية والفاعلية عليه على ما ظهر من المقدمة السابعة والتاسعة والعاشرة فكل ما للممكنات منه تع لا لشيء ولا من شيء
من غير تفاوت ايجابا وايجادا وان كان بعضها من الممكنات ظهورا وتحددا بغتة ومباشرة ومن شيء كما في المقدمة الثالثة
عشر من المقدمات بل نقول ان كل فعل يتقوم بفعل الله ومشيته كالمفعول المطلق قيام تحقق وتقرر كالذات جواهرا او عرضا
اعيانا او احداثا لانه شان المفاعيل لافعال العباد [illegible] بها قيام صدور [illegible] ومباشرة مفاعيل لله تع [illegible]
كما بيناه في اخر المقدمة العاشرة [illegible] تأثيرا وقوة واحاطة [illegible] تحددا وتعينا ولكن الله [illegible] النحو
المذكور او نقول [illegible] ولكن الله اوجده [illegible] يعني ان [illegible] فعل لكن ان صح [illegible] فظهر
من عند الله مع صحة كون البعض من العباد مصدرا العالم من الاول الى الاخر جواهره واعراضه وحقائقه ومعانيه [illegible]
ليات المجردة ووسائط من العرضيات المادية [illegible] من الجنة والنار ومقدماتها [illegible]
الله تع دفعة واحدة فظهور بعضها من بعض في زمانه ومكانه وجهة كان تدريجا بحسب اختيار العباد كما في المقدمة السادسة
او [illegible] طبيعة الاشياء على ما فصل في المقدمة الرابعة [illegible] اذا ظهر باطنه صار خارقا للعادة [illegible]
[illegible] الطيور والوحوش [illegible] الارض كان الحركة يؤثر في طي الزمان والمكان
[illegible] نفي النار العنصرية [illegible] الاكسير [illegible] والارض
الامرية [illegible] المزاج الموجب للتدبير [illegible] قيام ظهور [illegible] قيام صدور [illegible]
[illegible] بالمفعول المطلق قيام تحقق وتقرر وقائم بالله لا بشيء ولا بجهة [illegible] ومكان وزمان [illegible]
للافعال مفاعيل [illegible] باعتبار [illegible] باعتبار فلا
[illegible] في المقدمة الثامنة ولا يبعد ان يرشد اليه قول مولانا الرضا عليه السلام ان افعال [illegible]
مخلوقة لله تع خلق تقدير لا خلق تكوين [illegible]
[illegible] خلق
والمكان على ما في المقدمة الرابعة والله خالق كل شيء وهو [illegible] على ان خلق كل شيء منه تع على نهج واحد [illegible]
ارادة المتباينين من المعنى بلفظ واحد في اطلاق واحد مطلقا من الاشتراك لفظا او حقيقة [illegible]
الاشتراك او المجاز بعيد وخلاف الاصل فقال ع لا نقول بالجبر والتفويض فلا اضطرار في المقام [illegible]
اختيار كل من الواجب والممكن [illegible] في المقدمة فالقول بان الجبر [illegible] والعكس
قول [illegible] ولذا القول بانه مختار من حيث انه مجبور ومجبور [illegible] من الوجه الذي هو مختار قول ضال لا ينبغي ان
يكون [illegible] قول الامام لا جبر ولا تفويض من نفي الماهية [illegible] او بشرط او بشرط شيء بل امر بين الامرين
ان هو خارج منهما ومنزه عنهما يعني انه ثالث [illegible] فالجبر يتصور على اقسام [illegible] الاربعة

منه العبد اثره وقسم جعل العبد بلا اشیاء بلا اثر وقسم منوه وصرفه عن التاثیر وقسم تسخیره فی فعله وترکه و بتبعیته
فی الجبلة والذات کما لعکس للعاکس او تسخیره له فی الامر والنهی والاجل فرضه محال لمکان تخلل التباین بین العلة والمعلول والاثر
والملزوم ولو فی وقت فی هذا الوقت علی ما عرفت من الاشارة والثانی یستلزم اللغو والعبث فی الایجاد فالخلق والتکلیف واسبابه وکذا الثالث
والرابع والخامس فی الاخیر والتفویض یتصور علی اقسام قسم رفع ید الفاعل الحقیقی وسلطنته عن فعله ووضع ید العبد وقدرته
علیه وهذا المقصود عند القدریة لان محال للزوم اللغوة والامکان فی الواجب مضافا الی التخلف وغیره والتناقض وانتقال
المحتاج فی جمیع الجهات عن المحتاج الیه الغنی من جمیع الوجوه الحقیقی واشد محالا من انتقال العرض عن الموضوع محال وقیومیته
ومقومیته یمتنع فی حق غیره تامل وقسم جعل المخلوق مستقلا غنیا من جمیع الجهات عن غیره وهما ایضا محال لان المفعول فی
المقام هو المتمثل من الفعل المتحقق به لم یکن قبله شیئا مذکورا ولا فیئا منظورا الان ثبوت المعدومات باطل والفعل من
جمیع الجهات متقوم بمقومه لا بنفسه ولا بجهات وذات الفاعل لفرط غناه وعلو شانه مضافا الی ان علة الافتقار الی العلة
هو الامکان او الوجود او الوجوب او الحدوث مطلقا علی مسلم الخصم ایضا لانه ایضا اما ان یکون الوجود کما هو الحق او حالة بین الوجود
والعدم المعتبر بالبعدیة ولا شک فی بقائها ما دام الوجود باقیا مع عدم صلاحیتها للعلیة لان ملاک الافتقار هو المعلول
بالذات والمجعول بالحقیقة والی انقلاب الامکان الی الوجوب والفقر الذاتی الی الغنی الذاتی وصارت جمیع الاشیاء شرکاء
لله تعالی عما یقول الملحدون علوا کبیرا وهؤلاء اشد شرکاء من الثنویة وقسم جعله مستقلا فی الجملة من انقطاص نسبة الفعل
والاسناد الیه فقط وهو ایضا محال للزوم الغناء من وجه فیما یفتقر من جمیع الوجوه وهو التناقض وعدم احاطة
القدرة الواجبة والعجز فی الواجب وتحقق الشرکة فی الجملة فی حق من امتنع الشرکة فی حقه راسا ولو ذرة کان متقاما
لها فیلزم نفی الوجوب وهو محال فالاول الرب فعل علی العبد والثانی کتفویضه نفی العبد المملوکیة علیه والثالث
فعل العبد لک علیه بل تفویض المالکیة والملک والقدرة فی الجملة علیه وقد ظهر مما ذکر کلها علی المتوسط فضلا علی
المتامل المتدبر بحمد الله الذی هدانا سواء السبیل والهمنا تحقیق الحق والتصدیق الدلیل فالان حصحص الحق الواضح المفید
والماء القراح الاعذب من سلسبیل والصلوة والسلام علی نبینا الجلیل وآیات الله المجید حضوصا علی النور الاحید
وهو الکفیل والتحصیل واجعلنی اللهم بحقهم فی الدنیا والاخرة فی مقام القصید وعامر المنیل هذه کلام البیانات
الفاضل الکامل المحقق المدقق مجتهد العصر والزمانی جناب آل سید قوام مد الله ظله وطول الله عمره تحریر یافت
تحریرا فی ۱۵ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

چه میفرمایند درباره اینکه آیا علم جناب رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم محیط است بجمیع معلومات یا نه و بر تقدیر
عدم احاطه هر گاه شخصی بگوید اعتقاد من این است که علم رسول خدا و ائمه هدی محیط است بجمیع مخلوقات یعنی جمیع معلومات
میدانند یعنی بکسر اسم خدای تعالی که همان اسم مختص بذات او سبحانه است بدلیل اینکه از حضرت امیر المؤمنین منقول است

که سلونی

47

که سلونی عما دون العرش و آنحضرت این کلام شریف را در مقام تفهیم مخاطب فوق عرش ذکر فرموده است والا ما فوق عرش را هم میدانست
پس بهیچ نزد ایشان علیهم السلام پوشیده نیست اما همین اعتقاد با اسلام یا با ایمان منافی است یا نه واز جهت شخص مذهب هست یعنی از اسلام
یا از ایمان بیرون میرود یا نه متوقع انکه باید که بخاطر خدا و رسول و ائمه هدی جواب مسئله را با وجه روشن بیان فرمایند
و هر گاه بعض ادله را متعرض شوند این سائل فقیر را ممنون و خوشحال ما جور خواهند شد بسم الله المحمود فی کل فعاله بدانکه
در این مسئله مسئول را تحقیق بتفصیل که مقام و حال را اقتضا این نیست لهذا اقتصار میکنم باجمال و استنصار میکند
کفایت نماید بتحریر آید فرقه در کمالات ائمه علیهم السلام غالیند بسبب قصور فهم و اعتبار و متشابهات اخبار متمسک شده روا
پیش کرده است سیف تمار قال کنا مع ابی عبد الله علیه السلام جماعة من الشیعة فی الحجر فقال علینا عین فالتفتنا یمنه و یسره فلم نر
احدا فقلنا لیس علینا عین فقال ورب الکعبة ورب البیت ثلث مرات لو کنت بین موسی والخضر لاخبرتهما انی اعلم
منهما ولانبأتهما بما لیس فی ایدیهما لان موسی والخضر علیهما السلام اعطیا علم ما کان ولم یعطیا علم ما یکون وما هو کائن
حتی تقوم الساعة وقد ورثناه من رسول الله صلی الله علیه وآله وراثة و مثل خبر یکه روایت کرده اند جمعی از آنحضرت که میفرمود انی
لاعلم ما فی السموات وما فی الارض واعلم ما فی الجنة واعلم ما فی النار و علم ما کان و ما یکون و امثال این اخبار که وارد است
در کتب و بعضی از اخبار مجعوله و خطب مجعوله که در میان این جماعة غالیه شایع است و ذا لعمرت و حال آنکه احتمال دارد
مراد از ما کان بحسب زمان باشد و ما یکون بحسب زمان و دهر و سرمد و ازل و ابد باشد و همچنین ما هو کائن و علم هم
احتمال دارد علم حضوری و انکشافی بود و علم حصولی و در سایر اوصاف از این هم شد و در هر یک از این ها
محتملات استقلالی و تملکی بود و تبعی و عطایی مطلقا یعنی بحسب الحدوث و البقا بسبب جز بحسب دلالة محتمل و متشابه
آید فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله و فرقه دیگر مقصرند
بسبب جمود ادراک و جمود بر ظواهر اخبار مثل روایتی که از جناب جعفر صادق علیه السلام اذ خرج الینا وهو
مغضب فلما اخذ مجلسه قال یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله عز وجل لقد هممت بضرب جاریتی
فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و فی الاخر قال ابو جعفر علیه السلام یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا
فلا نعلم و فی الاخر قال عمار الساباطی سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الامام یعلم الغیب فقال لا ولکن اذا اراد ان یعلم
الشیء اعلمه الله تعالی ذلک و فی الاخر اذا شاء ان یعلم علم و فی الاخر اعلم و ما نشرا این اخبار که وارد شده است از
معصومین علیهم السلام پس حق ترک افراط و تفریط است که بنحوی حالمند با شیاء تمکه در تحت تقدیر و امضا و اقعند
چنانکه دلالة میکند بر این مطلب قول حضرت امام محمد باقر علیه السلام در جواب حمران و اما قوله عالم الغیب فان الله عز وجل
عالم بما غاب عن خلقه فیما یقدر من شیء و یقضیه فی علمه قبل ان یخلقه و قبل ان یقضیه الی الملائکة فذلک یا حمران علم موقوف عنده

الیه فیه المشیة فیقضیه اذا اراد و یبدو له فیه فلا یمضیه فاما العلم الذی یقدره الله عز و جل و یقضیه و یمضیه فهو العلم الذی انتهی الی
رسول الله ص ثم الینا و قال الصادق ع ان لله علمین علما عنده لم یطلع علیه احدا من خلقه و علما نبذه الی ملائکته و رسله فما
نبذه الی ملائکته و رسله فقد انتهی الینا و قال ابو جعفر ع ان الله عز و جل علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله ع
فنحن نعلمه پس ازین اخبار و از استقصاء عقل بیدار هویدا است که بعضی ائمه ع عالمند بزمان و زمانیات بتمامه
که در تحت قدر روا مضافاست کلینی سند صحیح اما بر دو اختلاف چنانکه حضرت برین جز مرتن از ابو الحسن ع موسی ع
قال مبلغ علمنا علی ثلثة وجوه ماض و غابر و حادث فاما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور و اما الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الاسماع
و هو افضل علمنا و قال ابو عبدالله ع علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع فقال اما الغابر فما تقدم من علمنا و اما المزبور فما
یأتینا و اما النکت فی القلوب فالهام و اما النقر فی الاسماع فامر الملک پس تقسیم العلم بسوی ماضی و مستقبل و حال ظاهر است در
زمانیات که از عرش تا تحت الثری بعد باشد فما فی العالم الالوهیة مستور عنهم سوی الاسم المستأثر
بحسب هذا العالم و منه اذا اراد و انوار علمهم پس بر ایشان زیاده و نقصان در علم اولی الولایة المطلقه … یزداد دون العلم
الوهیة است که محیط بر حقایق ایشانست هر که سو بر خلاف این عقیده باشد کافر است بلکه می گوییم که حقیقت انوار ایشان هر کرسی
عبودیة مطلقه مکان و مقر دارند و در وسط عرش ربوبیة و الوهیة می باشند چنانچه نزلونا عن الربوبیة و انا اصغر من …
برین تا فیه پس علم ما فوق عرش ربوبیة موقوفست بافاضه و اراده و آن علم است که بر ایشان در شب جمعه زیاده میشود چنانچه دلالة
می کند برین روایت ابی یحیی از جناب صادق ع قال قال لی یا ابا یحیی ان لنا فی لیالی الجمعة لشأنا من الشأن قال قلت جعلت
فداک و ما ذاک الشان قال یؤذن لارواح الانبیاء الموتی و ارواح الاوصیاء الموتی و روح الوصی الذی بین اظهرکم یعرج بها الی السماء حتی توافی
عرش ربها فتطوف به اسبوعا و تصلی عند کل قائمة من قوائم العرش رکعتین ثم ترد الی الابدان التی کانت فیها فتصبح الانبیاء
و الاوصیاء قد ملئوا سرورا و یصبح الوصی الذی بین اظهرکم و قد زید فی علمه مثل جم الغفیر و فی الاخر قال اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله ص العرش
و وافی الائمة و وافیت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد و لولا ذلک لنفد ما عندی و فی الاخر لولا انا نزداد لانفدنا و شکی نیست که مراد
ازین عرش عرش ربوبیة است و یا عرش قضاء و جبروت نه عرش جسمانی است زیرا که ابدان طیبه ایشان فی مکان عرش
جسمانی است چنانچه از اخبار ظاهر است پس معلوم شد که قول بعلم ایشان بجمیع معلومات باطل و از عقیده اسلامیان
برون است چنانچه تکذیب میکند این عقیده را اخبار که فیه علم الغیب لا یعلمه الا الله و اعتبار دلالة بر زیاد شدن علم ایشان در شب
جمعه چنانچه ذکرش گذشت و سیم نص مفاتیح الغیب مناقض این نیست زیرا که مفاتیح ام ظهور غیب مناط بروز و بیند از روز آزاده
نه محیط بر غیب می شوند بلکه غیب محیط است بر مفاتیح باآنکه غیب در اینجا یا عام است و یا خاص فقط است که عالم جبروت
نه عالم ربوبیة و الوهیة چنانچه حاکمست بر فساد این مذهب قول امام محمد باقر ع با لیاس ع اما جملة العلم فعند الله
عز و جل

عز و جل و اما ما لا بد للعباد منه فعند الاوصیاء و قول جناب صادق ع ان رسول الله ص علم علیا الف باب شکی نیست که تعلیم بمدت
بر زند الشتی و الا مستلزم تحدید ما سلف است چنانکه در حدیث دیگر در شان رسول خدا صلعم میفرماید بل قد کان فی حال لا یدری ما الکتاب
و لا الایمان حتی بعث الله عز و جل الروح التی ذکر فی الکتاب فلما اوحاها الیه علم بها العلم و الفهم چنانکه حاکمست برین معنی قول
خداوند تعالی و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان پس با وجود این اخبار که خبر محدود است و آیه
صریحه بر عدم علم سید مخلوقات و آیات دیگر مثل لا یعلم الغیب الا الله و ما نعتقد ان قول باحاطه علم ایشان بر کل مخلوقات و معلو
مات قولیست باطل و ناشی از غلو و اما بطلان قول مفوضین که علم ائمه علیهم السلام مطلق اراد است پس این نیز باطلست
بسبب نقیضه مذکور و دانستیم که مورد اخبار فیه علم از ایشان و اخبار دالة بر زیاد شدن علم ایشان علم عالم الوهیة و ربو
بیة است که مکنون و مستور است … انه اثبت قال سدیر
فلما ان قام من مجلسه و صار فی منزله دخلت انا و ابو بصیر و میسر و قلنا له جعلنا فداک سمعناک و انت تقول کذا و کذا فی امر جا
ریتک و نحن نعلم انک تعلم علما کثیرا و لا ننسبک الی علم الغیب قال فقال یا سدیر الم تقرأ القرآن قلت بلی قال فهل وجدت فیما قرأت
من کتاب الله قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک قال قلت جعلت فداک قد قرأته قال
فهل عرفت الرجل و هل علمت ما کان عنده من علم الکتاب قال قلت اخبرنی به قال قدر قطرة من الماء فی البحر الاخضر
فما یکون ذلک من علم الکتاب قال قلت جعلت فداک ما اقل هذا فقال یا سدیر ما اکثر هذا ان ینسبه الله عز و جل الی
العلم الذی اخبرک به یا سدیر فهل وجدت فیما قرأت من کتاب الله عز و جل ایضا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب قال قلت قد قرأته جعلت فداک قال افمن عنده علم الکتاب کله افهم ام من عنده علم الکتاب بعضه قلت لا بل من
عنده علم الکتاب کله قال فاومأ بیده الی صدره و قال علم الکتاب و الله کله عندنا علم الکتاب و الله کله عندنا پس این حدیث
شد از نقل در رد فریقین کافیست و دلیل عقلی بر رد فرقه غالیه پس آنست که ذات … غیر
محدود است بحد و غایت پس صفات کمالیه ایشان مثل علم که تابع ذاتست بطریق اولی محدود باید باشد و الا لازم می آید
تخلف صفت از ذات و زیادتی فرع بر اصل که بدیهی البطلانست فلا بد ان یکون علمهم متناهیا و محدودا مطلقا یعنی کما و کیفا
و معلومات واجب تعالی غیر متناهی است مطلقا بلکه مخلوقات وی نیز غیر متناهی است مطلقا لا در اول بلا خلاف و در ثانی
خلافست و حق عدم تناهی آنست چنانکه شاهد است بر مدعا مطلب فرمایش اشرف مخلوقات در مقام اظهار عجز
بر ثنای خداوند تعالی لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک و اما رد عقیده مفوضین پس روشن و ظاهر است که بعضی امام
باید بحسب خلقت و فطرت از ملائکه و تقلیبی ممتاز بعضی باشد و الا لازم می آید در ربابست ترجیح بلا مرجح که بر حکیم قدیر
قبیح و ناشایسته است پس حقیقت مقدسه ایشان مفطور است از نوری که همان نور حقیقة علم است ع چنانکه حاکمست
برین العلم نور یقذفه الله علی من یشاء فی قلب من یشاء ازین جاست که فضل … و فصل افراد
ضیاء و شمس نفی … است که …

وصبرش در بلا و از خواهش رضا و تسلیم است و آن نفس محیط است بر عالم ملکوت چنانکه عقل کل احاطه دارد بر عالم جبروت که عالم
عقول مجرده است و این دو عالم در نزد عالم ربوبیت مثل قطره ایست در نزد دریای بیکران چنانکه عالم ربوبیت در پیش عالم الوهیت چنین است
پس ظاهر شد که این دو عالم در نزد عالم مکنون مثل نم دست در نزد یم پس میگوییم که علم عالم جبروت و ملکوت که عالم دهر است و علم
عالم ناسوت که عالم زمانست که از علوم متقدره و متفقه و ممضاة است در نزد پیغمبر و امام میباشد بعضی بطور اجمال
و بعضی بطور شهود است چنانکه دلالت میکند خبر ابی بصیر از جناب جعفر ع قال ابو بصیر قلت جعلت فداک ان شیعتک
یتحدثون ان رسول الله ص علم علیا علیه السلام بابا یفتح منه الف باب قال فقال یا با محمد علم رسول الله ص علیا
الف باب یفتح من کل باب الف باب قال قلت هذا والله العلم قال فنکت ساعة فی الارض ثم قال انه لعلم وما هو
بذلک ثم قال یا با محمد عندنا لجامعة وما یدریهم ما الجامعة قال قلت جعلت فداک وما الجامعة قال صحیفة طولها سبعون ذراعا
بذراع رسول الله ص و املائه من فلق فیه و خط علی ع بیمینه فیها کل حلال و کل حرام و کل شیء یحتاج الیه الناس حتی الارش
فی الخدش و ضرب بیده الی قال لی تاذن لی یا با محمد قال قلت جعلت فداک انما انا لک فاصنع ما شئت قال فغمزنی
بیده فقال حتی ارش هذا کانه مغضب قال قلت هذا والله العلم قال انه لعلم ولیس بذلک ثم سکت ساعة ثم قال
وان عندنا الجفر وما یدریهم ما الجفر قال قلت وما الجفر قال وعاء من ادم فیه علم النبیین والوصیین وعلم العلماء الذین مضوا
من بنی اسرائیل قال قلت ان هذا هو العلم قال انه لعلم ولیس بذاک ثم سکت ساعة ثم قال وان عندنا المصحف فاطمة ع
وما یدریهم ما مصحف فاطمة ع قال قلت وما مصحف فاطمة قال مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلث مرات والله ما فیه من
قرآنکم حرف واحد قال قلت هذا هو العلم قال انه لعلم وما هو بذاک ثم سکت ساعة ثم قال ان عندنا علم ما کان وعلم
ما هو کاین الی ان تقوم الساعة قال قلت جعلت فداک هذا والله هو العلم قال انه لعلم ولیس بذاک قال قلت
جعلت فداک فای شیء العلم قال ما یحدث باللیل والنهار والامر بعد الامر والشیء بعد الشیء الی یوم القیمة پس
آن علم که پیغمبر ص تعلیم فرمود عبارتست از علم از کلیات علم بحقایق اشیا و علم جامعه عبارتست از
علوم شرعیه دینیه که یحتاج الیه مردمان است خواه اصلیه باشند و خواه فرعیه و علم جفر عبارتست از علوم شرایع
و ملل سابقه و احوال و وقایع مخفیه و مشهوره امم سالفه و مصحف فاطمه علیها السلام عبارتست از علم ما یکون
که بحسب مقتضای قواعد قدریه واقع میشود مثل حوادثیکه بر عترت طاهره واقع شد و آنچه در طبقات
واقع شده و میشود تا زمان رجعت ائمه ع چنانکه دلالت میکند بر این قول مولانا جعفر صادق ع در ذیل روایت
عباد بن عثمان در بیان مصحف فاطمه علیها السلام قال انه لیس فیه شیء من الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون
و اما علم ما کان عبارتست از علم عالم ملکوت اعلی و علم ما هو کائن عبارتست از علم عالم ملکوت سفلی که عالم مثال باشد یعنی علم عالم دهر و علم ما یحدث باللیل والنهار والامر بعد الامر عبارتست از علم جزئیات که از روی استعداد مثل بدا و نسخ که بر خلاف اسباب ظاهره قدریه بمقتضای حکمت ربوبیه و سلطنت الوهیه
واقع

واقع میشود که از علم عالم علم مکنون و مستور است لهذا در بعضی جا فرمودند ان عندنا کذا و کذا یعنی که در غیر آخر همه جا فرمودند
در نزد ما چنین و چنانست مگر در آخر که نفی نمودند در نزد ما نیست زیرا که آن علم مکنون است که در وقتیکه بخواهند از خدا
خداوند تعلیم ایشان عطا میفرماید چنانکه از احادیث مذکوره سابقه معلوم شد پس مشخص شد که معلومات
ایشان در نزد مکنونات غیر معلومه نم است در نزد یم چنانکه از حدیث سابقه اشاره سوی این نموده مسئله
تفصیل طولانی دارد که این مقام را گنجایش نیست بهر حال الحمد لله هر گاه کسی اعتقاد کند که ائمه و انبیا ع
موت حقیقی واقع نمیشود و بعض ایشان حقیقة نمرده اند بلکه سبب قتل بر ایشان واقع شده است لا حقیقی اعتقاد
ضرر برایمان و باسلام او نمیاید بلی هر گاه صاحب این اعتقاد ادعا بر اثبات نماید و بر این مطلب استدلال نماید باین آیه
شریفه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون اولا این اعتقاد اشکال در اجتهاد او
می نماید بانه بوضوح که اکرم علی الله تعجب دارم از جماعة مسلمین که سوال از چیزیکه بی الفا و بی الکفرات می نماید
و لیکن بعد از مسئله جواب لازم آمد لهذا میگوییم بدان ای برادر دینی بدرستیکه آیه در مقابل قول منافقین است
قاعدین از جنگ احد لو اطاعونا ما قتلوا وارد شده است پس مورد آیه شهدای احدند و باید که قائلند که بعض
دار امام و حال آنکه معنی آیه شمول دارد در جمیع شهدا اختصاص به انبیا و ائمه ندارد و شهدای احد که بلا شبهه مقتول فی سبیل الله
هستند با اینکه کسی قائل نیست که حمزه و جعفر و امثال ایشان و حجر و مسلم و حبیب و امثال ایشان مقتول شده اند
بلکه قائلند که کشته شده اند و روح از جسد ایشان مفارقت کرده است با اینکه بنا بر مشهور پیغمبر و بسیاری
از پیغمبران مقتول و شهید شده اند پس آیه شامل ایشان نیست پس آیه دلالت بر مدعی نکند زیرا که
مدعی اعم است از آیه بوجهی چنانکه گفتیم در باب انبیا غیر مقتول که در تحت آیه مندرج نیستند و آیه اعم است
از مدعی بوجهی چنانکه معلوم شد که جمعی از غیر انبیا و ائمه ع از شهدا رعیت شده مثل یک نفر از شهدای
کربلا مصداق آیه اند و خارج از مدعی پس آیه از درجه دلالت افتاد با اینکه آیه مصرح است بر مقتولیت شهدا
و حمل بر مجاز قرینه میخواهد بعد از تعذر حمل بر حقیقت و هر دو مفقودند پس احیاء اولی است در حمل بمجاز
سیما بقرینه ثابته عند ربهم یرزقون با اینکه این احتمال موجب میشود مراد نمیرا که مضر است بر استدلال و حال
آنکه موت و حیات در این جا مجمل شده است تمجید و علم مجملا این آیه نمیتوانند بدلالت تحسب مطابقه و نه تضمن
و نه التزام بلکه این معنی دیگر است که مقام ذکرش در جواب مسئله نیست با اینکه آیه انک میت و انهم میتون
نص صریح است بر اینکه اشرف کائنات که پیغمبر ما می باشد بمیرد و مانده متوابع وی و همچنین آیه و ما محمد الا رسول

قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم صریح است بر موت انبیا و ظاهر است بر موت نبی ما بعد از نزول این آیه بقرینه
و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله و همچنین کل نفس ذائقة الموت ظاهر است در موت انبیا و اولیا و عجز ایشان
صریح است برانکه بسبب عموم موضوع قضیه و آیات و اخبار داله بر مدعی بیرون از حد و شمار است از آنجمله خبری مروی از امام
محمد باقر ع قال لما قبض رسول الله صلعم بات آل محمد ع باطول لیلة حتی ظنوا ان لا سماء تظلهم و لا ارض تقلهم و در آخر حدیث خبر
که داده است در شان ملکی از جانب خداوند نازل شده بعد در تعزیت کردن رسول الله صلعم قال فی الله عزاء من کل مصیبة و درک
قبض رسول الله صلعم بسیار شبیه است قول این جماعت غالیه بقول عمر بن خطاب چنانکه مشایخ اخبار روایت کرده اند
از مشایخ مدینه قالوا لما قبض رسول الله صلعم اقبل عمر یقول والله ما مات محمد ص و انما غاب کغیبة موسی ع عن قومه و انه سیظهر
بعد غیبته فما تردد هذا القول و یکرره حتی ظن الناس ان عقله قد ذهب فاتاه ابوبکر و قد اجتمع الناس علیه یتعجبون
من قوله فقال اربع علی نفسک یا عمر من یمینک التی تحلف بها و قد اخبرنا الله عز و جل فی کتابه فقال یا محمد انک میت و انهم
میتون فقال عمر ان هذه الآیة لفی کتاب الله یا ابابکر قال نعم کفایت میکند در فضیلت این فرقه و عمر همین قدر که ترک محکمات
کتاب کرده اند یا از روی جهل بسیط چنانکه عمر بعد و یا از روی جهل مرکب چنانکه این فرقه غالیه است و حال
آنکه همه مهاجر و انصار شاهد ثبوت نبی شده بودند و بر جنازه شریفش نماز گذارده بودند چنانکه مروی است از
جابر قال ابو جعفر علیه السلام لما قبض النبی صلعم صلت علیه الملائکة و المهاجرون و الانصار فوجا فوجا قال و قال امیر المؤمنین ع
سمعت رسول الله صلعم یقول فی صحته و سلامته انما نزلت هذه الآیة علی فی الصلوة علی بعد قبض الله لی ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی الخ و قال ابو عبدالله ع لما حضر رسول الله صلعم الموت دخل علیه علی ع فادخل راسه ثم قال یا علی اذا انا مت فغسلنی و کفنی و
مرویست که وقتیکه ضربت بفرق مبارک امیر المؤمنین و ابن ملجم قال امیر المؤمنین اذا انا مت فاقتل ابن ملجم لعنه الله و فی
الاخر قال یا بنی ضربة مکان ضربة پس قصاص با علم و وقوع قتل و موت ظلم است مخصوص منزه است و همچنین اخبار
بی شمار که مشتملست براینکه کمیت و اسفار در قتل و وفات انبیا و ائمه اطهار که بسر حد تواتر رسیده است بسیار
در میان اسلامیان نقیضش [illegible] باشد او [illegible] انکار و کسی که بگوید که انبیا و ائمه نمرده اند و مقتول نشده اند
پس تحقیقا این شخص مکذب قرآن و اخبار و احادیث انبیا و اوصیا باشد چنانکه در محله مذکور شد اتم
رد او بر جمیع شرایع و ملل و [illegible] الاستخلاف و ایصاء بلکه وصی و جانشین گردانیدن خصوصا در صورة غیبت و فقد
بی فایده و لغو خواهد بود و این ازین جماعة مسلم است خارج است و از غلاة و اشد کفر است چنانکه معلوم شد و شواهد
ع قال ابو الصلت الهروی لمولانا الرضا ع یا ابن رسول الله قوم یزعمون ان الحسین بن علی ع لم یقتل و انه القی شبهه
علی حنظلة بن اسعد الشامی و انه رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم و یحتجون بهذه الآیة و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا فقال
کذبوا علیهم غضب الله و لعنته و کفروا بتکذیبهم نبی الله فی اخباره بان الحسین بن علی ع سیقتل والله لقد قتل الحسین و قتل
من کان خیرا من الحسین امیر المؤمنین و الحسن بن علی ع فما منا الا مقتول و انی والله لمقتول بالسم [illegible] اعرف ذلک

بعهد

بعهد معهود الی من رسول الله اخبره جبرئیل عن رب العالمین و اما من قول الله تع و لن یجعل الخ فانه یقول
و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین حجة و لقد اخبر الله تع عن کفار قتلوا النبیین بغیر الحق و مع قتلهم ایاهم لم
یجعل لهم علی انبیائه سبیلا من طریق الحجة پس معلوم شد که این جماعت منکر حس و عادة و عقل و شرع می
باشند زیرا که دنیا و ما فیها همه فانی است و منتقل از این دار [illegible] باقی و جاودانی [illegible] چنانکه
حکمت حکیم در ایجاد اشیاء مقتضی ایصال اشیاء است بسوی کمال از قوة و استعداد با اینکه قرآن ناطق است بر مقتول
شدن و مذمت قتال ایشان چنانکه میفرماید بانهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک
بما عصوا و کانوا یعتدون و قوله ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون ثم قتلکم تقتلون انبیاء الله ان کنتم مؤمنین پس
این جماعت ترک ظواهر [illegible] کرده اند و از روی کوری و کوردلی [illegible] مکر [illegible] و در مذمت
این جماعت عتاة و غلاة کفایه میکند روایت حسین بن خالد الصیرفی قال قال رضی الله ابوالحسن علیه السلام من قال
بالتناسخ فهو کافر ثم قال ع لعن الله الغلاة الا کانوا یهودا الا کانوا مجوسا الا کانوا نصاری الا کانوا مرجئة
الا کانوا حروریة ثم قال ع لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم و ابرأوا منهم برئ الله منهم و در روایت ابی هاشم جعفری قال
سألت ابا الحسن رضا ع عن الغلاة و المفوضة فقال الغلاة کفار و المفوضة مشرکون و من جالسهم او خالطهم
او واکلهم او شاربهم او واصلهم او زوجهم او تزوج منهم او امنهم او ائتمنهم علی امانة او صدق حدیثهم
او اعانهم بشطر کلمة خرج من ولایة الله عز و جل و ولایة رسول الله صلعم و ولایتنا اهل البیت [illegible] که همه
غلاة و مفوضه نیز هستند پس رد این قول که بمردن انبیا و ائمه باشد شرعا و عقلا و ضرورة و بدیهة و حسا
و عادة و عرفا و تواترا واضح البطلان و بدیهی الفساد است و قایلش مفسد نظام شرع و عقل و عادة و حس
و بدیهه است مثل این جماعت بعینه مثل سوفسطائیست که معالجه ایشان نیست مگر بضرب [illegible] و بفرق [illegible] الذی
هدانا الی سواء السبیل و ارشدنا الی الحق بالبینة و الدلیل و هو نعم الکفیل و وکیل [illegible] مختصر کافی و وافی

[illegible] الذی تفرد بالایجاد و الابداع و توحد بالانشاء و الاختراع امر بتفضله العباد بالنکاح صیانة لسلسلة التناسل عن الانقطاع
و محافظة لجوهر النسب عن الانصداع و الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و الشکر لله الذی احل النکاح و ندب الیه
و حرم الزنا و اللواط [illegible] و امرنا بالنصیحة و التسلیم علی محمد سید بریته و الاوصیاء الاصفیاء من عترته فی کل مساء و صباح
اما بعد و اعلموا ان الله جعل النکاح سنة للانام و فضلا [illegible] الحلال و الحرام فان [illegible] الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام
و المهور و منعهم عن الفجور [illegible] و رغبنا بالنکاح
و قال رسول الله صلعم تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط [illegible]
و سنة رسول الله صلعم [illegible]

طرز ختم انعام قبل از شروع سه مرتبه صلوات بفرستد و سه مرتبه استغفار کند و سه نوبت این دعا بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم یا ذا الجلال والاکرام والالاء العظام نسئلک بحق سورة الانعام ان تجعلنا من الامنین الفائزین
الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون برحمتک یا ارحم الراحمین وچون بآیه وذلک الفوز المبین رسد سه مرتبه بگوید وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وچون بآیه اسرع الحاسبین رسد سه مرتبه بگوید یا اسرع الحاسبین وچون
بآیه وهدیناهم الی صراط مستقیم رسد سه مرتبه بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار اللهم اسئلک بعزة هؤلاء الانبیاء والمرسلین وبجاه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وعلیهم
اجمعین اقض حوائجنا واعطنا مرامنا وانت قادر علی کل شیء وچون بآیه ان هو الا ذکری للعالمین رسد سه
مرتبه بگوید ایاک نعبد وایاک نستعین اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وچون بآیه اوتی
رسل الله رسد سه مرتبه بگوید الخلاص ذا الذی دعاک فلم تجبه ومن الذی سئلک فلم تعطه ومن الذی
ناجاک فلم تجره ومن الذی استعان بک فلم تعنه ومن الذی استغاث بک فلم تغثه ومن الذی توکل علیک فلم
تکفه واغوثاه واغوثاه واغوثاه بک لتستغیث اغثنا یا مغیث اغثنا یا مغیث اغثنا یا مغیث الهنا افعل
بنا ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله انک اهل التقوی واهل المغفرة وولی الخیرات فی الدنیا والآخرة
توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین وچون سوره تمام شود بگوید اللهم یا عفو یا رحیم
یا سریع الحساب ویا شدید العقاب الهنا انفسنا معیوبة وقلوبنا محجوبة والسنتنا مقرة …
بالذنوب وکیف حیلتنا یا ستار العیوب ویا علام الغیوب ویا غفار الذنوب ویا فالق الاصباح وجاعل
اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم اللهم اقض حاجاتنا عاجلا بحق کلامک المجید
وعظمة ملکک العظیم وبحق رسولک الکریم وبحق صفاتک القدیم وبحق عبادک الصالحین اللهم من اراد بالسوء فاردد
ومن کادنا فکده ومن بغی وطغی وتعدی علینا فاشغله یا خالق السموات والارضین توفنا مسلمین
والحقنا بالصالحین وصلی الله علی سید المرسلین نبینا محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین یا ارحم الراحمین تمت
فایده جهت رویت جناب رسول در خواب شب جمعه هزار بار بخواند یا جامع الضالة حدیث یکی از ائمه علیهم السلام
بخواند سوره والشمس هفت سوره واللیل هفت سوره والقدر هفت ومعوذتین … یس بخواند صد بار سوره اخلاص …
وصد بار صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او بجانب راست بخوابد هر چه خواهد می بیند انشاء الله … در شب جمعه صد بار
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا جلیس التوابین یا هادی المضلین

قال السید دام مجده فی رسالته بعد تحریرها مسألة تقلید المیت لبسط القول فیه فینبغی التنبیه لامور الاول اذا قلد
المجتهد الحی علی الوجه المعتبر ثم مات ذلک المجتهد فهل یجوز للمقلد ان یبقی علی تقلیده فی المسائل التی قلده فیها او یجب العدول
عنه الی تقلید المجتهد الحی فیه احتمالان الاول جواز البقاء علی التقلید السابق وقد اختاره بعض فضلاء عصرنا فیما حکی عنه الثانی عدم
جواز ذلک بل یجب الرجوع الی المجتهد الحی وهو الظاهر من الشیخ علی فی تعلیقه علی الشرایع … للمعتمد الاول بوجوه الاول
الاستصحاب فیقرر بتقریرین احدهما ان الحکم الشرعی من الوجوب والندب وغیرهما قد تعلق بالمقلد بتقلیده ولم یعلم کون الموت
… فالاصل بقائه وهذا کتعلق وجوب القصر بالمسافر قبل وصوله الی بلده بسفره وکتعلق وجوب الاتمام بالحاضر قبل
السفر ولا اشکال فی جریان الاستصحاب فیها فکذا فیما نحن فیه لا یقال هذا التقریر یختص ببعض الصور فیکون الدلیل اخص
من المدعی لانا نقول الظاهر عدم الفصل بین الصور فیلحق ما لم یجر فیه الاستصحاب بما یجری فیه لظهور الاجماع المرکب لا یقال
ما لم یجر فیه هذا الاستصحاب فیه استصحاب آخر یناقضه وهو واضح فیقع التعارض بین الاستصحابین فلا بد من الرجوع الی ما
یقتضیه البراءة الیقینیة عن التکلیف الثابت وهو هنا العدول عن التقلید السابق لانا نقول هذا الاستصحاب مثبت
وما یعارضه ناف والمثبت من الاستصحاب مقدم علی النافی فتامل الثانی ان تقلید المقلد قد صح فی حال حیوة المجتهد فالاصل
بقائه بعد وفاته وهذا کما اذا صح البیع وشک بعده فی مفسده ولا شک فی جریان الاستصحاب حینئذ فکذا فیما نحن فیه
لا یقال حکم التقلید فی حال الحیوة کان الوجوب وهو مما لا یمکن بقائه بعد الموت لانه لا یجب تقلیده بعد موته لانه یجوز له العدول
الی تقلید المجتهد الحی فاذا ارتفع الوجوب ارتفع الجواز الذی کان فی ضمنه لما تقرر فی محله من ان رفع الوجوب یستلزم رفع الجواز
الذی کان فی ضمنه فلا یمکن التمسک بهذا الاستصحاب لانا نقول هذا ضعیف لانا لا نتمسک باصالة بقاء وجوب تقلیده الثابت
حال الحیوة ولا باصالة بقاء الجواز الذی کان فی ضمنه بل نقول قد ثبت لتقلیده فی حال الحیوة حکمان احدهما تکلیفی وهو وجوب
البقاء علی تقلیده بعد التقلید والثانی وضعی وهو صحة تقلیده بمعنی کونه مجزیا ومخرجا عن اشتغال الذمة بالتکالیف فاذا
مات ارتفع الاول وهو لا یلزم ارتفاع الثانی کما لا یستلزم ارتفاع لزوم البیع مثلا ارتفاع صحته وکما لا یستلزم ارتفاع
حرمة قطع الصلوة ارتفاع صحتها فاذا کان الامر کذلک صح التمسک باستصحاب صحة التقلید کما یصح التمسک باستصحاب
صحة البیع والصلوة بعد ارتفاع اللزوم وحرمة القطع لا یقال الحکم الوضعی هنا انما ثبت بسبب الحکم التکلیفی ولولاه
لما کان ثابتا لانه من لوازمه لانا نقول لا نسلم ذلک ومجرد الشک فیه یکفینا فی التمسک بالاستصحاب بعد علمنا بثبوت
الحکم الوضعی سلمنا ولکن نقول القدر المسلم هو ثبوت الملازمة فی اول الامر ونمنعه … الاستدامة ولا یقدح هذا
الا … والاستصحاب السابق انما یجوز التمسک بهما اذا لم یثبت کون التقلید مشروطا ببقاء حیوة المجتهد والکل قد
ثبت لما تقدم الیه الاشارة فی مقام الاحتجاج علی عدم جواز تقلید المیت فلا یجوز ذلک لانا نقول لا نسلم الشرط …
وقد عرفت ضعف ما تقدم الیه الاشارة ولا یفرق بین ابتداء التقلید واستدامته عملا بظاهر … من السلف …

قولهم المدعى عليه الاجماع لا يجوز تقليد الميت بنفي الفرق لانا نقول عدم ظهور القائل منا سلف لا يكون بنفسه دعوى شمول الطلاق

قولهم المشار اليه بمحل البحث ممنوع لا انصرافه الا ابتداء التقليد للغير بل قد يقال لا يعلم شموله لمحل البحث الا مجازا لان البقاء على

التقليد ليس تقليدا ابلغ المصدر معا مر الثاني انه لو وجب العدول على المقلد بعد موت المجتهد لزم الحرج العظيم غالبا والتالي

بالحل فالمقدم مثله اما الملازمة فهي في غاية الوضوح الثالث انه لو وجب ذلك لاشتهر بل وتواتر لتوفر الدواعي عليه والتالي باطل

جدا وخفي الى الان لم نسمع ان المقلدين عدلوا وقد ندبوا عن تقليد مجتهديهم بعد موتهم ولم نسمع ايضا ان الائمة عليهم السلام بعد

فوت مقلديهم امروا بالرجوع كما عن غيرهم من اهل الفتوى من الاحياء وقد تقدم ما يتعلق بتلك المسئلة عليه وقال المحقق

دقال سلمه الله في الضافي اصلاحه ولا يجوز تقليد المجتهد الميت وفاقا للمعظم واذا قلد المجتهد الحي على الوجه المعتبر ثم مات ذلك المجتهد

فهل يجوز للمقلد ان يبقى على تقليده في المسئلة التي قلده فيها او يجب العدول عنه الى تقليد المجتهد الحي وجهان والمعتمد

هو الاول وعليه فهل يجوز له الرجوع الى الحي اولا اشكال ولكن الثاني في غاية القوة تم كلامه اعلى الله درجاته

وفي النهاية اذا تبع العامي بعض المجتهدين في حكم حادثة وعمل بقوله فيها لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم بعد ذلك الى غيره

اجماعا وقال السيد عميد الدين في شرح التهذيب الاصول اذا قلد العامي احد المجتهدين المتساويين في ظنه في حكم حادثة

وعمل على فتواه فيها لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم الى غيره اجماعا نعم يجوز بعض العدول في مساوي ذلك الحكم

وهو اختيار المصنف اعلى الله درجاته قال سيد صدر الدين في شرح الوافية وما لبعض المتأخرين الى عدم بطلان التقليد

بموت المجتهد الذي قلده في حياته وعدم جواز تقليد الميت ابتداء بعد موته وهو قريب انتهى كلامه اعلى الله درجاته

ثم لو قلد المجتهد الحي على الوجه المعتبر ثم مات ذلك المجتهد فقد صرح غير واحد بلزوم الرجوع عما قلده فيه الى المجتهد الحي بل ظاهر البعض

الثاني في كتب الرسالة المنسوبة اليه نقل الاجماع عليه فراجع الى ما نقلناه عنه فيها وتدبر في قول الاول ...

نقض ...

نور الله ... دليل ... لزوم الحرج لو قيل لوجوب العدول ... دليل

السيد ره انه لو وجب العدول الى الآخر وفيه اما اولا فبالنقض بانه لو لم يجب العدول لاشتهر في كتب الاصحاب لتوفر

الدواعي والثاني في ... قطعا واما ثانيا فان الاصحاب قد صرحوا في الاصول والفقه بعدم جواز تقليد الميت ... عرفت

ايضا كلام ... الرسالة ... الاستماع ... العوام بان قول الميت كالميت ... جعلوه من المسلمات

وبالجملة لا وجه لهذه الادلة فالقول بوجوب الرجوع ... ظهور كون التقليد مشروطا ببقاء

ظن المجتهد فلذا لو رجع المجتهد عما افتى ... بل يجب عليه الرجوع ... والمجتهد اذا مات ... ظنه

... في شرحه على الارشاد ...

مسافر ...

على ... آخوند

ملا عبد الله ...

مشتري

كهف الحاج ... علي ...

صادق ...

مبيع

تمامت وهمگي ... عمارت ...

مسكونه خود را واقعه در محله سيد ...

محدوده بحدود معينه با جميع توابع ولواحق

ثمن

مبلغ ده تومان رايج عراق

سكه ... ده هزار دينار

صيغه

صيغه عقد مبايعه شرطيه با جميع شرايط شرعيه فيما بينهما جاري وواقع گرديد

قبض ثمن واقباض مثمن بعمل آمد ودر ضمن عقد ... شرط جنين گرديد كه هرگاه

بايع مزبور ... مدت يكسال ... نمايد قادر بر فسخ

بيع بوده والا بيع لازم وجازم خواهد شد وبعد بايع مزبور ... مبيع مسطور را در

عوض مدت مسطوره بعنوان اجاره شرعيه بمبلغ يكتومان رايج موصوف ...

مرقوم قبول نمود وصيغه اجاره نيز بينهما جاري ونافذ گرديد ... في غره ...

قولهم المدعى عليه الاجماع لا يجوز تقليد الميت بنفي الفرق لانا نقول عدم ظهور القائل من السلف لا يكون بنفسه حجة ودعوى شمول الطلاق
قولهم المشار اليه لمحل البحث ممنوع لانصرافه الى الابتداء التقليد للغير بل قد يقال لا يكفي شموله لمحل البحث الاعجاز لان البقاء على
التقليد ليس تقليدا ابانفي المصدري نعم ان الثاني انه لو وجب العدول عن التقليد بعد موت المجتهد لزم الحرج العظيم غالبا فاقا
بالملازمة المقدم شديد اما الملازمة ففي غاية الوضوح الثالث انه لو وجب ذلك لاشتهر بل تواتر لتوفر الدواعي عليه والتالي باطل
عدا ونحن الى الان لم نسمع ان المقلدين عدلوا دفعة او تدريجا عن تقليد مجتهديهم بعد موتهم ولم نسمع الضا ان الائمة بعد
فوت مقلدي اصحابهم امروا بالرجوع كما امرهم من اهل الفتوى منهم الاحياء قد تم ما تعلق بتلك المسئلة وبتحقيق
وقال سلمه الله [illegible] الضا في اصلاحه ولا يجوز تقليد المجتهد الميت وفاقا للمعظم واذا قلد المجتهد الحي على الوجه المعتبر ثم مات ذلك المجتهد
فهل يجوز للمقلد ان يبقى على تقليده في المسئلة التي قلده فيها او يجب العدول عنه الى تقليد المجتهد الحي وجهان والمعتمد
هو الاول وعليه فهل يجوز له الرجوع الى الحي اولا اشكال ولكن الثاني في غاية القوة تم كلامه اعلى الله درجاته
وفي النهاية اذا اتبع العامي بعض المجتهدين في حكم حادثة وعمل بقوله فيها لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم بعد ذلك الى غيره
اجماعا قال السيد عميد الدين في شرح التهذيب الاصول اذا قلد العامي احد المجتهدين المتساويين في ظنه في حكم حادثة
وعمل على فتواه فيها لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم الى غيره اي عامر جوز بعضهم العدول في مساوي ذلك الحكم لا فيه بعينه
وهو اختيار المصنف اعلى الله درجاته قال السيد صدر الدين في شرح الوافية وما ل بعض المتأخرين الى عدم بطلان التقليد
بموت المجتهد الذي قلده في حياته وعدم جواز تقليد الميت ابتداء بعد موته وهو قريب انتهى كلامه اعلى الله درجاته
ثم لو قلد المجتهد الحي على الوجه المعتبر ثم مات ذلك المجتهد فقد صرح غير واحد بلزوم الرجوع عما قلده فيه الى المجتهد الحي بل ظاهر الشهيد
الثاني في كتب الرسالة المنسوبة اليه نقل الاجماع عليه [illegible]
[illegible]
التقليد السابق [illegible]
عنوان القول بجواز البقاء [illegible]
ان عبارة [illegible]
[illegible]
الاستصحاب [illegible]
لكن الرسالة [illegible]
الشرط يتعلق الامر بالمشروط [illegible]
واجبا فاذا [illegible]
عملا بالاستصحاب [illegible]
التقليد فضعيف [illegible]
بها البلوى [illegible]
فلو مات ولم ترجع عما قلده يصح القول بانك تقلد الآن ميتا من غير صحة سلبه بالجملة التمسك بالاستصحاب في المقام

رقعة حضرت عالي [illegible]

فرط القصاد الثالث في منع دليل [illegible] لزوم الحرج لو قيل لوجوب العدول [illegible] دليل
السيره [illegible] الى آخره وفيه اما اولا [illegible] بانه لو لم يجب العدول [illegible] كتب الاصحاب [illegible]
[illegible] في اظن قطعا واما ثانيا فان الاصحاب [illegible] الاصول [illegible] بعدم جواز تقليد الميت [illegible]
[illegible] كلاهما الرسالة [illegible] الاسماع [illegible] العوام بان قول الميت كالميت [illegible]
وبالجملة لا وجه لهذه الادلة فالقول لوجوب الرجوع [illegible] ظهور كون التقليد مشروطا ببقاء
ظن المجتهد فلا لو رجع المجتهد عن افتائه [illegible] والمجتهد اذا مات في [illegible] ظنه
من الفاضل الكامل [illegible] صالح في شرح [illegible]

ثامنت وجهار [illegible] عمارت [illegible]
مسکونه خود را واقعه در محله سید [illegible]
محدوده بحدود معینه با جمیع توابع و لواحق

کهف الحاج [illegible]
صادق [illegible]

عالیجناب [illegible] آخوند
ملا عبدالله [illegible]

صیغه عقد مبایعه شرطیه با جمیع شرایط شرعیه فیمابینهما جاری و واقع گردید
قبض ثمن و اقباض مثمن بعمل آمد و در ضمن عقد [illegible] گردید که هرگاه
بایع مزبور تمامی مثل ثمن مسطور را الی انقضاء مدت [illegible] نماید قادر بر فسخ
بیع بوده والا بیع لازم و جازم خواهد شد و بعد بایع مزبور تمامی بیع مسطور را در
عرض مدت مسطوره بعنوان اجاره شرعیه بمبلغ [illegible] رایج موصوف [illegible]
مرقوم قبول نمود و صیغه اجاره نیز بینهما جاری و نافذ گردید [illegible]

مبلغ ده تومان رایج عراق
[illegible] ازقرار
ده هزار دینار

[illegible]

والسلام علی محمد صاحب المعراج وآله المکرمین المعصومین اولی الکرامة والتاج

البایع آقا عزیز ولد کربلائی محمد مرحوم — المشتری میرزا بزین

المبیع — عراق — بابلغ لازم

مع محوطه محصوره واقعه در محله ... بحدود اربعه از طرف شارع ...

بسم الله الذی تفرد بالایجاد والابداع وتوحد بالانشاء والاختراع امر بتفضله العباد بالنکاح صیانة لسلسلة التناسل عن الانقطاع وحافظ لجوهر النسب عن الانصداع وحده اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته والشکر لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح وتوعد علیه وامرنا بالتصلیة والتسلیم علی محمد سید بریته والاوصیاء الاصفیاء من عترته فی کل مساء وصباح صلی الله علیه وآله اما بعد فاعلموا ان الله جعل النکاح سنة للانام وفصلا ممیزا بین الحلال والحرام فان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام ورغبنا بالنکاح والمهر ومنعنا عن النکاح والفجور حیث قال فی سورة النور وانکحوا الایامی والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط وقال صلی الله علیه وآله ایضا النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی علی کتاب الله وسنة رسول الله الکحت الخ

هو المؤلف بین القلوب ~~المحترم الجلیل~~

قد وقع صیغة المناکحة المبارکة

الناکح — المنکوحه — وکیلها — وکیله

عبد الله ولد کربلائی حیدر — الباکره الرشیده سلطان بنت صفر — کاظم ولد شاهمراد — حسنعلی ولد صادق

الصداق — القبض — الواصل

مبلغ یازده تومان عراق سکه محمد شاهی — صیغه دائمی بالفاظ عربیه وشرایط — مبلغ پنج تومان موصول

فضه از قرار ... دینار — معتبره بین المتعاقدین فضولا جاری گردید

بعد از حمد وثنا بخوانند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمة الله قریب من المحسنین

صیغه طلاق رجعی — صیغه طلاق خلعی

زوجتی ... طالق — امراتی ... طالق — هی طالق مرة

...

اللهم الف بینهما وطیب نسلهما وبارک لهما ...

والسلام علی محمد صاحب المعراج وآله المکرمین المعصومین اولی الکرامة النتاج

البایع آقا عزیز ولد کربلائی محمد مرحوم المشتری میرزا برین شهیدی

المبیع ... باب ... باب ... باب

الثمن مبلغ ... عراق سکه محمد شاهی

مع محوطه محدوده واقعه در محله ... بحدود ... بجدود ... اربعه از طرف شارع ...

رجب ... و ... شعبان

بسم الله الذی تفرد بالایجاد والابداع و توحد بالانشاء والاقتراع امر بفضله العباد بالنکاح حیازة لسلسلة التناسل عن الانقطاع و محافظة لجوهر النسب عن الانصداع و نحمده اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته والشکر لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح و توعد علیه وامرنا بالتصلیة والتسلیم علی محمد سید بریته والاوصیاء الاصفیاء من عترته کل مساء وصباح صلی الله علیه وآله اما بعد فعلموا ان الله جعل النکاح سنة للانام و فصلا ممیزا بین الحلال والحرام فان من فضل الله علی الانام ان اغنائهم بالحلال عن الحرام و ساغبا بالنکاح والمهور و منعنا عن النکاح والفجور حیث قال فی سورة النور وانکحوا الایامی والصالحین من عبادکم والکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وقال رسول صلعم تناکحوا تناسلوا و تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط وقال صلعم ایضا النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی علی کتاب الله و سنة رسول الله صلعم الحث الخ

هو المؤلف بین القلوب ... قد وقع صیغة ... المبارکة ...

الناکح

عبد الله ولد کربلائی حسین

المنکوحة

الباکرة الرشیدة سلطان بنت صفر

وکیله

حسنعلی ولد صادق

وکیلها

کاظم ولد شاهمراد

الصداق

مبلغ یازده ... عراق سکه محمد شاهی

فضه از قرار ... دینار

القبض

صیغه عقد دایمی بالفاظ عربیه و شرایط معتبره بین المتعاقدین فضولا جاری گردید

الواصل

مبلغ ... تومان موصوف

الباقی

شش تومان منعوت

اللهم الف بینهما وطیب نسلهما و بارک لهما ... و آله

تحریرا ... شهر جمادی الاول ۱۲۶۱

بجهت قوة باه بسیار خوب است

عرق کاوزبان ... بادرنجبویه ... نبات ... تریجبین سکنجبین ... ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲۰ درم

بعد از ... بخواند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمة الله قریب من المحسنین

صیغه طلاق رجعی زوجة موکلی ... طالق مرة صیغه طلاق خلعی از وکیل ... اول از جانب زوجه بگوید بذلت وکالة عن موکلتی مالها علی موکلک من مهرها و سایر حقوقها لان تطلقها به و بعد از جانب مرد بگوید ... زوجة موکلی فخلعة علی ما بذلت عنها فهی طالق ... بگوید هی طالق علی ما بذلت عنها فهی طالق علی ما بذلت

صورت دیگر هرگاه طلاق عوض باشد ... وکیل زن بگوید بذلت صداق موکلتی ... المبلغ او المتاع المعهود ... فلان کان زایدا منه بدل الصداق ... لان تطلقها به بعد از آن وکیل مرد بگوید هی طالق علی ما بذلت عنها

طلاق بارز وکیل زن بگوید ... طالق مرة علی ما بذلت له ...

... مبارات ... فقلت المبارات ... طالق ...

وکالة ... موکلتی ... طالق ...

... طالق ... طالق ...

طالق ... موکلتی ... بگوید

اقررت المتوکلة المزبوره بالتوکیل علی النهج المزبور

مجلس اول من منهج الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور عیون الباکین بنور بکاء الحسین واحیا قلوب المشتاقین لشوق
لقاء الحسین و بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه المبین وکلامه المستبین اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُم
ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ
اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ
لَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ومراد از ظاهر آیه شریفه شاید این باشد که اذن داده
شدند بقتال با اعدای حق جماعتی که بر ایشان ظلم کردند و ایشان را از دیار خود بیرون کردند بدون جرم و تقصیر
مگر اینکه میگفتند ربنا الله خدای معبود بحق است و بیزاریم از شرک و بت پرستی و دنیا پرستی و اگر نه این بود که خدا
دفع میکرد میفرماید عذاب خود را بعض آن خلق و شر از ظالمان بواسطه اخیار و نیکان ایشان هر آینه عذاب
الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان و مساجد یکه محل ذکر الهی است خراب و سرنگون میگردید و هر آینه
یاری خواهد کرد هر که او را یاری کند بدرستی که او صاحب توانای و عزت است چنانچه از بعض تفاسیر معتبره و اخبار ظاهر
آید آنست که قبل از نزول این آیه حضرت رسول ص مامور بقتال کفار نبودند و همواره کفار در صدد اذیت مسلمین بودند
و ایشان را اسیر و یا میکشتند و امانت نمی‌نمودند تا آنکه جبرئیل این آیه را آورد و شمشیر بر کمر آن حضرت بست و در کتاب
شریف کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود که نزلت فی علی و جعفر و حمزة و جرت فی الحسین ع
یعنی نزول این آیه شریفه در شان علی و جعفر و حمزه بوده که ایشان را از دیار خود بیرون کردند که مکه معظمه باشد از روی ظلم
و ستم کردند و ایشان را تقصیری نبود مگر اینکه ترک طریقه مشرکان کرده و طریق توحید را سلوک مینمودند پس ایشان
در دار هجرت و محل غربت ماندند و در راه خدا جهاد کردند تا اینکه بسعادت شهادت فایز شدند چنانکه حمزه [illegible]
شهادت کرد در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند با بسیاری از انصار و مهاجرین چون مسلمین بمدینه برگشتند
در خانه های مسلمین صدای نوحه زنان بلند شد که بر کشتگان خود نوحه میکردند چون حمزه غریب بود و کسی
نبود او را که گریه و زاری بر او نماید و در خانه او صدای بلند نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله این حالت را دیدند متاثر و محزون
گردیدند فرمودند اما عمی حمزة فلا بواکی له هذا اما عم حمزه در اینجا غریب است عزادار و گریه کننده ندارد چون
[illegible] ترا دیدند زنان خود را گفتند اول بروید بر حمزه نوحه
کنید و نوحه نمایید و بعد بر کشتگان خود و روز دیگر اول در خانه حمزه صدای شیون بر پا شد حضرت فرمود کیستند که بر

نوحه میکنند گفتند زنان انصارند فرمودند خدا از ایشان و از اولاد ایشان راضی باشد پس حضرت صادق ع
فرمود و جرت فی الحسین اگرچه این آیه در شان ایشان نازل شد لیکن جاری شد در حق حسین ع مصداق
آن درباره آن آواره از دیار و وطن بظهور رسید که او را چنانکه از وطن خود دور کردند و در غربت اسیر نمودند [illegible]
باذن الهی با ایشان بجنگ و مقاتله نمود تا آنکه بی جرم و تقصیر او را کشتند و او را تقصیری نبود مگر اینکه طریقه اجداد
پیش گرفته و دست از بت پرستی و اطاعت از طاغوت برداشته بود و مردم را بسوی ولایت که اعظم شرایط توحید است
هدایت میفرمود و غیر از قول ربنا الله ذکری نمیگفت این بود که وارد شده است که آن شهید مظلوم در روز
عاشورا بآن قوم جفا میفرمودند خبرونی هل تطلبونی بقتیل قتلته او بقصاص او جراحة او بمال
استهلکته ام علی سنة غیرتها ام علی شریعة بدلتها جز میدید مرا که هر مرا گرفته اید بچه جرم
مگر کسی را بناحق کشته ام که میخواهید مرا بعوض او بکشید یا جراحت و قصاص میخواهید از من مطالبه مینمائید یا آنکه
مال کسی را بناحق خورده ام که از من مواخذه کنید یا بدعتی در دین خدا احداث کرده ام یا سنت پیغمبر را تغییر
داده ام یا شریعت او را تحریف نموده ام آن جماعت بیدین بعوض جواب ساکت شدند مگر
آنکه بزرگوار این نحو کلمات میگفتند از برای اتمام حجت بر آن جماعت بی حمیت اما بر قلوب قاسیه از
طینتهای خبیثه ایشان اصلاً اثر نمیرسید چه توان نمود که بموعظه و نصیحت [illegible] ایشان را نرم نتوانستند فرمود
فانها کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج
منه الماء پس جاری شدن آیه شریفه در حق حسین ع کمال ظهور بهم رسانید و لولا دفع الله الناس بعضهم
ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا و اگر نه این بود
که خدا دفع مینمود عذاب خود را از همه خلق بواسطه بقیه ذریه طیبه هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی
که زمین با اهلش سرنگون میگردید و معابد و مساجد منهدم و سرنگون میگردید و خراب میشد آری جای
این بود که عذاب الهی نازل میشد و عالم سرنگون شاید در جای که غیرت الهی موجب این شد که بجهت
پی کردن ناقه صالح که بچه شتر عذاب نازل نماید آیا ناقه صالح عزیزتر بود در پیش خدا از سینه شهید علیه السلام یا بعد
که مدتها آزار و زنان اهل بیت او را از شهر بشهر در اطراف عالم میگشتند چون خدا او را [illegible] از آیات خود قرار داده

وسفارش فرموده بود که او را اذیت ننمایند چون او را کشتند از آن عمل از غضب خدا زمین بلرزه درآمد تا اینکه
آن جماعت هلاک شدند پس مثل سید الشهدا علیه السلام که هر صفتی از صفات حسنش آیتی بود از آیات الهی و هر سر
موی او عزیزتر بود در بینش خدا از هزار هزار ناقه صالح اگر او را بی جرم و تقصیر نحر کنند و پاره پاره کنند و اطفال او و فرزند
عزیزش که هر سر مویش مقابل صد هزار هزار بچه ناقه صالح بود او را پاره پاره نمایند آیا شایسته که زمین بلرزند و کوهها
سرنگون گردد و همه عالم را خراب کند با اینکه ناقه صالح را کاری نکرده بودند و ظلمی ننموده بودند بلی انتقام خدا اگر با و حق قرار داده حق
شرعی که از برای ایشان وضع کرده بود بگفته الهی بوضی نشدند و حق او را باو ندادند پس او را پی کردند اما حسین علیه السلام
حق شرعی که از برای همه کس بود از او منع نمودند و او را کشتند و گرسنه ذبح کردند و بدن شریفش را پاره پاره و قطعه قطعه
نمودند آیا جای این نبود که بسبب این ملایمی مجانا که در کشتن ناقه صالح صیحه زدند و فریاد بر کشیدند عجوزی که گوشت آن را پاره پاره نموده
و صیحه زدند در کشتن نخی مع خود حسین نیز ناز کشید و صیحه زنند که عالم زیر و زبر گردد
علی ... از کتاب منتهی الاضرار بعد
فقط قال الله عز و جل فی کتابه العزیز لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا الی آخر الآیة الشریفة
بدانکه پروردگار عالم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را برگزیده و از آن جمله خصوص بمزید اکرام و احترام فرموده و بندگان خود را
باحترام آن امر فرموده از آن جمله مکه معظمه است که از حرم خود گردانیده و احترام آن را لازم کرده چنانچه پادشاهان ظاهر را اماکن
خاصه و خلوتی است که از حرم خود و محل خلوت خود گردانیده و آن را مطابق پروردگار عالم برگزیده و حرم خود
کرده آن مکه معظمه و اطراف آن است و از جمله آن بسیار مقرر فرموده و بعضی از احکام در کتاب شریف خود بیان
فرموده چنانچه در این آیه شریفه که ظاهرا معنی آیه این است که ای گروه مؤمنان مکشید صید را در حالتی که شما محرم باشید
هر کس بکشد صید را عمدا پس باید جزا بدهد مثل آنچه کشته است پس اگر آهو کشته گوسفندی را باید بکشد و حکم کنند
با این صاحب عدل از شما در حالتی که این هدی است که رسانیده شود بکعبه یا باید کفاره بدهد یا طعام مسکین کند
و یا بعادل آن روزه بگیرد این عقوبات بجزای آنست که بچشد وبال و خطای کار او سر زده و عفو نماید خدا
دفعه اول را و کسی که عود نماید باین عمل شنیع پس خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب است بر او صاحب انتقام است
بدانکه حق تعالی حرم خود را محترم و لازم الاحترام دانسته و کسی که باین پناه برد او را پناه داده و در امان خود قرار داده
و بجهت لقطه و شجره آن و نبات و صید آن احکام چندی مقرر فرموده و آن احکام بسیار است و در اخبار و کتب علما
ابرار مذکور است اما مقصود کعبه امری است که متعلق به بیت است چنانچه حق تعالی میفرماید ان اول بیت وضع للناس
للذی ببکة مبارکا که حضرت باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمودند که اول بقعه خلقت من الارض الکعبة ثم
مدت الارض منها و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که از پدر خود روایت کرده اند که موضع کعبه ظاهر شد
از زمین

از زمین بود سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه و چون فرزند آدم برادرش را کشت سیاه شد چون آدم بر زمین آمد خدا
زمین را از برای او مرتفع گردانید تا همه از او دیدند تا رسید که این بنا از برای تست گفت خداوندا این زمین نورانی
چیست گفت این حرم منست در زمین و بر تو قرار یافته هر روز هفت مرتبه از اطراف آن طواف نمای و در حدیث است که
بهترین زمینها در نزد خدا مکه است و خاکی در نزد خدا بهتر از خاک آن نیست و درختی بهتر از درخت آن نیست و کوهی
بهتر از کوه آن نیست و در حدیث است که کسی نیت بدی بآن نکرد مگر آنکه خدا او را غضب کرد و تبع که مشرق
و مغرب را مسخر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشان را اسیر کند و کعبه را خراب کند و بجهت این قصد
چشمهای او کور شد و دیده های او بر رویش فرو ریخت سبب آن را پرسید گفتند بجهت نیت قصدی که باین خانه محترم
کردی زیرا که این بلد حرم خدا و این خانه خانه خدا است و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل الله گفت راست گفتند چاره آن
چیست گفتند از سر قصدی که کرده برگرد چون برگردید چشمهایش بحال اول باز آمد پس جماعتی را که او بقصد اول
باز داشته بود نگذاشت پس آمد بسوی خانه محترم و از او پوشانید و کسی بود طعام نمود و هر روز صد شتر میکشت
تا از برای حیوانات آن بیابان و کوههای آن طعام فرستاد و کیفیت اصحاب فیل مشهور و در قرآن مجید
مذکور است که الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل و نقل شده که بجهت خراب کردن کعبه خدا هلاک کرد
بجهت آنکه قصد او ضرر آن نبود بلکه مخواست عبد الله ابن زبیر را که پناه بآن برده بود بگیرد و چون خدا خواست
که ظاهر شود او را پناه نداده مهلت داد القوم را تا آن را بر سر او خراب کردند چنین روایت شد و بالجمله احترام آن
ضروریست حتی آنکه هر کس او را پناه برد در امان است بهمین آنکه حق تعالی فرموده و من دخله کان آمنا حتی آنکه وارد
شده که هر وحشی و طیوری که داخل حرم شود در امان است پس ... نباید از حرم دور و نباید اذیت نمود
و درخت آن را نباید کند و گیاه آن را نباید چید بهمین آنچه از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که کل شیء نبت فی
الحرم فهو حرام علی الناس اجمعین ما انبته انت او غرسته هر چیز که روییده شود در حرم بر همه
کس حرام است مگر آنچه را خود کاشته و غرس نموده حتی آنکه فرموده حرام است درختی که اصل آن در بیرون
حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرام است مگر بجهت کسی که در طلب فریاد زند و اما
اینکه حرمت آن متعلق به بیت و کتاب و سنت ناطق است بآن بلکه راههای آن و اشاره بآن و سبب شدن
آن بی شکی در حرمت آن نیست ... و دلالة
از آن تعریف کرده اند بآن و دعوای اجماع بر آن شده است و روایت ... بعضی از علما که الحرم علی المحرم صید البر صیادة و اکلة و دلالة
و اشارة و تسبیبا و لو باعارة سلاح و نحوه بالکتاب و السنة المستفیضة و الاجماع و از برای کسی که صید را بکشد
یا اذیت کند یا بکند درختی از حرم را کفاره چند قرار داده شده است که تفصیل آن در علمی مذکور است کفاره صید را چنانچه
بعضی تصریح کرده اند در وقتی است که از روی خطا باشد و اگر عمدا باشد در دفعه اول کفاره میباید که جزا در حرم الهی

مرتکب نهی الهی شده و هتک حرمت نموده و اگر متنبه نشده باز عود نمود فینتقم الله خدا انتقام میکشد از او و کفاره
چاره المعصیت نمی نماید چون ایذا او رسانیدی بدانکه خدا را دو حرم حقیقی است و معنوی که بمنزله روح این حرم ظاهر است
و بمنزله لب این ظاهر است و آن حرم را ایشان کعبه و مسجد و صید و کبوتر و درختی و لقطه است و احترام آن بیشتر و حرمت
آن عظیمتر است و کشتن صید آن قبیح تر و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع تر است و اخذ لقطه آن فضیع
تر و آن حرم معظم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود او ایجاد
فرموده و خدا جمیع ذرات کاینات را امر بتعظیم او و آل او نموده هر کسی و هر چیز که بمرتبه رسید از ایشان رسید و هر ز
مینی که اول تعظیم ایشان نمود و اقرار به بزرگی ایشان کرد آب و علفش شیرین شد و اگر قبول ولایت ایشان ننمود
شور و تلخ تر شد آب و علف آن همچنانکه از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که خدا عرض نمود ولایت ما را بر زمینها پس
هر بقعه ایمان بولایت و امامت ما آورد جعلها الله طیبة زکیة خدا از طیب و نیکو و پاکیزه گردانید و گیاه
و ثمر آن شیرین گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت و آن شوره زار گردید و گیاه آن تلخ و ثمر آن خوار
تلخ و حنظل گردانید و آب آن را شور گردانید و در حدیث دیگر است که اول زمینی که قبول ولایت کرد مدینه بود خدا آن را حرم
گردانید به بقیع و محل قبر آن سرور شد و بعد از آن کوفه بود و خدا آن را برگزیده و حرم علی ع ابن ابی طالب و محل قبر او گردانید
و از کعبه است که شاه اولیا بعد باشد چنانچه تشبیه کرده اند و احوالی چندی هست که حسن و حسین و ذریه طیبه ایشان
باشند و کبوتران چندی هست که آن ذریه علیه ایشان باشند و بنات و شجر هست که آن مخصوصان از شیعیان باشند
و لقطه است که اموال و حقوق ایشان باشند و خدا امر بمحافظت ایشان نمود پس بدانکه اشقیای امت حرم خدا را ضایع کردند
و از خراب نمودند و صیدهای آن را کشتند و کبوتران آن را پر شکستند و درختهای آن را از بیخ کندند و لقطه آن که مال
و اموال ایشان بود بغارت بردند و صید حرم امام حسن بود بناحق کشتند و باین قناعت نکرده عود نمودند
و دیگر را از حرم ظاهر که پناه و در مدینه بود دوانیدند و او را به بدترین احوال ذبح کردند و اموالش بغارت بردند
و این نیکو حرمت داشتند حرم خدا را و کسی که داخل در حرم او شده بودند و پناه بخانه او آورده بودند و اهل
و ربیت و خویش و ذرات او شده بودند اطفال ایشان را گرفتند که ایشان را در حرم خدا کشته باشند پس بنا چار از حرم
گریختند که مبادا حرمت حرم ضایع شود و از آن مردم دست برنداشتند تا ایشان را در حرم کربلا شهید نمودند
و امامزاده های عالیمقدار که کبوتران حرم الهی اند دست و پا شکستند و از جا کندند و همه را سر بریدند و اموال
ایشان را که بمنزله لقطه آن حرم محترم بودند همه بغارت بردند و در میان خود قسمت کردند و خیمه های ایشان را
که سرادق عزت و جلالت بودند و ملائکه مقرب پاسبانی آنها میکردند باتش ظلم و ستم سوختند و زنان ایشان را
که هر یک

که هر یک بانوی حجله کرامت و پرده نشین سرادق عزت بودند از پرده بیرون کشیدند و مثل بنده کان و کنیزان در اطراف
بلاد گردانیدند و الله این ظلمی مثل این ظلم واقع و بلیه عظیمتر از این بلیه نبود اگر سنگ و خشتی را که عمارت کرده باشند
خداوند جلیل او سوای قدر و حرمت داده باشد که تعظیم و احترام آن را لازم کرده باشد و استخفاف آن را موجب کفر و زندقه
گردانیده باشد و گیاه اگر پناه باو برد پناه داده باشد و اذیت روا نداشته باشد گیاه و علف آن را از راه کندن روا
نداشته باشد پس آیا حرمت اولیا در نزد او چه مرتبه خواهد بود و مرتبه اصفیای او بچه مقام خواهد بود کسانی که آسمان
و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت را بطفیل وجود ایشان خلق کرده اند مرتبه ایشان چه خواهد بود و اگر
احترامی جرم ظاهری این قدر عظیم باشد پس بی احترامی حرم واقعی که محمد بن عبدالله و آل او صلی الله علیه و آله باشد که هر یک
ایشان این حرم را حرمت داده چه خواهد بود

مجلس بیستم از کتاب مهیج الاحزان منتخب شده است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین اما بعد فقد قال الله سبحانه و تعالی
من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها
و هو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا ظاهر معنی الفاظ آیه شریفه این است که کسی که خواهش نماید
دنیا را و آن را اختیار کند بر آخرة آنچه را خواهیم از برای هر که خواهیم عطا میکنیم و در آخرة از برای او قرار میدهیم جهنم را که در آنجا
خواهد رفت در حالی که مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسی که اختیار آخرت نماید با ایمان سعی نماید بجهة سعی
ایشان ضایع نخواهد بود بلکه جزا داده میشوند بقدر سعی ایشان از این آیه شریفه و غیر آن معلوم میشود که کسی اختیار
دنیا کرد و او را نصیبی در آخرت نیست بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است زیرا که او را از
مراد و مطلب خود گرفت او سوفکر بجز نگران و ذکر بجز ذکران نمی باشد و در این حال آخرت و اسباب آخرت را
وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد و از حضرت رسول صلعم و آله روایت شده است که فرمودند فی طلب الدنیا
اضرار بالآخرة و فی طلب الآخرة اضرار بالدنیا طلب دنیا ضرر بآخرة و طلب آخرة بجهان
ضرر بدنیاست و در دیت وسائل و از زاهد بن امیرالمؤمنین ع روایت شده است که فرمود ان الدنیا
والآخرة عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا و تولاها ابغض الآخرة
و عاداها دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دو راه مختلفند که از هر کدام پیروی از دیگری دوری افتی و هما بمنزلة
المشرق والمغرب وهما بعد ضرتان ایشان مثل مشرق و مغرب است که قرب یکی بعد دیگری را لازم

لازم دارد و شدت ورزند که در صحابه یک زوج باشند که هرکدام سوراخی میکنی دیگری را ناخوش شود کرده آن گول نزده است
اهل دنیا و مکر نعمتهای عاجله اش و لذتهای زایله اش و زخارف باطله اش چون چشمهای باطنی و گوشهای کر دیده
و بغیر از آوازهای مطربه دنیا و اهل آن فریاد شنوند و بجز سرخ روی دنیا چیزی نمی بینند و بجز از حلاوت دنیا چیزی
نمی بینند بجز از حلاوت دنیا لذتی نمی برند و بآن مغرور گردیده و لکن ندانسته که هنوز کامی از آن شیرین نکرده که هزار
و پیشی زهر آلوده در عقب آن رسیده و هنوز نی نیالوده که هزار تیر زهر آلوده بر جگرش فرود آمده بلکه راحتش مشوب با هزار
محنت و صحتش مشوب با هزار ذلت الیست که حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید انما انتم فی هذه الدنیا غرض تنتضل
فیه المنایا مع کل جرعة شرق وفی کل اکلة غصص لا تنالون منها نعمة الا بفراق اخری ولا یعمر
معمر منکم یوما من عمره الا بهدم آخر من اجله تا در این دنیا اید تیرهای بلاهای دنیا هستید هر شربتی با هر لقمه شیرینی
از آن شکستگی در گلو و هر لقمه گلوگرفتگی باشد نعمتی نیابید مگر بعد از رفتن دیگری که راحت این با غصه فراق اقل مخلوط و زمان [illegible]
ادراک نمیکند مگر انکه زمانی از عمرش از دستش رفته که خوشتر این روز با الم فراق ایام گذشته مربوط است الیها الهم سهل است
که چشم نگشوده با بدر رفت و هنوز که این آسایش نچیده که باید برچیده و هنوز نگو آب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده
که باید خراب کرد نعم الدنیا تغر وتضر وتمر دنیا ابتدا الیشی گول میزند و فریب میدهد چون فریب داد زهر میرساند و دست
از آخرت کوتاه میکند پس میگذرد و درمیرود از خیمه الیست بی عماد و سرا ای است بی اوتاد و بوستانیست بی نبات بادلیست
بی سر کرد آن فاکیست فلای التی هست بی قرار ایست ناپایدار تا الویل کل الویل لمن [illegible] دار البقاء [illegible]
تفنی وحسابه تبقی آوای بر آنکه نعیم ابدی را فروشد بپاره نانی که عنقریب فانی میشود و بپاره که کهنه که عقوبتش
مندرس گردد الیها الهم سهل است اگر دنیا نیز بعد از اضطرار شیء دور و زد میکرد ساعتی کام شیرین میکرد شنیدی
که پروردگار عالم میفرماید عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید کسانیکه دنیا را خواستند بآنکه خواستیم آنچه خواستیم میدهیم هر که
رو با آن کردن نیز رو باک میکند و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که یا ابن آدم ان رضیت
بما قسمت لک ارحت قلبک وانت محمود عندی وان لم ترض بما قسمت لک سلطت
علیک الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ثم لا تنال منها الا ما قسمت لک وانت
مذموم عندی ای پسر آدم اگر راضی شدی بانچه قسمت کرده ام بجهت تو در راحت خواهی بود و در نزد من
پسندیده میباشی و اگر نه بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را تا در عقب آن بدوی مثل دویدن حیوان وحشی
در صحرا و باز بتو نخواهد رسید مگر آنچه مقدر شده است و با این حال ناپسندیده و مذموم میباشی در نزد من از
از امیر المؤمنین ع

از امیر المؤمنین ع روایت شده است که ان اخسر الناس صفقة واخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه
فی طلب آماله ولم تساعده المقادیر علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته وقدم علی الآخرة [illegible]
بتبعته بدرستیکه زیانکارترین خلق در قیامت کسی است که بدن خود را کهنه نماید در پی آرزوهای خود و مساعدت
ننماید باو تقدیرات الهی پس با دل پر حسرت از دنیا برود و با بارهای معصیت وارد آخرت گردد چه بسیار
از اشخاص که شب و روز در پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال دنیا دویدند و کام خود را از آمال خود شیرین
نساختند چه بسیار کسی کردند را بدنیا فروختند و از اشجار آمال روزگار بری نچیدند حکایت و قصص
در این باب بسیار است لیکن واضح تر از همه حکایتی اشخاصی است که بجهة ریاست و بزرگی و بجهة طمع درهم
و دینار دنیا سرا برافرت اختیار و بجبر سید ابرار و جگر گوشه احمد مختار صلی الله علیه و آله بیرون رفتند که حاکم
که هیچ یک بمراد دل نرسیدند در همین دنیا بسزای خود رسیدند به پست ترین درکات وارد گردیدند و به بدترین عذابها
مبتلا شدند شیخ صدوق ره در عیون به سند روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت از اجداد خود از رسول
خدا ص روایت کرده اند که فرمودند کشنده حسین ع در تابوت است از آتش که نصف عذاب اهل دنیا را او میکنند و دست
و پایش را بزنجیرهای آتش در آورده اند و او سرنگون بجهنم می اندازند تا قعر جهنم و له ریح یتعوذ اهل النار الی ربهم
من شدة نتنه و او را بوی گندی میباشد که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عقوبت آن وهو فیها ذائق
العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی قتله و او با جمیع کسانی که یاری او کرده اند در قتل آنحضرت مخلد خواهد بود
در دوزخ ناگزیر عذاب ابدالابد بایشان خواهد رسید هرچند پوستهای ایشان بسوزد هر پوستهای نو برایشان بروید باز بلند
عذاب او ساعتی عذاب ایشان سست نمیشود و ایضا بسند خود روایت کرده از رسول خدا ص که بعد از فوت
هرون موسی عرض کرد بار الها ان اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت او را
بیامرز وحی آمد بسوی او که یا موسی ان سألتنی فی الاولین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین
ابن علی علیه السلام فانی انتقم له من قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را شفاعت تو رد
نمیشود بغیر از قاتل حسین بن علی علیه السلام که البته انتقام خواهم کشید از او و ایضا شیخ صدوق ره در کتاب ثواب
الاعمال روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمودند که ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا قاتل
الحسین بن علی و یحیی بن زکریا در جهنم منزلی هست که هیچ صاحب گناهی از آن مستحق نمیشود مگر
حسین بن علی و یحیی بن زکریا و در حدیث دیگر فرمودند یخرج علیهم شیاطین امتی لو ان احدهم شفع

لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مَا شَفَعُوا فِيهِ اشرار امت منبر ایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل آسمانها
و زمینها خواهند یکی را از ایشان شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد گردید و ایشان در آتش مخلد
خواهند شد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که چون این آیه نازل شد وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا
تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ الخ که در مذمت جماعتی
یهود میباشد که شکستند عهد الهی را و تکذیب کردند پیغمبران او و کشتند اولیای او را حضرت پیغمبر فرمودند
اَفَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِمَنْ يُضَاهِيهِمْ مِنْ يَهُودِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ آیا خبر دهم شما را از جماعتی از یهود این امت که شبیه است
آن گروه یهود میباشد عرض کردند بلی یا رسول الله قال قَوْمٌ مِنْ اُمَّتِي يَنْتَحِلُونَ اَنَّهُمْ مِنْ اَهْلِ مِلَّتِي يَقْتُلُونَ
اَفَاضِلَ ذُرِّيَّتِي وَاَطَائِبَ اَرُومَتِي وَيُبَدِّلُونَ شَرِيعَتِي وَسُنَّتِي وَيَقْتُلُونَ وَلَدَيَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَمَا
قَتَلَ اَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَيَحْيٰى و ایشان جماعتی از امت منند که دین مرا بر خود می بندند و میکشند
بزرگان ذریه مرا و پاکیزگان عترت مرا و تبدیل میکنند شریعت مرا و میکشند دو فرزند حسن و حسین مرا چنانکه
اسلاف یهود کشتند زکریا و یحیی را و صلی الله علی الباکین علی الحسین علیه السلام محبة و شفقة و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس چهارم از کتاب مهیج الاحزان الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَيْرِ
خلقه محمد صلی الله علیه و آله الطاهرین و بعد قال الله سبحانه و تعالی يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا اَنْصَارَ اللّٰهِ
كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ فَآمَنَتْ
طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَاَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ جناب اقدس الهی
عزت میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید انصار و یاوران خدا چنانچه عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از
یاوران من بسوی خدا حواریین گفتند ماییم یاوران خدا پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر شدند
پس تایید کردیم مومنان را بر دشمنان ایشان پس غالب شدند بر ایشان با آنکه خداوند جلیل چون غالب است بر هر چیز
هرگز او را احتیاجی نیست و عجز عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب
جلال عظمتش خاضع و پستر میباشد و هر صاحب قوتی در جنب قدرت و قوتش ضعیف و حقیر میباشد و چگونه
چنین نیست و حال آنکه موجد هر ذی حیات و خالق هر صاحب قدرت و اوست بخشنده قدرت و قوت و مفیض
هر وجود و برکت هزار هزار عالم در آن واحد است اگر خواهد موجود نماید و اگر خواهد معدوم می نماید فلا قوة الا بالله
له الحکم و له الامر پس از اینکه حق تعالی مومنان را بسوی یاری خود خوانده است و نسبت نصرت را بخود داده لابد است
از ارتکاب

از ارتکاب خلاف ظاهر و تجوز پس مراد از نصرت کسی است که اخص و اقرب بنده او و یا نصرت دین و شریعت او است
که اخص از هر جزئیت نسبت باو و مرجع هر دو بسوی یکیست پس مقتضای آیه شریفه همه مؤمنان مامورند بنصرت
دین الهی و تایید شریعت و ملت او بلکه بر می آید از آیه که مقتضای ایمان و از لوازم آنست پس هر کسی که مقتضای
این لازم است سعی در نصرت دین و اعلاء کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مفسدین
بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و همین گروه بوده که ایشان را در کتاب الهی گاهی بانصار الله تعبیر
فرموده و گاهی بجند الله و گاهی بحزب الله و هر یک از انبیا و اوصیا و علما و شهدا و صلحا بیک نحوی نصرت دین الهی
نموده اند و می کنند و یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که عداوت با خدا و رسول بسته و در مقام تخریب بنیان
شریعت او بر آمده قتال و جدال میکنند و دفع شر ایشان را از اسلام می نماید و یکی بلسان و زبان با دشمنان مجادله
و مقاتله می نماید و به تیغ زبان و تیر بیان بتهای معاندین را بر خاک و سر و ریش ایشان را پامال نموده بر خاک
هلاک می اندازد و دیگری بمداد قلم و زبان شهادت مخالفان را دفع بلکه گردنهای گردنکشان را قطع نماید
و بالجمله هر کسی بیک نحوی در اعزاز دین و اعلاء کلمة الله کوشش نموده خود را داخل در حزب و جند الله نموده اند
تا ام اگر ممکن است دست و پای بزن و خود را در این طریقه منسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را مشرف یاب
این شرف گردان اگر نتوانی بشمشیر و نیزه با دشمنان ایشان جهاد کنی که اگر کشته شوی شهید باشی و اگر بکشی
سعید گردی و اگر نتوانی پس با لسان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار و اشرار بر آور و خود را در زمره
علما ابرار داخل کن و در روز شمار رو سفید باشی و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاوری کن ناصران دین الهی را
بدست و زبان و آرزو کن که کاشکی من هم از یاوران دین الهی بودم و سر خود در راه دوست میدادم تا از این
نعمت عظمی و عطیه کبری محروم نبودم که بهمین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی بود چنانچه جناب امام
رضا علیه السلام بریان بن شبیب فرمودند یا ابن شبیب ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل
ما لمن استشهد مع الحسین علیه السلام فقل متی ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا
عظیما اگر میخواهی که از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین شهید شدند پس هر گاه یاد کنی آنحضرت را
بگو که کاشکی من هم با او بودم و جان خود را نثار آنحضرت میکردم و برستگاری عظیم فایز میشدم و در حدیث دیگر
از بعض ائمه وارد شده که کسی از نصرت و یاری ما عاجز باشد پس در نماز خود لعنت کند بر دشمنان ما

برساند خدا او را و از جمیع ملایکه که از ثری تا عرش میباشند که ایشان مساعدت می نمایند او را در لعن کردن پس
مضاعف میگرداند لعن شود میگویند اللّهم صلّ علی عبدک هذا الّذی بذل ما فی وسعه وگوید حق تعالی الّذی من
هذا الفعل خداوندا صلوة ورحمت فرست بر این بنده است که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده قدرت داشت بجای آورد پس
ندا از جانب الهی میرسد که دعای شما را شنیدم و مستجاب کردم ورحمت خود را بر روح او فرستادم و او را از نیکوکاران گردانیدم
بدانکه اول کسی که نصرة دین الهی نمود پیغمبر خدا صلّی الله علیه بود که سبقت نمود بر همه مجاهدات و بدست و زبان و مال وجان در راه خدا
جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و از او دید محمد رشید با آنجناب ظلمها کردند که باعث نکرد چنانچه در حدیث است ما اوذی
نبیّ مثل ما اوذیت ظلمی که بمن کردند بر هیچ پیغمبر نکردند تا اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت و بعد از آن امیر
المؤمنین ع بود در همه جا نفس نفیس خود بقربانی نمود و تبلیغ آن شهسوار دمار از روزگار کفار برآورده خرمن وجود کفار را بشعله
ضربت شمشیر آتش زده و از نهاد اهل کفر و عناد برآورد و به تیشه ستیزه مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از زمین بر
کند اگر شمشیر او نبود عمود اسلام نصب نمیگردید و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان برپا نمیشد و بعد از آن فرزند مظلوم
امام حسین ع که قدم در راه مردانگی زده لوای نصرة الهی را برافراشت و بجان و مال مجاهده نمود و چون خود را بجمیع
ذلة فدا نمود در نصرة دین الهی مقدم دید و بار غمهای بلا را نمود و با منافقان سازگاری ننمود زیرا که میدانست اگر
باین حال مجاهده میکرد این معدود چند که حق پرست میباشند هلاک خواهند شد و دین الهی بالمرّه معدوم خواهد
گردید و جانب حق پرستی یک مرتبه برچیده خواهد شد و نام و نشان حق برطرف خواهد گردید و از اینجاست که در اخبار وارد شده
که صلح آنحضرت با معاویه کردیر او بیشتر میباشد از آنچه آفتاب بر او میتابد لیکن چون حق و حق پرستان ضعیف دیدند
فرصت را غنیمت شمرده در صدد استحکام بنای کفر و طغیان و تشیید اساس بنیان شیطان برآمده مردم را بسیرة باطل
دعوة نمودند و بر طریقه شیطنت وا داشتند و بعضی بظلم و ستم و دست و پا بریدن و حبس و تازیانه زدن و پاره بخوف
و وعید و تهدید و بعضی بتطمیع سیم و زر و بعضی را با بلندی منصب و بزرگی از دین بیرون کردند پس احادیث موضوعه
بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگران را مذکور نمودند و افترا و دروغ باهل حق نسبت دادند و دلهای
خلق را از حق پرستی بری کرده محبت شیخین و بنی امیه در سینه‌ها رسوخ کرده و بجای آن عداوت اهل بیت در دلها
ریشه کرده تا آنکه لعن و سبّ فاطمه علیها السلام را از لوازم نماز نمودند و بعد از نمازها در قنوتها و خطبه‌ها و اذان و غیر ذلک
لعن میکردند حتّی آنکه اگر فراموش مینمودند قضا میکردند خطیبی در مصر روزی فراموش کرد لعن بر حضرت امیر را و بعد از
خارج از دروازه در بیرون راه متذکر گردید قضا کرد و بجهة ترک مسجدی در آنجا بنا کردند و از آن مسجد ذکر نام اسم گذاشتند بر بود
و انصار رسیده میکردند و اگر کسی را متهم میکردند او را میکشتند معاویه نوشت باطراف بعمال خود سفارش میکرد که در هر جا
شیعه‌ای کان بریده یا کسی که علی و فاطمه و حسن یا حسین نام داشته باشد او را بکشید تا آنکه چندین هزار بتهمت کشتند
وهر کسی

وهر کسی شعری در هجو علی و فاطمه میگفت یا در مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوایز عظیم میدادند و کرده باشی در
مذمت ایشان و یا در مدح دیگران نقل میکرد او را خلعتهای فاخره میدادند و صاحب جلال میگردانیدند و در مکتب خانه‌ها
بمعلمین سفارش می نمودند که طفلها را بعد از شهادتین لعن و سبّ امیر المؤمنین را بیاموزند و بالجمله طریقه خداپرستی مستور
گردید سواد ظلم و کفر عالم را گرفته اساس و بنیان ضلالت مستحکم گردید آثار پیغمبر برطرف شد و اساس هدایت مندرس و اعلام
هدایت منطمس گردید کار بجای رسید یهود و نصاری زبان طعن باهل اسلام گشودند و کفار را از کردار خود راضی شدند اهل اسلام
از آل امام دانستند هیچ کوشش سالهای سال به پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال طریقه کفر و جاهلیت نزدیک شد
که دین نبوی ضایع و بیفایده گردد و چون امر باینجا رسید سید الشهدا اقدام بنصرة در میدان مردانگی نهاد و علم افتخار در
عرصه جوانمردی افراشت در نصرة دین الهی از جان و مال و فرزند و عیال دست برداشت سینه را سپر کرده از تیرها و نیزه‌ها
و شمشیرها رو نگردانیده از کوه کوه پرچان پرچمی کوفیان پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا داده و نیزه‌های دشمنان
بجان خرید تا آنکه سر شریف او را بریدند و عیالش را اسیر کردند سر شریف او را به نیزه‌ها زدند در شهرها و معموره گردانیدند و عیالش را
بر شتران سوار نمودند و در مجالس عوام احضار نمودند تا همه کس مطلع شدند چون این امری بود که نمی توانستند
بر کسی مشتبه نمایند یا انکار کنند همچنانچه اعمال شنیعه معاویه را انکار میکردند یا مشتبه کرده یا توجیهی نمودند که مجتهد
و خطا بر مجتهد جایز است لیکن کشتن جگر گوشه پیغمبر که همیشه میفرمود حسین منّی و انا من حسین توجیه نمی توانست و این
عمل قبیح را مشتبه نمیتوانست کرد و این را از قبیل خطا و مجتهد نمی توانست شمرد زیرا که بر همه اهل اسلام و غیره معلوم شد
که زنان و اطفال بی گناه را تقیه نمیباشد و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود و چون این امر
شنیع واقع شد مردم متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانه پیغمبر یعنی چه و اگر تقیه کرده بود کشتند چرا بدن
شریفش را بخاک انداختند و سر منورش را در بلدها گردانیدند و عیال او را اسیر گردانیدند و اسیر کردند و اطفال
او را اکشتند و علاوه بر این آثار غریبه در عالم مشاهده میشد که هرگز نشده بود یعنی اینکه از آسمان خون
بارید و زمین را بیقرار دیدند و یکی آفتاب و ماه را تاریک یافتند و یکی از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند
و یکی گریه وحشیان و مرغان را دیدند و بالجمله حیات عالم متغیر گردیده دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده دیدند
لهذا از هر طرف اداک کرده و بعضی شوریدند و دانستند که آنچه کرده و میکنند باطل بود اگر باین طریقه بمانند
هلاک میشوند تا پنج و ریشه آن گروه را از جا کنند و بدعتهای ایشان را برطرف کردند و اهل نفسی گشتند و از هر گوشه
سر برآوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت شریک در نصرة دین خدا و تائید شریعت

غزا اصحاب و انصار آنحضرت بودند زیرا که ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند و عیال بر داشتند و در نصرت
فرزند پیغمبر خدا جانفشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزهای دشمنان رو نگردانیدند الا رضوان الله علیهم اجمعین

مجلس پنجم از کتاب مفاتیح الاسرار منتخب شده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و بعد فقد قال الله سبحانه و تعالی فی کتابه الکریم یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم والله غفور رحیم
جناب اقدس الهی بمؤمنین خطاب کرده میفرماید ای گروهی که بخدا ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری از معاصی الهی
پیشه نمائید و ایمان آورید برسول او که عطا نماید خدا شما را دو نصیب از رحمت خود قرار میدهد برای شما نوری که بآن راه راست را
بیابید در ظلمات و میبخشد شما را و خدا بخشنده و رحم کننده است کفل و حظ و نصیب اعظم را گویند و دو نصیب
بزرگ نعمت دنیا و آخرت میتواند مراد بود و خلاصی از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود چنانچه
بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت
کفلین من رحمته را بحسنین تفسیر فرمودند و نوری که بآن در ظلمات بجهت یافتن راه نجات قرار داده اند بائمه هدی تفسیر
کرده اند و در روایت دیگر نور را بعلی ع تفسیر کرده اند از آنکه ایشانند انوار مقدسه الهی عالم را بنور وجود
خود روشن نمودند و سبیل نجات را از ظرف ضلالت و شبهات امتیاز داده اند طریق معرفت را واضح و هویدا نموده
که خدا را پرستی و هویدا و لایح فرمودند هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرد
و هر کسی لوای بندگی افراشت از بیانات آن سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور تمام
هدایت و نجوم شبستان رسالت و مراکز دوایر امامت و صلاح و فلاح امت ایشانند بحار عامره ربانی و حجج
قاطعه سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و رابطه علم و ایقان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار معادن
حکمت و مساکن برکت منازل تقوی و محافل هدی اعلام الهدی و منار البلاد و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام دعائم الاسلام
فلک دریای معرفت الهی و واقف اسرار نامتناهی ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون و از حضرت امام رضا ع
روایت است در حدیث طولی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا و من لم یکن منا
فلیس من الاسلام فی شیء یعنی ما نور و روشنی دهنده بجهت کسی که پیروی نماید ما را و راه نماینده از برای کسی
که هدایت یابد بما و کسی که از ما نیست نصیبی از اسلام در او نیست بنا فتح الله و بنا ختمه و بنا اطعم عشب
الارض و بنا یمسک السموات ان تقع علی الارض الا باذنه و بنا ینزل الغیث من السماء بما ابتدا کرده بآن ختم
مینماید

٦٠

مینماید و بواسطه ما گیاه از زمین بر می آید و میروید و ببرکت ما آسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهت ما بارش از آسمان میریزاند
و بواسطه ما شر و درد و بلا را از خلق دور میدارد و در همه از زمین فرو رفتن باز میدارد و به دوستی ما منتفع مینماید
در صوره دوم که شما در قبرهای شما و در نزد برضوان از قبر و در نزد صراط و میزان و در وقت داخل شدن در بهشت
فی کتاب الله مثل المشکوة فالمشکوة فی القندیل نور علی نور تا آنکه خدا امام را در قرآن تشبیه کرده بچراغ
بسیار نور دهنده که در قندیلی بوده باشد نور دهنده فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمه یهدی الله
لنوره من یشاء یهدی الله من یشاء لولایتنا بنور ولایت ما هر که خدا خواهد هدایت نماید کسی که ما را دوست
دارد سزاوار است که خدا او را مبعوث نماید با روی نورانی نحن الحجاب و نحن النقبا و نحن النور بعد الظلمات و در این منوال
آنچه تفسیر شده وارد شده در آیه کریمه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور را
باسلام و ولایت ائمه دین تفسیر شده و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر ع پرسیدم
از تفسیر آیه فی سوره تغابن فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابو خالد
بخدا قسم که نور که خدا امر فرموده بایمان آوردن بآن ائمه ع از آل محمد اند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم نوری
که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات و الارض والله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب
المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر
میباشد از آفتاب تابان بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب مینمایند نور ایشان را
از هر که میخواهند بدانکه اطلاق نور بر آن انوار مقدسه از باب الحقیقه است چنانچه از این حدیث و غیر آن از اخبار
بر می آید و ذکر آنها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهیه که مستور بجلابیب ابدان شده اند
و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب بر داشته شود خلایق متحیر شوند از انوار ایشان
چنانچه ملایکه متحیر شدند در ابتدای امر چنانچه شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا ع
نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا ع که آنحضرت از پدران خود از امیر المؤمنین روایت کرده که آنحضرت
از رسول خدا ص روایت کرده آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر فرمود
که پرسیدم از آنحضرت که پس تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران مرسل را تفضیل داده بر ملائکه مقربین
و فضیلت زیادتی بعد از تو از ائمه است بعد از تو و ذریت تو الملائکة لخدامنا و خدام محبینا یا علی الذین یحملون

خدا ام ما دوستان ما میباشند یا علی حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند برای آنکه
ولایت ما را قبول کرده اند یا علی اگر ما نبودیم خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد بهشت و آتش و خلق نمیشد آسمان و
زمین چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی چون ملائکه ارواح ما را یک نور
دیدند امر ما را عظیم شمردند پس ما تسبیح کردیم خدا را تا بدانند ملائکه که ما مخلوق میباشیم و خالق عالم منزه است از صفات
ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت و شان ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبودی بجز خدا نیست تا بدانند
که ما بنده و مخلوق خدائیم و خدای سزاوار پرستش نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس
چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل و شان او بزرگتر از آنست که عقل کسی
بآن تواند رسید پس چون مشاهده کردند آنچه خدا بما انعام کرده از وجوب اطاعت ما پس ما حمد کردیم خدا را
تا بدانند آنچه را سزاوار است خدا از ما از حمد بر نعمتهای عظیم او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه ما هدایت
یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید او پس چون خدا آدم را خلق نمود ما را در صلب او قرار داد امر فرمود
ملائکه که سجده کنند آدم را بجهت تعظیم ما پس چگونه ما از ملائکه افضل نیستیم و چون بمعراج رفتم باسمان رسیدم
جبرئیل اذان و اقامه گفت بمن گفت پیش بایست که توی مقتدا گفتم آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که
خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر جمیع انبیا تفضیل داده پس مقدم شدم و نماز کردم و لا فخر [illegible]
در پیش چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ایستاد گفت پیش برو گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت
این منتهای قرب و مقام منست اگر از آن تجاوز کنم بالهایم سوخته میشود پس فرود بردند در نور آنقدر که خدا میخواست
پس ندای آمد که یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت ندا آمد که توی بنده من و منم
پروردگار تو مرا پرستش کن و بمن توکل کن بدرستیکه توی نور در بندگان من و رسول و حجت منی بر خلق تو و جمیع
کسانی که ترا متابعت کنند خلق کردم بهشت را و بجهت مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهت اوصیای تو قرار دادم کرامت را و بجهت
شیعیان ایشان لازم کردم ثواب را من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیائک
المکتوبون علی ساق العرش اوصیای تو آنهائی اند که اسامی ایشان بر ساق عرش
مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم در هر نوری بخط سبز اسم وصیی از اوصیای
من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی من عرض کردم پروردگارا
ایشانند

ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیا و اصفیای من و حجتهای من بعد از تو بر خلق و ایشان اوصیای
و خلفای تواند بعد از تو بعزت و جلالم که بایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و بآخر ایشان پاک
میگردانم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید که از این حدیث و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند
که بلباس این صورت متلبس باشند و ممکن است که مراد از اینکه حق تعالی فرموده و یجعل لکم نورا تمشون به در
باعتبار این میباشد که ایشان هادیان راه نجاة و دلیلان طریق خداپرستی اند همچنانچه بنور ظاهری از ظلمات ظاهری
خلاص میشوند و همچنین بدلالت ایشان از ظلمات واقعی نجات یافته بمقصود اصلی میرسند و این معنی خود
ظاهر است زیرا که هر کسی که طریق معرفت را شناخته از بیانات ایشان شناخت و هر کسی که راه بسوی بندگی
خدا یافت چنانچه شیخ صدوق در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که پیغمبر فرمود در حدیثی نحن
العاملون بامره والداعون الی سبیله بنا عرف الله و بنا عبد الله نحن الادلاء علی الله و لولانا
ما عبد الله یعنی مائیم عمل کنندگان بامر خدا مائیم خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد و بواسطه ما پرستش
او کرده شد مائیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش خدا نمیکرد و چنانچه از این حدیث و از احادیث دیگر ظاهر میشود
هر کسی که در عالم ارواح راه بسوی معرفت الهی برد بواسطه ایشان بود چنانچه شیخ صدوق از جابر بن عبدالله روایت
کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که فرمود که خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از نوری خلق کرد پس شیعیان
ما را از نور ما خلق کرد پس ما تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را ایشان
نیز تقدیس کردند خدا را پس ما تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان نیز تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت
او کردیم و ایشان نیز کردند پس خلق فرمود خدا آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و
نمیشناختند تسبیح و تقدیس و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما بیگانگی یاد کردیم خدا را
پس ملائکه نیز بیگانگی خدا اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما تسبیح را نمیدانستند
فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا یعنی مائیم خدا را بیگانگی پرستش می نمودیم در حالتی که کسی بجز
ما موحدی نبود اما آنکه حسین [illegible] کشتی نجات است و [illegible] عظیم از کرامت الهی میباشند پس [illegible]
هر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند منبع کرامات و ایشانند وسیله عظیم
بسوی رحمت چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا فرمود بجهت حسنین من احبهما کان
معی فی الجنة و من ابغضهما کان فی النار کسی که ایشان را دوست دارد [illegible] میباشد

در بهشت و کسی که دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق مخالفان از ابی هریره روایت شده که
پیغمبر خدا بیرون آمد بسوی ما و حسن را بدوش راست و حسین را بدوش چپ سوار کرده بود که گاهی این را
می بوسید و گاهی آن را تا بما رسید مردی پرسید تو ایشان را دوست میداری فرمودند مَن اَحَبَّهُما فَقَد اَحَبَّنی کسی
ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و از پیغمبر خدا روایت کرده اند که فرمودند اَنَا المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادی
بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب خدا و بواسطه علی هدایت یافتید پس این آیه در شأن ما نازل شد اِنَّما اَنتَ
مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ پس فرمودند و بالحسن اُعطیتُم الاِحسانَ و بالحسین تَسعَدونَ و بدا
وَ اِنَّما الحُسَینُ بابٌ مِن اَبوابِ الجَنَّةِ مَن عاداهُ حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ ریحَ الجَنَّةِ آگاه باشید که حسین دریست
از درهای جنت کسی که او را دشمن دارد بوی بهشت بر او حرام است ای والله حسین دریست از درهای بهشت
که تا قیامت اکثر خلق از این در داخل بهشت میگردند یا بجهت زیارت او یا بجهت گریه بر او یا بجهت اعانت بر زوار او
یا بجهت اعانت بر گریه کننده گان او یا بجهت اقامت عزای او و یا بجهت امور دیگر که مرجعش بسوی او است والسلام
علی الباکین والمنابرین علی الحسین علیه السلام مجلس ششم از کتاب صحیح الاخبار بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فقال تعالی الله سبحانه
و تعالی اِنَّ اللهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنینَ اَنفُسَهُم وَ اَموالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ یُقاتِلونَ فَیَقتُلونَ وَ یُقتَلونَ وَعداً عَلَیهِ حَقّاً فِی
التَّوراةِ وَ الاِنجیلِ وَ القُرآنِ وَ مَن اَوفی بِعَهدِهِ مِنَ اللهِ فَاستَبشِروا بِبَیعِکُمُ الَّذی بایَعتُم بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ
العَظیمُ بدرستیکه خدای تعالی خریده است جانها و مالهای مؤمنان را و بعوض آن دار کرامت خود داده است پس
میکشند و کشته میشوند در راه ما و وعده کرده ایم وعدهٔ حق در توراة و انجیل و قرآن و کیست که وفا کند بعهد او بیش از
او پس شاد باشید باین معامله این است رستگاری عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی تا ثابت
قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بلندتر و هر کسی که سعیش در فرمان برداری الهی زیادتر مقاماتش در بهشت
خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنست که بنده از جان خود بگذرد و در راه محبوب خود فدا کند
زیرا که عزیزترین اشیاء جان شخص است که مقدم بر همه چیز است و هر چیز را بجهت آن میخواهند و از این جهت است
که مجاهدین راه خدا افضلند از غیر مجاهدین چنانچه حق تعالی میفرماید که فَضَّلَ اللهُ المُجاهِدینَ عَلَی القاعِدینَ اَجراً
عَظیماً در جنگ و چگونه چنین نباشد و حال آنکه از مال و جان خود دست برمیدارند و این مرتبه مرتبه بلندیست
و امتحان عظیمی است این است که خدا میفرماید که مال و جان ایشان را خریده ام و بعوض آن بهشت میدهم
و در خصال

در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت از پدرش و از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده است که فرمودند از برای بهشت هشت در است دری از آن داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و دری داخل میشوند
شهیدان و صالحان شیخ طوسی بسند خود از پیغمبر روایت کرده است که فرمود لِلشَّهیدِ سَبعُ خِصالٍ مِنَ اللهِ اَوَّلُ
قَطرَةٍ مِن دَمِهِ مَغفورٌ لَهُ کُلُّ ذَنبٍ اول قطره خونی که از بدنش میریزد همه گناهانش آمرزیده شود دوم آنکه
چون افتاد سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامهای بهشت باو میپوشانند چهارم آنکه خازنان
بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او با خود داخل بهشت نمایند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت ببیند
ششم آنکه [illegible] بروح او گویند در هر جا که از بهشت خواهی قرار گیر السّابِعُ اَن یَنظُرَ فی وَجهِ اللهِ وَ اِنَّها لَراحَةٌ
لِکُلِّ نَبِیٍّ وَ شَهیدٍ و از پیغمبر خدا روایت شده که بهشت را دریست که آن را باب المجاهدین مینامند که ایشان
داخل بهشت میشوند از آن در در حالتی که شمشیرهای خود را حمایل کرده باشند و ملائکه ایشان را مرحبا میگویند و میگویند که خوش
آمدید و اهل محشر نظر بایشان میکنند و با آنچه خدا بایشان عطا فرموده از کرامت خود و در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین
روایت شده که فرمودند اَلجِهادُ بابٌ مِن اَبوابِ الجَنَّةِ فَتَحَهُ اللهُ لِخاصَّةِ اَولیائِهِ وَ هُوَ لِباسُ التَّقوی جهاد دریست
از درهای بهشت که خدا آنرا از برای خاصان اولیای خود گشوده و این است لباس تقوی و درع الحصینة و جنة
الوثیقة الاولی من اهل ذلک الشهداء من الانصار و الاقرباء آگاه باشید که از اهل آن میباشند از یاران و خویشان
ما و از پیغمبر خدا روایت شده است که فرمودند فَوقَ کُلِّ ذی بِرٍّ بِرٌّ حَتّی یُقتَلَ فی سَبیلِ اللهِ فَلَیسَ فَوقَهُ بِرٌّ بالاتر از
هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود در راه خدا چون کشته شود در راه خدا بالاتر از آن دیگر نیکی نباشد و نیز فرمودند که جبرئیل بمن
خبر داد که چشمهایم روشن شد و دلم شاد شد و آن این است که گفت یا محمد هر کسی از امت تو بجنگی بیرون آید و قطره باران
بر او برسد و در آن راه یا [illegible] درد سری که باو میرسد شهادتی است از برای او در قیامت و این مقام از مقامات
عدیده و مراتبی است متفاوته افضل آن آنست که در خدمت امام عادل با نیت درست جان خود را بدون طمع دنیوی
در بازد و افضل مجاهدین کسانی اند که سابق بسوی جهاد بوده اند نظر بظاهر آیه شریفه لا یَستَوی مِنکُم مَن اَنفَقَ مِن قَبلِ
الفَتحِ وَ قاتَلَ و باجماع امت سابقین بسوی جهاد اهل بدر بودند که در جنگ بدر که اول جنگهای بزرگ پیغمبر
بود با کفار که خود بجنگ رفتند [illegible] بایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام بود پس کسانی
که پیشی گرفتند بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند و اسلام و پیغمبر اسلام را یاری کردند افضل
از دیگران بودند و لیکن ظاهر است که اهل بدر بجهت پیشی گرفتن ایشان به پیغمبر و وعده های الهی بنصرة ایشان

برکفار روا و بوصل از مال و جان خود نبودند و اگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب بودند
لیکن بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین نیز چون مدینه را دار هجرت گردانیده بودند مدینه بمنزله وطن ایشان
بود و لیکن جمیع بخانه و عیال خود بودند و چون در اینها تأملی کنی دانی که کسانی که در خدمت سید الشهدا شهید
شدند بوجوه عدیده اولی و احرا شدند بافضلیت از سایرین زیرا که همه ایشان در بلاد غربت بدلت کرده بیچه
گرفتار و با اینکه ایشان را امان میدادند و امارت و ریاست می بخشیدند ترک آن کرده و میدانستند
که اصلا چاره نیست بجز کشته شدن نظر بخبرهائی که از پیغمبر و امیر المؤمنین ع رسیده بود و سید الشهدا
نیز کرات و مرات صریح میفرمودند همه کشته خواهیم شد دست از یاری کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه
کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا با علی مرتضی
و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند و ایشان را بعزت دفن کردند و شهدای کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند
مجاهدین بدر بنابر اشهر روایت سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد نفر تا هزار بودند و اصحاب
سید الشهدا بنابر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار و لشکر بدر چون بسیار متحیر بودند
حق تعالی جبرئیل را با هزار نفر از ملائکه و میکائیل را با هزار ملک و اسرافیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر فرستاد
و بنابر روایتی سه هزار ملک و بر روایتی پنج هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید
در سر داشتند از سهل بن عمرو روایت شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم میان آسمان و زمین
که هر یک علامتی داشتند و کافران را میکشتند و اسیر میکردند در روایت دیگر راوی میگوید من و پسر عمم
در سر آب بدر بودیم در روز جنگ و چون کمی لشکر رسول ص و بسیاری لشکر قریش را میدیدیم در نظر داشتیم که چون
لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر محمد ص بهزیمت روند ما ایشان را غارت کنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر
کفار چهار مقابل لشکر اسلام است که ناگاه دیدیم ابری بلند از لشکر پیدا شده و صدای اسلحه آن بگوش
ما رسید و ابر دیگر پیدا شد بعد از آن ناگاه اصحاب محمد ص دو برابر لشکر قریش شدند پسر عمم از آن حالت ترسید
و هلاک شد و من بخدمت پیغمبر رفته مسلمان شدم و از ... روایت شده که در روز بدر بسیار دستها
بریده شد و چرا ... ظاهر شد که خون از آنها جاری نشد و آن علامت ضربت ملائکه بود ابو برده گفت
در روز بدر سه سر آوردم بخدمت حضرت رسول ص و گفتم یا رسول الله دو سر را خود بریدم و سیم
دیدم که مرد سفید بلندی ضربت زد و این سر افتاد برداشتیم و نیزه تو آوردم حضرت فرمودند که فلان ملک
بود و در وقتی که آنحضرت فتح بدر را کرده از بدر کوچ کرده بمنزلی که اثیل میگفتند نازل شدند و نماز عصر آنجا
بجا آوردند یک رکعت از نماز عصر کرده بود تبسم کرده بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمودند که
که میکائیل

که میکائیل بر من گذشت و بر بال او اثر گرد و غبار نشسته بود و تبسم نمود و گفت کافران را تعاقب کرده بودم پس
جبرئیل گذشت و بر مادیانی سوار بود و موی پیشانی اسبش گره زده بود و غبار بسیار بر بال اسبش نشسته بود
پس گفت یا محمد حق تعالی که در وقتی که مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی
حضرت فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار بدر در جنگ زیاده از هزار نبودند و ایشان زیاده از سیصد نفر متین بودند
و جرح و قرح در آمده بودند تا آنکه اوقات سوء بر پیغمبر خدا تلخ کردند و خدا در قرآن میفرماید اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و اصحاب سید الشهدا با آن قلت عدد و کمی از بسیاری کفار با کمال تشنگی
و با یکدیگر مطایبه و مضاحکه میکردند اصحاب بدر را اول بطمع غنیمت و قافله شام بیرون آمدند و وقتی که جبرئیل خبر داد که قافله
از دست شما رفت و کفار بقصد شما آمدند ترسیدند و گفتند ما بقصد جنگ بیرون نیامده ایم و در فکر این بودند که بیک نحوی
از این معرکه خلاص شوند و اصحاب سید الشهدا را امام میفرمود شما را اذن دادم روید و هر یک از ایشان میگفتند خاک بر سر دنیا
و زندگی دنیا بعد از تو زنده باشیم چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند نصرت یا مغفرت خواهد شد
و اصحاب سید الشهدا اگر کشته میشوند و اصحاب بدر را اسیر و غم اهل و عیال نبود و اصحاب سید الشهدا را بحیات اطفال خود
و بقای عیال و زن و فرزند و اصحاب بدر را آب بر روی ایشان نبسته بودند و اصحاب سید الشهدا با لبهای تشنه
و دلهای خشکیده شهید کردند اصحاب بدر را ملائکه یاری کردند و اصحاب سید الشهدا را کسی یاری نکرد تا کشته شدند
اگرچه ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند چون مقدر شده بود کشته شدن ایشان فایده نبخشید

مجلس هفتم از کتاب مفتاح الاحزان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
و النار للملحدین و لا عدوان الا علی الظالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین اما بعد فقد قال الله
تبارک و تعالی فی کتابه الکریم و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و
حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر
نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی ظاهر آیه شریفه بیان لزوم
بانیکی احسان و نیکوئی بوالدین است و بیان وجه استحقاق ایشان با حسان است که بجهة او متحمل مشاق عظیمه
میشوند زیرا که حمل میکند مادر او را از روی اکراه بجهة تعبی که باو میرسد و وضع میکند از روی اکراه بواسطه مشقتی
که باو میرسد و قصه کرد مدت حمل و رضاع که در مدت سی ماه است تا قدر آنچه باو میرسد و حکم بلزوم بانیکی احسان بوا
لدین از احکام مقرره شرعیه میباشد که در کتاب و سنت تکرار آن امر شده بلکه لزوم شکر ایشان را شکر منعم حقیقی

عقل باین عالم میباشد و معلوم است که انعام والدین بفرزندان انعامی است عظیم زیرا که اولاد واسطه وجود
او شده اند و تا بیان در زمانی که او خود تمیز نبود و نفع و ضرر خود نمی فهمید او را از مکاره محافظت کردند
و از برای او فکر گرفته باو خورانیدند و بر خود تنگ گرفتند بر او وسعت دادند لهذا خداوند جلیل شکر ایشان را عظیم
شمرده ان را مقرون بشکر خود گردانیده میفرماید ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر و بالجمله سفارش
الهی و تاکید در اکرام و احسان بوالدین و مذمت بر مخالفت و اذیت ایشان و عقوق فوق ان فوق
از انست که احصی است بلکه در قرآن احسان بایشان مقرون بتوحید خود گردانیده میفرماید و قضی ربک
ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا یعنی حکم فرموده خداوند تو که پرستش نکنید بغیر او را
و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد باحسان و نیکو کردن بوالدین و در حدیث وارد شده که یفعل
البار ما یشاء ان یفعل فلن یدخل النار و یفعل العاق ما یشاء ان یفعل فلن یدخل
الجنة احسان کننده بوالدین هر چه میخواهد بکند داخل جهنم نخواهد شد هرگز بهیچ عمل و عاق بوالدین
والدین هر عملی که میخواهد بکند که بهیچ عمل داخل بهشت نخواهد شد و از حضرت صادق ع روایت شده
که مردی آمد بنزد رسول خدا عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و نشاطی هم حضرت فرمودند
پس برو جهاد بکن در راه خدا اگر کشته شوی در راه خدا زنده میباشی و روزی داده میشوی و اگر در راه
خدا بمیری اجر تو بر خداست و اگر بر گردی از گناهان بیرون میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده گفت یا رسول
مرا پدر و مادر است پیر که بمن انس دارند و ناخوش دارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد حضرت فرمود جان
در پیش پدر و مادر خود الذی نفسی بیده لانسهما بک یوما و لیلة خیر من جهاد سنة قسم
بخدای که جانم در قبضه قدرت اوست که انس یافتن ایشان بتو در یک شب و روز بهتر است از جهاد در
یک سال چون این دانستی بدان که حیات دو حیات است حیات صوری و حیات معنوی و حقیقی و ان حیا
تیست که مرگ در پی ندارد و زندگانی است که فنای در عقب ندارد و عزتی است که ذلتی بجدا از ان نیست
و غنائی است که فقر در ان نمیباشد و شکی نیست که هرگاه والدین صوری که واسطه حیات صوری هستند
این قدر حق ایشان عظیم باشد در نزد عقل و شرع پس پدر و مادر حقیقی که باعث حیات حقیقی میباشند
حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود و والد حقیقی امام میباشد که بواسطه او حیات حقیقی حاصل میشود
بلکه این حیات ظاهر و این نشاه دنیویه و انچه در ان میباشد نیز بواسطه وجود ما یمن الوجود ایشان است
اگر از

اگر از برکت وجود ایشان نبود عالم و ما فیها نبود و خلق نمیشد و اگر از برکت نفوس قدسیه ایشان نبود نزول
برکات و دفع بلیات نمیشد عالم باقی نبود و این مراتب در نزد اهل معرفت بسیار واضح و هویداست و اخبار
اهل بیت تصریح باین شده مکرر اخبار چنانچه امیر المومنین ع بطارق شهاب میفرماید و در حدیث طولانی که فرمودند [illegible]
دایرة الایمان و سماء الوجود و قطب دایرة الموجود و ضوء الشمس المشرق [illegible] داخل [illegible]
و مثل ما و مثلها [illegible] ایشانند ابتدای دایره ایمان و فلک وجود و قطب دایره موجودات که دایره موجودات
بان مرکز میگردد و ایشانند روشنی افتاب و ماه و اصل و فرع حرمت و جلال ابتدا و انتهای آن و در حدیث دیگر از حضرت
باقر ع روایت شده که میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت باقر ع روایت شده که میفرماید در حدیث طولانی که بنا فتح الله
و بنا یختم الله و نحن ائمة الهدی فانا عروة الوثقی و نحن الاولون و نحن الاخرون و بنا افتتاح کرد ام عالم را
و بما ختم کرد ما ییم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی ماییم اولین و آخرین در آخر حدیث میفرماید نحن السراج لمن
استضاء و السبیل لمن اهتدی و نحن القادة الی الجنة نحن الجسور و القناطیر نحن السنام الا
عظم بنا ینزل الغیث و بنا ینزل الرحمة و بنا یدفع العذاب و النقمة و در این آیه شریفه مذکوره مفسرین
تفسیر والدین بحسنین ع شده چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که الانسان رسول الله و قوله
بوالدیه انما عنی الحسن و الحسین مراد از انسان در این آیه رسول خداست و مراد از والدین حسنین است
و بنابر این احسانا منصوب بر علیت است و حاصل مفاد ایه این میشود که وصیت کردیم انسان را [illegible] در باب
حسنین ع بجهت انتساب ایشان برسول الله و تتمه ایه صریح است برای معنی زیرا که حسین ع بود که مادرش
حمل او شد از روی اکراه و وضع نمود او را از روی اکراه چون خبر داده بودند باو که فرزند ترا شهید میکنند میگفت
چه میکنم فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث هست که چون پیغمبر را بشارت دادند بولادت حسین ع
و اینکه امامت در صلب اوست پس خبر دادند او را بشهادت آنحضرت پس جناب رسالتماب خبر ولادت
حسین بود و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه ع داد پس فاطمه حمل بر داشت او را از روی اکراه چنانچه حضرت
صادق ع فرمود فهل رایتم احدا یبشر بولد ذکر فکرهها ابا نه ایه که کسی را بشارت و ولد پسری
بدهند و ناخوشی داشته باشد حمل او یعنی که فاطمه بود که معلوم کراهت داشت بجهت انکه بادمیدید از جهة
شهادت او و وضع کرد او را از روی اکراه و این قطعه از حضرت صادق ع روایت کرده که نازل شد
جبرئیل بر پیغمبر ص و عرض کرد یا رسول الله خداوند جلیل ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه
متولد شود که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار باد مرا حاجتی نیست بفرزندی

کرامت سنه او را میکشند جبرئیل برگشت و باز عود نمود گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که امامت و ولایت
و وصایت را در او قرار میدهم جناب پیغمبر فرمود که راضی شدم پس آنحضرت فرستاد بنزد فاطمه که خدا بشارت میدهد
مرا بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه فرستاد که مرا بچنین فرزندی احتیاج نیست حضرت فرستاد که خدا در ذریه
او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را فاطمه فرستاد که راضی شدم حملته امه کرها و وضعته کرها و
حمله و فصاله ثلثون شهرا او را بحمل برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه و مدت حمل
و رضاع او سی ماه بود که شش ماه در حمل و بیست و چهار ماه در زمان رضاع و در حدیث دیگر جناب صادق ع فرموده
که در حق حسین ع نازل شده این آیه و وصینا الانسان الخ پس بمقتضای وصیت الهی احسان بایشان لازم
و بدلالت عقل و نقل اکرام ایشان که والدین حقیقی میباشند واجبست و متمم میباشد و شکر والدین المنعم
بشکر خدا است و احسان بایشان والدین است که مقارن با توحید است پس کسی که ایشان را شکر نکند خدا را شکر نکرده
و کسی که بایشان والدین احسان نکند توحید او ناقص گذاشته ابن جاوس ذکر کرده که اشکر لی و لوالدیک ما خلقت
شکر کسی که اگر نمیشدند ایشان خلق نمیشد و اگر ایشان را شکر کردی خدا را شکر کردی و اگر ایشان را تعظیم
کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشان را احسان کردی خدا را احسان کرده مگر نشنیده که ابن عباس از رسول خدا ص
روایت کرده که چگونه خدا عرش را و ملائکه را خلق کرد و امر کرد ایشان را که طواف کنند بدور عرش و تسبیح
کنند مرا پس طواف کردند و تسبیح کردند پس فرمود صلوات فرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت خود خلق
کرده‌ام گفتند که خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا پس فرمود که صلوات فرستید بر حبیب تا اینکه
کم کنیم تسبیح ترا و بجای آن تسبیح صلوات بر حبیب تو فرستیم پس نداء رسید بایشان که اذا صلیتم علی حبیبی محمد
فسبحونی و هللونی هرگاه صلواة بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان بایشان
از لوازم میباشد و بر دینکی ایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حکم بوجوب احسان بوالدین و عدم
جواز عقوق ایشان است پس چگونه نسبت بایشان که والد حقیقی و سبب وجود هر شیئی میباشند هر چیز لازم
نباشد احسان ایشان و تعظیم ایشان و هم صبر بایشان نیکی و احسان کردند و در یاری ایشان کوشیدند
در حدیث نزده جبرئیل ع خبر داد به پیغمبر که در ازمنه گذشته میشود سبط تو و ضریت او و احاطه کنند
بایشان لشکر اهل کفر و لعنت ثم عرجت الارض من اقطارها و مادت الجبال و کثر اضطرابها
اطراف زمین خواهند لرزید و کوهها حرکت و اضطراب خواهند کرد و دریاها بتلاطم و موج خواهند آمد و آسمانها بلرزه
خواهند آمد بجهت غضب و غیظ آنچه میکنند دشمنان تو با تو و ذریت تو و بجهت هتک حرمت عظیم شده تو
و لا

و لا یبقی شیئی من ذلک الا استاذن الله فی نصرة اهلک المستضعفین المظلومین و هم حجج الله بعد از
ایشان مگر اینکه طلب اذن میکنند از خدا در جهاد یاری اهل بیت تو که ضعیف و مظلومند پس تا نرگی در این که هر چه
ایشان را یاری کنند و در صدد حمایت اجان ایشان بر می‌آیند و انسانی که خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان
بایشان گروهی از انسان باشد ظلم میکنند و ایشان را ظلم میکنند و ایشان را میکشند و اسیر میکنند و گروهی از ایشان
فرار میکنند با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان دارند یاری نمیکنند اما گروهی بایشان یاری کردند و جان خود را بایشان
فدا کردند سعادت دنیا و آخرت را یافتند و کسی که بر ایشان گریه کند چنانچه ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده
از زرارة بن اعین که حضرت صادق ع با او فرمودند در حدیث طویل که ما من عین احب الی الله و لا عبرة
من عین بکت و دمعت علیه چشمی در نزد خدا محبوب تر از آب دیده در نزد خدا دوست تر نیست
از آن چشمی که بکربلا و بریزد آب خود را در مصیبت امام ع مجلس هشتم از کتاب مهیج الاحزان
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور عیون الباکین بنور بکاء الحسین و احیا قلوب المشتاقین
لشوق لقاء الحسین و بعد فقد قال الله عز شانه و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص
من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله
و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون بدانکه چون
پروردگار عالم عالم بخفایای امور میباشد و حقیقت واقع هر چیز در نزد او هویدا است و ظاهر و باطن همه چیز در نزد پروردگار
ظاهر علمش باشیا قبل از خلقت مساوی است پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج بامتحان نیست و تکالیف بندگان
خود را بجهت امتحان نمیباشد لکن از آنجا که عادة الله قرار گرفته که اتمام حجت بر خلق بجهت باشد تا احدی را بر او حجتی نباشد
بندگان خود را مثل کسی که خواهد امتحان کند و سعادت و شقاوت او را معلوم نکند بتکالیف چند متکلف و ببلای
چند مبتلا ایشان میگردانند تا مطیع از عاصی ممتاز شده و صابر از غیر جدا شود و اما تکالیف پس حق اینست که تکلیف
بجهت مصالح نفس الامر بوده حکمتهای واقعیه که آنها باعث این احکام مختلفه میباشند که حسن افعال موجب امر بان
و قبح شی موجب نهی از آن میباشد بجهتی که اگر مامور به فوت شود او ملام عاقل که می فرماید چنانچه در واقع نیستی
میدانسته که باید انرا بجا آورد و اگر قبح آن معصیت را درک قبح بر نخورد میدانست لزوم ترک آنرا اما در نظر
دنیا را خدا محل قرار و آرام و راحت و نعمت نداده بلکه او را دشمن داشته و از روزی که آنرا خلق فرموده بسوی او نظر
نکرده و بجز آنکه در نزد خدا اعتبار و مقداری نمیباشد لهذا میخواهد که دوستانش نیز میلی بان نداشته باشند و این

دارد او نباشد چه خود داند که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة و مرارة الدنیا حلاوة الآخرة شیرینی دنیا تلخی
آخرت و تلخی دنیا شیرینی آخرت است و نظر باینکه بعد از بسط خوان نعمت که نفس است که خود را از الوان اطعمه متلذذ باز
دارد و لهذا گاهی بنده خود را به تقصیر و پریشانی مبتلا و گاهی بمرض و ناتوانی مبتلا و گاهی بظلم و اذیت غیر مبتلا پس
میدارد و این لازمه نیست مگر آنچه میخواهد از راحت به بنده خود پس مثل این مثل طبیب است که امر میکند مریض
و شرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد از آنکه ملاحظه ثمرات آن از صحت و عافیت و حیات و بقا و التذاذ
بانواع لذائذ و ازمنه متمادیه مینماید میداند که طبیب را چه حقی عظیم در کردن او اکرم کودک طفلان یعنی و او را از او
ناخوشی دارند بلکه شاید از او دشمنی دارند و در حدیث است که پیغمبر فرموده ان الله یتعاهد ولیه بالبلاء
کما یتعاهد المریض اهله بالدواء خداوند عالم جستجوی نماید در مقام اصلاح در میاید به دوستی خود بلای دنیا
چنانچه جستجوی حال و اصلاح امور اهل مریض بمریضی خود بدوا دادن و ان الله لیحمی عبده الدنیا کما
یحمی المریض من الطعام و بدرستی خدا پرهیز میدهد بنده خود را از دنیا چنانچه مریض پرهیز میکند از طعام غیر
مناسب و حضرت سید الساجدین روایت شده که البلاء للظالم ادب و للمومن امتحان و للانبیاء درجة
و للاولیاء کرامة یعنی بلا در دنیا بجهت عاصی ظالم تادیب است تا متنبه شود و توبه و انابه نماید و از برای مومن امتحان
است تا صابر از غیر صابر و شاکر از غیر شاکر ممتاز و عاصی از مطیع معلوم شود و از برای انبیا درجه است که هر چند
او ممتحن بیشتر درجه او در مقام قرب رفیع‌تر میباشد و از برای اولیا تحفه و کرامت است پس از اینجا معلوم
میشود که در این بلاها و مصایب چه قدر حکمت میباشد زیرا که اقل مراتب این است که تادیبی بوده باشد او را از سوء
افعال و کفاره باشد بجهت قبایح اعمال یا سببی باشد بجهت استحقاق نعم باقیه میباشد خداوند عادتی با دوستان
نیست که ایشان را همیشه به بلاهای گوناگون مبتلا میدارد بلکه ایشان را نزدیک میخواهد نمود و دو شانیده لطف خود
گرداند حضرت صادق عرض فرمودند ان فی الجنة منزلة لا یبلغها العبد الا بالابتلاء فی جسده
در بهشت درجه عالیه است که پای کسی نمیرسد مگر [illegible] بدن او میرسد و این بلاها عطایا است که باید بر آن صبر کرد
بلکه شکر نمود زیرا که بجهت پاک کردن از کثافات معصیت میباشد و میخواهد ترا با خود آشنا بکند و تو از آن
گریزانی خدا با دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خسته خوشش میاید اذا احب الله عبدا اجعل فی قلبه
نائحة من الحزن اگر خدا بنده را دوست دارد در سینه دل او [illegible] محزون میدارد و خدا دیده گریان و سینه سوزان
دوست میدارد و انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم باری این مطلب واضح است
که بلا بمقربان و اولیا میرسد نیست الا بجهت رفع مقامات ایشان پس بمقامات عالیه نمیرسند مقربان مگر بصبر
کردن بر آنچه برایشان روا کرده چه اجر صابرین از حیطه حصر بیرون خداوند جلیل فرماید و جعلناهم ائمة لما صبروا
و حضرت امیر

و حضرت امیر [illegible] سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یا حتی اینکه در اخبار وارد شده که صبر نصف ایمان است حتی اینکه فرموده
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ایشان را پیشوایان خلق گردانیدیم که بعد از رفتنهای گنند بسوی امر ما
چون صبر کردند در راه ما آری تعبها و زحمتها کشیدند سالهای سال بر بلاهای امت محمد گردند ایشان را [illegible]
کردند و سر و دل ایشان را شکستند و بافتن ایشان را انداختند بار زره ایشان را شهید کردند و سر ایشان را بریدند و بزندان
انداختند و اسیر [illegible] ایشان کردند و [illegible] ایشان را نخواندند صبر کردند و [illegible] جبر ایشان مثل خاتم الانبیا نبود ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت و از این است که آنحضرت بسیار محنت کشید در دنیا خصوصا مصیبت کربلا مخصوص با جناب
میباشد هر وقت که آنحضرت یاد میکرد مصیبت اهل بیت خود را بی اختیار اشک گلنار از دیده بر رخسار ساری
جاری مینمود و نقل حضرت یحیی مناسب است که حضرت یحیی در بعلبک بود بعد از زکریا مبعوث شد برسالت
و مردم را بحق پرستی میخواند و پادشاه کافر و ظالمی در آنشهر بود به بت پرستی مشغول بودند مگر یک مرد و زن که مسلمان
بودند و ایمان خود را پنهان میداشتند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه خود میرفت بجای آن زن بجای پادشاه
بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و جمع کثیر از پیغمبران را کشته بود و در بعضی از روایات سیصد پیغمبر
کشته بود و پیر و سالدار بود و هفتاد پسر آورده و در عبادتها هفتاد پادشاه رفته بود و هر یک [illegible] گفته بود و دختری
صاحب جمال [illegible] پس ذکریا [illegible] آن زانیه [illegible] آن ملعونه یحیی را دیده و محبتی از او در دلش افتاد
و فریفته جمال او شد و آتش شوقش زیاده گردید [illegible] او را روزی طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود اظهار
محبت و اشتیاق با او کرد و گفت مرا حاجتی بتو است که اگر کسی بر نمی آورد مگر تو پس اظهار مطلب با خود گرد
و وعده چند با او کرد یحیی چون اینرا شنید بدنش بلرزه در آمد گفت ای زن من از این عمل بیزارم و از اهل این
اعمال نیستم دور شو از من ای بیحیا از آن اصرار زیاده کرد سودی نبخشید و یحیی از نزد آن ملعونه بیرون رفت
ملعونه که چون مأیوس شد چاره [illegible] پریشان کرده و بر روزگار [illegible] شوهرش رفته و
گفت امر عظیمی مرا رو داده اگر حق مرا میگیری بگو والا کسی [illegible] میکنم که حق مرا بگیرد شوهرش گفت چه روی داده
ملعونه گفت یحیی میخواهد مرا فضاحت بکند و مرا از انظار انداخت ملعون در غضب شد گفت یحیی را بیارید پس
او را جستند و در زنجیر [illegible] بگردنش بستند و او را [illegible] آوردند پس امر کرد که او را [illegible]
پاره پاره و بکنند حضرت یحیی فرمود من گناهی نکرده ام گفت چه گناه از این بیشتر کرده بالاتر است حضرت این کار که کرده گفت
این عمل از من نیست و من از این عمل بری میباشم و مرا شهود است برائت گفت شهود تو بیار یحیی دید

... او نباشد چه خود داند که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة ومرارة الدنیا حلاوة الآخرة که شیرینی دنیا تلخی
آخرت و تلخی دنیا شیرینی آخرت است و نظر باینکه بعد از بسط [illegible] نعمت کم نفس است که خود [illegible] الوان الاطعمه متلذذ باشد
دارد گاهی بنده خود را بتقصیر و پریشانی مبتلا و گاهی بمرض و ناتوانی مبتلا و گاهی بظلم [illegible] مبتلا [illegible]
میدارد و این از آن است مگر آنچه میخواهد از راحت به بنده خود پس مثل این مثل طبیب است که امر میکند بفصد
و شرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد از آنکه ملاحظه ثمرات آن از صحت و عافیت و حیات و بقا و التذاذ
بانواع لذایذ [illegible] میداند که طبیب [illegible] حقی عظیم در گردن او دارد [illegible] کودک طفلان [illegible]
ناخوشی دارند بلکه [illegible] و در حدیث است که پیغمبر فرموده ان الله لیتعاهد ولیه بالبلاء
کما یتعاهد المریض اهله بالدواء خداوند عالم جستجوی نماید در مقام اصلاح [illegible] خود [illegible]
چنانچه جستجوی حال و اصلاح [illegible] مریض [illegible] خود [illegible] و ان الله لیحمی عبده الدنیا کما
یحمی المریض من الطعام [illegible] بنده خود را از دنیا چنانچه مریض را پرهیز میکنند از طعام [illegible]
مناسب و حضرت [illegible] روایت شده که البلاء للظالم ادب وللمؤمن امتحان وللانبیاء درجة
وللاولیاء کرامة [illegible] دنیا بجهت عاصی ظالم تادیب است تا متنبه شود و توبه و انابه نماید و از برای مؤمن امتحان
است تا صابر از غیر صابر و شاکر از غیر شاکر ممتاز و عاصی از مطیع معلوم شود و از برای انبیا درجه است که هر چند
او محنتی بیشتر [illegible] در مقام قرب رفیع تر میباشد و از برای اولیا تحفه و کرامت است پس از اینجا معلوم
میشود که در این بلاها و مصایب چه قدر حکمت میباشد زیرا که اقل مراتب آنست که تادیب بوده باشد [illegible] از سوء
افعال [illegible] و کفاره باشد بجهت قبایح اعمال [illegible] بسببی باشد بجهت استحقاق نعم باقیه میباشد [illegible]
نیست که ایشان را همیشه در بلاهای گوناگون مبتلا میدارد بلکه ایشان را [illegible] لطف خود
کرده اند حضرت صادق [illegible] فرموده ان فی الجنة منزلة لا یبلغها العبد الا بالابتلاء فی جسده
[illegible] درجه عالیه است که باو کسی نمیرسد مگر [illegible] این بلاها عطایایست که باید بر آن صبر کرد
بلکه شکر نمود زیرا که بجهت پاک کردن از جنایت معصیت میباشد و میخواهد او را با خود آشنا بکند [illegible]
[illegible] دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خاشع خوش میآید اذا احب الله عبدا جعل فی قلبه
نایحة من الحزن [illegible] دوست دارد [illegible] محزون میدارد [illegible] دیده گریان و سینه سوزان
دوست میدارد [illegible] انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم [illegible] این مطلب واضح است
که بلا بمقربان و اولیا [illegible] بجهت رفع مقامات ایشان [illegible] مقامات عالیه [illegible] مقربان مگر [illegible]
[illegible] بر ایشان روا دارد چه اجر صابرین از حیطه حد بیرون خداوند جلیل فرماید و جزاهم بما صبروا جنة
و حریرا

و حریرا [illegible] سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار حتی اینکه در اخبار وارد شده که صبر نصف ایمان است حتی اینکه فرموده
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ایشان را پیشوایان خلق گردانیدیم که [illegible] راهنمای کنند بسوی [illegible]
چون صبر کردند در راه ما آنچه تعبها و زحمتها کشیدند سالهای سال بر بلاهای امت محمد [illegible] ایشان را [illegible]
کردند و [illegible] ایشان را شکستند و [illegible] ایشان را انداختند [illegible] ایشان را [illegible] کشتند و سر ایشان را بریدند و بزندان [illegible]
انداختند و [illegible] ایشان کردند [illegible] خواندند صبر کردند [illegible] صبر ایشان مثل خاتم الانبیا نبود ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت و از این است که آنحضرت بسیار محنت کشید در دنیا خصوصا مصیبت کربلا خصوص بجناب
[illegible] هر وقت که آنحضرت یاد میکرد مصیبت اهل بیت خود [illegible] بی اختیار اشک [illegible] از دیده بر رخسار ساری
جاری میشود و نقل حضرت یحیی مناسب است که حضرت یحیی در بعلبک بود بعد از ذکریا مبعوث شد برسالت
و در بعلبک [illegible] پرستی میکردند و پادشاه کافر ظالمی در آن شهر بود به بت پرستی مشغول بودند مگر یک مرد و زن که مسلمان
بودند و ایمان خود را پنهان میداشتند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه خود [illegible] بجای آن زن بجای پادشاه
بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و جمیع [illegible] از پیغمبران را کشته بود و در بعضی از روایات سیصد پیغمبر
کشته بود [illegible] و هفتاد پسر آورده [illegible] پادشاه رفته بود [illegible] بحیله گرفته بود [illegible]
جناب یحیی [illegible] ذکریا [illegible] آن زانیه [illegible] افتاد ملعونه یحیی را دید و محبتی از او در دلش افتاد
و فریفته [illegible] آتش شوق [illegible] زیاده [illegible] طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود اظهار
محبت و اشتیاق باو کرد گفت [illegible] حاجتی بتو است که [illegible] برنمی آورد [illegible] اظهار مطلب بآنحضرت کرد
و وعده چند باو کرد یحیی چون اینرا شنید بدنش بلرزه در آمد گفت ای زن من از این عمل [illegible] دور از اهل
این اعمال نیستم و دور شو از من [illegible] یحیی از نزد آن ملعونه بدر رفت
[illegible] ملعونه که چون مأیوس شد [illegible]
گفت امر عظیمی مرا رو داده [illegible]
آن ملعونه گفت یحیی میخواهد مرا ضایع بکند [illegible] آن ملعون در غضب شد گفت یحیی را بیاورید [illegible]
او را جستند [illegible] بستند [illegible] پس امر کرد که او را [illegible]
پاره پاره بکنید حضرت یحیی فرمود من گناهی نکرده ام گفت چه گناه [illegible] حضرت این کار [illegible] گفت
این عمل [illegible] نیست [illegible] از این عمل بری میباشم [illegible] گفت [illegible] شهید شد [illegible] یحیی دید

[illegible]

معینی و ناصری نیست ملتجی بجناب رب العزت شد و گفت خدایا تو میدانی که من بر حقم و مظلومم مرا یاری کن جبرئیل
و میکائیل را امر شد که بنده مرا دریابید و از دست این ظالم خلاص کنید ... و ایشان حاضر شدند برای شهادت دادند و او را
خلاص کردند حضرت یحیی بیرون آمد و چون یافت که دست از او بر نمیدارند گریخت و در کوهی غاری بود پنهان گردید چون آن ملعون دست
بر نداشت و شوهر ... باز مشتعل گردید از هر طرف بعقب او فرستاد و او را جستند و کتفهای او را بستند میکشیدند تا آوردند
پس امر کرد تا او را ... کشتند ... طلبید و سر او را در مجلس خود طشت گذاشت و سر او را بر طشت گذاشت و سر او بر طشت
بریدند بروایتی یک قطره از خونش بر زمین رسید بجوش آمد هر چند خاک بر روی آن ریختند باز جوشید و ظاهر میشد تا بلای عظیمی
شد تا آنکه بخت النصر ... هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل کشت تا آن خون از جوشش افتاد ای عزیز من یحیی مظلوم ... انبیا بود
که جمیع او آسمان و زمین گریستند و ملائکه هم گریستند ولیکن ظلمی که بر شهدا رسید که یحیی ... بود شدید تر بود از ظلم
یحیی بلکه نسبت میان این دو ظلم نبود یحیی بغیر خودش کسی را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و بدنش را عریان نکردند
و سر او را بر نیزه نکردند و چوب بر لب و دندانش نزدند و جناب سید الشهدا را کشتند و بدنش را برهنه کردند و عیالش را
اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و چوب بر لب و دندانش زدند ای عزیزان اگر چه ابراهیم را در آتش انداختند و دست
از جان خود برداشت ولیکن فرزندش را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و حضرت ایوب در میان پیغمبران بلایش
عظیم بود و محنتش ... بود و مدت هفت سال یا سیزده یا هجده سال در بلا بود و اموال و اولادش بر طرف
شدند و صبر کردند لیکن از بلای سید الشهدا بیشتر نبود که ... سال که از زمان وفات پیغمبر ... تا زمان
شهادتش کشید همیشه در اندوه و اذیت دشمنان بود و ایوب ... بدنش مجروح ... و بر بستر ناتوانی افتاد لیکن مانند
جراحات بدن سید الشهدا نبود که از تیر و نیزه و شمشیر یکی بر بالای دیگر زخمهای او ... بود اما زخمهای
از رحم کار گذشته بود هر چند ایوب همه بدنش مجروح بود اما در گوشه افتاده بود لا اقل کسی ... او کاری نبود نه مثل ...
کربلا ... زخمهایش ... سال و یکی شماتت ... هجوم کفار آه آه بعوض مرهم کاری زخمهایش از هر طرف چوب ...
و نیزه و شمشیر ... بر بدنش ... ایوب آخر زخمهایش چاق شد و نعمتش باو برگردید و سید الشهدا
آخر او سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خواهر ... را دستگیر نمودند و حضرت یونس ... خدا امتلا
کرد و امتحان نمود ... انداختند در شکم ماهی در مدت سه روز یا هفت روز یا چهار روز در شکم ماهی محبوس
بود آخر الامر خدا او را در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم ماهی نازک شده بود و پوست آن رفته بود
آفتاب نداشت درخت کدوئی از برای او رویانید که بآن درخت سایه انداز و چشمهای از برایش ظاهر شد
تا زخمهای بدنش بهتر شد و اما حسین ... در کربلا انداختند بعوض چشمه چشمه خون بود که از بدنش ... شد
فواره

فواره میجوشید و بعوض سایه کدو شمشیرهای مخالفان و نیزه های دشمنان بود که حمایه بدنش میشد و از بسیاری که بر بدنش سایه
انداخته بودند و در حدیث است که سید الشهدا فرمود که جدم پیغمبر خدا ... و برادرم فرمود انما مثلنا مثل یونس اذا
اخرجه الله من بطن الحوت مثلی مثل یونس است که خدا او را از شکم ماهی بیرون انداخت بر روی زمین و درخت
کدوئی از برای او رویانید و چشمه در زیر آن درخت پیدا شد از آن کدو و آب میخورد تا قوت یافت ... پیدا شد
و کدوئی رویانید بجهت ایشان ابر بود و آب ظاهر شد و درخت رویانید از برای ایشان لیکن در حال درمانده که امام
حسین ع و وجود بودن بدنش ... نبود مگر خون و سایه بان نداشت مگر شمشیرهای مخالفین ... مثل
یونس بالعراء ... فیه الجبل الا ... ای ... و اندوه بران مظلومی که بدنش را برهنه کرده بودند
و او را در بیابان انداخته بودند چنانچه یونس ... برهنه بود و درخت کدوئی او با لبهای مرغان بود که بر پاره بدن
پاره پاره اش میآمدند و بر سرش سایه میافکندند فابکوا قتیلا مثل یحیی ما له احد سمی فی قتل یوم الا غیره
پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی ... مظلوم کشتند و کسی با او مسمی نشده بود پیش از آن ابکوا
حسینی الطهر من قتل ... فی نحره ... العظیم زیرا ... خود در مصیبت مظلومی که پیغمبر خدا
گلویش را بوسید چنانچه عنبر ... ابکوا شهیدا بالا ماء من ... الملائکه گریه کنید
بر شهید ... مانند کسی که ... خود بخون تپیده باشد و باین جهت از چشم ... اشک
خونین ابکی ... الحسینی ... فیه جرح السیف ... آه آه گریه کن بر آن بدن شریف که
بر زمین افتاده و مثل قرآنی که بر زمین انداخته باشند و ... باشد و جراحتهای شمشیر که بر بدنش بود
... قرآن بود که ... واقع بود ... القرآن ... یعوث ...
از قرآن ... میکند و ... میکرد هر آینه ... که او ... میکشند ... و ... میداد ... میکرد
مجلس تمم از کتاب ... الاحزان بسم الله الرحمن الرحیم فقد قال الله تعالی فی کتابه المبین و خطابه
المستبین یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی در کنز الفوائد از جناب صادق ع روایت کرده است که فرمود بخوانید سوره فجر را در نمازهای
واجب و مستحب خود زیرا که این سوره حسین بن علی است و رغبت داشته باشید بآن خدا رحمت کند
شما را ابو اسامه در مجلس حاضر بود عرض کرد چگونه این سوره حسین ع میباشد فرمود آیا نمیشنوی

که خدا امر میفرماید که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک که معنی آن اینست که ای نفسی که با اطمینان
میباشی برگرد بسوی پروردگار خود که تو از خداوند راضی و او از تو راضی میباشد پس داخل شو به بنده گان
من که مقرب و برگزیده و [illegible] هستند و داخل شو در دار کرامت من پس حضرت فرمود که اوست صاحب نفس
مطمئنه راضیه و اصحاب او از آل محمد اند پس کسی مداومت نماید بسوره والفجر در نماز در درجه حسین
با حسین خواهد بود بدرستی که خدا غالبست بر هر چیز و حکیم است بدانکه رضا ثمره محبتست و محبت ثمره معرفت
زیرا که بعد از آنکه کمالات و محاسن و اوصاف کسی را شخص تصور کرد او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف نیکو
یافت بی اختیار محبت او در کانون سینه میگیرد و اخلاق حمیده ~~و اوصاف نیکو یافت بی اختیار محبت او~~
در کانون سینه میگیرد و صفات پسندیده مثل علم و قدرت و قوه و کرم و جود و غیر آنکه امر عقلی محاسن از میان
و هر صاحب شعوری ادراک مینماید و هیچ صاحب شعور و عقل محاسن الطاف کسی را مشاهده نمود و انعام
کسی را درباره خود مشاهده نمود بی اختیار محبتش در دل قرار میگیرد و این امر بسیار واضح و طباع بر این مجبول
میباشد و بعد از آنکه محبت در آن ریشه کرد و شخص رسوخ بهم رساند در مقام محبت افعال و اعمال محبوب
در نظرش محبوب میباشد و هر چه که با او کنند از آن خوشش دارد و هر چه که از دست تو آید خوش بود که هم
دریای پر آتش بود چون ابراهیم علیه السلام که کسی که نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی کمال و جلال او
که احاطه آن ممکن نیست یافت محبتش در کانون سینه قرار گیرد هر چند معرفتش زیادتر گردد محبتش
بیشتر شود و هر چند محبت زیاد شود شوقش زیاد گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز ذکری بغیر از ذکر محبوب
و فکری بغیر از فکر او نباشد و بسا او وارد شده که یونس گریست آنقدر که کور شد و بر پا ایستاد تا عبادت
آنقدر که پاهایش ورم شد و آنقدر نماز کرد که زمین گیر شد گفت و عزتک و جلالک لو کان بینی و بینک
بحر من نار لخضت الیک شوقا منی الیک بعزت و جلال تو که اگر در میان من و تو دریای
باشد خود را بر آن فرو میبرم بجهة شوق تو بلی این مقامیست که چون بنده عارف باین مقام رسید دنیا
و آخرت در نظرش نمی آید و بجز محبوب حقیقی مطلوبی ندارد و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش آید بجان
میخرد و هر کار و آن بلا که بسوی دل آورد بر روی گشاده با روی شکفته استقبال نماید
در خبر است که پیغمبر خدا ص میفرماید که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل
الدنیا و هما حرامان علی اهل الله لم تکن للناس دنیاهم و دینهم مشغلتین [illegible] یادی
و دنیای

و دنیای [illegible] و چون قبله عارفان سید شهدا در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبه اش از همه کس در این مرتبه عظیم
تر و گوی مسابقت از همه انبیا و اولیا ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در فضای کبریا و وسعت علوم و معارف او چنین از شاهباز
ان حظایر جبروت زیاده بود و غصنی از شجره لو کشف الغطاء در گلشن بود از گلبن سلونی عن طرق السماء و بلکه
بمقتضای مصداق لولاک لما [illegible] یعرف الله [illegible] حظایر قدسی نیز اگر شمع معرفتی روشن نمودند از مصابیح انوار آن محل اسرار
الهی روشن نمودند و بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان محافل انس نیز اگر در بحار معارف دست و پای زدند
از تعلیم آن نهنگ بحار علوم و معارف بود پس از اینجا معلوم میشود که در مقام محبت واقع در این مرتبه عشق
الهی در چه منزله بود آن سرور در این منزله بود که خودش میفرمود ترکت الخلق طرا فی هواکا و ایتمت العیال لکی
اراکا یعنی جمیع ما سوای ترا ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو بلکه از جان خود بر داشتیم نثار تو
کردم و یتیم کردم اطفال خود را بجهت رسیدن بوصل تو لو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفواد الی سواکا
اگر در راه محبت تو صد هزار بلا رو دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود از دوستی تو فارغ نمیگردد و بدیگری میل نماید
آنکسی که بپای تو قدم زد کی یاد کند [illegible] در این [illegible] که دست از مال و جان و فرزند و عیال برداشت و در راه
دوست فدا کرد و چون آن حلقه عارفان محبتش [illegible] بود این بود که رضا و صبر و تسلیمش از همه عظیم تر و مخصوص داخل جنة
من جنة گردید هر چند از جفا جانب تیر باران بلا نمودند و به آتش [illegible] جفا پاره پاره گردند بجز رضا بقضاء الله چیزی از او
ظاهر نشد و هر چند بر او کار را تنگ گرفتند و خدنگ ستم بر سینه اش زدند بجز تسلیما لامر الله کلامی از او سر نزد چون او در
راه وفا بی نظیر و در میدان صبر و رضا دلیر بود چنانچه مقصود داشت او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس
در ملا الخلقت بر رویش گشودند و بندای ارجعی الی ربک مخصوصش نمودند و بشارت فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی او را نوازش کردند بلی شور دیگر در سر داشت و شوق دیگر در دل داشت و ذوق دیگر در سینه
بود دنیا را نشناخته و معبود خود را شناخته بود و لذت بندگی را یافته و حلاوت جانبازی را فهمیده
دنیا در نظرش نمیآمد اگر چه خدا را دوست بسیار و عاشق بیشمار است لیکن کسی مثل او جانفشانی نکرد [illegible] دانه
عشق مثل او کسی چنین بهم نرسید حضرت یعقوب پیغمبر خدا بود و دوازده پسر داشت یکی از نظرش غایب
شد و حال آنکه موتش معلوم نبود بلکه میدانست که نمرده است چنانچه در حدیث است که روزی عزرائیل
رسید که آیا قبض روح یوسف کرده گفت نه [illegible] گفت ما ذون نیستم و با وجود این حال
آنقدر گریست که دیده اش نابینا شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد و سینه اش تنگ شد و فرزند یوسف جمال

درخشیدرشی کفنی بدست خود بگردن انش کرده و بر بیشی شمشیرها و تیرها روان ساخته در برابر پیشی پاره پاره کردند
و برادر عزیزش بود ستمها بیشی سر بریدند تشنه برادر خود را در خون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب سر
کشته دید و نعش ایشانرا خود بر سینه کشید و در یکجا جمع نمود ایشانرا همه بهشت که جان عزیزش بود که فدا شود یا جان همه عالمیان
دست برداشت و بدن خود در مقابل سر هزار خنجر و نیزه و شمشیر انداخت بلی تحت مات حتما قلمت هکذا باری
الیست که خداوند جلیل نیز او را دوست بسیار میداشت که او را زینت عرش خود کرده اند و زینت آسمانها و زمینها
و سید اهل بهشت کرده اند حاز جمله سید اهل بهشتند پیغمبران و ازین حدیث افضلیتش از جمیع پیغمبران ظاهر میشود
از کسی بدلیل خارج شده ازین عموم او را مخدوم ملائکه مقربین کرده اند و محبوب اهل آسمانها و زمینها کرده اند و در
سینه پیغمبر جا نشینی و سوار شدن او را کرده اند و جبرئیل را گهواره جنبانش و حوریان بهشت را دایهٔ او کرده اند
و محبتش را بر خلق واجب کرده اند و دوستان او را ستاینش و از اهل بهشت کرده اند در دنیا اطعمه و اشربهٔ بهشت
از برای او فرستاد و خلعت بهشت از برایش فرستاد و بدنش را در لباس بهشت پرورش داد چنانچه در حدیث است
از ام سلمه که در روز عیدی رفتم بخدمت پیغمبر خدا دیدم جامه در بر حسین میکرد و کلمه‌ای از آن میانداخت که جامه تبسم
جامه‌های دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه است فرمود هدیة اهدیها الی ربی للحسین علیه السلام
فالت لحمتها من زغب جناح جبرئیل این هدیه است که خدا از جنت جهت حسینم فرستاد و پود آن از پرهای جبرئیل است
عزیز منا تامل کن که آیا روا است بدنی که در بر جبرئیل پرورش یافته بود آنرا از ضرب شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره
کنند و برهنه و عریان بر زمین اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بگذرد و گرد و غبار و خاک بر آن بیفشاند
جسم من بنیة الرسول و یقتل بتّ البتول من ضغص الوجنات محاسنه قد عفّر التسعی
حسنتها البنت قواة الخیل بالوطنات آیا آن بدنی که بر دوش و دامان پیغمبر پرورش یافته و شیر از
پستان فاطمه خورده روا است که [illegible] در هم کوفته و خورد نمایند و برهنه و عریان در بیابان اندازند و نشو
نگیتنو هذا الّتی شیتی فی الملا لیتقهن فی البلدان مشتهر از زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا
کردند و در اطراف بلاد گردانیدند الخ صاحب مناقب روایت میکند جماعتی آمدند بنزد آنحضرت و گفتند
یابن رسول الله حدثنا بفضائلکم فضایل خود را بگوئید حضرت فرمود لا تطیقون شنیدنش تاب
فضایل ما را ندارید گفتند بگو [illegible] اشاره کنم ببعضی از فضایل یکی از شما اگر طاقت آورد
بشما خواهم باز گفت پس ایشان [illegible] رفتند نزد آنحضرت ماند و حضرت با او تکلم کرد و قلیلی
از فضایل

با دمیغ مودند تا آنکه دهشت ناک و واله و حیران شده رو براه گذاشت و کسی جواب نمیداد مانند
سرگشتگان بیرون رفت پس ایشان چون این بو دیدند رفتند و در مطلب شد او را از نکردند و از حضرت
صادق علیه السلام رسیدند از تفسیر آیه شریفه که فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم که یعنی آن ابراهیم که نظر
کرد در ستاره‌ها پس گفت که من مریضم حضرت فرمود که نظر کرد در نجوم و حساب کرد فرای ما یحل بالحسین
پس دانست که چه رو میدهد بحسین چون اینرا دید گفت انی سقیم که من بیمارم و مریض شدم از آنچه
میکشند بلی غم حسین دوستان خدا بیمار کرده اند و انبیا را مریض کرده اند و شیعیانش درین غم مریض
و بیمار غمینند و چرا اشک از دیده نریزند زکریا چون خبر دادند که کهیعص یعنی در کربلا هلاک میشود
حسین و عترت او از ظلم یزید در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز صبر کاری نخواهند کرد چون زکریا این قدر
مقدمه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد و در ندبه و گریه و زاری بود و کسی را بنزد خود راه نمیداد دست
مسئلت گشود عرض کرد خدایا مرا نیز فرزندی بده و او را قرة العین من گردان و مرا فریفته محبت او گردان
و او را از حم بمنزلهٔ حسین گردان نسبت بجدش پس دل مرا در مصیبت او بدرد آور همچنانکه دل حبیبت را
در مصیبت فرزندش بدرد آوردی اورا اسمعیل صادق الوعد سر در پیش را پوست کندند سلطائیل
ملک عذاب آمد که بلا علائی خواهی حکومت عذاب کنم گفت نمی خواهم که درین بلیه اقتدا کنم بحسین
فرزند پیغمبر آخر زمان که او مظلوم امت منهم مظلوم باشم موسی بن عمران در وقتیکه رفت بنزد خضر چون
بنزد او رسید سلام کرد بعد از جواب گفت کیستی گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت از برای چه آمدی گفت
از برای آنکه تعلیم کنی بمن بعضی علومی که بتو تعلیم کرده اند گفت انی وکلت بامر لا تطیقه امر چند مرا
موکل بآن کرده اند که تو تاب آن نیاوری محنة تلقی آل محمد و عظم بلائهم و عظم قلیلهم حتی اشتکت
بکاها پس بیان کرد از برای او بلاها و مصیبتهای آل محمد صلی الله علیه که باین [illegible] رسید تا آنکه شدید شد گریهٔ ایشان
از برای ایشان و فضایل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را و بلندی ایشان را گفت و آنچه بایشان
میرسد بیان کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد گردان بار بهتر پیغمبران و عالمها از آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین و غلمان و رضوان و ریح و طعام و شرب
و تحت الثری و طبیعت و [illegible] و آنچه شنیده شود و دیده شود و آنچه شنیده نشود و دیده نشود
همه از جهت خوشی آل محمد [illegible] بکتب [illegible] حظر عقل و قطب الله و قطب است و از جمله ارکان بلیه

فرزندش گریستند بلکه بعضی از عارفان گفته اند که هر گریستن بحقی برگشت آن گریه با آنحضرت است و هر سنگی از کوه
افتد از غم آنحضرت است و گریه اطفال در گهواره از غم آنحضرت است و شکست دیوار از غم آنحضرت است سرخی
آسمان از غم آنحضرت است موج دریا از غم آنحضرت است و غبار هوا از اندوه اوست و غرش رعد از حزن اوست
و بارش ابر از گریه بر اوست و این معنی اگرچه بعید از اذهان است لیکن در نظر اهل بصیرت و معرفت چنین است
زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیده اند و جلگی عکسی از شعاع ایشانند و نزول
رحمت بواسطه ایشان است و اگر ایشان را بلیه رو دهد همه عالم را رو میدهد و دیگر حسین علیه السلام مظهر خضوع
و خشوع است پس هر خضوعی و خشوعی که در عالم امکان میباشد بجهت خضوع و خشوع اوست پس منافاتی
نیست میان حدوث این آثار قبل از وقوع حادثه این بزرگوار و اخبار نیز بر این متفق است هر چیزی که بر او
گریست لکن گریه هر چیز بحسب حال خود است و صریح اخبار است و لازم ندارد اینکه گریه هر چیز را باین چشم ببینی همچنانکه حق
تعالی میفرماید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم یعنی هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح میگوید
خدا را و تحمید میکند او را و لکن شما نمیشنوید تسبیح ایشان را پس گریه هم چنانکه لازم نیست که باین دیده شنیده گردد
با اینکه چنانچه صریح اخبار است در زمان شهادت حضرت گریه هم ظاهر شد زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست
و از درختان خون جاری شد و درخت خونبار در قریب قزوین مشهور است جز میدانند هر سال در روز عاشورا
خون از آن جاری میشود و آنچنان که مسلم است که میگویند در زمان شهادت آنحضرت بوده و در آن روز مثل سایر درختان
خون گریسته ابن شهر آشوب نقل میکند از نفره ازدیه که چون حسین کشته شد آسمان خون بارید خمره های و حقه های
و ظرفهای بزرگ ما همه پر از خون شدند و ملائکه مقربین در تفجع و استغاثه میباشند در بارگاه قدس که جای [illegible]
نیست سراپای قدسیان همه بر زانوی غم جمع ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و لعن [illegible]
قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله
غفور شکور بدانکه حق پیغمبر خدا بر خصوص امت او بعد از حقوق الهی عظیم تر از حق هر ذی حقی است زیرا که علاوه
بر اینکه واسطه وجود هر موجودات و سبب نزول هر برکت و رحمت است از خالق ارضین و سماوات میباشد و واسطه
حصول الطاف الهی و معرفت طریق بندگی سنت [illegible] عالیان میباشند و با وجود همه اینها معلوم است که رنجها
کشید و تحمل چگونه مشاق عظیم نمود تا آنکه طریق خداپرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت
نجات

نجات داده و بصراط مستقیم حق شناسی و حق پرستی رسانید مبعوث شد در زمانی که خلق بجز عبادت اصنام
چیزی نمیدانستند و بغیر از کفر طریقی نمی پیمودند زمانی که ظلمت جهالت عالم را گرفته بود و وادیها را کفر و بت پرستی عالم را
سیاه کرده بود و شیرازه علوم و حکم از هم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم و معارف و رموز حق شناسی منطمس
گردیده مردم از طریق عدل و داد راهی و بسوی حقیقت و معرفت دلیلی نجسته به بت پرستی مشغول و گروهی بجور [illegible]
مغرور و جماعتی منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طوایف منغمر در رذایل شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث
شد و علم رسالت بر افراشت و رایت هدایت بر پا نمود و خلق را براه حق پرستی دعوت فرمود و در حالی که بیمدد و لشکری
معینی و یاوری بود از هر جانب بوی اظهار عداوت و دشمنی با وی کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و شمشیر
بر رویش کشیدند و سنگ بر رویش زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب کمر قتلش را بستند و بجز صبر و تسلیم
و رضا شانی نپیمود و بغیر از شکر و حمد حضرت اظهار غمی ننمودند و بر قوم خود نفرین نکردند و بجز اهد قومی فانهم
لا یعلمون چیزی نگفتند و پیغمبری بعد از زیادی ظلم از قوم او بر ایشان نفرین کرد و قوم خود را بحرق یا بغرق یا
بصیحه یا بخسف یا غیر آن مبتلا و هلاک کرد و این بزرگوار با اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت سایر پیغمبران بود
بر قوم خود نفرین نفرمودند و تحمل نمود تا ایشان را بطریق حق رسانید و راه بندگی و حق شناسی بخلق تعلیم فرمود
و علوم و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای علیه و اقوه خلق را از [illegible]
اندافت از شهوات حیوانیه منصرف گردانید با خلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه واداشت طریق
معاش و معاد را بخلق تعلیم فرمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران
بنعیم جنان رسانید و از غضب رحمن نجات داده بدار السرور و ملک جاودان کشانید بلکه دنیای خلق را معمور
ذلک بوقت العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطه او امتش افضل از سایر امم گردیدند و در میان امتها
بامت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا میکردند که خدایا مرا از امت پیغمبر آخر الزمان گردان حتی اینکه در اخبار
کثیره وارد شده که حضرت موسی ع از خدا مسئلت نمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گرداند [illegible] حقوق
آنحضرت متوقع بودند از شفاعت کبری در قیامت و لهذا خواهش کردند که خدمتی بجهت آنحضرت کرده باشند و کاری
کرده باشند که قدری رفع الم ایشان کم باشد خداوند جلیل این آیه و فرستاده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بگو یا محمد بامت خود که من مزد بجهت رسالت خود از شما نمیخواهم و چیزی از شما توقع ندارم و غرض من از شما طلب
نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم اهل بیت مزد رسالت من و اجرت نبوت منند و از تفضلات کاظم الکرم و کرامت
حضرت [illegible] رسالت بنا بر این مودت که اجر رسالت او بود او عزیز حسنه قرار داده و ثوابی از برای آن حسنه

میتوا فرموده و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و کسی که حسنه کرد ولایت اهل بیت باشد کسب
نماید زیاد میکنیم از برای او در آن عمل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داده
از آنجا که برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که ان فوق کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت
افضل العبادات بالاتر از هر عبادت عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتی است و از فضل روایت
شده که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر که چیست از آن اموری که بنده کان خدا تقرب میجویند بسوی خدا
از فرایض فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و رسول و محبت اولی الامر است شیخ طوسی از ابو عبد الله جدلی روا
یت کرده است که حضرت امیر فرمودند که آیا ترا خبر دهم از حسنه که کسی که او را باشد آن حسنه ایمن باشد از فزع قیامت
و از آن سیئه که کسی او را باشد خدا او را برو در جهنم اندازد عرض کردم بلی فرمود که الحسنة حبنا و السیئة
بغضنا حسنه ولایت و دوستی ما است و آن سیئه عداوت و بغض ما است دیلمی در اعلام الدین از حضرت صادق
روایت کرده که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی علیه السلام و عرض کردند یا بن رسول الله اصحاب و رفقای
ما رفتند بنزد معاویه و ما بنزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جایزه بشما بدهیم بیشتر از آنکه معاویه با ایشان
داده عرض کردند یا بن رسول الله فدای تو شویم ما بجهت دین خود آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت زمانی طولی
سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا کرده فرمود قصیرة طویلة کوتاه سخن کسی که دوست دارد ما را
نه بجهت قرابتی که با ما دارد و نه بجهت چیزی که از ما باو رسیده باشد بلکه دوست دارد بجهت خدا و رسول خدا معا
یوم القیمة کهاتین بیاید در قیامت بما مثل این دو انگشت سبابه خود و باهم ضم کردند بلی ولایت اهل
بیت و ذوی القربی را خدا واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده اند و آن را اجر رسالت و مزد نبوت
پیغمبر قرار داده بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده و در حدیث است که چون این آیه نازل گردید حضرت در میان
اصحاب ندا فرمود خدا بر شما فریضه واجب گردانیده آیا شما آن را بجا میآورید تا بگویم شما را او را جواب نگفت حضرت
رفتند روز دیگر شد باز برخاست باز فرمود ایقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده آیا قبول میکنید باز احدی جواب
نداد تا روز سیم چنین کرد باز جواب نداد آنحضرت فرمود ایها الناس انه لیس من ذهب و لا فضة
و لا مطعم و لا مشرب ای گروه خلق این تکلیف تعلق بطلا و نقره ندارد و طعامی و شرابی از کسی
نمیخواهد گفتند اگر چنین است بیان فرما حضرت این آیه را خواندند فرمودند آن تکلیف اینست که دوستی اهل
بیت را از شما میخواهم گفتند اما اگر اینست پس قبول کردیم حضرت صادق فرمودند فوالله ما وفی بها الا سبعة
نفر یا بجا آنچه که وفا نکردند مگر هفت نفر ای والله درست فرموده همینکه پیغمبر از دنیا رفت همه از اهل مدینه برگشت
ند و اهل بیت او را مظلوم و بی یار گذاشتند و حق ایشان را غصب کردند و آتش بر در خانه ایشان زدند و چی

المنان

ایشان داخل خانه ایشان شدند و پهلوی دختر پیغمبر را شکستند و پسر عمش علی را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه
نشین کردند و فرزندش را مظلوم کردند و ایشان را مخذول گذاشتند و زهر الم در کام یکی چشیدند و شمشیر جفا بر روی
دیگر کشیدند و او را با لب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سر شریف را در اطراف بلاد گردانیدند و نیکو سفارش
خدا را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا را کردند که فرزند عزیزش را هر چند میفرمود آخر ما ذریه پیغمبر شمائیم میگفتند
ما را حق شناسیم و میکشیم هر چند ناله وا جداه و ابا القاسماه و ا ابتاه و اعلیاه کرد کسی براو رحم نکرد و فرمود اقتل
عطشانا و جدی محمد المصطفی اقتل عطشانا و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء آیا با لب تشنه میکشید
مرا و حال آنکه جدم محمد المصطفی است و آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه پدرم علی المرتضی است و مادرم فاطمه
زهرا است کاشکی آن زمان سرادق گردون نگون شدی بسم الله الرحمن الرحیم مجلس دهم از کتاب مهیج الاحزان
فقد قال الله تعالی کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما
اخرین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین پروردگار عالم در مذمت کفار و هلاک ایشان بجهت عبرت
دیگران میفرماید چه بسیار کسی گذاردند بعد از خود باغها و چشمها و زراعتها و خانهای گرامی و منازل رفیعه که در آنها خوشی میکردند
و بعد از هلاک ایشان بدیگران بمیراث دادیم و بر هلاک ایشان زمین و آسمان گریه نکرد یعنی کسی دوستی برای ایشان نگرفت
و اعتنا نکردیم با ایشان و نبود ایشان از مهلت داده شده کان بدانکه عزت و ذلت و رفعت و حقارت و بلندی و پستی
از خداست هر که خدا او را عزیز کرد ذلیل نمیشود و کسی که او را ذلیل کرد عزیز نمیشود و شخصی که خدا او را بلند کرد پستش نمیتوان
کرد و کسی که خدا او را پست کرد بلند نمیشود و هر که خدا او را دوست داشت همه چیز او را دوست میدارد و هر که خدا او را دشمن
داشت همه چیز دشمنش میشود این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل بر این شاهد است بدانکه هر چه خدا هر که را خواهد
بلند میکند و هر که را خواهد پست مینماید یعز من یشاء و یذل من یشاء و لیکن عزت و رفعت را در بندگی خود قرار داده
و راه بندگی را بخلق نموده و ایشان را قدرت و اختیار عطا فرموده هر کسی سر بعتبه بندگی گذارد عزیز و بلند شد گردد هر کس
که خود منشی بر میان جان بست او را خلعت خلقت و عزت پوشانید و هر که او را بر پا در جای میدان جان سپار کار را و خدا او
نیز او را بر آزید و تاج کرامت بر سر گذارد و هر کسی که رو از او و از او تافت در مقام خذلانش فرو گذاشت و هر بخت برگشته که از
در شکر گریخت ابر رحمتش بر او نبارید و هر شقی که عصیانش ورزید در خذلان خود کوشید و مراتب احسان در انسان مختلف بقدر
خدمت عزیزت میکنند و بقدر عصیان پست میکنند بلا شبهه است بجهت زیادتی طاعت و سعادت هر مخلوق اولی است و بلند میشود
دل پیغمبر است همان است که ذکر یافت همینکه خدا دوست شد همه ذرات عالم دوست میشوند و بالعکس چنانچه از پیغمبر
خدا روایت شده هر گاه خدا بنده را دوست دارد بجبرئیل میفرماید که بگو که اینک من دوست میدارم فلان را پس دوست بدار او را جبرئیل
میدارد تمام دوست بدارید پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او در دل آب اندازد فاذا احب بذلک الا حج
اهل الارض پس تعنی اشاره او را نیک و بدی مگر آنکه او دوست میدارد بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارد و اگر از دنیا

هیّنا فرموده و مَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فیها حُسناً و کسی که حسنه که ولایت اهل بیت باشد کسب
نماید زیاد میکنیم از برای او در آن عمل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داده
اند چنانچه برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که ان فوق کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت
افضل العبادات یعنی بالاتر از هر عبادت عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتی است و از فضل روایت
شده که گفت پرسیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر که چیست افضل اموری که بنده بآن بخدا تقرب میجوید بسوی خدا
از فرایض فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و رسول و محبت اولی الامر است شیخ طوسی از ابو عبدالله جدلی روا
یت کرده است که حضرت امیر فرمودند که آیا ترا خبر دهم از حسنه که کسی که او را بیاید آن حسنه ایمن باشد از فزع قیامت
و از آن سیئه که کسی او را بیاید خدا او را برو در جهنم اندازد عرض کردم بلی فرمود که الحسنة حبنا و السیئة
بغضنا حسنه ولایت و دوستی ما است و آن سیئه عداوت و بغض ما است و دیلمی در اعلام الدین از حضرت صادق
روایت کرده که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی علیه السلام و عرض کردند یابن رسول الله اصحاب و رفقای
ما رفتند بنزد معاویه و ما بنزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جایزه بشما میدهیم بیش از آنکه معاویه بایشان
داده عرض کردند یابن رسول الله فدای تو شویم ما بجهت دین خود آمده ایم نه بجهت دنیا حضرت زمان طویلی
سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا کرده فرمود قصیرة و طویلة کوتاه سخن کسی که دوست دارد ما را
نه بجهت قرابتی که با ما دارد و نه بجهت چیزی که از ما باو رسیده باشد بلکه دوست دارد بجهت خدا و رسول حاضر میشود معا
یوم القیامة کهاتین بیاید در قیامت بامثال این دو انگشت سبابه خود و با هم ضم کرد بلی ولایت اهل
بیت و ذوی القربی را خدا واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده اند و اجر رسالت و نبوت
پیغمبر قرار داده بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده و در حدیث است که چون این آیه نازل گردید حضرت در میان
اصحاب ندا فرمود خدا بر شما فریضه واجب کرده آیا شما آنرا بجا میآورید تا بگویم شما را احدی او را جواب نگفت حضرت
رفتند روز دیگر شد باز برخواست باز فرمود ایقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده آیا قبول میکنید باز احدی جواب
نداد تا روز سیم چنین کرد باز جواب نداد آنحضرت فرمودند ایها الناس انه لیس من ذهب و لا فضة
و لا مطعم و لا مشرب ای گروه خلق این تکلیف تعلق بطلا و نقره ندارد و طعامی و شرابی از کسی
نخواهم گفتند اگر چنین است بیان فرما حضرت این آیه را خواندند فرمودند آن تکلیف اینست که دوستی اهل
بیت مرا از شما میخواهم گفتند اما اگر اینست پس قبول کردیم حضرت صادق فرمودند فوالله ما وفی بها الا سبعة
نفر یا بخدا قسم که وفا نکردند بآن مگر هفت نفر ای والله درست فرموده همینکه پیغمبر از دنیا رفت همه از اهل مکه برگرد
یدند از اهل بیت او و مظلوم بعد از او گذاشتند و حق ایشان را غصب کردند و آتش بر در خانه ایشان زدند و بی
المان

ایشان داخل خانه ایشان شدند و پهلوی دختر پیغمبر را شکستند و پسر عم علی را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه
نشین کردند و فرزند پیغمبر را مظلوم کردند و ایشان را مخذول گذاشتند و زهر الم در کام یکی چشیدند و شمشیر جفا بر روی
دیگر کشیدند و او را با لب تشنه سر بریدند و عیال پیغمبر را اسیر کردند و سر شهدا را در اطراف بلاد گردانیدند نیکو سفارش
خدا را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا را کردند که فرزند عزیز پیغمبر هر چند میفرمود آخر ما ذریه پیغمبر شمائیم میکشتند
بما رحم نمیکنید و میکشید هر چند نالها و اجداه وا اباالقاسماه وا ابتاه و اعلیاه کرد کسی برادر رحم نکرد فرمود اقتل
عطشانا و جدی محمد المصطفی اقتل عطشانا و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء آیا با لب تشنه میکشید
مرا و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه
زهرا است کاش از زمان سرادق گردون نگون شدی بسم الله الرحمن الرحیم مجلس دهم از کتاب مهیج الاحزان
فقد قال الله تعالی کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما
آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین پروردگار عالم در مذمت کفار و هلاک ایشان بجهت عبرت
دیگران میفرماید چه بسیار گذاردند بعد از خود باغها و چشمها و زراعتها و خانهای گرامی و منازل رفیعه که در آنها خوشی میکردند
و بعد از هلاک ایشان بدیگران میراث دادیم و بر هلاک ایشان زمین و آسمان گریه نکرد یعنی کسی دلش بر ایشان نسوخت
و اعتنا نکردیم بایشان و نبود ایشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت و ذلت و رفعت و حقارت و بلندی و پستی
از خدا است هر که خدا او را عزیز کرد ذلیل نمیشود و کسی که او را ذلیل کرد عزیز نمیشود و شخصی که خدا او را بلند کرد پستی نمیتوان
کرد و کسی که خدا او را پست کرد بلند نمیشود و هر که خدا او را دوست داشت همه چیز او را دوست میدارد و هر که خدا او را دشمن
داشت همه چیز دشمنش میشود این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل بر این شاهد است بدانکه اگر چه خدا هر کرا خواهد
بلند میکند و هر کرا خواهد پست مینماید یعز من یشاء و یذل من یشاء و لکن عزت و رفعت را در بندگی خود قرار داده
و ذلت را در بندگی خلق نموده و ایشان را قدرت و اختیار عطا فرموده هر کسی سر بعتبه بندگی گذارد عزیز و بلند شد و هر کس
کمر خدمتش بر میان جان بست او را خلعت خلقت و عزت پوشانید و هر که او را عزیز داشت در میدان جان سپاری گذارد خدا او را
نیز او را برتر نمود و تاج کرامت بر سر گذارد و هر کسی که رو از او و از اطاعت او تافت در مقام خذلانش فرو گذاشت و هر که رخت بر گشته
در شقاوت گرفت ابر رحمت بر جنت هر شقی که عصیانش ورزید در خذلان خود کوشید و مراتب احسان در اساس مختلف تقدیر
خدمت عزت میکنند و بقدر عصیان پست میکنند با اهانت بجهت زیادتی طاعت و سعادت هر مخلوق استاد و ملبوس
و این جهت ایمان است که در ذکر یافت همینکه خدا دوست شد همه ذرات عالم دوست او میشوند و بالعکس چنانچه از پیغمبر
خدا روایت شده هرگاه خدا بنده را دوست دارد امر میفرماید ملکی را که بگوید که ان الله احب فلانا فاحبوه بلند گوید
میدارم تمام دوست بدارید پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در دلهای اهل زمین اندازد فانتهی به الی قوله فاحبه
الا جعله بیمی نمی اشد مراد از اینکه دیگری مگر آنکه او را دوست میدارد و بلکه زمین و آسمان او را دوست میدارد و اگر از دنیا

رو و مواضع عبادت او از زمین محزون میشوند که چرا دیگر بر روی آنها عبادت نمیکنند و ابواب آسمان بر او محزون میشوند
که چرا دیگر اعمال بالا نمیآید یا بلکه آسمان و زمین بر او میگریند همچنان وارد شده که جناب پیغمبر بحضرت حیدر فرمود یا علی چون
مؤمنی بگریه آسمان و زمین چهل صباح بر او میگریند و چون عالمی بمیرد چهل صباح ما باو میگریند پس فرمود که یا علی چون تو شهید
شوی آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهند گریست اگر اهل بیت عزت خدا یتعلی نه آنچه ظالمی بمیرد یا سلاطین جور
و ارباب غنی و ثروت میباشد از ینکه چهار نفر یا بیشتر یا بطمع بدور ایشان جمع میشوند و در دل هم کسی ایشان را
دشمن میدارند و آسمان و زمین ایشان را دشمن دارند و بعد از دو روز غل و زنجیر کرده بجهنم در افتند و خلق از رفتن
ایشان خوشحال باشند دلی بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان نگرید و از نظرها بروند کسی ایشان را یاد نکند و اگر بکنند
ایشان را بلعن یاد کنند من اعتز بغیر الله فهو ذلیل فی الدارین نگر انبیا و اولیا را که چه عزت یافتند ان الله
اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض عزت اهل بیت که اگر از دنیا
بروند آسمان و زمین از غمش بگریند از حضرت امیر ع روایت شده که روزی گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان
خدا حضرت این آیه را خواند فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین یعنی از آنها نیست که آسمان و زمین
بعد از آن بگریه پس گذشت بر او حسین ع پس فرمود لیکن هذا لتبکین علیه السماء و الارض
لیکن اینکه از دنیا برود هر آینه البته آسمان و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر
بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی ع اگر انبیا و اولیا را خدا برگزید و بر آدم صفوت داد و سجود ملائکه
کردانید نوح را اجابت دعوات داد سلیمان را مملکت داد و حکمت داد ابراهیم را خلعت خلت پوشانید موسی
کلیم خود کردانید عیسی را معجزات و حکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند یحیی را مظلوم نامید آسمان را ماتم
اش کردانید و به [illegible] مناجات بعضها فوق بعض بدانکه اگر چه آدم را صفی خود کردانید و مسجود
ملائکه نمود لیکن حسین را صفی و ابن الاصفیا و ابو الاصفیا کردانید و چون نور و نور جد او و پدر و مادر او در صلب
آدم بود باین جهت او را ملائکه سجده کردند و اگر نوح را اولو العزم و مستجاب الدعوه کردانید و شاکر و صابر نمود
ولیکن آخر دل تنگ شده از جفای قوم و نفرین کرد بر ایشان و همه را هلاک نمود و سید الشهدا با وجود
جفائیکه بر او شد که باحدی نشد صبر کرد و قوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوة خود را ذخیره کرد بجهت شفاعت
امت و سلیمان را اگر چه مملکت و پادشاهی داد و لکن حسین را پادشاهی خواهد داد که ملک سلیمان
در جنبش مانند قطره در جنب دریا باشد که از مفضل ابن عمر روایت شده که حضرت صادق ع فرمود
کانی و الله بالملائکة قد زاحموا المؤمنین علی قبر الحسین بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که ازدحام
کرده اند

والله وحده

کرده اند بر قبر حسین بنحویکه مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان او میشوند گفتم آیا ملائکه دیده میشوند و بنظر می آیند
فرمود هیهات هیهات ظاهر میشوند بخدا قسم بمؤمنین حتی اینکه مؤمنین مسح مینمایند روهای ایشان بدست
خود و نازل میکند خدا بر زوار حسین ع در صبح و شام طعام بهشت و ملائکه خدام ایشان میباشند مفضل
گفت الله اکبر انه هذه الکرامه بخدا قسم اینست کرامت حدیث طول دارد ابراهیم خلیل را خلیل خود کردانید زیرا که
محبتش بخدا بسیار بود و دوست از مال و فرزند و عیال برداشت بجهت محبت او و در حدیث است که او را گو
سفند بسیار بود روزی در صحرا نزد گوسفندان بود جبرئیل او را گوش بصدای خوش گفت سبوح قدوس
رب الملائکة ابراهیم گفت که بود که نام حبیب مرا برد باز دیگر نام او را ببرد ربع همه گوسفندان را باو میدهم
باز جبرئیل گفت تا چهار مرتبه همه گوسفندان را داد پس خدا او را خلیل خود خواند و او را در آتش انداختند
فرزند نکرد و فرزند خود را گفتند در راه خدا کشتن قبول کرد و الحق این مقامات مقامی است عظیم ولیکن سید
الشهدا بعوض یک فرزند ابراهیم دو فرزند و شش برادر و هفده نفر از اقوام و اقارب را فدا کرد که در عالم مثل ایشان
کسی بهم نرسید و او را ده ذبح کرد و فرزند ذبح نکرد و سید الشهدا فرزند شش ماهه را فدا کرد بنحوی که او را پاره پاره
کردند اگر ابراهیم را در آتش انداختند لیکن آتش بر او گلستان شد سید الشهدا خود را در دریای آتش و تیر
و نیزه و شمشیر انداخت و جای شی نیزه دشمنان و غنچه اش تیر دشمنان بود و سایه اش شمشیر دشمنان
و فرشش ریگ بیابان و نشیمنش خاک و غبار نعل اسبان موسی را کلیم خود کردانید و با او مناجات کرد و
سید الشهدا نیز باین شرف مشرف شد چنانچه صاحب بحار الانوار و غیر ذلک ذکر کرده اند که آنحضرت با انس
بن مالک براهی میرفتند رسیدند بقبر خرمائی پس آنحضرت ایستاد با انس فرمود برو از من دور شو انس
میگوید من خود را از او پنهان کردم دیدم که شروع کرد بنماز گذاردن و چون ایستادن او طول کشید شنیدم
او را که میگفت یا رب یا رب انت مولای فارحم عبیدا الیک ای پروردگار تو آقای و مولای
منی رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت
مولاه ای صاحب صفات عالیه بر تست اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طوبی
لمن کان خادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه و ما به علة و ما سقم اکثر من حبه لمولاه
خوشا بحال آن بنده که بیدار باشد خادم تو و شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود و در دل خود
مرضی و علتی نباشد او را زیادتر از محبت او بمولای خود اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه
اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال بنده که هر گاه شکایت کند اندوه و غصه

خود را بخداوند خود او را اجابت کرده جواب دهد لبیک در جوابش گوید هرگاه در تاریکی ظلمتی با او خلوت کند از روی تضرع
خدا او را اکرام نماید و بسوی خود نزدیک گرداند او را پس بعد از آنکه این گفت شنیدم او را جواب آمد ندا آمد که لبیک
عبدی و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمنا البیان ای بنده تو در حفظ و کنف من میباشی و هرچه را گفتی دانستم
آن را صوتک قد اشتاقت ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه آواز تر مشتاق شدند ملائکه من پس بست شنیدم او از ترا
و دانستم مطالب ترا دعاک یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرنا دعای تو محجوب میباشد از من از همه حجابها
میگذرد کافی است ترا ستر را برداشتیم از برای تو هتک الحجب شو جواب بنده جزء ضایع لما تغشاه سلنی بلا عنیة
ولا رهب فلا حساب انی انا الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال مجوی است که اگر باد بر او بوزد بر زمین
خواهد افتاد سؤال کن از من بی تشویش و خوف و حجاب که منم خداوند با عزت تو عیسی صاحب معجزات و آیات
گردانیدم که مرده را زنده میکرد و بینایی بچشم داد و کور را از روشنی میکرد و حسین ع از برکت هدایتش عالم عالم خلق را از کفر
و ضلالت که بدتر از موت است احیا کرد و فردا منصب شفاعتش میدهند عالم عالم خلق را از اهلاک سرمدی بحیات ابدی
میرساند و اما احیای موتی و شفای مرضی و غیر ذلک از معجزات از آن صاحب کرامات سامیه بدیع نمیباشد و امثال
این امور بسیار جزئی است الشان آنکه اگر اشاره کنند افلاک منقلب میشود و اگر خواهند عراق فراشش و شاهراه عراق
میکنند حسین بزرگوار وقتیکه بشکم مادر آمد مادر حالی بشکم زینی مدفون گردید القدر غرایب اش ... در گردید که عقلاء سر
گردان میباشند در شکم مادر حسین که به ماه رسید جناب فاطمه میگوید چیزی برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه شد مونس بود
در وحشت و تنهایی من و هر روز خود را سبکتر مییافتم و نعمت و راحت را در خود افزون تر دیدم چون در پنج ماه شد از نور
او در تاریکیها محتاج بشمع و چراغ نبودم و هرگاه در خلوت می نشستم در اندرون خود صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس میشنیدم
اما در وقتیکه او را شهید کرده بودند سر مقدس او را در سر نیزه میخواند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و از قبر شریفش آنقدر معجزه ظاهر شد که هر کس زوار میباشند حیی بس که خاکش شفای درد و حرز بلا و امان خوف
گردیده و علاوه استجابت دعا گردید بوی خوش بقدر از بوی عنبر جبار رفته آن نکرد مگر کس شکسته گردیده مریض رفت
با صدق مگر آنکه شفا یافت و عدیولی نرفت مگر اینکه دیدنش ادا و صلی الله علی الباکین الحسین علیه السلام و رحمة الله
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور عیون الباکین بنور بکاء الحسین و احیا قلوب المشتاقین لشوق
لقاء الحسین و بعد فقد قال الله تعالی و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم ولا تخرجون انفسکم
من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون این آیه شریفه در تعریض و سرزنش و مذمت یهود نازل شده که خدا از ایشان
عهد و میثاق گرفت از اینکه خون ناحق نکنند و کسی را از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند

عهد

عهد و میثاق الهی بود و تکذیب کردند پیغمبران خدا بود و کشتند او را چون بمقتضای اخبار کثیره آنچه در امم سابقه
رو داده در این امت نیز واقع شود طابق النعل بالنعل پس باید آنچه آن یهودان در آن امت کردند در این
امت نیز واقع شود لهذا وارد شده که چون این آیه شریفه نازل شد جناب رسالت مآب فرمودند آیا خبر دهم که شما را
بگروهی که شبیه این جماعت از یهود این امتند عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که دین و ملت مرا بر طور
بیرون میکشند اما فرزندان و ذریه مرا و پاکیزه گان عترت مرا و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن والحسین
کما قتلا اسلاف الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزند مرا حسن و حسین را چنانکه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه
باشید که خدا لعنت میکند ایشان را همچنانکه لعنت کرد آن گروه یهود را خواهد فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان هادی و مهدی را
قبل از روز قیامت که ایشان از شمشیر آن اولیای خود بسوزانند و بجهنم واصل نماید خدا لعنت کند کشنده گان حسین را و یاوران
و یاوران ایشان را و کسانی را نیز که ساکت شدند از لعن ایشان بی تقیه الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین ع رحمة و شفقة
... الا عینی لا علی ... صلوة و سلام خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین از روی شفقت و مهربانی و ترحم بر او و لعنت
میکنند دشمنان او را و سینه های ایشان مملو است از غیظ و خشم بر ایشان آگاه باشید که کسانی که راضیند بقتل او شریک
میباشند در کشتن او با قاتلان او و آگاه باشید که گریه کنندگان او و یاوران ایشان و گریه کنندگان بر ایشان میباشند از دین
خداپرستی که خداوند جلیل امر میفرماید ملائکه مقربین که ضبط کنند اشک چشم گریه کننده گان برا او و ببرند بسوی خزان بهشت
پس ایشان را ممزوج نمایند با آب حیوان پس زیاد میشود شیرینی و گوارائی آن و میبرند اشک شادی کننده گان در
آن ... و ممزوج میکنند بجهنم و صدید و غسلین جهنم پس شدید میشود حرارت آن برانگیخته که میبرند ایشان بسوی آن از ...
آل محمد ع از آنچه در امتهای سابقه در این امت نیز واقع گردید اگرچه بسیار از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نمیرسد و لکن نزد عارف را
هویدا است در آن امتها بعد از رفتن موسی ع از میان قوم خود قوم او از دین برگشتند و گوساله پرست شدند و هارون را
ضعیف کردند و بر او ظلم و ستم کردند و این امت نیز بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان هارون این امت که علی بن ابی طالب ع باشد
ظلم و ستم کردند و بعد از پیغمبر خدا همه امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله این امت اعرابی اول بود
و در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی با وصی او یوشع بن نون محاربه نمود و با او لشکر
کشی نمود و نظیر آن در این امت حمیرا زن پیغمبر با وصی او علی بن ابی طالب ع محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بر روی
او کشید و در آن امتها اهل حضور پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را بخشیدند و خوردند و در این امت
... هند جگر خوار جگر حمزه را مکید و خواست که بخورد و در دهنش سنگ شد تا گوشت
طاهر او جزء بدن آن ملعونه نشود و در آن امتها چند زن بدو رجال نیکان و پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح و نظیرش در این
امت دو زن پیغمبر است و در آن امتها بعضی از زنان نیک در تحت کفار بودند که با آن شوهر پلید زن فرزانه الست مثل آسیه
زن فرعون نظیرش ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند و سکینه دختر سید الشهداء ع در تحت مصعب بن

زبیر بودند در آن امتها بعضی از سبطان غایب شدند مدتهای طولانی نظیر آن در این امت غیبت صاحب الامر است
در آن امتها بر حال حضرت عیسی و موسی کسی مطلع نشد نظیر آن درین امت نیز صاحب الامر است که بر حال او کسی مطلع نشد در آن
امتها یحیی و عیسی را در کودکی پیغمبر گردانیدند و در صباوت صاحب حکم گردانیدند درین امت نیز جواد ع و جناب صاحب
الامر نیز در کودکی صاحب خلافت و امامت گردیدند در آن امتها حضرت یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نیز آن جناب امام
حسن که مبتلا شد بمحبت آن زن بدویه که مانند آفتاب خوش روی بود و همینکه نظرش بر آن حضرت افتاد عاشق آنحضرت
شد و مقصود و دست از ایشان بر نمیداشت در آن امتها بخت النصر بیت المقدس را خراب نمود درین امت حجاج بن یوسف
ثقفی ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در آن امتها بعضی از نیکان را طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان از اشقیا عوج
بن عنق درین امت نیز چنین است اما نیکان جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون در آن امتها فرزند شش
ماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا درین امتها نیز درین امت حسین بن علی بود که شش ماهه متولد گردید در آن امتها
آسمان خون گریست بر یحیی درین امت نیز خون گریست بر حسین بن علی در آن امتها گریه کننده گان چند بودند که بعضی از آن
از آب دیده ایشان گیاه از زمین رویید و از سینه میکشید و اگر ... درین امت نیز ... چنین بودند مثل فاطمه که ...
گریست که اهل مدینه بتنگ آمدند بفاطمه گفتند یا شب گریه کن یا روز ... آرام گیرید یا روز گریه کنید و شب آرام گیرید و مثل علی بن الحسین
که چهل سال بر پدرش گریست تا آنکه از بسیاری ترسیدند که هلاک شود یکی از غلامان عرض کرد فدای تو شوم میترسم که خود را
هلاک کنی و گریه کار شود فرمود انما اشکوا بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون پس فرمود انی لم اذکر مصرع
بنی فاطمة الا خنقتنی العبرة یاد نمیکنم کشته شدن اولاد فاطمه را مگر آنکه گریه گلوی مرا میگیرد در آن امتها یوسف
صدیق را اسیر کردند و در زندان انداختند نظیر آن درین امت علی بن الحسین و موسی بن جعفر را اسیر کردند و در زندان
حبس نمودند سر یحیی را بجهت زن زناکار هدیه بردند و سر حسین را نیز بجهت یزید معاویه بردند و سر یحیی در مجلس آن زانیه
سخن میگفت و سر حسین ع نیز در سر نیزه آشنا میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب ... الی ...
میگفت ... و کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده که امام جعفر صادق ع با او فرمود که آیا قرآن خوانده
بلی فرمود آیا از کتاب الهی این آیه را که قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد
الیک طرفک و این آیه در مقام آنست که سلیمان تخت بلقیس را طلب کرد یکی گفت در فلان مقدار از زمان
می آورم و یکی گفت در فلان مقدار می فرماید حق تعالی که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من می آورم آنرا
قبل از آنکه بر گردد یعنی پیش از یک چشم زدن سدیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام آنرا حضرت فرمود آیا آن
مرد را شناختی و میدانی چه قدر از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بآن که چه قدر از علم کتاب را داشت گفت بقدر
قدر قطرة من الماء فی البحر الاخضر فرمود بقدر قطره از آب نسبت بدریای اخضر پس چه قدر است این علم عرض کردم
بم قدر

کم است این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم داد ای سدیر آیا یافته در آنچه خوانده از کتاب قول خدا را
قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب سدیر میگوید گفتم خوانده ام آنرا فدای تو شوم حضرت فرمود
کسی که جمیع علم خدا در نزد او است عالمتر است یا آنکه بعضی از آن را میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را عالم است پس حضرت بدست مبارک
اشاره بسینه خود کرد فرمود علم الکتاب والله کله عندنا علم الکتاب والله کله عندنا جمیع علم کتاب در نزد
ما است بخدا قسم جمیع علم کتاب در نزد ما است بخدا قسم و علی بن ابراهیم بسند حسن ... علیه السلام ...
از کتاب ... بسم الله الرحمن الرحیم فقد قال الله تعالی فی کتابه العزیز و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه
سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ظاهر ترجمه این آیه شریفه آنست که کسی که کشته شد از روی ظلم قرار دادیم از برای
ولی او سلطنتی و تسلطی پس باید در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل بدرستی که او یاری کرده شده است و این ظاهر
عام که کسانی که مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را تسلطی میباشد بسلطنت الالهیه در قتل قاتل او و او منصور میباشد
از جانب خدا اگر در این نشأه قصاص گردد حق خود را بازیافت نمود و الا در ایام رجعت حق او گرفته خواهد شد البته چنانچه
از امام موسی بن جعفر ع روایت شده که فرمودند ... نفوس ذهبت فلیقتصن یوم یقوم هر آینه البته برخواهند
گردید آن نفسهای که رفته اند هر آینه البته قصاص خواهند نمود در روزی که برپا کرده شود و کسیکه او را عذابی کرده اند بعذاب
قصاص میکنند ظالمش را و کسی که او را بغیظ آورده باشند بغیظ آوردن قصاص میکند و کسی که او را کشته باشند بکشتن قصاص
میکند و اعدای ایشان برابری کرده اند تا خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند حق خود را کشته سی ماه زنده
میکنند پس همه در یک شب می‌میرند در جایی که خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای
ایشان را میرسد بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان
میگیرند و چنانچه مذکور شد اگر چه این آیه شریفه عام است و لیکن حضرت باقر ع میفرماید که این آیه نازل شده است در حق حسین بن
علی ع چنانچه عیاشی از جابر بن عبدالله روایت کرده که حضرت باقر ع فرمود که مراد از قول خدا و من قتل مظلوما حسین بن علی ع
که کشته شد در حالتی که مظلوم بود ما اولیاء او و چون قائم ما ع قیام نماید طلب میکند خون او را و میکشد آنقدر از اعدا
میکشد که میگویند اسراف کرده در کشتن و فرمود که مراد از مقتول در آیه حسین است و ولی او قائم ع است و اسراف
در قتل اینست که غیر قاتل او را بکشد و او است منصور بدرستی که دنیا از او ظلم نمیشود حتی آنکه یاری میکنند او را مردی
از آل پیغمبر که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی از حضرت صادق ع روایت شده
که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از این آیه فرمود این آیه نازل شده است در حق حسین ع لو قتل اهل الارض
ما کان مسرفا اگر جمیع اهل زمین را بکشند بجهت خون حسین هر آینه اسراف نمیباشد و ازین تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت
لا یسرف فی القتل بصیغه نهی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ولی مقتول را پس اسراف نمیکند در قتل
هر چند کرده بسیار باشد زیرا که این خون مثل سایر خونها نمیباشد بلکه خونی است که هر عالم را بجهت آن تلف شود

اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهت آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست بجهت آن
چندین هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که هفتاد هزار نفر بجهت آن کشته شدند و این معصیت کو کمتر
از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهر ایشان را سرنگون کرد و سهل تر از معصیت اصحاب سبت نبود که کردهی بجهت
آن هلاک گردید ذالک اسراف فی القتل اگرچه امام رضی بجهت آن تلف کنند و ظلمی نیست بر کسی که خانه علل باشد
زیرا که جناب صاحب الامر ع حاکم او بر او بر باطن است منشد افعال معاصی بر اینکه بر ظاهر باشد حاکم او که بغیر از
مباشر دیگر را شریک در قصاص نداند و در احادیث کثیر وارد است وان الراضی بقتل الحسین ع شند اگاه
آگاه باشید که کسانی که راضیند بقتل حسین ع همه شریکند در خون آنحضرت پس اولاد قاتلان او که راضی بوده اند
بکشتن او بلکه هر کس اینکه باین امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن او همه شریک در خون او بینند و عنقریب
که دیدی او قیام نماید با ملائکه مقربین و ندای یا لثارات الحسین کند با همه راضیها [illegible] و کلینی از حضرت صادق
ع روایت کرده در تفسیر آیه شریفه و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض
فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی قتل علی بن ابی طالب است و دیگری که بر امام حسن ع ضربت زدند و لتعلن
علوا کبیرا و طغیان خواهند کرد طغیان عظیمی فرمود که مراد از آن کشتن حسین است که از جمله فساد اعظم
و از همه طغیانها بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی چون بیاید نصرت خون حسین ع
بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار بر می انگیزانیم گروهی از بندگان خود را که تجسس کنند در میان
بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ع ظاهر میشوند صاحب ضعفی از آل محمد ع [illegible]
مگر اینکه میکشند و کان وعدا مفعولا فرمود مراد از آن خروج قایم است و در حدیث دیگر وارد شده که در وقتی
مظلوم ترین عالمیان جناب سید الشهدا ع بر زمین افتاده بود هر چند استغاثه میکرد کسی بداد نمیرسید
روحی له الفدا ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض کردند الهی آیا فرزند پیغمبر تو این ظلمها میکشند
و قومی بنی و میدانی قومی که در کمین گاه ستم کاران ند رسید که ای ملائکه نظر کنید جانب راست عرش
چون نظر کردند شخصی بود ایستاده مشغول نماز است ندا رسید که باین انتقام خواهیم کشید از برای او ای ملائکه
بجهت خون یحیی کشتیم هفتاد هزار کس را و در دنیا کشتیم و انتقام کشیم بدست قایم آل محمد ع بجهت خون حسین ع از بنی
امیه و بکشیم از ایشان هفتاد هزار و هفتاد هزار کس را و در آخرت میباشد ایشان را عذاب عظیم و صلی الله
علی الباکین الحسین علیه السلام و من حقه الله [illegible]

[illegible]

بسم الله

معروض میگردانند که هر که از جانب پدر و بعضی گفته اند که از جانب مادر نیز نسب بعبد المطلب رساند آن سید است و هاشمی زیرا که
هاشم را یک پسر بود و آن عبد المطلب است و عبد المطلب ده پسر بود از پنج پسر او فرزند نماند و از پنج پسر دیگر فرزند ماند اول عباس
و عباسیان از فرزندان او سید بودند اما اکثر ایشان کافر شدند و حق سبحانه و تعالی نسل ایشان را برانداخت بواسطه عداوت اهل
بیت رسول خدا دویم فرزندان ابو لهب و از ایشان نیز فی الجمله مانده است سیم حارث و از ایشان نیز بهم میرسند چهارم
عبد الله و از او همین حضرت رسول ص مانده و از نسل آن حضرت فرزند نماند الا حضرت فاطمه زهرا و آن نسل با حضرت علی بن ابی طالب
یکی شد پنجم ابو طالب و از او چهار پسر ماند یکی طالب و از نسل نماند ظاهرا دیگر عقیل و از او فرزندان مانده اند که سادات عقیلی اند لیکن
کم اند دیگر جعفر طیار و از نسل بسیار مانده اما اکثر اند در بلاد ظاهر نیستند دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و از آن
حضرت فرزندان بسیار ماند اگرچه اکثر ایشان در صحرای کربلا شهید شدند اما از اولاد محمد بن حنفیه و عمر بن علی اولاد هستند و ایشان نیز سادات
علوی میگویند و عمده سادات الیوم حسنی و حسینی اند که فرزندان رسول خدا و علی مرتضی اند و از حضرت امام حسین امام زین العابدین
مانده و فرزندان آن حضرت بسیار شدند و بعضی فرزندان حضرت امام محمد باقر و فرزندان امام جعفر الصادق و فرزندان امام موسی
میگویند و بعضی را افطسی و غیر آن از اسماء و فرزندان حضرت موسی کاظم را
الکاظم همه را حسینی میگویند و بعضی از ایشان را [illegible]
موسوی میگویند و هر چه از حضرت امام رضا تا باقر بهم رسیده همه را رضوی میگویند و از حضرت امام حسن چند فرزند ماند یکی زید و دیگر حضرت
که از فرزند او بیند و هم فرزندان در شکم بود که بعد از شهادت آنحضرت متولد شد او را حسن مثنی نامیدند و او دختر حضرت
امام حسین را خواسته دارد فرزندان بسیار سید عبد الله نام و او فرزندان ثلث ملقب بطباطبا و اسم او ابراهیم [illegible]
و سادات طباطبا از فرزندان اویند و ایشان را حسنی و حسینی میگویند چون از مادر حسینی اند و حضرت امام زین العابدین
دختر حضرت امام حسن را خواسته از او حضرت امام محمد باقر بهم رسید پس اکثر سادات حسینی حسنی نیز هستند
و لیکن متعارف نیست که ایشان را حسنی و حسینی بگویند اگرچه هستند و با آنکه بسیار از اولاد حضرت امام حسن و اولاد
حضرت امام حسین را خلفای بنی امیه و بنی عباس شهید کردند و لیکن حق سبحانه و تعالی بحسب وعده انا اعطیناک الکوثر
نسل ایشان را بسیار کرد که الحال قریب بثلث دنیا ایشانند و اگر دختر زادها را حساب کنند قریب بنصف
دنیا میشود و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی الطرف المقدسین محمد و عترته و ذریته الاکرمین نقل من خط خاتم المجتهدین
مولانا محمد تقی المجلسی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

فایده
[illegible]

مستمر نصرالله حسینخان ... گشته و خود حاجی ... حاجی محمود بنا بمدت یک ماه بمبلغ سه تومان ... رایج
دیوان سکه محمد شاهی از قرار ... دینار و صیغه ... رسانیده ... مرحمت ... نماید و بقبض ... شهور
... حاجی ... شعبان المعظم ...
قرار مرسوم سالیانه ... حسینخان مرحوم ... حاجی ... بمبلغ سه تومان ... رایج ... سکه
... صیغه ... استعاره ...
چنین شد که ... مسطور ... مدت ... قیام و اقدام نماید ... تخلف و کوتاهی ... نورزد ...
... فی شهر رمضان المبارک

قال النبی صلی الله علیه و آله النوم علی سبعة انواع نوم الغفلة و نوم الشقاوة و نوم اللعنة و نوم العقوبة و نوم الراحة
و نوم الرخصة و نوم الحسرة اما نوم الغفلة فی مجلس العلم و نوم الشقاوة فی وقت الصلوة و نوم اللعنة فی
وقت الصبح و نوم العقوبة بعد صلوة الفجر و نوم الراحة وقت قیلولة و نوم الرخصة بعد صلوة العشاء و نوم
الحسرة فی لیلة الجمعة صدق رسول الله
اگر خون عقاب ... کند و جماع کند زن با این شخص گرفتار شود
و دیگری نتواند ... جماع نوع دیگر ... که اگر خون ... بمالد و جماع کند زن گرفتار شود نوع دیگر
حکیم شاه حسام ... که اگر خواهی که اندام زن ... نادر جماع زن محفوظ ... زهره گاو را با روغن ...
مخلوط بر قضیب ... کند لذت عظیم یابند و زن بطریقی ... شود که شرح نتوان کرد نوع دیگر شیخ بوعلی ...
... بخواند ... در قضیب ... ساعت ... چون ...
مشغول شود ... پاک کند ... که زن مرد ... نزدیک ... رسد و زن ...
... بحال خود نگذارد ... نتواند کرد ... قضیب ... کند و ...
کند و در جماع لذت تمام یابد ... و با روغن گاو ... درازی ... مجالدم
... خشک کرده ... روغن ... بمالند نوع دیگر ...
... خشک کند ... یاسمین ... بسیار بزرگ شود درد ...
خلوت ... یا دختر ... آب فرو رود پسر باشد و اگر در روی آب ایستد ...
نوع دیگر اگر پستان ... از پستان چپ باشد ... نوع دیگر شیر زن را با ... باید ...
اگر ... پسر باشد و اگر ... شود دختر ... منقولست که در حضرت رسول ... صفت ...
که ... حضرت ... روز ...
میکند ... حضرت ... که حضرت رسول ... فرموده ...
... حضرت ... تعظیم میکردند ... شفاعت ... محمد و آله الطاهرین

ماه محرم زر | ماه صفر در آینه | ماه ربیع الاول بر آب روان
ماه ربیع الثانی غنم | ماه جمادی الاولی نقره
ماه جمادی الثانی بر مرد | ماه رجب قرآن
ماه شعبان سبزه | ماه رمضان سیف
ماه شوال فروخ | ماه ذیقعده کودک
ماه ذیحجه زیبا صنم

عن النبی صلی الله علیه و آله سبعة نفر یظلهم الله فی ظل العرش یوم لا ظل الا ظله امام عادل و شاب
نشأ فی عبادة الله و رجلان تحابا فی الله و رجل طلبته امرأة ذات جمال فقال انی
اخاف الله رب العالمین و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه من خشیة الله و رجل
تصدق بیمینه فاخفاها عن شماله و رجل قلبه متعلق فی المسجد

مدت خلافت ابابکر ملعون علیه ما علیه دو سال سه ماه ... لعنة الله علیه
مدت خلافت عمر ... لعنة الله علیه ده سال هشت ماه شد
مدت خلافت عثمان ... علیه دوازده سال ... کم شد

مدت حکومت جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... چهار سال نه ماه شد
و مدت پادشاهی جناب صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه ... هفت سال میشود ... نه سال ... پادشاهی خواهد کرد ... بر بعضی روایات نوزده سال ... پادشاهی ... سال ... آنحضرت ... توقیعات ... سفرا ... آنحضرت ... شیعیان ... سال غیبت صغرا ... غیبت کبری ...
و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند خدا ایشان را زنده کرده و بدنیا برگشتند
پس جبرئیل علیه السلام ندا کند که کجا است فاطمه ... کجا است خدیجه دختر خویلد کجا است مریم دختر عمران کجا است آسیه دختر مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی پس همه برخیزند
پادشاهیان بنی عباس سی و هفت نفر بودند حکومت ایشان پانصد و بیست و سه سال کردند
خلفای ... بنی امیه چهارده نفر بودند ... صد سال حکومت کردند
اشهر روایات مهر جناب فاطمه علیها السلام پانصد درهم بود که بحساب این زمان ... تومان ... یا پانصد دینار میشود ... که حضرت رسول ... با ... زن تزویج کرده بود ... مقاربت نمود ... آنحضرت رحلت ... نه زن ... آنحضرت بودند
ولادت با سعادت ... رسول خدا صلوات الله علیه در شب جمعه نزدیک طلوع صبح در هفدهم ربیع الاول در آنوقت ... هفت هزار ... سال ... روز از وفات آدم علیه السلام ... و بروایتی ... سال ... ماه هفت ...
مدت خلافت ... سال ...
ظاهر آنست که مراد از شهرهای حرام چهار ماه مهلت بوده باشد که از یازدهم ذی الحجه تا یازدهم ربیع الثانی ... همچنانکه محققان از مفسرین ... که ماههای حرام مقرره مشهوره بوده باشد که ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب است والله اعلم
... ابو بکر عبد الله بن عثمان ... عمر او شصت و سه سال و مدت خلافت او دو سال ... سه ماه و بیست روز ...
چون مدت خلافت حسن بن علی علیه السلام ... ماه ... روز ... در این اثنا ... الخلافة بعدی ... همگنان ...
مدت عمر آنحضرت ...

ما يثبت بالاستفاضة ستة النسب والملك المطلق والموت والنكاح والوقف والعتق

من كتاب الطهارة الى كتاب التجارة عبادات ومن التجارة الى كتاب الطلاق عقودات ومن الطلاق الى كتاب الصيد ايقاعات
ومن الصيد الى اخر الكتاب احكام ١٣ الحديث على اربعة اقسام صحيح وحسن وموثق وضعيف فالصحيح ما يكون الوسائط
بلينا وبين المعصوم كلهم اماميين عدلا والحسن ما يكون الوسائط كلهم اماميين لم يبلغ حد العدالة والموثق ما يكون الوسائط
كلا او بعضا غير امامي المذهب عدلا في مذهب وما عدا الثلثة ضعيف احاديث بر چهار قسم است صحيح وحسن وموثق وضعيف
اما صحيح آنست كه راويانش همه شيعه وعادل باشند وحسن آنست كه همه شيعه وعادل باشند وغير عادل هم در ميان ايشان
باشند وضعيف آنست كه راويانش همه غير عادل وغير شيعه باشند روايت است كه در زمان خلافت ابوبكر شخصى
از پيش ملك شام نزد او آمد وگفت ميخواهم بدانم كه سوغات چند است وهر كدام چه كاره بوده بگو ابوبكر از جواب عاجز
شد واو پيش على بن ابى طالب ع فرستاد آنحضرت فرمودند كه سوغات بيست دو طايفه اند فيل خر گوش خرس
كلاغ سموره خوك ميمون عنكبوت لاك پشت خارپشت شب پره خرچنگ سهيل روباه
عنقوتا نهنگ ماهى وه مار عقرب طوطى سگ موش سوسمار وضفدع پس فيل مردى
بود كه با حيوانات جماع كرد خرگوش زنى بود كه هرگز غسل حيض وجنابت نميكرد خرس مخنث بود سموره كه نبود كه روز شب
صيد ميكردند وطاعت نميكردند عنكبوت زنى بود كه بر شوهر سحر ميكرد لاك پشت مردى بود كه در كيل تقليل ميكرد خارپشت مردى بود
كه كفش دزد بود شب پره زنى بود كه با دام خود زنا ميكرد خرچنگ دو زن داشت كه با يكى صحبت ميكرد وبا ديگرى نميكرد روباه مردى بود راه
زن زنبور مردى بود كه عالمان را دروغ ميداشت نهنگ مردى بود كه بخيال قسم دروغ ميگفت زهره كنيزكى بود صاحب جمال كه از ها
روت وماروت اسم اعظم را ياد گرفت وبا آسمان رفت سهيل پادشاه يمن بود كه با مردم حيله ميكرد عقرب مرد بخيل بود طوطى زنى
جاسوس بود كه بغرض كار ميكرد وضفدع مردى بود غيبت كننده سگ مردى بود كه همه اكوامر نزد ميفرمود موش زنى بود كه شوهر از آن راضى نبود سوسمار
نيم مثقال صيرفى است ونيم رطل صدوس ديهم است ودرهم از نقره مسكوك دو وزن يك درهم
رطل نسبت مثقال وربع مثقال صيرفى است دينار از طلاى مسكوك دو وزن سه ربع مثقال
وينقسم الخبر الى صحيح وحسن وموثق وضعيف فالصحيح هو ما اتصل سنده بالعدل الامامى حتى يصل الى المعصوم اعنى
ما يكون جميع سلسلة سنده اماميين ممدوحين بالتوثيق والحسن هو ما اتصل سنده بممدوح امامى غير معترض عليه بتعديل
اعنى ما يكون سلسلة سنده اماميين ممدوحين غير موثقين كلا او بعضا مع توثيق الباقى والموثق هو ما اتصل سنده
بعدل غير امامى اعنى ما يكون جميع سلسلة سنده او بعضه غير اماميين مع توثيق الكل وقد يسمى بالقوى وقد يراد بالقوى
ما رواه امامى غير ممدوح ولا مذموم والضعيف هو ما لم يجمع فيه شرط الصفات المذكورة اعنى ما فى سنده مذموم او فاسد
العقيدة غير منصوص على توثيقه او مجهول وان كان باقى رجاله عدولا وقد ينقسم الحديث الى اقسام اخر باعتبار ما يعرض
له ومنها المقبول هو ما يلقاه الاصحاب بالقبول والعمل بمضمونه من اى الاقسام كان وذلك كحديث عمر بن حنظلة ومنها
المشهور وهو ما زاد رواته على ثلثة او اثنين ويسمى بالمستفيض ايضا وقد يطلق على ما اشتهر العمل به بين الاصحاب
ومنها المضمر وهو ما يقول فيه الراوى سالته عن كذا فقال كذا او امرنى بكذا او ما اشبه ذلك من دون ذكر المعصوم ولا ذكر ما يدل
على المراد وهو مضعف للحديث عند اكثر متاخرى اصحابنا والظاهر ان ذلك ليس طعنا فيه اذ قد يكون ذلك لاعتماد على
القرينة وقد يكون للتقية وقد يكون لقطع الاخبار بعضها عن بعض كان يقع ما يسم الامام الذى روى عنه اول الروايات

ثم قال

ثم قال او سئلته او سالته فلا حصل قطع توهم الاضمار ومنها المجهول وهو ما روى عن رجال غير موثق ولا مجروح ولا ممدوح او غير معروف
اصلا ومنها المقطوع وهو ما روى عن اصحاب المعصوم قولا او فعلا ويقال له الموقوف ايضا ومنها المرفوع وهو ما حذف بعض رجال
سنده والقطع تفصل الراوى برفعه او فى معناه ومنها المرسل وهو ما رواه عن المعصوم ثم لم يذكر بغير واسطة او بواسطة نسيها
او ذكرها مجملا او سهوا لقوله عن رجل او بعض اصحابنا او نحو ذكره او نحو ذلك او عن غير واحد ويقال له المقطع ايضا وهو
مضعف للحديث ومنها الشاذ والنادر وهو ما خالف مضمونه المشهور وكان راويه ثقة وان كان غير ثقة فيقال له المنكر وقد
يطلق الشاذ على ما لم يعمل بمضمونه الاصحاب وان صح اسناده ولم يعارضه غيره ومنها المضطرب وهو ما اختلف لفظ راويه او سنده
كان يرويه مرة عن ابى عن جده وتارة عن غيره او فى المتن كان يرويه مرة بما يخالف المرة الاخرى والقسم الاول منه لا يوجب الا
ضعفا فى الرواية كما يجوز تعدد سماعه ثم القسم الثانى منه ما يوجب عدم الاخذ بها بظاهر والسلام على العالمين
اسناد مناجات روايت كرده است ابو على طبرسى از امام جعفر الصادق ع كه آنحضرت فرمودند كه اى محبان و
دوستان ميخواهيد كه دل شما را ارشاد كرده ام ودلالت كنم شما را بر گنج بزرگ وذخيره كه بوقت حاجت شما را بكار آيد
واز آن متمتع وبرخوردار دنيا وآخرت شويد گفتند خود دل ارشاد كرده زيبى خدمت بوسيده گفتند بدر ان
فرمود آرى يا امام دلالت كن بايد صلوات ما در اهل بيت حضرت فرمودند آن مناجات است كه پدر وجدم حضرت
امير المؤمنين عليه السلام فرزندان خود و برادران وصيت فرمود وفرمودند كه اين شريعت نگاه دارند شما
در وقت حاجت و شدت بلا وحصاريست شما را در وقت غلبه اعدا و هنگام حزن و اندوه و سو گند ياد فرمودند
كه واقف باشد بر احيا الا نال بارادت وبا زفرمودند ليس مقامى عليه لا عدا آنها شرح اين مناجات از
جمله بعيرب اخر او قسم ضعيف در كتاب ديده بعشر اوجه ابوبكر عدم توسيع مقام ونست اليتيم مناجاة
الهى وخلاقى وحشرى ومؤملى اليك لدى الاعسار والنيسار اقنوع الهى لئن حلت وجنت خطيئتى فعفوك عن ذنبى
اجل او سع الهى ان اعطيت نفسى سؤلها فها انا فى رياض الندامة اتبع الهى تمادى خالى وفقرى وفاقتى
دانت مناجات الخفية تسمع الهى ولا تقطع رجائى ولا تنزع فؤادى فلى فى سيوجودك مطمع الهى لئن خيبتنى
او طردتنى فمن ذا الذى اتى جواد من ذا يشفع الهى احجبنى عن عدلك انتى اسير ذليل خائف لك اخضع الهى النبى
يتلقى حجتى اذا كان لى فى القبر مثواى ومضجع الهى لئن عذبتنى الف حجة فحبل رجائى منك لا يقطع الهى
اذقنى طعم عفوك يوم لا بنون ولا مال هنالك ينفع الهى اذا لم ترعنى كنت ضائعا وان كنت ترعانى فلست اضيع
الهى اذا لم تعف عن غير محسن فمن لمسيئ بالهوى يتمتع الهى لئن فرطت فى طلب التقى فها انا فى اثر العفو اقفوا
وتتبع الهى لئن اخطأت جهلا فطالما رجوتك حتى قيل ما هو يجزع الهى ذنوبى بذت الطود واعتلت
وصفحك عن ذنبى اجل وارفع الهى ينجى ذكر طولك لوعتى وذكر الخطايا العين منى يدمع الهى اقلنى عثرتى وامح
حوبتى فانى مقر خائف متضرع الهى انلنى منك روحا وراحة فلست سوى ابواب فضلك اقرع الهى

فحققنی اذا اقلقتنی فما حیلتی یا رب ام کیف امنع الهی حلیف الحب باللیل ساهر ینادی ویدعو والمغفل
یهجع وکلهم یرجو نوالک راجیا لرحمتک العظمی وفی الخلد یطمع الهی یمنینی رجائی سلامة وقبح خطیئاتی علی
یشنع الهی فان تعفو فعفوک منقذی والا فبالذنب المدمر اصرع الهی بحق الهاشمی وآله وحرمة
ابرارهم لک خشع الهی فانشرنی علی دین احمد منیبا تقیا قانتا لک اخضع ولا تحرمنی یا الهی وسیدی
شفاعته الکبری فذاک المشفع وصل علیهم ما دعاک موحد وناجاک اخیار ببابک رکع الم تسمع بفضلک یا منائی
دعاء من ضعیف مبتلاء عز توقی (?) فی محو العصیان انا اسیر بالذنوب وبالخطاء انادی بالتضرع کل یوم
مجلا بالتبتل والدعاء لقد ضاقت علی الارض طرا واهل الارض ما عرفوا دوائی تفضل سیدی بالعفو
عنی فانی فی بلاء من بلائی فخذ بیدی فانی مستجیر بعفوک یا عظیم الرجاء اتیتک باکیا فارحم بکائی
حیائی منک اکثر من خطائی سابکی حسرة ابکی ودمعی اذا لم یبق من دمعی دمائی ضلالی ان تعذبنی ولکن اعوذ
بحسن عفوک عن اجزائی وفی همی فانت لکشف همی وکی دائی وانت دواء دائی وایقظنی الرجاء فقلت منی مناجاتی
فصحفتو (?) مناجاتی ۱۴۱

حساب ابجد کبیر اینست

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰

ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰

ض	ظ	غ
۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

حساب ابجد صغیر اینست

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۸	۶	۴

ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث
۲	ساقط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ساقط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خ	ذ	ض	ظ	غ
ساقط	[illegible]	[illegible]	ساقط	[illegible]

سکون شمسی

لا و لا لب لا و لا لا سنشی مدت لا کط کط لا شهور

در بیان بعضی از احوال کواکب و موضع هریک بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه عدد کواکب نه بدان میان ایلیت که ذهن انسانی
از احاطت بران صورت بندد نا حصر که بعضی گویند علمای نامتناهی اند اما کواکبی که اوایل اعتبار و ضبط آن کرده اند هزار و بیست
و نه است هفت از آنجمله هریک بر فلکی خاص که آنها را سیارات خوانند و باقی بر فلک هشتم که آنها را ثابتات خوانند و از جمله سیاره
قمر است در فلک اول و عطارد در فلک دوم و زهره در فلک سیوم و شمس در فلک چهارم و مریخ در فلک پنجم و مشتری
در فلک ششم و زحل در فلک هفتم و در فارسی قمر را ماه گویند عطارد را تیر زهره را ناهید شمس را خورشید مریخ را بهرام مشتری را
برجیس زحل را کیوان ... افتاب در حمل که اول بهار است سی و یک روز باشد لا در ثور دوم بهار
لا در جوزا سیم بهار لب در سرطان اول تابستان لا در اسد وسط تابستان لا در سنبله آخر تابستان

لا در میزان اول خزان ل در عقرب وسط خزان ل در قوس آخر پاییز کط جدی اول زمستان کط دلو وسط
زمستان ل حوت آخر زمستان ل و هر یک از کواکب سیارات در بین بروج شرف خاص دارند از آنجمله منزل ماه سرطان است
و منزل تیر جوزا و سنبله است و منزل ناهید ثور و میزان است و منزل خورشید اسد است و منزل بهرام حمل و عقرب است
و منزل برجیس قوس و حوت است و منزل کیوان جدی و دلو است ۱۴۱ ایلول با دو تشرین فصل خزان شباط
با دو کانون فصل زمستان آذار و نیسان و ایار فصل بهار حزیران و تموز و آب فصل تابستان ربیع فصل
بهار صیف فصل تابستان خریف فصل خزان شتا فصل زمستان یوم المبعث ۲۷ رجب و الغدیر ۱۸ ذی الحجه
و المباهله ۲۴ ذی الحجه و بعضی گفته ۲۵ ذی الحجه ۱۴۱ معجون از برای زیادتی حفظ از شیخ بو علی سینا نفعش آنکه هر که یک هفته بخورد
حفظش بغایت رسد و هر که دو هفته بخورد هر چه فراموش کرده باشد در ایام عمر بیادش آید و هر که سه هفته بخورد بحد فراست رسد

فلفل سفید	وج	مصطکی	کندر رومی	سنبل الطیب	سعد هندی	زعفران
ده درم	ده درم	ده درم	ده درم	ده درم	ده درم	ده درم

خوب کوفته و بیخته بعسل صافی معجون سازند و هر روز مقدار دو درم معجون بخورد نافع باشد انشاء الله تعالی والله تعالی والعلم عند الله

جهت حصول مطالب منقول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صد مرتبه از روی اخلاص ما بین اذان و اقامه این رباعی را بخواند انشاء الله
مطلب حاصل میباشد مجرب است بگوید جمال الله یا رب مجتبی منک فلاح شکرا لک فی کل مساء و صباح من عندک
فتح کل باب و فتوح افتح لی فتح کل باب یا فتاح ۱۴۱ جهت فرج بعد الشده مرویست از شیخ کفعمی مرحوم مغفور قدس
دام علیه الرحمه بخط شریف خود قلمی نموده بود که کسی بالمشافهه از صاحب الامر والزمان ع شنیدم که بلفظ مبارک خود فرمود
که در وقت شدت و مطالب شرعی در یک هفته بعد از هر نماز یومیه این دعا را بخواند انشاء الله تعالی مطالب شرعیه او حاصل گردد
اللهم بحق الخمسة محمد رسولک و علی وصی رسولک و فاطمة بنت رسولک والحسن والحسین سبطی
رسولک و بعزة جلال وجهک الکریم اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل لی مما انا فیه فرجا
و مخرجا قریبا سریعا برحمتک التی لا تطیق من شیء وبقدرتک التی لا تتلکو من اجابتها شیء فی
السموات ولا فی الارض پس سه مرتبه بگوید تضایقی در وقت گفتن این کلمه انگشتان هر دو دست را عقد نماید
و سه بار دیگر بگوید تفرجی در وقت گفتن این کلمه انگشتان را بگشاید و انگشتان را بکلی رها سازد و بازگشاید ۱۴۱
مطلبیست از امام محمد باقر علیه السلام که هر کس بجهت بر آمدن مهمات و حاصل شدن مرادات و روا گشتن حاجات و گشایش
کار او نیکو شدن حالها مدت یک هفته هر روز یک اسم از این اسماء را هزار مرتبه بخواند هر مطلبی که داشته باشد حاصل گردد
روز شنبه یا قاضی الحاجات روز یکشنبه یا مفتح الابواب روز دوشنبه یا مسبب الاسباب روز سه شنبه
یا حی یا قیوم برحمتک استغیث روز چهارشنبه یا بدیع السموات والارض روز پنجشنبه یا ذا الجلال
والاکرام روز جمعه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ۱۴۱

الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم زاد الله النعم ودفع النقم بحرمة سید العرب والعجم قبط اخیرات مزید عمر صاحب طعام سلامتی حضار دفع بلیات
ترویح روح مرحوم را فاتحه هنیئا للآکلین ومزیدا للشاکرین اللهم تقبل هذه الولیمة بحرمة نبیک الکریم محمد واله الامجاد

الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم زاد الله النعم ودفع النقم بحرمة سید العرب والعجم شکر الی نعمت مزید عمر صاحب طعام ودفع کل بلیات
سلامتی حضار مبارک کی کار خیر فاتحه والدرهم نصف مثقال وربع عشر مثقال صیرفی ومثقال صیرفی اربع وعشرون نخود
اللهم اغفر اموتنا واموات جمیع المسلمین والمسلمات اللهم اغفر

عن النبی من دعا بهذا الاعادة شهر رمضان بعد المکتوبة غفر الله له ذنوبه الی یوم القیمة وهو اللهم ادخل علی اهل القبور السرور اللهم اغن کل فقیر اللهم اشبع کل جائع اللهم اکس کل عریان اللهم اقض دین کل مدین اللهم فرج عن کل مکروب اللهم رد کل غریب الی اوطانهم اللهم فک کل اسیر اللهم اصلح کل فاسد من امور المسلمین اللهم اشف کل مریض اللهم سد فقرنا بغناک اللهم غیر سوء حالنا بحسن حالک اللهم اقض عنا الدین واغننا من الفقر انک علی کل شیء قدیر

سوال چه زکوة در غله چه قدر است جواب ظاهر المیت که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من تسنگ شاه الاچهل و نخ
مثقال صیرفی که رسید زکوة آن واجبت اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
دبیجا وبلغنا بالجنان لایام المرحومة المغفرة اللهم بلغ واوصل ثواب ختم کلام المجید الی روح عباد
عن سیئاتهما واغفر لهما ولوالدیهما واحشرهما مع من کان یتولاه من الائمة الطیبین الطاهرین رحم الله
من یقرء الفاتحه ۱۲ اگر تواتر خبر دادن جماعتی بوقوع امری از امور که جماعت از کثرت بحدی باشند که عقل تجویز اتفاق
ایشان در کذب نکند و باید که همه ایشان بمشاهده حسی منتهی شود یا منتهی گردد خود مشاهده کرده باشند و یا شنیده باشند
از جماعتی دیگر که از کثرت بحیثیت مذکوره باشند و ایشان نیز از جماعت دیگر کذلک تا منتهی شود بجماعتی که مشاهده آن
امر کرده باشند و بحیثیت مذکوره باشند چه در تواتر شرط است که کثرت مخبرین در مراتب طرف و وسط بالغ بحدی باشند
که عقل تجویز کذب در هیچ مرتبه نکند و لا محاله تواتر مفید علم قطعی است چه علم ما ببلاد بعیده مانند مصر و شام و چین
و اما حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که در روز اول ماه دو رکعت نماز بکند در رکعت اول یکبار الحمد
یکبار و توحیل سی بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و انا انزلناه سی بار بخواند پس فرمود که تصدق
وسلامتی ایام را از خدای خود بخواهد ۱۲ اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء
طلوات اللهم بلغ واوصل ثواب ما قد قرئنا من آیاتک الکریم الی ارواح الائمة الطیبین الطاهرین المعصومین
المنتجبین رحم الله من استمع دعای و دعا لنا و قرء الفاتحه

و حضرت امام زین العابدین پیش از نماز شب دو رکعت اول بعد از حمد سوره توحید و در دوم سوره جحد [illegible]

فصل در بیان اعمال و اذکار [illegible] شرف المؤمن صلوة اللیل [illegible] سنة نبیکم ودأب الصالحین قبلکم ومطردة الداء عن اجسادکم فصل در بیان

آداب و وظایف بعد از خواب [illegible] تهجد و نماز شب [illegible] و دستور مقربان درگاه

[illegible] مثوبات و اعظم طاعات است [illegible] احادیث [illegible] علامات المؤمن

خمس صلوة الاحدی و خمسین و زیارة الاربعین والتختم بالیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

علیکم بصلوة اللیل فانها تبیض الوجه وتطیب الریح وتجلب الرزق [illegible] ثمانیة رکعات [illegible]

[illegible] از خواب بیدار شوی بگو الحمد لله

الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور ودعای [illegible] الحمد لله الذی [illegible] و بعد از

وضو [illegible] عبادات و اعظم طاعات است [illegible] و من اللیل فتهجد

به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا [illegible] وقت این نماز از نصف شب است تا طلوع صبح

صادق [illegible] افضل [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که [illegible]

[illegible] بگوید اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد واقدمهم بین یدی صلواتی واتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم عندک

وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین مننت علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم ومعرفتهم وولایتهم فانها السعادة

اختم لی بها فانک علی کل شیء قدیر [illegible] اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة وبلاء واجعلنی

مع محمد و آل محمد فی کل مثوی ومنقلب اللهم اجعل محیای محیاهم ومماتی مماتهم واجعلنی معهم فی المواطن کلها ولا

تفرق بینی وبینهم [illegible] انک علی کل شیء قدیر [illegible] محمد و آل محمد [illegible] و افضل آنست که در

رکعت اول [illegible] رکعت نماز شب بعد از حمد قل هو الله احد و در ثانی قل یا ایها الکافرون یکبار [illegible]

رکعت اول [illegible] سوره معین [illegible]

وقت [illegible] سوره طوال مستحب است [illegible] سفینة النجاة [illegible]

سوره عم [illegible] یس یا دخان [illegible] واقعه [illegible] سورة الملک [illegible]

[illegible] یازده رکعت [illegible] شفع

و وتر [illegible] بعد از فریضه صبح [illegible]

قنوت [illegible]

[illegible] رکوع و سجود [illegible]

خواندن اللهم انی اسئلک [illegible] انت موضع مسئلة السائلین ومنتهی رغبة الراغبین

ادعوک [illegible] انت مجیب دعوة المضطرین [illegible]

اسئلک بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم وباسمائک الحسنی وامثالک

العلیا ونعمک التی لا تحصی [illegible] اسمائک علیک واحبها الیک واقربها منک وسیلة واشرفها

عندک منزلة واجزلها لدیک ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون الاکبر الاعز

الاجل الاعظم الذی تحبه وتهواه وترضی به عمن دعاک فاستجبت له دعاءه وحق علیک ان لا تحرم

سائلک ولا ترده وبکل اسم هو لک فی التوراة والانجیل والزبور والفرقان العظیم وبکل اسم

دعاک

دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک واهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تعجل

فرج ولیک [illegible] وان تفعل بی کذا وکذا [illegible] حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وآله [illegible] رکعت [illegible] حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام [illegible] اللهم انی اسئلک عمل التوابین [illegible]

المصطفین [illegible] الخاشعین وتواضعهم [illegible]

المتقین [illegible] اللهم انی اسئلک ثواب الشاکرین [illegible]

ومرافقة النبیین اللهم انی اسئلک ثواب [illegible] ومرافقة النبیین اللهم انی اسئلک خوف العاملین

لک وعمل الخائفین منک وخشوع العابدین لک ویقین المتوکلین علیک وتوکل المؤمنین بک اللهم انک بحاجتی عالم غیر

معلم وانت لها واسع غیر متکلف وانت الذی لا یحفیک سائل ولا ینقصک نائل ولا یبلغ مدحک قول قائل انت

کما نقول وفوق ما نقول اللهم اجعل لی فرجا قریبا واجرا عظیما وسترا جمیلا اللهم انک تعلم انی علی ظلمی لنفسی واسرافی علیها

لم اتخذ لک ضدا ولا ندا ولا صاحبة ولا ولدا یا من لا تغلطه المسائل ویا من لا یشغله شیء عن شیء ولا سمع

عن سمع ولا بصر عن بصر ولا یبرمه الحاح الملحین اسئلک ان تفرج عنی فی ساعتی هذه من حیث احتسب

ومن حیث لا احتسب انک تحیی العظام وهی رمیم انک علی کل شیء قدیر یا من قل شکری له فلم یحرمنی وعظمت

خطیئتی فلم یفضحنی ورآنی علی المعاصی فلم یجبهنی وخلقنی للذی خلقنی له فصنعت غیر الذی خلقنی له فنعم

یا سیدی [illegible] وبئس العبد انا وجدتنی ونعم الطالب انت وبئس المطلوب انا الفیتنی عبدک ابن عبدک

ابن امتک بین یدیک فاشئت صنعت بی اللهم هدأت الاصوات وسکنت الحرکات وخلا کل حبیب

بحبیبه وخلوت بک انت المحبوب الی فاجعل خلوتی منک اللیلة العتق من النار یا من لیست لعالم

فوقه صفة یا من لیس لمخلوق دونه منعة یا اول قبل کل شیء ویا آخر بعد کل شیء یا من لیس له عنصر

ویا من لیس لآخره فناء ویا اکمل منعوت ویا اسمح المعطین ویا من یفقه بکل لغة یدعی بها ویا من عفوه

قدیم وبطشه شدید وملکه مستقیم اسئلک باسمک الذی شافهک به موسی یا الله یا رحمن یا رحیم

یا لا اله الا انت اللهم انت الله [illegible] اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تدخلنی الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین

و دعای که بعد از هر چهار رکعت نماز شب خوانده میشود برای حصول فتوحات و فیوضات یا الله یا سبحان یا عظیم

یا حنان یا منان یا رحمن یا رحیم یا قدیم یا کریم یا عظیم یا خفی یا وفی یا رب یا رب الارباب یا مسبب

الاسباب یا مفتح الابواب هر یک سه دفعه باید خوانده شود و در مفتاح الفلاح [illegible] که چون از هشت رکعت

فارغ شوی بگو یا الله ده بار صل علی محمد و آل محمد وارحمنی وثبتنی علی دینک ودین نبیک ولا تزغ قلبی بعد

اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب اللهم انت الحی القیوم العلی العظیم الخالق الرازق

المحيي المميت البديء البديع المبدي لك الكرم ولك الجود وبك المن ولك الامر وحدك لا شريك لك
يا خالق يا رازق يا محيي يا مميت يا بديء يا بديع اسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وان ترحم ذلي
بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك دايضا بخواند دعائی که از حضرت امام رضا علیه السلام
شده وانت المفيت اللهم اني اسئلك بحرمة من عاذ بك ولجا الى عزك واستظل بفيئك واعتصم بحبلك
ولم يثق الا بك يا جزيل العطايا يا مطلق الاسارى يا من سمى نفسه من جوده الوهاب ادعوك
رهبا ورغبا وخوفا وطمعا والحاحا والحافا وتضرعا وتملقا وقائما وقاعدا وراكعا وساجدا وراكبا
وماشيا وذاهبا وجائيا وفي كل حالاتي اسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا و حاجت
خود طلب اداب نماز شفع و وتر افضل اوقات این نماز انست که در ما بین صبح صادق و صبح کاذب گذارده شود و
مشهور انست که در رکعت اول شفع بعد از فاتحه سوره قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس و در بعضی
و در سه قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یک یکمرتبه و خواندن قل هو الله احد در هر سه رکعت نیز روایت
شده و چون از دو رکعت شفع فارغ شوی بخوان دعائی که در مصباح شیخ طوسی رضوان الله علیه مذکور است الهي
تعرض لك في هذا الليل المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون
ولك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من تشاء من عبادك وتمنعها
من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا
مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد
وآل محمد الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين وجد علي بطولك ومعروفك يا رب العالمين
وصلى الله على محمد خاتم النبيين وآله الطاهرين وسلم تسليما ان الله حميد مجيد اللهم اني ادعوك كما امرت فاستجب لي كما وعدت انك لا تخلف الميعاد و بعد از ان شروع کند
در یک رکعت مفرده وتر و افتتاح کند بهفت تکبیر و بعضی از آنچه مذکور شد و طول قنوت در این نماز مرغوب فیه است
و بهترین ادعیه در قنوت وتر بعد از کلمات فرج دعائی که سید ساجدین و قبله عارفین علیه السلام در قنوت وتر
میخوانده الهي وسيدي هذه يداي ممدودتان اليك ... وعائی که نیز از آنحضرت علیه السلام مرویست که الهي
وعزتك لو سالتني حسناتي لوهبتها لك مع فقري اليها وانا عبدك فكيف لا تهب سيآتي مع غناك
وانت الذي امرتنا ان نعفو عمن ظلمنا وقد ظلمنا انفسنا فاعف عنا وامرتنا ان نتصدق على
فقرائنا وانحن فقراؤك فتصدق علينا وامرتنا ان لا نرد المساكين عن ابوابنا ونحن مساكينك فلا
تردنا عن بابك وامرتنا ان نعتق ما ملكت ايماننا وقد شابت رؤسنا في رقك فاعتقنا من
النار اللهم كما صنت وجوهنا عن السجود لغيرك فصن ايدينا عن مدها الى سواك فاغننا
بفضلك

بفضلك يا ارحم الراحمين و هفتاد مرتبه باین کیفیت که دست چپ خود را که دارد و در بیستی رو و شمار رو بدست راست
بگوید استغفر الله ربي واتوب اليه پس هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بك من النار و بعد چهل کس
مؤمن را باین نحو که اللهم اغفر لفلان فلان مؤمنان را یک یک ذکر کند و بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه هفت بار و سیصد بار العفو العفو بگوید و بعد از نماز دعای
فاطمه زهرا علیها السلام و ادعیه در سجده بگوید و در سجده اول بگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح
پنج بار بگوید و اگر وقت وسعت داشته باشد بخواند دعاهای وسیعه که در کتب اعمال و ادعیه مجمع و مذکور است که از جمله
دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که در صحیفه کامله مذکور است و ادعیه دیگر که در سفینة النجاة مسطور است
اما اداب نافله صبح افضل اوقات ادای او این است که در ما بین فجرین گذارده شود و آخر وقت آن ظهور حمره مشرقیه است
و خواندن قل يا ايها الكافرون بعد از فاتحه در رکعت اول و قل هو الله احد در ثانی مرغوب و موکد است و بعد از سلام
بر پهلوی راست رو بقبله و کف دست راست در زیر طرف راست خوابیدن و خواندن آیة الکرسی و معوذتین
و آیات آخر سوره آل عمران که ان في خلق السموات والارض الى آخر و چون صبح صادق طلوع کند هفت بار انا انزلناه بخواند
چه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که هر که بعد از طلوع صبح و پیش از نماز صبح هفت بار انا انزلناه بخواند
تا شش روز ملائکه بر او صلوات فرستند و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که تسبیح فاطمه علیها السلام
في كل يوم في دبر كل صلوة احب الي من صلوة الف ركعة في كل يوم مثل الصحاح دعا داود جهة در مطالب ...
مجرب است بواسطه هر مطلب از مطالب مشروعه دعای امام ... بعقد المکاره از روی اخلاص به این طریق بخواند در یک هفته که ان شاء الله
بر آورده شود و فقیر اینمعنی را از بعضی فضلا استماع نموده و بتجربه رسانیده طریقش انست که بعد از نماز صبح روز شنبه شروع
در خواندن کند و سی مرتبه بخواند و هر باید در وقت با کسی حرف نزند و روز یکشنبه پنج مرتبه و دو شنبه هفت مرتبه و سه شنبه
نه مرتبه و چهار شنبه یازده مرتبه و پنجشنبه سیزده مرتبه و در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر پانزده مرتبه بخواند و بعد از فراغ
از خواندن چیزی تصدق نماید و شرط است که روز شنبه قبل از شروع غسل کند و شروع در خواندن دعا نماید و ذکر کرده
ابن طاوس شیخ طوسی بسند درستی که آل محمد صلی الله علیهم اجمعین باین دعا اعدا و مقهور نمودند در وقت ظهور بلاد و خوف
اعدا و فقر و ضیق صدر و این دعا در صحیفه کامله است هر که مطلب مهمی یا تنگی و یا بستگی کاری ... ابو حمزه روایت کرده که هر کس
دعا کند باین دعا برای مطلبی بخدا قسم که بر آورده شود اما باید در سایر روزها نیز بعد از نماز صبح قرائت نماید و قبل از ختم و بعد از
ختم ده بار صلوات بفرستد والله اعلم بالصواب
تمام گردن بگذارد دیگر ترتیب آیة الکرسی بخواند و بعد از آن هفت مرتبه انا انزلناه بخواند و بگوید اللهم اني سميته
محمدا و اسم آن طفل را محمد بگذارد ان شاء الله تعالی اولاد که بهم رساند پسر خواهد شد بشرط اعتقاد خالص
بعد از نماز صبح بلا فاصله یا رحیم دویست و شصت و ... مرتبه بگوید بجهت ازدیاد رزق و وسعت رزق
باعتقاد خالص برای حاجت دوازده امام خواهد بود در روزهای مبارک که عبارت از روز جمعه و پنجشنبه باشد در کنار آب
روان بخواند حاجتش قبل از اتمام آن هفته روا کرده شود ان شاء الله تعالی که بسیار مجرب است

از برای عزت و حرمت و طلب جاه و حکومت و تقریب سلاطین در یکمجلس هزار و هشت بار بخواند مراد بر آید
آیه الیست من سورة البقرة والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم خواص دفع دشمنان و عدو و ادای
قرض و شفای بیمار و قضای حاجات و طلب حوایج کلی و بزرگی دنیا و آخرت در یکمجلس سه هزار و سیصد و سی و سه بار بخواند
من سورة یوسف فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین از برای حصول حوایج و هلاک دشمن و دفع خوف و عقد لسان
خصمان هزار و یکبار بخواند انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون از برای الفت دلها و وسعت رزق و طلب جاه و جلال
و محبت سلاطین هزار و یکبار بخواند الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز در خواص خود هفت
خواص دارد اول جاه دوم عشق الناس سیم رفعت چهارم قبول عامه پنجم اجابت دعوات ششم آسانی کارها
هفتم دوستی خلایق و عدد کبیر سه هزار و سیصد و سی و سه بار است و عدد وسیط ششصد و شصت و شش بار
و عدد صغیر شصت و شش بار است بسم الله الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم ق والقرآن المجید ن والقلم و ما
یسطرون در خواص خود هفت خاصیت دارد اول عزت دوم رفعت سیم فراخی روزی و رزق چهارم حشمت پنجم
قدرت ششم محبت هفتم قوت و عدد کبیر شصت و چهار و وسیط چهل و هشت و صغیر هشت بار است حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ایمن بودن از بلا بعد از هر نماز بامداد ده بار بخواند فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم جهت بر آمدن مهمات کلی هر روز ۸ بار بخواند
یا آنکه در یکمجلس ۱۲ مرتبه بخواند در آن هفته بمقصود رسد امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء
و یجعلکم خلفاء الارض برای کفایت مهمات و بر آمدن حاجات بعد از وضو ۹۷ مرتبه بخواند که بغایت مجرب
یا آنکه در یکمجلس ۱۰۰ بار بخواند مراد بر آید خواص دیگر از جهت فراخی روزی و استجابت دعا و نزدیک شدن بخدای
و بر آمدن حاجات بعد از وضو ۱۰ بار بخواند و بعد از هر نماز فریضه پیشتر از آنکه سخن گوید ۷ بار بخواند و اذا سألک
عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
از برای قرض ادا کردن و دفع دشمنان و خلاصی از حبس و دفع مرض ۲ مرتبه بخواند اما هر روز کمتر از ۱۰ مرتبه نخواند
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین از برای ظهور گم شده و دزد برده و گریخته و آمدن غایب و
خفا در یکمجلس این آیه را [illegible] بخواند یا ظاهر شود یا در خواب بوی نمایند الم تعلم ان الله یعلم ما فی السموات
والارض ان ذلک فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر مجرب است هر که این آیه را بر کاسه چینی نوشته و بآب بشوید
و بآن روی خود را بشوید در نزد مردم مقبول القول گردد و اگر بمشک و زعفران و گلاب بر پوست آهو نوشته بر بازو
ببندد با جاه و حرمت باشد و در چشمها ظفر یابد و اگر بزعفران بر جامه زنی نویسد که بچه اش نمی ماند باشد او را پسر
پیدا شود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک
و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا

بعضی از خواص اسماء حسنی یا الله در وقت چاشت و عصر و در ثلث آخر شب بجهت مطالب شصت و شش
بار بگوید بمطلب برسد القدوس که کسی در مجمعی صد و هفتاد بار بگوید پاک می شود باطن او از رذایل
المؤمن گفتن آن صد و سی و شش بار امان است از شر کفار المهیمن صد و بیست و پنج بار گفتن آن موجب صفای
باطن و اطلاع بر حقایق و اسرار است الوهاب در [illegible] سجده بگوید چهارده بار غنی کند خدای تعالی او را و اگر آخر شب
بر دارد و سر برهنه دست [illegible] صد بار بگوید بر طرف می شود فقر و بر می آید حاجت او الفتاح بعد از نماز صبح [illegible] دست بر سینه
نهد هفتاد بار بگوید بر می دارد خدای تعالی حجاب از دل او الودود کسی هزار بار بر طعام بخواند و بخورد و جمعی که دشمن
هم باشند دوست یکدیگر گردانند القوی کسی را که دشمنی باشد و قوت بر دفع او نداشته باشد باید از خمیر
هزار [illegible] یک از آن یکبار یا قوی بگوید و بخورد [illegible] دشمنی دفع شود
جهت توانگر گردیدن و دفع فقر هر که در نمازهای خود سوره تبارک را بسیار تلاوت کند زود توانگر گردد در کتاب ختمات آمده که هر که
هفتاد و پنج بار سوره والذاریات را متصل بخواند با شرایط تلاوت حق سبحانه و تعالی مال بسیار روزی وی گرداند و از فقر برهاند
فصل اول در اوزان صغار است پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و ما فوق آن موسوم
بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد قسم ثالث است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و
مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته باشد اشاره
بآن می شود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف
می باشد [illegible] از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار
تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه می باشد و اکثر اطبا بر آنند
که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف می بود بخلاف مثقال که در اختلاف آن قلیل [illegible] و اختلاف هر یک در طی
تحریر آن مذکور می گردد انشاء الله که بفارسی برنج نامند مراد از آن [illegible] خردل بری است شعیره دوازده
حبه از درهم عبارت از سی تخمی آن است که یک جزو از صد و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت
از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد قیراط
از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی
دانگ گویند و آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد دینار
یک مثقال و ثلث است اوقیه که وقیه نامند هفت مثقال و نیم است درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان
جدید شش دانگ است که دوازده قیراط فضه باشد و طسوج بیست و چهار و حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و
شش شعیره و یکصد و نود و دو ارزه می شود درهم ناقص که درهم طبی مراد است عبارت است از چهار دانگ و نیم

مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدیدی است مثقال طبی یک درهم ناقص و سه سبع درهم است و آن
شش دانگی است که دو ثلث و چهل ذره باشد و صد و ثلث شعیره و شصت حبه و ثلث و چهار طسوج و ثلث قیراط
مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم است و آن موافق وزن اشرفی دو عشری و امثال
آن است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دویم در اوزان کبار رطل مراد از مطلق
آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و به درهم صد و ثلث و شصت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد
و رطل مکی صد مثقال و مدنی صد و ثلث مثقال است من از مطلق آن مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و
هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دو ثلث و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی یکصد و شصت مثقال است
من مدنی ثلث اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد قنطار یکهزار و دو ثلث اوقیه است و گویند آنقدر طلا است
که پوست گاو از آن پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دو ثلث و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار
مد است و به رطل نه رطل اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات کامها رجوع می شود یکی من شاه است
و آن یکهزار و دو ثلث مثقال است و من تبریز ششصد مثقال سیر که اهل خراسان پانزده مثقال است سنگ
عبارت از شانزده یک یکمن است پنجاه عبارت از نخود یکمن است پانزده نصف سیر است و آن را در حقیقت
ده نار گویند نقل عن التحفه

در تحویل اوزان بعض ببعض تحویل درهم بمثقال طریق آن است که از دراهم نصف
و خمس او را جمع نمایند عدد مثقال قبل است مثالش خواستیم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه
نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده مجموع سی و پنج می شود پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم چون سه سبع بر عدد دراهم افزوده شود مراد حاصل می گردد مثالش خواستیم دانسته
شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس می افزاییم بر عدد که سه سبع چهل و دو است بر علو مثقال پس
میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق دیگر اگر عدد تحویل ما دون درهم یا دون مثقال باید
بحبه در آورد و عمل انرا انداخت پس آنچه باند از حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار
دانگ درهم چه قدر مثقال است باید بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب شود چون خمس و ربع
کنند یک و هشت حبه بوزن مثقال می ماند و آن نه حبه قیراط است و حبه از مثقال تحویل ما دون مثقال
بما دون درهم چون بدستور مذکور بحبه در آورند و بر آن سبع آنرا افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود
مثالش

مثالش چون پرسند که دو قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و
نیم می شود چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهم خواهد بود و آن چهار دانگ و
نیم درهم است نقل عن التحفه مجرب است بواسطه هر مطلب از مطالب مشروعه دعا یا من تحل به عقد المکاره از روی
اخلاص به این طریق بخواند در یک هفته که ان شاء الله بر آورده شود و فقیر این عمل را از بعض فضلاء اتقیاء عظام و بتجربه رسانیده
طریقش این است که بعد از نماز صبح روز شنبه شروع در خواندن کند و سی مرتبه بخواند و می باید در وقت با کسی حرف
نزند و روز یکشنبه پنج مرتبه و دو شنبه هفت مرتبه و سه شنبه نه مرتبه و چهار شنبه یازده مرتبه و پنجشنبه سیزده
مرتبه و در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر پانزده مرتبه بخواند و بعد از فراغ از خواندن چیزی تصدق نماید
و شرط است که روز شنبه قبل از شروع غسل کند و شروع در خواندن دعا نماید ذکر کرده ابن طاوس بسند
طویل پس بار رسیده که آل محمد صلی الله علیهم اجمعین باین دعا مداومت می نمودند در وقت ظهور بلا و خوف
اعداء و فقر و ضیق صدر و این دعا صحیفه کامله است هر گاه عارض مهمی با تنگی و یا بستگی کاری و ربیع ابن حمزه
روایت کرده که هر کسی دعا کند باین دعا بر آرد هر مطلبی بحق اقسم که بر آورده شود اما باید در سایر روزها نیز بعد از
نماز صبح قرائت نماید و قبل از ختم و بعد از ختم ده بار صلوات بفرستد والله اعلم بالصواب
تعویذ بجهت محبت در نزد مطلوب هر که باشد از پدر و مادر و زن با شوهر و سایرین بنویسند و بر بازو
ببندند مجرب است ان شاء الله تعالی اول سوره فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و آیه لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله الی آخر السوره و لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم
ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون و اذکروا
نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من
النار فانقذکم منها نقل من کتاب مفتاح الفلاح و روز بیستم اینماه مشهور است بروز اربعین
که مطابق چهلم شهادت حضرت سید الشهداء علیه الصلوات العلیه و در کتب معتبره از حضرت امام حسن عسکری روایت
کرده اند که علامات مؤمن پنج چیز است نماز پنجاه و یک رکعت از فریضه و نافله در شب و روز و زیارت اربعین و انگشتر در دست
راست کردن و جبین را در سجده شکر بر خاک گذاشتن و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن و کیفیت زیارت بسنده

معتبر منقول است از صفوان جمال که گفت مولای من حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود در زیارت اربعین که زیارت
میکنی نگاهی که روز بلند شده باشد و میگوئی زیارت الطیب السَّلامُ عَلی وَلیِّ اللهِ وَحَبیبِه السَّلامُ عَلی
خَلیلِ اللهِ وَنَجیبِه السَّلامُ عَلی صَفیِّ اللهِ وَابْنِ صَفیِّه السَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ
الشَّهیدِ السَّلامُ عَلی اَسیرِ الْکُرُباتِ وَقَتیلِ الْعَبَراتِ اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ
وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ الْفائِزُ بِکَرامَتِکَ اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَةِ وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَةِ وَاجْتَبَیْتَهُ
بِطیبِ الْوِلادَةِ وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السّادَةِ وَقائِداً مِنَ الْقادَةِ وَذائِداً مِنَ الذّادَةِ وَ
اَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الْاَنْبِیاءِ وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْاَوْصِیاءِ فَاَعْذَرَ فِی الدُّعاءِ
وَمَنَحَ النُّصْحَ وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ وَقَدْ تَوازَرَ
عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا وَباعَ حَظَّهُ بِالْاَرْذَلِ الْاَدْنی وَشَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْاَوْکَسِ
وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدّی فی هَواهُ وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ
وَالنِّفاقِ وَحَمَلَةَ الْاَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً حَتّی سُفِکَ
فی طاعَتِکَ دَمُهُ وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً اَلسَّلامُ
عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ الْاَوْصِیاءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللهِ
وَابْنُ اَمینِهِ عِشْتَ سَعیداً وَمَضَیْتَ حَمیداً وَمُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً وَاَشْهَدُ
اَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ لَکَ ما وَعَدَکَ وَمُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ
وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللهِ وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ اللهِ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ فَلَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَکَ
وَلَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَکَ وَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ
اَنّی وَلِیٌّ لِمَنْ والاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ
نُوراً فِی الْاَصْلابِ الشّامِخَةِ وَالْاَرْحامِ الطّاهِرَةِ لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّةُ بِاَنْجاسِها وَلَمْ تُلْبِسْکَ
الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِیابِها وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعائِمِ الدّینِ وَاَرْکانِ الْمُسْلِمینَ وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ

الْمُؤْمِنینَ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الْاِمامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ وَاَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّةَ
مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوی وَاَعْلامُ الْهُدی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی وَالْحُجَّةُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا وَاَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ
مُؤْمِنٌ وَبِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ بِشَرایِعِ دینی وَخَواتیمِ عَمَلی وَقَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ وَاَمْری لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتی
لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتّی یَاْذَنَ اللهُ لَکُمْ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَعَلی اَرْواحِکُمْ وَاَجْسادِکُمْ
وَشاهِدِکُمْ وَغائِبِکُمْ وَظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ و دو رکعت نماز میکنی و هر دعا که میخواهی
میکنی خصوصی دربارهٔ حقیر که التماس دعا از خوانندهٔ این زیارت داشته از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است
که هر که بخواند فاتحة الکتاب را بوجهی که ترتیب شده است میرسد بجمیع مطالب دنیا و آخرت و مسخر میگرداند خدای تعالی
برای او دلهای فرزندان آدم علیه السلام را و برمیدارد از او غمهای دنیا و آخرت را طریق خواندن او اینست که روز یکشنبه بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین یا حی یا واحد یا احد اجب یا رفائیل وسخر لی قلوب
جمیع المخلوقات الروحانیة من العلویات والسفلیات سمیعا مطیعا بحق الحمد لله رب العالمین
وبحق الحی القیوم وبحق الملک الاجل الموکل بالقوائم العرشیة الرحمن الرحیم یا رحمن یا رحیم یا
رؤوف یا عطوف اجب یا جبرائیل وسخر لی قلوب المخلوقات الروحانیة من العلویات والسفلیات
سمیعا مطیعا بحق الرحمن الرحیم الرؤوف العطوف وبحق هوشع (?) الموکل بالقوائم العرشیة مالک یوم
الدین یا مقلب القلوب اجب یا سمسمائیل (?) وسخر لی قلوب المخلوقات الروحانیة من العلویات
والسفلیات سمیعا مطیعا بحق مالک یوم الدین وبحق الملک الطیطائیل (?) الموکل بالقوائم العرشیة
ایاک نعبد وایاک نستعین یا سمیع یا قریب یا مستعان اجب یا میکائیل وسخر لی قلوب جمیع
المخلوقات الروحانیة من العلویات والسفلیات سمیعا مطیعا ایاک نعبد وایاک نستعین
وبحق السمیع القریب المعبود المستعان وبحق المنسع (?) الموکل بالقوائم العرشیة اهدنا
الصراط المستقیم یا قادر یا مقتدر اجب یا صرفائیل (?) وسخر لی قلوب
جمیع المخلوقات الروحانیة من العلویات والسفلیات سمیعا مطیعا
بحق اهدنا الصراط المستقیم وبحق القادر المقتدر وبحق الملک فاصقر (?)

الموكلين بالقوائم الوثنية صراط المستقيم الذين انعمت عليهم يا حكيم يا عليم
يا عينائيل وسخر لي قلوب المخلوقات الروحانية من العلويات و
السفليات سميعا مطيعا بحق صراط الذين انعمت عليهم وبحق الحكيم
العليم وبحق الملك شمنخ الموكل بالقوائم الوثنية غير المغضوب عليهم
ولا الضالين يا قائم يا عزيز احب يا عزرائيل وسخر لي قلوب المخلوقات
الروحانية من العلويات والسفليات سميعا مطيعا بحق غير المغضوب
عليهم ولا الضالين وبحق القائم العزيز وبحق الملك صنطع الموكل بالقوائم
القوائم الوثنية اللهم انه في السموات دركات وفي الارض
غمرات وفي البحار قطرات وفي الجبال مدرات وفي الاشجار
ورقات وفي العباد حركات ولا في العيون لحظات ولا في الالحاظ
نفاس خطرات الا بربوبيتك عارفات ولك متناهيات
وعليك دالات وفي ملكك مستقرات وتحت جبروتك مذللات
فبالقدرة التي سخرت بها اهل الارض واهل السموات سخر لي
مطلوبي وسخر لي قلوب جميع المخلوقات الروحانية من العلويات والسفليات
سميعا مطيعا بحق امين يا رب العالمين انك على كل شي قدير
وبالاجابة جدير يا مجيب يا سميع يا قريب اللهم سخر لي
حلالي

مدام هذه الاسماء كما سخرت الجبال والحديد لداود عليه السلام
وكما سخرت الشمس والقمر والانس والثقلين لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم

بختم مطلبی جلیل ویک شب بخواند هر شب یکبار وقت طلوع صبح کاذب اول دو رکعت نماز حاجت بخواند و بعد شروع بدعا
نماید حضرت صاحب الامر علیه السلام بجهت سختی و غم و تنگی بمحمد بن علوی مصری تعلیم داده که در شب جمعه در نصف ثانی برخیزد
و غسل نماید و جامهای پاک بپوشد و بوی خوش بکار برد و سجده شکر بجا آورد و بعد بزانوی ادب نشسته بتضرع
و ابتهال این دعا را بخواند که انشاء الله تعالی زود بمراد می رسد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلك بعزیز
تعزیز اعتزاز عزتك بطول حول شدید قوتك بقدرة مقدار اقتدار قدرتك بتاكید
تحمید تمجید عظمتك بسمو نمو علو رفعتك بدیمومة قیوم دوام مدتك برضوانك غفرانك امانك
رحمتك بربیع بدیع منیع سلطنتك بسعات صلوات لبساط رحمتك بحقائق الحق من حق
من حق حقك بمکنون السر من سر سرائر سرك بمعاقد العز من عز عزك بحنین انین تسکین المریدین
بحرقات خضعات زفرات الخائفین بآمال اعمال اقوال المجتهدین بتخشع تخضع تخشع
تقطع مرارات الصابرین بتعبد تهجد تمجد تجلد العابدین اللهم ذهلت العقول وانحسرت
الابصار وضاعت الافهام وحارت الاوهام وقصرت الخواطر وبعدت الظنون عن ادراك
كنه كيفية ما ظهر من بوادی عجایب اصناف بدایع قدرتك دون البلوغ الی معرفة تلألؤ
لمعان بروق سمائك اللهم محرك الحركات ومبلغ نهايات الغايات ومخرج ينابيع تفريج تفجير النبات
يا من شق صم جلاميد الصخور الراسيات وانبع منها ماء معينا حيا تا للمخلوقات فاحيى منها الحيوان
والنبات وعلم ما اختلج في سر افكارهم من نطق اشارات خفيات لغات النمل السارحات
يا من سبحت وهللت وقدست وكبرت وسجدت لجلال جمال اقوال عظيم عزة جبروت ملكوت
سلطنته ملائكة السبع السموات يا من دارت فاضاءت وانارت لدوام ديمومته النجوم الزاهرات
كما واحصى عدد الاحياء والاموات وصلى الله على محمد وآل محمد خير البريات وافعل بي
كذا وكذا وو در حدیث معتبر دیگر منقولست که روزی حضرت رسول صلعم با اصحاب خود فرمود که کدام یک از شما تمام سال
روزه میدارید سلمان گفت که من فرمود که کدام یک از شما همه شب را احیا میکنید سلمان گفت که من فرمود که کدام

یک از شما هر روز ختم قرآن میکنید سلمان گفت که من پس عمر علیه اللعنة بخشم آمد و گفت این مرد لیست از فارس میخواهد بر ما که از قریش فخر کند و دروغ میگوید در اکثر روزها در روزه نیست و در اکثر شب خوابست و در اکثر روزها خاموش نمیباشد حضرت فرمود که او مانند و شنید لقمان حکیم است از او سوال کن تا جواب بگوید عمر پرسید سلمان فرمود که اما روزه سال من ماهی سه روز روزه میدارم و حق تعالی میفرماید که هر که حسنه بکند ده برابر او ثواب میدهم این برابر روزه سال میشود با آنکه ماه شعبان را هم روزه میگیرم و با ماه رمضان پیوند میکنم و اما بیداری شب هر شب با وضو میخوابم و از حضرت رسول صلعم شنیدم که میفرمود هر که با وضو بخوابد چنانست که تمام شب را بعبادت احیا کرده باشد و اما ختم قرآن در هر روز سه مرتبه سوره قل هو الله احد را میخوانم و از حضرت رسول صلعم شنیدم که بحضرت امیر المؤمنین میفرمود که یا علی مثل تو در میان امت من مثل قل هو الله احد است هر که سوره قل هو الله احد را یکبار بخواند چنانست که ثلث قرآن را خوانده است و هر که دو بار بخواند چنانست که دو ثلث قرآن را خوانده است و هر که سه بار بخواند چنانست که قرآن را ختم کرده است

(م) تعوید بجهة محبت در نزد مطلوب هر که باشد از پدر و مادر و زن و شوهر و سایرین بنویسند و بر بازو ببندند مجرب است ان شاء الله تعالی اوّل سوره فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و آخر سوره حشر لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله الی آخر السوره و لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها نقل من کتاب فرج بعد الشدة

(م) و در بعضی از روایات وارد شده است که سفر مکن در روز سیم ماه و روز چهارم و روز پنجم و روز سیزدهم و روز شانزدهم و روز بیست و یکم و روز بیست و چهارم و روز بیست و پنجم و روز بیست و ششم و در روایت دیگر منقولست که هشتم ماه و بیست و سیم ماه برای سفر خوب نیست و اگر روزهای ماه با روزهای هفته معارض شود رعایت روزهای هفته کردن اولی است زیرا که احادیث معتبره در ایام هفته بیشتر است

(م) در شب جمعه در نماز شام و عشا و ظهر و عصر و صبح روز جمعه چه سوره بخوانند در رکعت دویم سوره منافقین و بعضی واجب دانسته اند اینرا و اقوی و اشهر استحباب است و در نماز عصر هم مستحب است که جمعه و منافقین را بخوانند و در صبح روز جمعه مستحبست که در رکعت اول سوره جمعه و در هر یک از مغرب و عشا شب جمعه در رکعت اول سوره جمعه بخوانند و در دویم قل هو الله احد و مستحب این باشد که در رکعت اول مغرب سوره جمعه بخواند و در دویم قل هو الله احد و در نماز عشا رکعت دویم عشا سوره منافقین نیز وارد شده و در رکعت دویم سبح اسم ربک الاعلی بخواند و شاید بهتر

(م) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که گناهی که موجب نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است و گناهی که موجب ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب عذاب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوای او و دین بر او است شراب خوردن است و گناهی که موجب نزول فنا است و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که دعا را رد میکند و هوا را تاریک میکند عقوق والدین است

باب الاهلة والشهادة علیها عن الصادق ع قال کان علی ع یقول لا اجیز فی الهلال الا شهادة رجلین عدلین و لا تجوز شهادة النساء فی الهلال عن ابی جعفر ع اذا رایتم الهلال فصوموا و اذا رایتموه فافطروا و لیس بالرأی و لا بالتظنی و لیس الرؤیة ان یقوم عشرة نفر فیقول واحد هو ذا و ینظر تسعة فلا یرونه لکن اذا رآه واحد رآه الف عن الصادق ع قال اذا غاب الهلال قبل الشفق فهو للیلته و اذا غاب بعد الشفق فهو للیلتین و عنه ع قال اذا راوا الهلال قبل الزوال فهو للیلة الماضیة و اذا رأوه بعد الزوال فهو للیلة المستقبلة و عنه ع قال شهر رمضان ثلثون یوما لا ینقص والله ابدا عن عمران الزعفرانی قال قلت لابی عبد الله ع انا نمکث فی الشتاء الیوم و الیومین لا نری شمسا و لا نجما فای یوم نصوم قال انظروا الیوم الذی صمت من السنة الماضیة و عد خمسة ایام و صم الیوم الخامس

(م) باب وقت الافطار عن الصادق ع قال وقت سقوط القرص و وجوب الافطار من الصیام ان یقوم بحذاء القبلة و یتفقد الحمرة التی ترتفع من المشرق فاذا جاوزت قمة الرأس الی ناحیة المغرب فقد وجب الافطار و سقط القرص

(م) و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد اول مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند دوم عالمی که در میان جاهلان باشد سوم مصحفی که بر آن غبار نشیند و آن را تلاوت نکنند و حضرت رسول صلعم و آله و سلم فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که غیبت مسلمانی نکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که همسایه مسجد نماز نمیشود مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد

(م) و امّا آنچه را که در تشخیص عدالت امام یا غیر امام باید اعتماد میتوان نمود چند چیز است اوّل اختیار یعنی معاشرت است پس هرگاه معاشرت نمود با کسی و از معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص هم چنین شخصی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتاد و مبیح عایقی و مانعی از ارتکاب آن معصیت نبوده باشد حالتی در او باشد که باعث خوف و رعب حضرت الرجل شانه بوده باشد که آن حالت مانع از اقدام و ارتکاب آن معصیت خواهد بود چنین شخصی را عادل میگویند در نماز اقتدا بآن میتوان نمود دویم تزکیه و تعدیل است یعنی هرگاه دو نفر عادل اخبار بعدالت شخص نمایند غالب آنست اخبار دو نفر عادل افاده مظنه بعدالت آن شخص نماید پس اعتماد و در چنین صورت بقول آن دو عادل میتوان نمود در اقتدا و غیره و اما هرگاه خصوصیتی در اینمقام بوده باشد که قول دو نفر عادل افاده مظنه ننماید چنانکه بروجه ندرت اتفاق می افتد پس در این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیّم اشتهار شخصی است بعدالت پس هرگاه شخصی مشهور و معروف بوده باشد بتقوی و ورع بحدی که از این اشتهار عدالت او مظنون این شخص بشود ظاهر آنست در چنین صورت اعتماد نمی تواند نمود در اقتدا کردن بآن شخص در نماز

(م) سوال ذکر سجده سهو را بیان نمائید که بجهة نوع بگوید جواب ذکر سجده سهو چند نحو وارد شده است اوّل بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بهر یک از این دو نحو که بخواند خوبست و دویمست که اول اسلم باشد

الناکح
آقا حسین ولد بکتیم
وکیله الاستاد قاسم

المنکوحة
مهرجهان بنت حقوردی
وکیلها
اخوه ادریس [illegible]

الناکح
علی اکبر ولد [illegible] الملک
وکیله
ابوه

المنکوحة
قمر [illegible] بنت قربان
وکیلها
ابوها

الصداق
مبلغ شانزده [illegible] رایج [illegible] عراق
الواصل شش تومان
الباقی ده تومان

الصیغة
بلیتما [illegible] وفافذ
کردیاد [illegible]
۲۳ شهر جمادی الثانی
۱۲۶۲

الصداق
مبلغ [illegible] ده تومان رایج عراق
الواصل
چهارده تومان
رایج عراق
الباقی
پنج تومان
رایج عراق

الصیغة
بلیتما [illegible] وفافذ کردیاد
التاریخ
تحریراً ۱۳ شهر ذی حجة الحرام
۱۲۶۲

الناکح
کربلائی محمد جعفر
ولد محمد حسین مرحوم
[illegible]
وکیله
خود [illegible]

المنکوحة
گل خانم بنت [illegible]
[illegible]
وکیلها
ابوه

الصداق
مبلغ ده تومان رایج عراق
الصیغة

الواصل
مبلغ سه تومان
رایج عراق
[illegible]
الباقی
هفت تومان رایج عراق

الناکح
[illegible] ولد [illegible]
کل [illegible]
وکیله
اخوه جعفر خان

المنکوحة
فاطمه [illegible] بنت [illegible] آقا بک
وکیلها
[illegible]

الصداق
مبلغ دوازده [illegible]
رایج عراق

الواصل
مبلغ سه تومان

الباقی مبلغ
نه تومان

الصیغة
صیغ عقد دائمی
بین الناکح والمنکوحة
[illegible]

التاریخ
جری ذلک ۱۱ شهر جمادی الاول
سنة ۱۲۶۲

الناکح
علیه [illegible]
[illegible]
الناکح
[illegible]
ولد [illegible]
وکیلها
ابوه

المنکوحة
نارخانم بنت
غفار بک

الصداق
مبلغ [illegible]
رایج عراق

الواصل
الباقی
مبلغ [illegible] تومان رایج
عراق

الناکح
حسین ولد [illegible] شهید محمود
وکیله
ابوه [illegible]

المنکوحة
بدرالنساء بنت [illegible]

الصداق
مبلغ [illegible]
رایج عراق

الواصل
مبلغ ده تومان
رایج عراق

الباقی
مبلغ ده تومان

الصیغة

التاریخ
۲ شهر جمادی الثانی [illegible]

الناکح
[illegible]
لا محمد کریم
وکیلها
اخوه محمد قاسم
[illegible]

المنکوحة
[illegible] بنت آقا محمد

وکیله
نفسه

الصداق
مبلغ [illegible] تومان رایج عراق

الصیغة
[illegible]
کردیاد

التاریخ
جری ذلک فی ۲۳ شهر جمادی الثانی
۱۲۶۲

الناکح
[illegible] ولد [illegible]
[illegible]
وکیله
اخوه [illegible]

الصداق
مبلغ ده تومان رایج
عراق

الباقی
سه تومان رایج عراق

المنکوحة
[illegible] بنت [illegible]
[illegible] کرده بود
وکیلها
[illegible] ابوه [illegible]

الصیغة
الواصل
هفت رایج عراق

التاریخ
۲۲ شهر جمادی الثانی
سنة ۱۲۶۲

الناکح
عالیشان عبدالکریم بک
ولد محمد حسن مرحوم
وکیله
اخوه عالیشان [illegible] بک

المنکوحة
خانم ننه باکره بنت
محمد علی [illegible]
وکیلها
سلالة السادات [illegible]
محمد ولد حاجی [illegible]

الصداق
مبلغ بیست تومان
رایج عراق

الواصل
مبلغ [illegible] تومان رایج عراق

الباقی
پانزده تومان رایج عراق

الصیغة
التاریخ
جری ذلک [illegible]
سنة ۱۲۶۲

الناکح
تبریز علی ولد [illegible] بک
وکیله
ابوه [illegible] بک

المنکوحة
فاطمه [illegible] بنت
کربلائی شیخ محمد
وکیلها
ابوها کربلائی شیخ محمد

الصداق
مبلغ شانزده تومان رایج

الواصل
چهار تومان
رایج عراق

الباقی
مبلغ [illegible] تومان
رایج عراق

الصیغة
عقد دائمی واقع [illegible]

التاریخ
۲۵ شهر شعبان المعظم
سنة ۱۲۶۲

الناکح
عالیشان [illegible] علی بک
ولد غفران پناه [illegible]
[illegible]
وکیله
عزت نشان نورعلی بک

المنکوحة
[illegible] خانم بنت عالیشان [illegible] بک
[illegible]
وکیلها
عالیشان [illegible] بک
ولد غفران پناه [illegible]

الصداق
مبلغ [illegible]
بلیت پنج تومان رایج
رایج عراق

الواصل
سیزده تومان رایج عراق

الباقی
دوازده تومان

التاریخ
جری ذلک ۱۲ شهر ذیقعده [illegible]
سنة ۱۲۶۲

الناکح
[illegible] عبد [illegible] ولد
[illegible]
وکیله
[illegible]
کربلائی [illegible]

المنکوحة
[illegible] خانم بنت [illegible]
وکیلها
[illegible] ولد [illegible] مرحوم
[illegible]

الصداق
مبلغ هشت تومان
رایج عراق

التاریخ
جری ذلک [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

صیغه نکاح دائم [illegible] بلفظ انکحت وزوجت

[illegible] زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم [illegible]

انکحت نفسی علی الصداق المعلوم [illegible]

انکحت موکلتی موکلک علی الصداق المعلوم

قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المعلوم

انکحتک موکلتی علی الصداق المعلوم

صیغه نکاح منقطع [illegible]

متعت نفسی منک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

قبلت التمتع فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

[illegible] المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

قد وقعت صیغ المناکح جری ذلک بحضور والاطلاع هو المؤلف بین القلوب

المبارکة المشتمل علی الحمد لله الذی احل النکاح وندب وحرم الزنا والسفاح والصلوة

الاکتاب والقبول والسلام علی خیر خلقه محمد واله اجمعین

علی النبی المحرف المبانی

الناکح	المنکوحة	وکیله	وکیلها
مسمی [illegible] ولد ابراهیم [illegible]	الباکرة الرشیدة [illegible] بنت [illegible]	ابوه ابراهیم	ابوها [illegible]

الصداق	الواصل	الباقی	الصیغة
مبلغ دو تومان رایج عراق [illegible] محمد [illegible] از قرار [illegible] هزار دینار	من المهر المسمی مبلغ [illegible] تومان نیم رایج عراق	من المهر المسمی مبلغ [illegible] تومان نیم رایج عراق	صیغه عقد [illegible] الناکح والمنکوحة جاری ونافذ گردید کما قررة شریعة [illegible]

التاریخ

جری ذلک [illegible] شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۲

الناکح	المنکوحة	الناکح	المنکوحة
عالیشان [illegible] خان بک [illegible] هشترودی	مساة [illegible] بنت محمد عظیم ساکن قریه [illegible]	[illegible] ولد مشهدی رجب	مساة گلستان [illegible] بنت مشهدی [illegible]
وکیله نفسه	وکیلها ابوها محمد عظیم	وکیله ابوه کردهبود	وکیلها [illegible] کرده بود

الصداق مبلغ [illegible] تومان رایج عراق الواصل من المهر المسمی مبلغ یازده [illegible] رایج عراق الباقی من المهر المسمی مبلغ [illegible] تومان رایج عراق ومن المهر [illegible] الصیغه [illegible] جاری ونافذ گردید جری ذلک فی دهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۶۲

الصداق مبلغ [illegible] تومان رایج عراق

الواصل من المهر المسمی مبلغ پانزده تومان رایج عراق

الباقی مبلغ ده تومان رایج عراق

الصیغه صیغه عقد مناکحه جاری ونافذ گردید جری ذلک فی ۹ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۷

چهارم الحمد شش تکبیر سنت است و تکبیر احرام را با دعای مقرر بفعل آورد باینطریق که اول سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند

اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی عملت سوءً وظلمت نفسی فاغفرلی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت

بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک وسعدیک والخیر بیدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ

ولا منجا ولا مفر منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن یک تکبیر

بگوید و این دعا بخواند یا محسن قد اتاک المسیئ وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیئ وانت المحسن

وانا المسیئ فبحق محمد وآل محمد صل علی محمد وال محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی یا محسن یا اعلم منک

بعد از آن تکبیرة الاحرام گوید و بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم

الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب

العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین ~~[illegible]~~

استشهاد و استخبار و استعلام میرود از مطلعین و مخبرین علما و فضلا و سادات و ریش سفیدان دار الارشاد

القلیل [illegible] بنده حقیر فقیر ذلیل قلیل القدر شاه حسین برانیکه هر کس علم و اطلاع بهم رسانیده و برأی العین دیده که عالیحضرت

نجابت و توفیق آثار کربلائی زین العابدین ابن مرحوم کربلائی سلمان شاه حسین [illegible] ابا عن جد نسلا بعد نسلا

الی الایام الی الآن اوجاق و خلیفه بچه هستند که طالبان ایشان از اطراف و اکناف باوجاق ایشان بنذر

و نیاز می آورند و بسیار مریض و معلول و ناخوش [illegible] اوجاق ایشان باعتقاد و خلوص نیت [illegible] شفا

یافته و [illegible] شده کشف و کرامات از اوجاق ایشان ظاهر و آشکار شده است هر کس از این معنی علم

کامل و یقین حاصل داشته و برأی العین دیده که ایشان همیشه بسبب اوجاق بودن معزز و محترم بوده

و توقعات از ایشان مطالبه تویجو و تحمیل دیوان نشده بفراغت و آسودگی مشغول دعاگویی دولت ابد

مدت قاهره شده اند هر کس علم شهادت خود را در حواشی این صحیفه مرقوم و بمهر شریف خود نشان فرموده و ممهور

فرمایند که عند الله وعند الرسول ضایع نخواهد شد ۱۲۴۳ نجوی که مستشهد استشهاد شد توفیق آثار کربلائی زین العابدین

ولد کربلائی سلمان مرحوم باوجاق و خلیفه بودن مشهور و معروف بچه مریض در سر اوجاق ایشان شفا یافته است الله اعلم

[illegible]

التبع اللائق بالدقة العلویة البالغ العلوم

[illegible]

او بلایه و مثله علی الآن [illegible] طالق علی ما بدلک [illegible] فلعلها علی

[illegible]

مدت مابین غیبت صغری و کبری داشته در تاریخ ولادت شریف آنحضرت انگیست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد
و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند بنابر مشهور میان علما و فاضل در کتاب حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بود و بنابر قول
دوم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک از معجزات و غرایب حالات از او ظهور آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغرا
و دیگر کبری و در غیبت صغرای آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشته که مردم عرایض با ایشان میدادند و مسایل می‌پرسیدند
و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و خمس و نذر که مردم بنزد ایشان می‌آوردند بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت
میفرمود که بفقرا و سادات شیعیان برسانند و جمع کثیر هر سال موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم
ببقیه میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده بود میبردند
و آنچه بر ایشان در راه گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را میفرمودند و بر همان نحو واقع میشد
و انواع معجزات از ایشان ظهور آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این
غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همه شیعیان ایشان را امین میدانستند
و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری
صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و شیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب
ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و نص
پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت صاحب علیه السلام بعد از وفات عثمان بمحمد نوشته که انا لله و انا
الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و تا آخر که در کتاب الیقین نوشته
شده است هر کس بخواهد بآنجا رجوع نماید فصل در بیان نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و امر آسمانی که موجب
خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است در هر رکعت اول پنج رکوع واجب است باین طریق
که چون بعد از تکبیرة الاحرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره
بخواند و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و در رکعت دوم نیز
باین طریق بگذارد و بعد از آن سلام دهد و این نماز را باین صورت بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت
بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا ز
یاده بعد از فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین کند تا در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف
و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب است و ماهتاب است و آخر وقت آن شروع در انجلا است و سید مرتضی آخر وقت
را تمام انجلا میدانند و اگر شخصی این نماز را ترک کند در وقت از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا
بر او واجب است و اگر بعضی گرفته شده باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه
علم

تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از
مجتهدین بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نگنجد ساقط میشود و بعضی بر آنند
که ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است
و الا ساقط است و سنت امر سنت که باین نماز تعلق دارد اول جهر نمودن مصلی در قرائت دوم سوره خواندن
سوره طویل سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم
پنجم این نماز را در مسجد گذاردن یا در جایی که سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از قنوت
و رکوع و سجود مساوی زمان قرائت باشد هم هفتم آنکه این نماز را بجماعت گذارده شود جایز است هشتم آنکه اگر
قبل از انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده نماید و سید مرتضی رحمه الله بر آنست که در اینصورت اعاده کردن نماز واجب است
مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی صلوات علیه و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایه تخت آنحضرت در کوفه خواهد
بود و مجلس دیوان در مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش
نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه
یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن محل جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن
زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلا و غری متصل گردد و حق سبحانه
و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملایکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه
گرداند و چندان از برکتها و رحمتها در آن قرار دهد اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواهد هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا را عطا فرماید
معاد بر دو قسم است یا روحانی است یا جسمانی و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد و بلطف و کرامات
که در دنیا اکتساب نموده متنعم و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاه کسب کرده است
معذب و مغموم باشد و معاد جسمانی آنست که این بدن بعد از فنا در قیامت عود میکنند و بار دیگر ارواح با ایشان متعلق
گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و با آتش
جسمانی معذب گردند اسامی عشره مبشره ابابکر عمر عثمان جناب امیر المومنان زبیر طلحه ابو عبیده جراح عبد
الرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص سعید بن زید بنو امیه هزار ماه پادشاهی کردند و آن هشتاد و سه سال و
چهار ماه است و انقراض پادشاهی ایشان در سال صد و سی و دو هجری شده و انقراض پادشاهی بنی العباس در سال
ششصد و پنجاه و ششم هجری شده پس ظاهر پادشاهی بنی عباسی قسم بود در پانصد و بیست و چهار سال بنابر
ظاهر این حدیث مدت پادشاهی بنی عباس صد و شصت و شش سال و هفت ماه و این موافق تاریخ نیست فعلم

والدرهم کان هو نصف مثقال وربع عشر مثقال صرفی
فوزن کل مثقال صرفی اربع وعشرون نخودا وبعباره
اخری یصیر مجموع الدرهم اثنی عشر نخودا ونصف
نخود وعشر نخود ۱۲ الاسم شهید ثانی شیخ زین الدین

سوال هرگاه بر ضعیفه غسل جنابت وحیض هر دو
واجب شده آیا یک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند
وبر فرض اینکه دو غسل باید بکند آیا کدام یک مقدم بدارد
وهرگاه هر دو را کرده باشد باین طریق که اول جنابت را وبعد
حیض و معلوم بعد از غسل گذشته است آیا نمازهای کرده است
چطورست دارد

صحیح است یا نه جواب بسم الله بعد از انقطاع
حیض یک غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهت
رفع حدثی که مستند بجنابت وحیض بوده باشد یا
اغتسال عیب است و اگر دو غسل بعمل بیاورد بلا باس
نحوی که اول بجهت رفع حدث جنابتی بوده باشد
ودیگر بجهت حدث حیضی این نیز بعمل بیاورد

من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی
ومن عرفنی عشقنی ومن عشقنی
عشقته ومن عشقته قتلته ومن
قتلته فدیته علی فانا دیته

جاو سید محمد باقر مرحوم اعلی الله درجاته مرویست
که حقتعالی چهار چیز بامام حسین عکرامت فرموده
اول آنکه زیارت زایران ویرا از عمر مقدار است
حساب نمیکنند دوم آنکه دعا در تحت قبه منوره
وی البته مستجاب میشود سیم آنکه شفای هر مریض
در تربت مطهره وی قرار داده چهارم آنکه
ائمه را از ذریه او گردانیده واین چهار باد
کرامت کرده است سبب مظلومی بر حق
ومصیبتی که باو رسیده

یادگار رقم الداعی براز
الناس دعا دارم

وکلاء حضرت صاحب الامر صلوات الله وسلامه علیه یکی از ایشان
عثمان بن سعید عمری وبعد از او پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان
وکیل بود وبعد از او ابو القاسم حسین بن روح وبعد از او
شیخ ابو الحسن علی بن محمد السمری وهر یک از ایشان باعلام

موش و بقر و پلنگ و خرگوش نهنگ
تا هم یم آل محمد ۴ علامات ظاهر میکرد ۱۲

فیل چارم چو بلگ سی نهنگ آید ده ماه
بالگاه باسب کوسفند است حایله
بوزنه اعل قوی انسان
تخل وند و مرغ و سگ و خوک آخر کار
پیچیدن اصل کار قوی اصل این اصل

اما القاع فهو نصف المن الشاهی العباسی وأربعة عشر مثقالا وربع مثقال من
الصیرفی ای ستماة مثقال واربعة عشر مثقالا وربع مثقال من الصیرفی وذلک لان المن
الشاهی الف ومائتا مثقال بالصیرفی والقاع ثمان مایة مثقال وتسعة عشر مثقال
بالشرعی فهو ستمائة واربعة عشر وربع بالصیرفی فالمد الذی هو ربع الصاع
مائة وثلاثة وخمسون مثقالا ونصف مثقال ونصف ثمن بالصیرفی فیه عاطفی المن الشاهی
الذی مثقال بالفارسیه چهار درهم بقال ثمانية دانق وثلث ونصف ثمن وذلک بعد ما
استقصاه غیر مختفی علی ذوی الحجی المعادی ملا محمد اخرجه ۱۲

در کتب معتبره که از رشیق مادرانی حاجب روایت نموده اند که گفت معتضد بالله خلیفه مرا طلبیده و دو کس دیگر همراه نموده
فرمود در سر من رای سوار شوید و ... را از قتل کنید و بسامره رسیده و خانه حسن بن علی را فرو گیرید که او فوت شده و هر که را در
آن خانه بیابید از بزرگ و کوچک سر او را بر نزد من آرید و ما بتعجیل چنانچه مأمور بودیم رفته در بام فرود گرفتیم چنانچه ...
و پرده دیدیم که براو آویخته بود به درون رفتیم در آنجا سردابی بود پر از آب داخل شدیم در پایین منظر ما ... در آنجا که در آن
سر دریا شخصی حصیر بر روی آب انداخته و بنماز ایستاده و بما ملتفت نشد یکی از آن دو رفیق من که احمد بن عبد الله
نام داشت قدم در آب نهاد که خود را باو رساند در آب غرق شد و نزدیک بود که بمیرد و چون کار علی خفت
رفیق دیگر بخاطرش رسید که خدمتی بجهت خلیفه برساند و پا در آب نهاد و بدریا فرو رفت بعد از اضطراب رفیق اول
و زحمت تماشی نیم مرده از آب بیرون آوردیم مبهوت و پریشان حال پس من بفکر خود افتاده فکر کردیم و فریاد
زدم که معذرت از خدا و از شما میخواهم و الله که من ندانستم الحال و توبه کردم و از کرده پشیمانم اصلا ملتفت بما نشد
و گفتگوی ما نشنید و ما مشغول بودیم دنیا و آخرت بر گشتیم و بنزد معتضد رفته آنچه دیده بودیم نقل کردیم گفت این راز را
پنهان دارید و اگر بشنوم که بکسی گفته اید هر سه را گردن میزنم زنهار که در این باب ... شنوند که سعی میکرد و تا آن خلیفه زنده
بود اظهار آن حکایت بهیچ کس نتوانستیم کرد ۱۲

مقدمات نماز طهارت از اله نجاست ستر عورت وقت
مقارنات نماز ۱۲ مکان عنصر قبله شناختن
مقارنات نماز یازده
قیام نیت تکبیرة الاحرام قرائت رکوع سجود تشهد سلام
فروع دین نماز روزه زکوة خمس حج جهاد

سوال زکوة در غله چه قدر است جواب ظاهر اینست که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من بسنگ شاه الا چهل و
پنج مثقال صیرفی که زکوة ان واجبست ۱۲ سوال نصاب زکوة در نقدین و غلات بیان فرمایند و همچنین
مقدار فطره را جواب نصاب اول در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار عبارت از یک مثقال
شرعی است و مثقال شرعی ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یک مثقال شرعی و ثلث است بنابراین نصاب
اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت ان بپول حال که اشرفی سی نخودی در یک تومان بوده باشد از قرار مثقال
صیرفی در هفت هزار دینار مبلغ ده تومان و پنج هزار میشود و اما درهم هفت مثقال شرعی و پنج مثقال و ربع
صیرفی است پس دویست درهم صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت ان از قرار نقره مثقالی دریازده شاهی
بپول حال مبلغ پنج تومان و هفت هزار و هفتصد و پنجاه دینار است بنابراین مهر سنت که پانصد درهم است
دویست و شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی است و قیمت ان بپول حال از قرار نقره مثقالی دریازده
شاهی مبلغ چهارده تومان و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب اول زکوة در گندم و جو
پنج وسق است و هر وسق شصت صاع است و حاصل ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة
در گندم و جو واجب نمیشود مگر در صورتیکه هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و هر صاعی چهار مد است و هر مدی
چهار یک من تبریز است پس هر صاع یکمن تبریز است و مد بنابر مشهور مابین فقها دویست و نود و دو درهم و نصف
درهم میباشد پس هر مد بنابر تحدیدی که در درهم مذکور شد صد و پنجاه و سه مثقال صیرفی و چهار نخود مثقال
و نصف نخود مثقال صیرفی و ثلث پنجاه شاه که عبارت از نخود من شاه هیجده بسنگ شانزده عباسی
صد و شصت مثقال صیرفی است پس پنجاه هر شاه بمقدار شش مثقال صیرفی و سه نخود و نصف نخود
مثقال صیرفی علاوه است از چهار یک من تبریز که مد است پس هر من شاه بمقدار بیست و پنج مثقال صیرفی
علاوه است از یکمن که عبارت از صاع است و یکمن شاه بمقدار پنجاه یک مثقال و نیم زاید است که من تبریز که
از دو صاع است پس صد و پنجاه من شاه از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع است بمقدار هفت
هفت هزار و هفتصد و پنجاه و پنج مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است و هفت
هزار و هفتصد و بیست و پنج مثقال و شش من شاهی و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار
صد و چهل و چهار من شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از
صاع است بمقدار بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نیم من شاه کمتر است ۱۲ سوال قدر واجب
از زکوة در گندم و جو چه قدر است جواب در هر یک از گندم و جو یک نصاب بیشتر نیست باین معنی
که گندم مثلا تا صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در ان واجب نمیشود
و بعد از انکه باین قدر رسید زکوة در ان واجب است و همچنین در زاید از این مقدار اگر چه کم باشد و اما قدر واجب
از زکوة در اینها پس اگر آب گندم و جو از آب جاری باشد یا از باران باشد یا محتاج به آب دادن نباشد مثل
اینکه

اینکه در قرب آب زرع شده باشد در این صورت مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت خواهد بود پس از دویست
من بیست من لازم است داده شود و همچنین و اگر آب آنها از چاه باشد یا از شتر یا از پا یا از دلو مثلا آب دهند در این
صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دویست من ده من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد باین
معنی که بعضی از اوقات از آب جاری مثلا آب میدهند و بعضی اوقات از آب چاه حکم با غلب خواهد بود
پس اگر اغلب اوقات از آب جاری مثلا خورده باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات
از آب چاه داده باشد نصف عشر و اگر غلبه در هیچ طرف محقق نباشد بهمان قدر که از جاری خورده از چاه
داده باشد در این صورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعبارة اخری از نصف ربع عشر لازم است
و از نصف دیگر عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود ۱۲ سوال نصاب گوسفند را در زکوة با تمامه
بیان فرمایند با آنچه واجبست در هر مرتبه جواب در گوسفند بنابر مشهور و اقوی پنج نصاب است اول چهل است
ثانی یکصد و بیست و یک عدد سیم دویست و یک و چهارم سیصد و یک پنجم چهار صد اما واجب در نصاب
اول یکی است و در نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالث سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و همچنین است در
خامس بعد از آن هر چه زیاد شود در هر صد گوسفند یکی واجبست مثلا در پانصد پنج گوسفند و در ششصد
شش گوسفند و هکذا ۱۲ سوال مقدار زکوة فطره چه قدر باید داد جواب زکوة فطره هرگاه نیم من سنگ
شاه که حال متعارف میباشد اگر اخراج نماید قدر واجب را اخراج نموده خواهد بود بلکه بقدر بیست و
پنج مثقال کسری علاوه از واجب خواهد بود ۱۲ یاجوج از اولاد یافث بن نوح اند و گویند یاجوج از ترک اند و ما
جوج از جیل امت بعضی ایشان بمقدار شبر نیست و بعضی در درازی از نهایت فرق نتوان کرد و پیغمبر فرمود که ایشان
هزار هزار امت اند که هیچ یک نمیرد تا هزار فرزند نیارد و بسبب یاد شاه که انشاء الله آیت در آخر زمان
سد را سوراخ نمایند مقدمه ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخراسان جویهای مشرق و [illegible] و دریای
طبرستان را بخورند بعد از [illegible] زمین بنابر آسمان گذارند تیر با آسمان اندازند چون آلوده بازگردد گویند خدای
آسمان را کشتیم و خدا چیزی بر ایشان گذارد تا گردنهای ایشان و چهار پای ایشان خورد تا همه هلاک گردند و ایشان
هر چه در زمین است از انسان و حیوان و درخت و گیاه همه میخورند و هر چه از ایشان بمیرد میخورند ۱۲

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم روایت است در حدیث مرتضی جناب رسول خدا صلعم از جبرئیل سوال نمود میخواهم بدانم که آیا بعد از من بر زمین
نزول خواهی کرد یا نه جبرئیل عرض نمود که عرض مطلب به درگاه قاضی الحاجات کرد خطاب از رب جلیل رسید جبرئیل بگو یا بعد از فوت
حبیب من امت پیغمبر طغیان نمایند اعتدالی [illegible] ده مرتبه نازل خواهی شد دفعه اول برکت را از روی زمین بردار باز طغیان
میکنند دفعه ثانی شفقت را در میان مردم بردار باز طغیان میکنند دفعه ثالث نازل میشوی محبت را از مردان بردار باز
باز طغیان میکنند نازل میشوی دفعه رابع حیا را از زنان بردار باز طغیان میکنند فتنه میشوند دفعه خامس نازل میشوی سخاوت
از اغنیا بردار باز طغیان میکنند دفعه سادس نازل میشوی صبر را از فقرا بردار باز طغیان میکنند دفعه سابع نازل میشوی
ایمان را از اهل بردار باز طغیان میکنند دفعه ثامن نازل میشوی حرمت را از میان بزرگ و کوچک و زن و مرد و پدر و فرزند بردار
باز طغیان میکنند دفعه تاسع نازل میشوی قران را از اهل قران بردار که عمل بخلاف قران میشود باز طغیان میکنند دفعه عاشر
نازل میشوی عدالت را از سلاطین بردار و بعد جناب رسول خدا صلعم بر احوال امت خود بسیار گریست بعد چند روز صحبت از دل
واصل شده و در حدیث وارد شده است روزی جناب رسول خدا صلعم در خانه خود نشسته بود و سلمان هم حضور داشت به
سلمان فرمود که عمق میباشد بخانه علی نرفته ام لازم است که رفته باشیم سلمان عرض نمود [illegible] از نسل خدا است وارد شده است
جناب رسول خدا صلعم باتفاق سلمان بخانه علی تشریف آوردند در بهشت حضرت فاطمه علیها السلام آسیا میکشیدند و
حسین هم در گهواره خوابیده بودند چون چشم فاطمه به جمال دل آرای پدر بزرگوار خود افتاد برپا ایستاد و سلام
کرد تا اینکه نشستند فاطمه گفت که عمق میباشد که پدرم بخانه ما تشریف نیاورده حال که تشریف آورده اند سرکار خالی میباشد
چیزی که پدرم آورده باشم و خجالت میکشید بعد از فکر بسیار برخواست و تجدید وضو نمود بعد از آن داخل شد دو رکعت
نماز حاجت گذارد و عرض مطلب به درگاه حضرت قاضی الحاجات نمود و بعد از فراغ طاسی در کنج مخزن مشاهده کرد به پیش
رفت دید پر از عسل میباشد شاد و خرم گشته طاسی را برداشته بخدمت پدر بزرگوار خود آورده بر زمین گذاشت
حضرت رسول سوال کرد این از کجاست فاطمه عرض کرد هو من عند الله حضرت رسول فرمود [illegible]
که به دختر مریم مرحمت فرموده است بعد از مشاهده طاس و عسل موی باریک در میان طاس عسل
دریافت نمود دعا فرمود دور اطراف عسل جمع نمود و فرمود بیائید بیائید با این طاس و با این عسل و با این موی که در
میان عسل است از برای هر یک تمثیل بیاوریم و بعد بخوریم حضرات قبول نمودند و جناب رسول رو به سلمان
کرد و فرمود سلمان از ما است و اورا در این مقدم میداریم اول او تمثیل خود را بگوید سلمان عرض کرد
مرد دیندار از این طاس روشن تر است و دین در قلب او از این عسل شیرین تر است و با دین از دنیا رفتن از این
موی باریکتر است حضرت سلمان را تحسین نمود دعا کرد و بعد به امام حسن کرد و فرمود ای فرزند دلبند تو بگو حضرت
امام حسن عرض کرد یا جدا پادشاهی از این طاس روشن تر است و مملکت داری از این عسل شیرین تر است
و عدالت در پادشاهی از این موی باریکتر است حضرت او را نیز تحسین کرده دعا فرمود و بعد رو به حضرت
امام حسین کرده و فرمود ای نور چشم من تو بگو حضرت امام حسین عرض کرد یا جدا علم از این طاس روشن تر است
و [illegible]

و فهمیدن علم از این عسل شیرین تر است و به علم عمل کردن از این موی باریکتر است و بعد رو به حضرت فاطمه زهرا
کرد و فرمود ای نور چشم پدر تو بگو حضرت فاطمه عرض کرد ضعیفه صالحه از این طاس روشن تر است و حیا در چشم او از این
عسل شیرین تر است و خود را از نامحرم نگاه داشتن از این موی باریکتر است و بعد جناب رسول فرمود خوب مجلسی آراسته
و خوب صحبت است لکن جای علی خالیست کاش علی هم حاضر میشد او نیز تمثیل میگفت و بعد تناول مینمودیم
در این صحبت بودند علی ابن ابی طالب علیه السلام داخل شدند دید مجلسی آراسته شده است مجلس جناب رسول
خدا است سلام کرد و بعد از سلام تهنیت جناب رسول فرمودند یا علی جای تو خالی بود خالی نشود انشاالله
بیا طرف صحبت داریم ماجرا را به علی ماجرا آنجناب رسول بعلی ابن ابی طالب نقل نمود و بعد حضرت عرض کرد یا ابن عم
جمعی بر در خانه [illegible] ایشان هم بیایند حضرت رسول فرمود کیانند اینها حضرت عرض کرد ابوذر است
مقداد است عمار است قنبر حضرت رسول ایشان را احضار فرمودند ایشان داخل شدند و حضرت فاطمه به مخزن تشریف
بردند و حضرات دور کنار [illegible] کردند و بعد حضرت امیر مؤمنان فرمودند ما نیز ابوذر بود در این مقدم میداریم و فرمود
ابوذر بسم الله تو بگو ابوذر عرض کرد نماز از این طاس روشن تر است و گذاردن نماز از این عسل شیرین تر است
و شرایط نماز را و حقش بجا آوردن از این موی باریکتر است و بعد رو به مقداد کردند مقداد عرض کرد زکوة
از این طاس روشن تر است و دادن زکوة از این عسل شیرین تر است لکن به مستحق رسانیدن از این
موی باریکتر است حضرت هر دو را تحسین نمود دعا کرد و بعد نوبت به عمار رسید عمار عرض کرد یا رسول الله صدقه
از این طاس روشن تر است و دادن صدقه از این عسل شیرین تر است لکن به اهلش بدون ریا رسانیدن
از این موی باریکتر است حضرت او را نیز دعا کرد و بعد نوبت به قنبر رسید قنبر عرض کرد جهاد از این طاس روشن
تر است و کردن جهاد از این عسل شیرین تر است لکن حسبة لله جهاد را بجا آوردن از این موی باریکتر است حضرت
او را نیز دعا کرد و بعد نوبت به امیر مؤمنان رسید حضرت عرض کرد یا رسول الله مهمان از این طاس روشن
تر است و خدمت مهمان از این عسل شیرین تر است لکن مهمان نوازی و ممنون کردن از این موی باریکتر است
حضرت از دهان او بوسیده دعا کرد و بعد نوبت به جناب رسول صلعم رسید حضرت فرمودند که قران از این
طاس روشن تر است و مضامین قران از این عسل شیرین تر است لکن به مضمون قران عمل کردن از این مو
باریکتر است و بعد خواستند که عسل را بخورند جبرئیل نازل شد عرض به جناب رسول کرد یا رسول الله مرا
از خود جدا میکنید آخر من خادم این آستانه ام من هم تمثیل دارم حضرت فرمود بگو جبرئیل عرض کرد راه
خدا از این طاس روشن تر است و خدمت ایشان از این عسل شیرین تر است لکن رضای ایشان را بجا آوردن [illegible]

ازاین مو باریکتر است و حضرت جبرئیل بو نیز دعا کرد و بعد خواستند که عسل را تناول نمایند جبرئیل
نازل شد که مخورید که جناب رب العزت میفرماید مرا از حضور شما جدا نکنند من هم تمثیل دارم و میفرمایند
بهشت یا محمد ص که از برای امت تو خلق نموده ام از این طاس روشن تر است و درآن نعمتهای هست از این
عسل شیرین تر است لکن پل صراطی که در آنجا قرار داده شده است که امت از آن بگذرد از این مو باریکتر است
و بعد جناب رسول ص و تمام حضار شروع کردند بگریستن و بار جبرئیل نازل شد عرض کرد که جناب اقدس الله
میفرمایند به حبیب من سلام برسان بگو مجلس خود شما را مشوش ننمایید و غمگین نشوید به جلال خودم
قسم هرگاه در روز قیامت کفار را شفاعت نمایید مختارید و بعد حضرات از این مجده خوشحال شدند
عسل تناول فرمودند مذکور شده است تا به وفات فاطمه ع ان تمام نشد باقی بود و بعد وفات فاطمه ع تمام شد

سوال غبن در مصالحه در صورتیکه عالم بغبن نباشد یا است مطلقا در مصالحه بلیت جواب حکم در صورت
ثبوت خیار غبن مشروط بچهار امر است اول انکه متعلق بیع یا اجاره یا مصالحه حین العقد علاوه از آن قدر یکه
عقد بر آن واقع شده گنجایش داشته باشد و ثانی انکه آن علاوه قدر معتد به بوده باشد یعنی قدر یکه
باشد که مصالحه در آن شود ثالث انکه شخص مغبون جاهل بحقیقة حال بوده باشد رابع انکه اسقاط خیار
خود را ننموده باشد در صورت اجتماع امور اربعه خیار غبن ثابت است خواه عقد مصالحه بوده باشد یا مبایعه یا اجاره

الناکح
قربان بن مرحوم [illegible]
وکیله
کدخدا [illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان سکه عراق
التاریخ [illegible] شهر جمادی الاولی
سنه ۱۲۶۴

المنکوحه
[illegible] بنت [illegible]
وکیلها

الناکح
[illegible]
وکیله
[illegible]

المنکوحه
[illegible] بنت
مرحوم [illegible]
وکیلها
کدخدا [illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان سکه عراق
الصیغه
صیغه عقد [illegible]
[illegible] شهر جمادی الاولی ۱۲۶۴

در تاریخ ذیل الکتاب صیغه طلاق خلع مستمات [illegible] زوجه مدخوله [illegible] در عوض بذل [illegible] و سایر حقوق شرعیه
و [illegible] تومان [illegible] دینار رایج عراق نقد با جمیع شرایط مقرره عندالشارع [illegible]
و واقع گردید مطلقه [illegible] بعد از ترتیب اقرار [illegible] شهر [illegible]

الف کبود رنگ [illegible] ساله مابین مشهدی آقا محمد و عبدالله
رجعار شریک شدند [illegible] داشته باشد با عبدالله باشد
و در وقت سوا شدن پول [illegible] بردارد که عبارت
از سه تومان [illegible] مشهدی آقا محمد از میان بردارد و مابقی
در میان هر دو شریک تقسیم نمایند و [illegible] رنگ
[illegible] ساله مابین مشهدی آقا محمد و عبدالله جوار شریک شدند که
[illegible] عبدالرحمن [illegible] و در وقت مفارقت [illegible]
مبلغ چهار تومان و نیم سکه عراق مشهدی آقا محمد اولا از میان
بردارد و مابقی را در میان هر دو شریک تقسیم نمایند تحریرا
۲۲ شهر جمادی الاول ۱۲۶۲

کربلایی آقا محمد مادیان ۳ ساله خود را بمبلغ چهار تومان و نیم
قیمت [illegible] با عبدالله [illegible] در میان گذاشته شریک و سهیم
شدند که [illegible] و محافظت و خرج خوراک و غیره در ذمه عبدالله
بوده باشد و وقت افتراق شراکت اول کربلایی آقا محمد چهار تومان
[illegible] برداشته و مابقی را تقسیم سازند [illegible]

~~مبلغ سه تومان سکه عراق [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible] ۱۲۶۳~~

الناکح
جناب [illegible] الدین بن
[illegible] مرحوم
وکیله
نفسه
الصداق
مبلغ سی صد تومان سکه عراق
[illegible] شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۱

المنکوحه
عصمت پناه [illegible] بنت
میر عبدالرحمن [illegible]
وکیلها
نفسها

الناکح
[illegible] محمد مرحوم
[illegible]
وکیله

المنکوحه
[illegible] بنت
مرحوم [illegible]
وکیلها
کدخدا [illegible]
الصداق
مبلغ شانزده تومان سکه عراق

[illegible]
الناکح
[illegible]
سنه ۱۲۹۰

در تاریخ ذیل الکتاب حاضر گردید بمحضر عالیحضرت مشهدی [illegible] علاف ولد کربلائی ابوالقاسم مرحوم و بعد الحضور در کمال
عقل و شعور من غیر جبر و اکراه مصالحه شرعیه نمود یکباره از اموال و املاک منقوله و غیر منقوله خود آنچه که [illegible]
بتفصیل ذیل است [illegible] ولدان [illegible] خود عمارت مسکونی [illegible] دکان علاقی و [illegible]
واقعه در محله [illegible] ۳ باب
فروشی و اثاث البیت [illegible] و نقود طلا که در [illegible] وحیدة و مختار [illegible] در عوض و مقابل
بموجب خط [illegible] مضبوط است
پانصد دینار [illegible] و یک من گندم خالص [illegible] صیغه مصالحه علی النهج المقرر فی الشریعة بینهما
جاری گردید و مصالح مزبور اموال مصالحی [illegible] و لا یة تصرف نمود و مادام الحیوة از برای
خود خیار فسخ قرار داده و بعد الممات خیار ساقط و عقد مصالحه لازم خواهد شد و همین خیار مسطور
در ضمن عقد مصالحه مشروط گردید [illegible] بوقوع این مصالحه شرعیه جمیع [illegible] مصالح مزبور
که در خط دیگر ثبت و ضبط گردیده است [illegible] بتفصیله مذکور در کتاب [illegible] دو قباب [illegible]
یا از اسب و جامیش و گاو و ماده و غیره از جمله اموال مختصه مصالح [illegible] موصوف
که بموجب وصیة نامه مصالح مسطور از برای مصالح [illegible] نمود [illegible]
و چونکه اختیار فسخ مادام الحیوة در ضمن عقد مصالحه [illegible] از جمله مسائل متنازع فیها [illegible]
و مشهور عدم صحت اشتراط مسطور و بطلان عقد مصالحه بود فلهذا [illegible] مزبور [illegible]
تمام املاک و اموال منقوله و غیر منقوله خود را بتفصیل [illegible] در عوض پانصد دینار
منقوت و یک من گندم موصوف [illegible] خود مختار [illegible] و صیغه
جاری گردید و خود [illegible] قبول مصالحه مزبوره نمود و [illegible] جمیع متعلقات
و متروکات [illegible] مسطور در [illegible] مختص [illegible]

۹۴

بعد از نکاح [illegible]

بدانکه در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است وکیل زن میگوید [illegible]
متعت نفس موکلتی [illegible] موکلک [illegible] من الآن الی طلوع الشمس [illegible]
وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی لموکلک فی المدة المعلومة
علی المبلغ المعلوم وکیل مرد گوید قبلت المتعة لموکلی علی المهر المعلوم الی المدة المعلومة [illegible]
زن گوید متعت نفسی موکلتی لنفسک علی الصداق المعین مرد گوید قبلت المتعة لنفسی فی
المدة المعلومة علی المهر المعلوم مرد بگوید متعت نفس موکلتی لنفسی علی المهر المعلوم فی
المدة المعلومة مرد بگوید قبلت المتعة لنفسی علی الصداق المعلوم وکیل زن گوید متعت نفس
موکلتی لموکلی فی المدة المعینة علی المهر المعلوم وکیل مرد گوید قبلت المتعة لموکلی علی المهر
المعلوم فی المدة المعلومة [illegible] صیغه طلاق رجعی المرأة المسماة [illegible] طالق هی طالق طلقة رجعی
[illegible] زوجة موکلی طالق هی طالق طلقة [illegible] صیغه طلاق
[illegible] طالق طلقة [illegible] زوجة موکلی [illegible] طالق المرأة المسماة [illegible] صیغه طلاق خلع
زوجة موکلی هی فاطمة طالق علی ما بذلت [illegible]
طالق [illegible] طلقة طالق مختلعة [illegible]
بعد الحمد و الثناء

الصیغ

الطالق [illegible]
عالیجناب [illegible] ملا [illegible] المطلق علیاجناب [illegible] خورشید خانم
صیغه طلاق رجعی با جمیع لوازم
شرعیه [illegible] و وقوع الطلاق فی [illegible] المواقعه و خلو الزوجة من الحیض و النفاس [illegible]
[illegible]
[illegible] طلاق [illegible] شرط است که طلاق در [illegible] مواقعه باشد [illegible]
[illegible] طلاق باید [illegible]
الطلاق طلاق خلع [illegible] المطلق [illegible] المرأة [illegible] خورشید [illegible]
الشروط [illegible] و محصول [illegible] و صیغه طلاق خلع [illegible]
[illegible] حسب الشرع [illegible] قطع جمیع تعلقات و حقوق شرعیه [illegible]
[illegible] فلان

هو المؤلف بين القلوب — قد اجريت صيغة العقد المنقطع تا ما رقم فيه قريبا

المتمتع — المتمتع بها — وكيله — وكيلها

بالحضرت ملا قدير — جهان بنت صفر — نفسه — ملا قدير مزبور

المدة — الاجرة — الصيغة

چهار فرسخ — مبلغ دو تومان سكه رايج

صيغه عقد منقطع فيما بين متمتع و متمتع بها بوكالت ثابته از جانب متمتع و وكالت ادعائيه از جانب متمتع بها

احتياطا وهذه لا جارى و واقع گرديد — التاريخ ۱۶ ذيحجه سنه ۱۲۵۹

بعد الحمد والثناء

المطلق — الطالق المختلعة — البذل

محمد كريم ابن رحيم — جهان بنت صفر فاكهه — تمامى مهر مسمى في العقد

الصيغه

و صيغه عقد طلاق خلع با جميع شرايط مقرره فيما بينهما جارى گرديد و بعد از انقضاى مدت سه طهر و ايام عده صنيعه

مسطوره مالكه نفس خود ميباشد ۱۶ ذيحجه — طلاق عده سه ماه و ده روز است و طلاق وفات

چهار ماه و ده روز است

صيغه طلاق رجعى زوجة موكلى طالق امرأة موكلى طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة صيغه طلاق خلع از وكيله و اقل از جانب زوج بكويد بذلت

وكالة عن موكلتى بالها على موكلتى من مهرها و ساير حقوقها الان اطلقها به و بعد از جانب مرد بكويد بلا فاصله زوجة موكلى

مختلعة على ما بذلت عنها فهى طالق و احتياطا اين را هم بكويد هى طالق على ما بذلت عنها هى طالق على ما بذلت صورت ديگر

هرگاه طلاق معوض باشد اگر وكيل زن بكويد بذلت صداق موكلتى مع القام البلغ او المتاع المعهود فعلا ان كان

زايدا اسم بذل الصداق والا اكتفى ببذل الصداق من موكلك على ان تطلقها به بعد از آن وكيل مرد بكويد هى على ما بذلت

عنها طالق باز وكيل زن بكويد طلقها على ما بذلت له وكيل مرد بكويد هى طالق على ذلك باز وكيل مرد بكويد زوجة موكلى طالق

امرأة موكلى طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة على ما بذلت له فاطمة بنت نصير زوجة موكلى محمد على ما بذلت مبارئة فهى

على ما بذلت طالق قبلت المبارئة عن قبل موكلتى فهى على ما بذلت طالق — صيغه طلاق خلع

۹۵

وكيل زن بكويد وكالة عن موكلتى بذلت لموكلك ما لها عليه من مهرها على ان تطلقها به وكيل مرد بكويد بعد از اين فلانة

زوجة موكلى فلان على ما بذلت عنها طالق طالق طلقه طالق مرة باز وكيل زن بكويد طلق موكلتى على ما بذلت وكيل مرد بكويد

فلانة زوجة فلان موكلى على ما بذلت طالق طالق طلقه طالق مرة باز وكيل زن بكويد بجاى على ان تطلقها على ان تخلعها

وكيل مرد بكويد فلانة مختلعة على ما بذلت عنها فهى طالق و بجاى طلق موكلتى اخلع موكلتى بكويد

فرق ميان طلاق رجعى و باين آنست كه در طلاق رجعى در عده رجوع ميتوان كرد بخلاف باين صيغه طلاق رجعى

ما بين [illegible] زوجة موكلى فلانة بنت فلان طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة المرأة

المسماة بفلانة طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة صيغه طلاق خلع زوجة موكلى فلانة بنت فلان طالق هى طالق طلقه

هى طالق مختلعة المرأة المسماة بفلانة طالق على ما بذلت من مهرها زوجها الان ليطلقها به طالق هى طالق طلقه

هى طالق مختلعة صيغه بذل المرأة خلع بذلت [illegible] موكلتى لموكلى ليطلقها به و شرط الطلاق دوام العقد

مع حضور العدلين فى طهر غير المواقعة و شرايط ديگر هم هست صيغه طلاق رجعى بر طريق ملا محمد

زينب زوجة موكلى طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة صيغه طلاق خلع زينب زوجة موكلى زيد قد بذلت من

مهرها لزوجها الان ليطلقها به على ما بذلت طالق هى طالق طلقه هى طالق مختلعة در تاريخ ذيل الكتاب صيغه

طلاق خلع مسماة [illegible] زوجه عزت شعار محمود قزوينى در عوض مهر مسمى فى العقد مع جميع شرايط

المقرره عند الشارع [illegible] طهر غير المواقعه و سماع من يجب سماعه جارى و واقع گرديد طلقه مسطوره

بعد از انقضاى اقراء ثلثه مالكه نفس خود بود و مطلق الفعال [illegible] شد تحريرا فى [illegible] جارى گرديد

از جانب [illegible] سيد محمد باقر رحمه الله در طلاق خلع و مبارات بنا عليه بر اينست كه طلاق را بصيغه طلاق بخواند

[illegible] رجوع زوج را بعوض حق النفقه ايام عده مصالحه نمايد نظر باينكه تحقق خلع مشكل است عرض كردم هرگاه

صيغه خوانده شود كه زوجتى طالق يا زوجة موكلى طالق هى طالق طلقه هى طالق مرة در هر طلاق خواه خلع خواه مبارات

خواه رجعى صحيح است و كفايت ميكند — در تاريخ ذيل الكتاب صيغه طلاق خلع مسماة [illegible]

[illegible] در عوض بذل مهر مسمى فى العقد و ساير حقوق شرعيه [illegible] دينار

[illegible] با جميع شرايط مقرره عند الشارع معها سماع من يجب سماعه و كونها فى طهر غير المواقعة جارى و واقع

گرديد مطلقه مسطوره بعد از انقضاى اقراء ثلثه مالكه نفس خود ميباشد حرره ذلك فى شهر [illegible] سنه ۱۲۶۴

صرف چهار دانگ و نیم صراف است

سوال مقدار رطل شرعی و مد شرعی و صاع شرعی و کر آب بودن و نصاب زکوة غلات وغیره بوزن بیان نمایند بمثقال صراف
و وزن تبریز جواب صاع شرعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع است برطل عراق سابق و رطل عراقی نصف رطل مکی
سابق و دو ثلث رطل مدنی سابق است و رطل عراقی بنابر اشهر اظهر معادل یکصد و سی درهم شرعی است و بعضی یکصد و بیست و
هشت درهم و چهار سبع درهم میدانند و درهم شرعی مقابل نیم مثقال و خمس مثقال شرعی است و مقابل نیم مثقال صراف و ربع
عشر یعنی چهار یک مثقال صراف است و مثقال شرعی برابر سه ربع یعنی چهار دانگ و نیم مثقال صراف است و دینار شرعی عبارت است
از یک مثقال شرعی از طلای سکه دار و هر یک از صوبه و اشرفی دو بیستی مطابق مثقال شرعیست پس یک درهم مقابل چهارده
غازبیکی صوبه است هرگاه صوبه بیست غازبیکی فرض کنند و از عباسی این زمان که برابر یک مثقال صراف است ثلث
یک غازبیکی میشود بر تقدیر که عباسی چهل غازبیکی باشد ظاهرا هر ده درهم هفت مثقال شرعیست و پنج مثقال
و ربع مثقال صراف است و تبریز مشهور سنگ هشت عباسی پول سیاه است که عبارت است از ششصد و چهل مثقال
صراف بنا علی ذلک موافق مشهور و اظهر هر رطل شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صراف است و از نیم چارک یک
تبریز یازده مثقال و سه ربع مثقال کمتر است و هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و نصف خمس مثقال است
که از چهار یک تبریز ربع ثلث مثقال و سه خمس و نیم مثقال کم است و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع است که از
تبریز بیست و پنج مثقال و سه ربع کم است و کر آب بودن هشتاد و یکهزار و نهصد مثقال است که یکصد و بیست و
هشت من تبریز میشود الا بیست مثقال و نصاب غلات یکصد و هشتاد و چهار هزار و دویست و پنج
مثقال است که دویست و هشتاد و هشت من تبریز میشود الا چهل و پنج مثقال و بنابر قول دیگر در رطل هر رطلی
شصت و هفت مثقال و نیم میشود و مد یکصد و پنجاه و یک مثقال و هفت خمس میشود و صاع ششصد و هفت
مثقال و نیم و کر آب یکصد و بیست و شش من تبریز و سه چارک یک ده مثقال است و احتیاط در نصاب اعتبار
این قول است و در فطره و کفاره و کر اعتبار قول مشهور است و غلاتی که زکوة در آنها واجب است همین گندم
و جو و خرما و مویز است و در غیر اینها واجب نیست بلکه سنت است هرگاه بنصاب مذکور برسند و ترکید
یا وزن با اینها معامله کنند و در غلال و رطب و انگور و غیره باید فرض شود که هرگاه بحد خرما و مویز برسند
البته بحد نصاب یا بیشتر باشند و غالبا از چهار من انگور یکمن مویز میشود پس نصاب انگور چهار برابر
نصاب مذکور خواهد بود و زکوة غلات ده یکیست هرگاه باب باران یا جدول یا قنات یا بریشه آب
خورده باشد و بیست و یکیست هرگاه بدست یا چرخاب یا کشیدن حیوان آب خورده و هرگاه بهر دو طریق
آب خورد اغلب اعتبار دارد و آیا معتبر در غلبه مدت است یا منفعت در آن خلاف است و طریق احتیاط
در فتح است و هرگاه بهر دو طریق بعنوان مساوات آب خورده از نصف آن ده یک و از نصف دیگر بیست
یک دهند که از هر بیست من یکمن و نیم میشود و زکوة طلا دو نصاب دارد اول پانزده مثقال است که مقابل
بیست اشرفی دو بیستی است و در هر سه مثقال [illegible] مثقال است بعد از پانزده مثقال تا هر قدر برسد و نقره نیز دو نصاب
دارد اول یکصد و پنج مثقال است و دویم بیست و یک مثقال است بعد از نصاب اول تا هر قدر برسد و زکوة
طلا و نقره چهل یکیست

سوال مقدار کر بحسب مساحت و وزن بیان فرمایند جواب بوزن تبریز هشت عباسی یکصد و بیست و هشت من
تبریز میشود الا مقابل بیست مثقال صراف و بعضی یکصد و نود و دو من الا سی مثقال میدانند و بحسب مساحت
آن است که حاصل ضرب طول و عرض و عمق آن در یکدیگر چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد علی الاقرب یا چهل و دو وجب
و هفت ثمن وجب شود علی الاشهر الاحوط و مراد بوجب وجب مستوی الخلقه است و آنرا تحدید کرده اند بعرض دوازده
انگشت که عرض هر انگشتی عرض شش جو باشد که پشت بعضی از آنها بر شکم دیگری گذاشته باشند و عرض هفت
جو یا مقابل عرض هفت مو از یال یابو باشد سوال از حضرت امیر علیه السلام مشهور است انا اصغر من ربی بسنتین
چه معنی دارد جواب بعضی گفته اند که مراد از سنتین بر سبیل مجاز دو مرتبه است یعنی مرتبه وجود خلقی و قدم ذاتی یا مرتبه
الوهیت و مرتبه نبوت و لفظ رب [illegible] استعمال می‌رود بر سبیل تجوز در مرتبه الوهیت و نبوت باشد یا آنکه مراد از سنه معنی حقیقی باشد
و چون رب بمعنی مربی و پرورنده و مربی باشد چنانکه در سوره یوسف فرموده ارجع الی ربک و مراد از آن عزیز مصر است
و در اینجا مراد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد که مربی حضرت امیر علیه السلام بود و آنحضرت این کلام را قبل از رسیدن عمر شریف
بمقدار عمر حضرت صلی الله علیه و آله بدو سال فرموده باشد و مشهور آنست که هر یک از آن دو حضرت شصت و سه سال عمر نموده اند
سوال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که ولد الزنا شر الثلثه چه معنی دارد جواب چند معنی از برای او گفته اند یکی
آنکه ولد الزنا بدتر است از پدر خود و مادر خود از حیثیت نسب دوم آنکه از آب زانی و زانیه که هر دو خبیث اند
بهم رسیده پس اخبث از آنها خواهد بود سیم آنکه بر زانی و زانیه هرگاه حد شرعی واقع شود کفاره ایشان میگردد
و ولد الزنا موقوف بر مشیت الهی میباشد و معلوم نیست که آمرزیده شود لکن در اواخر کتاب معانی الاخبار
از امام علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که معنی حدیث آنست که ثانی بدتر است از اول و ثالث ظلمه هم
و در کشف الغمه از شقیق [illegible] مرویست که گفت معتضد مرا با دو شخص دیگر طلب داشته گفت حسن بن علی در سر من رای
وفات یافته بروید و خانه او را احاطه کنید و هر که آنجا بیابید بکشید و سر او را بنزد من آرید ما بموجب فرموده [illegible]
بسر العسکر آمدیم و منزلی دیدیم در غایت نزاهت که گویا هم الان باتمام رسیده و در آنجا پرده یافتیم از در فرود
گذاشتیم [illegible] از او برداشتیم سردابه بنظر ما در آمده بانجا در آمدیم دریای دیدیم در اقصای آن حصیری بروی آب انداخته و شخصی
بحسن [illegible] بر آن حصیر نماز ایستاده آن شخص با ما التفات نکرد یکی از آن دو نفر که با ما بودند سبقت گرفته خواست
که پیش رود در آب غرق شد و آغاز اضطراب نموده تا من دستش گرفته او را خلاص ساختم و بعد از آن دیگری خواست که پیش
رود او نیز همان حال روی نمود من متحیر گشته گفتم ای صاحب خانه از خدا و از تو عذر میخواهم والله که من ندانستم که حال
چیست و بکجا میروم و هر چند از اینگونه سخنان گفتم بمن ملتفت نشد لاجرم مراجعت نموده نزد معتضد رفتم و کیفیت
حال را باز گفتم گفت این سر را از همه پنهان دارید والا بفرمایم شما را گردن زنند بنیة المجالس

حکایت دانشمندی با سیاقی گفت چرا تحصیل علم مشغول نکردی جواب داد که اینچه خلاصهٔ علوم هست بدست آورده ام
عالم ازو پرسید که خلاصهٔ علم چیست گفت پنج چیزیست اول آنکه تا راست باتمام نرسد دروغ نگویم دوم آنکه تا حلال مطلق بگردد
دست بجانب حرام دراز نکنم سیم آنکه تا از تفتیش عیوب خود فارغ نشوم بعیب جوی غیبت مردم نپردازم چهارم آنکه تا رزق خداوند
جل ذکره با فرزند برسد بر هیچ مخلوقی التجا نبرم پنجم آنکه تا قدم در بهشت ننهم از کید نفس و غرور شیطان نافرمان غافل نباشم

الناکح المنکوحة کرده لو وکیله وکیلها
عبدالرحیم ... مرحوم ابراهیم شاکی کرده لو
مسماة سعادت بلنت ... شیخ محمد ساکن
قادر قلی ... رضا
اخوها عبدالحی

الصداق
مبلغ دوازده تومان ... عراق الواصل من المهر المسمی مبلغ ... عراق الباقی ... مبلغ ... عراق
والباقی ... [illegible]

الصیغة جاری و نافذ گردید ... ۲۵ فی شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۹۳

الناکح المنکوحة
مسمی یعقوب ولد حسین مسماة نارخانم بلبنت امید
وکیله وکیلها
نفسه مسمی کریم
الصداق الصیغة
مبلغ ... تومان ... عراق
صیغهٔ عقد ... جاری شد ... فی ۱۴ شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۳

الناکح المنکوحة
مسمی زاید ولد اللهیار مسماة عزت نساء بلبنت اللهیار
وکیله وکیلها
مسمی رسول اخوها مسمی ...
الصداق الصیغة
مبلغ چهارده تومان ... عراق جری فی ۲۰ شهر ذیحجه الحرام ...

الناکح المنکوحة
مسمی ابراهیم ... خانم بلبنت باقر
وکیله وکیلها
آخوند ملا ... اخوه ...
الصداق الصیغة
مبلغ دوازده تومان ... عراق جری ذلک ... عبدالله ... ذیحجه الحرام

المطلق مسمی ... الشرط جمیع ...

الناکح المنکوحة
مسمی ... ولد ... نارخانم بلبنت ... کریم مرحوم
وکیله وکیلها
نفسه مسمی ...
الصداق
مبلغ ... دینار ... عراق
جری ذلک فی ۹ شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۳

الناکح المنکوحة
مسمی حیدر ولد ... مسماة ... بلبنت نوروز
وکیله وکیلها
مسمی ... اخوها نوروز ...
الصداق الصیغة
مبلغ شش تومان ... عراق ... فی ۲۰ ... سنه ۱۲۹۳

المطلقة المختلعة مسماة نارخانم بلبنت کریم
الباذل ... نوروز
الصیغة
صیغهٔ طلاق خلع جری ذلک فی ۲۱ شهر ذیحجه ... سنه ۱۲۹۳

الناكح
مسمی آقا [illegible] ولد شاه [illegible]
فلتلبه
عالیجاه [illegible]

المنكوحه
مسماة [illegible] بنت [illegible]
وكيلها
عالیجاه [illegible]

الصداق
[illegible] تومان صحيح عراق و [illegible]
[illegible]
ورثت

الصيغه
صيغ عقد [illegible] جارى
و واقع شد [illegible]
في ٤ ش محرم الحرام سنه ١٢٦٤

المطلق
سيادت پناه سيد [illegible]
البذل
تمام مهر مسمى في العقد

المطلقة المختلعة
مسماة حواء بنت [illegible]
الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع
جرى ذلك في ٢٤ شهر محرم الحرام سنه ١٢٦٤

المطلق
مسمى [illegible] ولد [illegible]
البذل
تمام مهر مسمى في العقد خود را
و سوا [illegible] مبلغ [illegible] تومان
صحيح عراق [illegible]
[illegible]

المطلقة المختلعة
مسماة [illegible] بنت [illegible]
الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع
[illegible] سماع [illegible] يجب سماعه و في
طى عقد الموافقه
الصيغه
صيغه طلاق خلع بينهما جارى و نافذ گرديد جرى ذلك في ٢ شهر جمادى الاولى سنه ١٢٦٤

الناكح
مسمى آقا على [illegible] ولد آقا محمد على
وكيله
اخوه آقا [illegible]
الصداق
مبلغ پانزده تومان صحيح عراق
جرى ذلك في ١٨ شهر محرم الحرام سنه ١٢٦٤

المنكوحه
مسماة [illegible] بنت [illegible]
وكيلها
اخوها [illegible]
الصيغه

المطلق
مسمى [illegible] ولد عبد الحميد
البذل
تمام مهر مسمى في العقد خود را
المطلقة المختلعة
مسماة [illegible] خانم بنت [illegible]
الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع
بينهما جارى و واقع گرديد
الصيغه
صيغه طلاق خلع بينهما بالفاظ عربيه جارى و نافذ گرديد
جرى ذلك في ١٢ شهر ربيع الثاني سنه ١٢٦٤

المطلق
مسمى [illegible] ولد [illegible] سليم
المطلقة المختلعة
مسماة [illegible] بنت [illegible]
البذل
تمام مهر مسمى في العقد خود را
الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع
الصيغه
صيغه طلاق خلع با دابه و با شروط مقرره عند الشرع
بينهما جارى و واقع گرديد جرى ذلك في [illegible] شهر جمادى الثاني
سنه ١٢٦٤

[illegible]

المطلق
مسمى [illegible]
كربلائى [illegible]

المطلقة المختلعة
مسماة [illegible] بنت كربلائى [illegible]

البذل
جميع مهر مسمى في العقد خود را

الشروط
جميع شرايط مقرره عند
الشرع منافى [illegible] الموافقه
و سماع [illegible] يجب سماعه

الصيغه
صيغه طلاق خلع بينهما [illegible] و واقع گرديد جرى ذلك
في ٢٠ شهر رجب المرجب سنه ١٢٦٤

الناكح
مسمى كربلائى محمد [illegible] ولد
حاجى [illegible]

المنكوحه
مسماة [illegible] خانم
بنت [illegible]

الصداق
مبلغ [illegible] تومان صحيح

[illegible]
جرى ذلك في ١٨ [illegible] سنه ١٢٦٤

وكيلها
[illegible]

الباقى
مبلغ [illegible] تومان
صحيح عراقى

الصيغه
بينهما جارى و نافذ و واقع گرديد

المطلق
آقا عبد الله [illegible]
[illegible] جعفر

المطلقة المختلعة
عفت پناه مسماة [illegible]
بنت كربلائى عبد [illegible]

البذل
تمام مهر مسمى في العقد خود و ديات

الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع منافى طى عقد الموافقه [illegible]

الصيغه
جرى ذلك في ١٢ شهر صفر المظفر سنه ١٢٦٤

المطلق
يعقوب [illegible]

المطلقة الرجعيه
مسماة [illegible] خانم بنت [illegible]

الشروط
جميع شرايط مقررة عند الشرع
[illegible] الموافقه و سماع [illegible] يجب سماعه
جرى ذلك في ١٤ شهر ربيع الاول سنه ١٢٦٤

الناكح
[illegible]
[illegible]
وكيله
[illegible]
[illegible]

المنكوحه
مسماة فاطمه بيگم بنت [illegible]
وكيلها
[illegible]

الشاهد
حاجى ملا [illegible] كتبدار ملا [illegible] رضا عطار [illegible]
آقا كاظم دباغ [illegible] جعفر [illegible] كربلائى على اكبر [illegible]

الصداق
مبلغ [illegible] تومان صحيح عراق [illegible]

الباقى
مبلغ پانزده [illegible] مبلغ [illegible]

الشروط
[illegible]

الصيغه
[illegible] جرى ذلك في ١٨ شهر ربيع الثاني سنه ١٢٦٤

الناكح
محمد رضا کلاهدوز بن
درویش محمد
وکیله
نفسه

المنکوحة
مسماة فاطمة النساء بنت
کربلائی حسن علی حداد
وکیلها
لنفسها العبد الولی

الصداق
مبلغ سی و پنج تومان صحیح عراق اشرفی ناصر الدین
شاهی مقبوض نخواهد از قرار یکی پنج قران

الصیغة
بلیغا جاری و نافذ گردید و بذلک
فی ۱۱ شهر شوال المکرم سنة ۱۲۶۵

المطلق
عالیجاه ... ابن علی اکبر بیک
توپچی ... رجعیا

المطلقة المختلعة
مسماة بوبک خانم بنت محمد علی

البذل
تمام ما ... فی العقد موجود

الشروط
جمیع شرائط مقرر عند الشرع شایع فی کتب الموافقة
و بشر ذلک

النکاح
لمحمد رضا ... السید حسین ... درویش عبد الحمید بیک

المطلق
عالیجاه ... ابن مرحوم احمد بیک

المطلقة المختلعة
مسماة ... بنت مرحوم
علی رضا بیک

البذل
تمام ما ... فی العقد موجود

الشروط
جمیع شرائط مقرر عند الشرع
حرر ذلک فی ۱۶ شهر جمادی الاولی ... سنة ۱۲...

الشهود
عالیجاه ... بیک متقدر بیک
توفیق حسین بیک ... الله بیک ... السید حسین
... عاکف ملا حنیفه
السید عبد الله ... محمود ... مسکر

الناکح
عبد الله ... ابن ... قشلاقی

المنکوحة
مسماة فرح ... بنت ملا ... قشلاقی

وکیله
... ابن عبد ...

وکیلها
اوکوز ... قشلاقی

الصداق
مبلغ ده تومان ... صحیح عراق

الصیغة
عقد ... و نافذ گردید

التاریخ
حرر ذلک فی ... شهر جمادی الثانی سنة ۱۲۹۳

الناکح
علی عباس بن ... علی ...
گرده لو

المنکوحة
مسماة شهزاده ... بنت ... علی

وکیله
اصغر ... رضا ... گرده لو

وکیلها
عبد الغفار گرده لو

الصداق
مبلغ ... زده ... عراق
الباقی من الدراهم
مبلغ ... عراق

الواصل من المهر
مبلغ ... عراق

الصیغة
جاری ... نافذ گردید

... سنة ۱۲...

الناکح
نفرة الله بیک
سلطان مراد بیک
ساکن ... سوز

المنکوحة
مسماة ... خان بنت
مرحوم عبد الله
ساکن ...

الصداق
ایضا ... علو
... ...

... بوشعاب ...

الاشهاد
... ...

... ... رشت

وکیلها
... ...

... ...
... ...
... ... فی ... شهر ذی القعدة الحرام سنة ۱۳...

۹۹

الناكح المنكوحة
[illegible]
وكيله وكيلها
[illegible]
الصداق الواصل
[illegible]
مبلغ [illegible] تومان رايج عراق

المطلق المطلقة المختلعة
عزت الطوار استاد محمد باقر [illegible] ولد علي يحضرت كربلاء صالحي [illegible] المرئة الكاملة تركل بنت جعفر
البذل
تمام مهر مسمى في العقد
الشروط
جميع شرايط مقرره عند الشارع منها كونها في غير طهر المواقعة وبعاع من نحيب سماعه
وصيغه طلاق خلع بادابه والعبارات مختلفه جرى في ليلة ٢١ شهر صفر المظفر سنة ١٢٦٣

الناكح المنكوحة وكيله
علي اكبر ولد محمود [illegible] صورت بلبت مشهدي محمد صالح اسم خان [illegible]
وكيلها
الوالد مصطفى ولد علي محمد
الصداق
مبلغ پنجتومان رايج عراق
جرى ذلك في ٥ شهر ربيع الاول سنة ١٢٦٣

المطلق المطلقة الرجعية
عزت الطوار [illegible] عبد العلي ولد علي يحضرت لا رسول تبريزي المرأة الكاملة سلمى بلبت كربلائي [illegible] ساكن [illegible]
البذل
تمام مهر مسمى في العقد
الشروط
جميع شرايط مقرره عند الشارع منها كونها في غير طهر المواقعة وبعاع من نحيب سماعه
وصيغه طلاق رجعي جاري [illegible] گرديد جرى ذلك ٢٨ شهر ربيع الثاني سنة ١٢٦٣

الناكح المنكوحة
لا علي ولد محمد جعفر ساكن [illegible] چب انا ولبت ابراهيم ساكن قريه [illegible]
وكيله وكيلها
نفسه ابوها
الصداق الواصل
مبلغ پانزده تومان رايج عراق مبلغ پنجتومان موصوف
الباقي
ده تومان رايج عراق
التاريخ
جرى ذلك ١٦ شهر ربيع الاول سنة ١٢٦٣

الناكح المنكوحة
مسمى علي اكبر ولد احمد چب انا ولبت مشهدي [illegible]
وكيله وكيلها
اخوه مسمى الله ويردي عمها حقويردي
الصداق الواصل
مبلغ پانزده تومان رايج عراق مبلغ [illegible] تومان
التاريخ
جرى [illegible] شهر ربيع الثاني [illegible]

الناكح المنكوحة المطلق المطلقة المختلعة
استاد اوديا تركل بنت جعفر مسمى استاد خداويردي ملاك ولد مرحوم علي المرئة الكاملة الرشيدة عزت بلبت قاسم
وكيله وكيلها
حاجي ناروردي اسد الله بقال
الصداق الواصل
مبلغ شش تومان نيم مبلغ يكتومان نيم
الباقي
مبلغ پنجتومان رايج عراق
التاريخ
في [illegible] شهر جمادي الاول سنة ١٢٦٣
البذل
تمام مهر مسمى في العقد
الشروط
جميع شرايط مقرره عند الشارع منها كونها في غير طهر المواقعة وبعاع من نحيب سماعه
وصيغه طلاق خلع بادابه والعبارات مختلفه جاري ومواقع گرديد جرى ذلك في ٢ شهر جمادي الاول سنة ١٢٦٣

الناكح المنكوحة
مسمى آقاويردي ولد مشهدي [illegible] جهان بانو بلبت نور محمد آقا محمد
وكيله وكيلها
اخوه آقا تقي حقويقلي
الصداق الواصل
مبلغ هجده تومان رايج عراق دوازده تومان رايج عراق
الباقي المعقد
مبلغ شش تومان رايج عراق عقد دائمي بالفاظ عربيه جاري وواقع
التاريخ
جرى ذلك ٢ غره شهر جمادي الثاني سنة ١٢٦٣

الناكح المنكوحة وكيله وكيلها
سيد محمد باقر ولد سيد علي [illegible] خانم بزرگ بلبت سيد حسين [illegible] نفسه اخوها سيد عباس
الصداق
مبلغ [illegible] تومان رايج عراق
الصيغه
عقد دائمي بالفاظ عربيه جاري وواقع
التاريخ
جرى ذلك ٢ شهر رجب المرجب ١٢٦٣

الناكح المنكوحة وكيله
مسمى نجفعلي ولد محمود سماة خانم جان بلبت زين العابدين ابوه محمد
وكيلها
عمها [illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان رايج [illegible]
مسمى عبد الله
التاريخ
جرى ذلك في غره شهر رجب المرجب سنة ١٢٦٣

المطلق المطلقة المختلعة
مسمى حسن خكرودي سماة بيگم خانم ساكن [illegible]
البذل
تمام مهر مسمى في العقد
الشروط
جميع شرايط مقرره عند الشارع منها كونها في غير طهر المواقعة وبعاع من نحيب سماعه
وصيغه طلاق خلع بادابه والعبارات مختلفه جاري وواقع گرديد
التاريخ
١٤ شهر رجب المرجب سنة ١٢٦٣

المطلق المطلقة المختلعة البذل
مسمى سلطان ولد سليمان [illegible] سماة فرخ سلطان بلبت زين العابدين تمام مهر مسمى في العقد
الشروط
جميع شرايط مقرره عند الشارع منها كونها في غير طهر المواقعة ونحيب سماعه
جرى ذلك ٢ شهر رجب المرجب سنة ١٢٦٣

الناکح
مسمی حسن ولد محمد ساکن قریه [illegible]
وکیله
مسمی مشهدی علی ساکن قریه [illegible]
الصداق
مبلغ دوازده هزار دینار صحیح عراق
التاریخ
جرت ذلک فی [illegible] شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۳

المنکوحه
مسماة طل پری بنت [illegible]
وکیلها
مشهدی بهرام ساکن قریه [illegible]
الصیغه
صیغه عقد بینهما جاری و واقع گردید

المطلقه الطالق
آقا محمد العظیم [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
البذل
تمامی مهر مسمی فی العقد خود را
وصیغه طلاق خلع باداب و بعبارات [illegible]
مختلعه بینهما جاری و واقع گردید

المطلقه المختلعه
مسماة [illegible] فاطمه بنت آقا حسن
الشرط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع
منافی [illegible] عن طرار الموافق
و سماع [illegible] یجب سماعه
التاریخ
جرت ذلک فی ۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

الناکح
مسمی نجفعلی [illegible]
وکیلها
مسمی [illegible] آقا جهانگیر
الصیغه
بینهما جاری و واقع گردید

المنکوحه
مسماة [illegible] خانم بنت جهانگیر [illegible]
الصداق
مبلغ دوازده تومان رایج عراق
التاریخ
جرت ذلک فی ۲۹ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

الناکح
مسمی محمد ولد [illegible]
وکیله
[illegible]
الصداق الواصل الباقی
مبلغ دوازده تومان رایج عراق
شش تومان
الصیغه
صیغه عقد [illegible] بینهما جاری و واقع گردید

المنکوحه
مسماة گل خانم بنت [illegible]
وکیلها
مسمی [illegible]
التاریخ
جرت ذلک فی [illegible] شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

الطالق
مسمی حسن [illegible]
[illegible]
البذل
تمامی مهر مسمی فی العقد خود را
الصیغه
صیغه طلاق خلع بینهما جاری و واقع گردید

المطلقه المختلعه
[illegible] بنت
مشهدی [illegible]
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع [illegible]
[illegible] سماع [illegible] یجب سماعه
التاریخ
جرت ذلک فی ۱۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

الناکح
مسمی [illegible] الدین [illegible]
وکیله
مسمی مشهدی [illegible]
الصداق
مبلغ هفت تومان [illegible] عراق
الباقی
مبلغ چهار تومان [illegible] رایج عراق

المنکوحه
مسماة ساره [illegible] بنت آقا اسمعیل
وکیلها
آقا اسمعیل
الواصل
مبلغ سه تومان
الصیغه
بینهما جاری و واقع گردید
التاریخ
جرت ذلک فی ۱۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

المطلق
مسمی یعقوب [illegible] ولد آقا اصغر [illegible]
البذل
تمامی مهر مسمی فی العقد
و چون که مطلقه حامله [illegible]
چنین قرار داد شد که [illegible]
[illegible] محافظت [illegible]
طفل [illegible] گردید
مسماة [illegible] خانم [illegible]
[illegible]
الصیغه
صیغه طلاق خلع بادابه [illegible]
مقرره عند الشرع بینهما جاری و واقع گردید
و ذلک فی ۲ شهر شعبان المعظم [illegible]

المطلقه المختلعه
مسماة [illegible] بنت [illegible]
مسمی آقا محمد [illegible]
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع منافی سماع [illegible] یجب

الناکح
مسمی آقا باقر ولد مرحوم محمد علی [illegible]
وکیلها
مسمی [illegible] محمود
الباقی
مبلغ نه تومان [illegible]

المنکوحه
مسماة عزت نسا بنت محمد قاسم [illegible]
الصداق
مبلغ دوازده تومان صحیح عراق
الصیغه
عقد [illegible] بینهما جاری و واقع گردید

وکیله
عزت [illegible] مشهدی [illegible]
الواصل
مبلغ دو تومان [illegible]
التاریخ
جرت ذلک فی [illegible] شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۳

اجاره نامه
باجاره شرعیه قبول [illegible] صفی [illegible] عالیجناب سامی الالقاب جناب حاجی ملا [illegible] تمامی یک باب عمارت مسکونه [illegible]
شرطیه بعد از انقضای مدت مضروبه [illegible] منتقل بعالیجناب
معظم الیه [illegible] بمدت شش ماه [illegible] الاجاره مبلغ [illegible] تومان [illegible] هزار
دینار رایج المعامله طهران و صیغه اجاره [illegible] بینهما جاری
و نافذ گردید جرت ذلک فی ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۲۶۴

تمسک مبلغ شش تومان رایج المعامله طهران از [illegible] عالیجناب
سامی الالقاب جناب حاجی ملا [illegible] در ذمه و رقبه [illegible] صفر [illegible]
باقرار الشرعی دین ثابت و لازم [illegible] انشاء الله نصف مبلغ مسطور را
الی مدت یکماه و نصف باقی [illegible] مبلغ مسطور را بعد از یکماه الی
مدت [illegible] جرت ذلک فی ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۲۶۴

المطلق
سید علی [illegible]
البذل
تمامی مهر مسمی فی العقد خود را
الصیغه
صیغه طلاق خلع بالفاظ عربیه جاری و واقع گردید
التاریخ
جرت ذلک فی ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۲۶۴

المطلقه المختلعه
مسماة حوا [illegible] بنت احمد
الشروط
جمیع شرایط جاری گردید

الناکح
[illegible] ولد [illegible]
وکیله
کربلائی شاه حسین
الصداق الواصل
مبلغ [illegible] تومان [illegible] مبلغ [illegible]
التاریخ
جرت ذلک فی [illegible] محرم الحرام ۱۲۶۴

المنکوحه
[illegible] بنت [illegible]
وکیلها
مشهدی [illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان
الصیغه
بینهما جاری و واقع گردید

الناکح
احمد علی ولد محمد علی
وکیله
[illegible]
الصداق
مبلغ ده تومان صحیح عراق و صیغه عقد [illegible] جاری گردید
جرت ذلک ۲۹ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۴

المنکوحه
[illegible] خانم بنت [illegible]
وکیلها
[illegible]
الباقی
مبلغ [illegible] تومان صحیح عراق

المطلق
مسمی عبد الله جولا ابن فتحعلی
البذل
تمام [illegible] العقد [illegible]

المطلقة المختلعة
[illegible] بنت عباس
الشروط
جمیع شرائط مقررة عند الشرع [illegible]
[illegible]

الصیغة
صیغه طلاق خلع [illegible] شروط مقررة عند الشرع
بلیغها بالفاظ عربیه جاری و واقع گردید در ذلک
فی [illegible] شعبان المعظم سنه ١٢٦٤

الناکح
[illegible] ولد صبعلی
وکیله
نفسه
الصداق
مبلغ [illegible] تومان سویح عراق
[illegible]
مبلغ سیزده تومان سویح عراق

المنکوحة
[illegible] بنت محمد صادق [illegible]
وکیلها
ابوها
الواصل
مبلغ یازده تومان [illegible]
الصیغة
جاری و نافذ گردید در ذلک فی [illegible] ذی الحجة الحرام ١٢٦٤

الناکح
[illegible] ولد [illegible] محمد [illegible]
المنکوحة
شرف بنت [illegible]
وکیلها
نفسه
الصداق
مبلغ هشت تومان سویح عراق
صیغه عقد دائمی جاری و واقع گردید در ذلک فی [illegible] ذی الحجة الحرام سنه ١٢٦٤

الناکح
[illegible] ولد [illegible]
المنکوحة
[illegible] شاه جهان
وکیلها
عبد العلی
الصداق
مبلغ پانزده هزار دینار سویح عراق و صیغه عقد دائمی جاری و نافذ گردید در ذلک فی ٢٤ شهر ربیع الاول سنه ١٢٦٥

الناکح
[illegible]
المنکوحة
[illegible]
الصداق
مبلغ پانزده تومان سویح عراق
الواصل
مبلغ [illegible] تومان سویح عراق
[illegible]
الصداق
چهارده تومان سویح عراق
الصیغة
بلیغها جاری و واقع گردید در ذلک [illegible] ربیع الاول

الناکح
[illegible]
المنکوحة
شرف بنت [illegible]
وکیلها
الصداق
مبلغ [illegible] تومان سویح عراق
الواصل
[illegible]
الصیغة
صیغه عقد دائمی بالفاظ عربیه جاری و [illegible] در ذلک [illegible] ١٢٦٤

المنکوحة
[illegible]
الناکح
[illegible]
وکیلها
الصداق
مبلغ دوازده تومان سویح عراق
المنکوحة
فاطمه بنت [illegible]
الناکح
[illegible]
وکیلها
نفسه
الصداق
مبلغ [illegible] سویح عراق
الصیغة
صیغه عقد [illegible] جاری [illegible] سنه ١٢٦٥

الناکح
[illegible]
المنکوحة
[illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان سویح عراق
الناکح
[illegible]
المنکوحة
[illegible]
وکیلها
الصداق
مبلغ بیست چهار تومان سویح عراق
صیغه عقد دائمی جاری [illegible] رمضان المبارک سنه ١٢٦٥

الناکح
[illegible]
المنکوحة
فاطمه [illegible]
وکیلها
الصداق
مبلغ [illegible] سویح عراق
وصیغه عقد دائمی جاری و نافذ گردید در ذلک فی [illegible] رمضان المبارک ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
لا محمد باقر ملك نسا بنت كربلائى باقر مرحوم
وكيله وكيلها
لا ابن جعفر اخوه اما سوير [illegible]
الصداق
مبلغ ده تومان سكه عراق الشريف شاهى مجيد الجوس
وصيغه دائمى فضوله جارى نافذ گردید جرى ذلك في
شهر شوال المكرم سنه ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
عبد السميع ولد [illegible] مساة ننه خانم بنت عبد [illegible]
وكيله وكيلها
نفسه عبد الرزاق
الصداق الصيغه
مبلغ چهار تومان سكه عراق صيغه دائمى بينهما جارى
و نافذ گردید جرى ذلك في شهر شوال المكرم سنه ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
لا آقا ولد مشهدى خليل مساة خانم جان بلبل
وكيله وكيلها
متمع لابك فرصت
اخوه پناه علی اخوه لا علی اكبر
الصداق
مبلغ چهل تومان حلوا سكه عراق الشريف شاهى
الواصل منه الباقي
لا الكرم مبلغ بلت تومان مبلغ بلت تومان
وصيغه عقد دائمى جارى شد جرى ذلك في شهر
شوال المكرم سنه ١٢٦٥

المطلق
عزت آثار مشهدى حسن ولد مشهدى رضى [illegible]

الناكح المنكوحة المطلقه الرجعيه
الا مطلب ولد عبد الحى مساة حسین خان بنت مساة خانم جان بنت کربلائى محمد على فراط
وكيله وكيلها السرود
محمد علی
لا على اصغر ابو [illegible]
الصداق جميع شرائط مقرره عند الشرع منافى [illegible]
مبلغ شش تومان سكه عراق الشريف شاهى مجيد الخود الموافقه و [illegible] حسن نجيب [illegible]
الصيغه ذى الحجه ٢١ شهر شوال المكرم سنه ١٢٦٥
صيغه عقد دائمى جارى و نافذ گردید جرى ذلك في شهر شوال المكرم سنه ١٢٦٥

~~الطلاق الخلعى~~ الطلاق الخلعى
المطلق المطلقه المتخلعه مساة [illegible] بنت على اكبر مرحوم
لا جواد ابن ابراهيم اردبيلى ~~[illegible] ابراهيم~~
الشروط جميع شرائط معتبره عند الشرع جارى شد نافذ گردید جرى ذلك
في سنه شهر شعبان المعظم سنه ١٢٧٢ الخلعى [illegible] كربلائى [illegible] كربلائى

الناكح المنكوحة المطلق المطلقه المختلعه
مير مشهدى محمود بيگ مساة سلطان نسا بنت فيض الله بن حضور [illegible] صياد فنا بنت كربلائى حسين
الله قلى خان عبد الله مرحوم ١٠٢ ١٠
وكيله وكيلها البدل الشروط
اسفنديار على تاجر مشهدى محمد على العلاف جميع شرائط مقرره عند
اديكوزل شريعه المطهر
الصداق
مبلغ پنجاه تومان سكه عراق الشريف شاهى مجيد الجود
ازقرار یک تومان الواصل مبلغ یک تومان سكه
عراق الباقي مبلغ چهار تومان سكه عراق
الصيغه
صيغه عقد دائمى جارى و نافذ گردید [illegible]
سطور [illegible] شهر [illegible] تفصيل
بالنسبه عند بلاس
عقد عقد
٢ عقد جرى ذلك في ٢١ شهر
[illegible]
ذى القعده الحرام سنه ١٢٦٥

الناسخ
جرى ذلك في ٢١ شهر ذى القعده الحرام ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
محمد حسين بن مشهدى عبد الله ام السلمه بنت كربلائى [illegible]
وكيله وكيلها
با با علی بك كربلائى عبد الصمد
الصداق
مبلغ سى و هفت تومان سكه عراق
الواصل الباقي
حسن المهر مبلغ ده تومان سكه عراق مبلغ بلت هفت
تومان سكه عراق
الصيغه
صيغه عقد دائمى بينهما جارى و نافذ گردید جرى ذلك في
٢٣ شهر ذى القعده الحرام سنه ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
مير نوروز جان خان حسینی فاطمه خانم بنت غفار
وكيله وكيلها
اما سوير [illegible] علاف فرج الله
الصداق
مبلغ ده تومان سكه عراق الشريف شاهى
الصيغه
صيغه عقد دائمى بينهما جارى و نافذ گردید جرى
ذلك في ٢١ شهر ذى القعده الحرام سنه ١٢٦٥

الناكح المنكوحة
ابو الحسن ولد محمود مساة حيات [illegible] بنت
وكيله وكيلها
ابوه محمود [illegible]
الصداق
مبلغ يازده تومان سكه عراق الصيغه
جارى و نافذ گردید جرى ذلك في شهر ذى الحجه الحرام ١٢٦٥

الناکح — المنکوحه
عبد الکریم ولد ملا محمد باقر — سماة عزت نساء بنت
وکیله — وکیلها
ابوه ملا باقر — عبد الله نور محمد
الصداق
مبلغ پنجاه تومان صحیح عراق اشرفی شاهی
الصیغه
بلفظها جاری گردید در ذلک ۲۴ شهر ذیحجه الحرام سنه [illegible]

الناکح — المنکوحه
شیخ محمد طه اللهویردی — صغری نساء بنت شاه جان [illegible]
وکیله — وکیلها
استاد حسین دوده گر — استاد حسین
الصداق
مبلغ صد تومان و پنجاه دینار صحیح عراق
الصیغه جاری و نافذ گردید در ذلک فی ۲۲ شهر ذیحجه الحرام

الناکح
عزت قرین الحاج بابا بن مرحوم حاجی عبد الجبار
المنکوحه
سماة زهره نساء بنت مرحوم حیران
وکیله
عزت قرین کربلائی اسمعیل بنا
وکیلها
نفسها
الصداق
مبلغ ده تومان صحیح عراق
صیغه عقد دائمی بینهما جاری و نافذ گردید
در ذلک فی ۲۱ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۷

الناکح — المنکوحه
اوجاقوردی ولد علی عزت — سماة زیتون بنت
وکیله — وکیلها
محمد قلی — کدخدا املک
الصداق
مبلغ پانزده تومان صحیح عراق
التاریخ
جاری در ذلک ۲۳ ذیحجه الحرام سنه ۱۲۶۵

الناکح
عالیحضرت آخوند ملا ملک محمد بن مرحوم [illegible]
المنکوحه
سماة طیبه نساء بنت مرحوم محمد کاظم
وکیله
نفسه
وکیلها
نفسها
الصداق
مبلغ [illegible] تومان پنجهزار دینار صحیح عراق
الصیغه
صیغه عقد دائمی جاری و نافذ گردید در ذلک ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۶

المطلق — المطلقة الرجعیه
علی حسین — سماة [illegible] بنت [illegible]
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع من نفی طهر غیر المواقعه و سماع من یجیب سماعه
التاریخ
جاری در ذلک فی ۱۴ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۶

المطلق — المطلقة المختلعه
عبد العظیم [illegible] — سماة فخر جهان بنت
البذل
[illegible]
تمام مهر مسمی فی العقد خود را
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع من نفی طهر غیر المواقعه و سماع من یجیب سماعه
جاری در ذلک فی ۱۸ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۶

المطلق — المطلقة المختلعه
[illegible] — سماة [illegible] بنت
البذل
[illegible]
تمام مهر مسمی فی العقد خود را
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع من نفی طهر غیر المواقعه و سماع من یجیب سماعه
در ذلک فی ۲۵ شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۶

۱۰۴

الناکح — المنکوحه
[illegible] — سماة [illegible] بنت
وکیله — وکیلها
محمد قلی — ملا محمد خان
الصداق
مبلغ [illegible] تومان صحیح عراق اشرفی شاهی
الصیغه
جاری و نافذ گردید
جاری در ذلک فی ۵ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۶

الناکح
عالیشان حمزه بیگ بن مرحوم حاجی رضا
المنکوحه
سماة ام سلمه بنت رمضان
وکیله
نفسه
وکیلها
اخوه اوروجعلی
الصداق
مبلغ هفده تومان صحیح عراق اشرفی شاهی
[illegible]
الصیغه
صیغه عقد دائمی بالفاظ عربیه جاری و نافذ گردید در ذلک فی ۱۲ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶

الناکح
اللهویردی مشهور به علی کلاه دوز
وکیله
اخوه مرزه حسین
الصداق
مبلغ یازده تومان [illegible] دینار عراق اشرفی ناصرالدین شاهی
الواصل
مبلغ [illegible] ده هزار [illegible] دینار
صیغه عقد دائمی [illegible] جاری و نافذ گردید جری ذلک فی ۲ شهر جمادی الثانی

المنکوحه
مسماة سعادت نسا بنت
کربلائی حسنعلی حداد
وکیلها
استاد حسین دواه گر
مبلغ ده تومان [illegible] عراق

الناکح
استاد اسمعیل [illegible] محمد
وکیله
اسمعیل [illegible]
الصداق
مبلغ [illegible] تومان [illegible] عراق

المنکوحه
مسماة عزت نسا بنت مشهدی [illegible]
وکیلها
بنفسها
الصیغه
صیغه عقد دائمی [illegible] جاری و نافذ گردید جری ذلک فی ۱۲ شهر رجب المرجب ۱۲۶۶

المطلق
استاد [illegible] محمد دلاک [illegible]
المطلقه المختلعه
مسماة [illegible] خانم بنت [illegible]
البذل
تمام مهر مسمی فی العقد [illegible]
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع [illegible]
[illegible] جری ذلک فی ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۲۶۶

الشهود
[illegible]

الناکح
[illegible] علی بن [illegible]
المنکوحه
مسماة طوطی بیگم بنت [illegible]
وکیله
بنفسه
وکیلها
[illegible]
الصداق
مبلغ سه تومان [illegible] عراق
الصیغه
[illegible] جاری و نافذ گردید [illegible] ذلک فی [illegible] شهر جمادی الثانی ۱۲۶۶

المطلق
عباد الله مشکینی
المطلقه المختلعه
مسماة کل ناز مشکینی
البذل
تمام مهر مسمی فی العقد [illegible] سوای [illegible]
مبلغ هشت تومان [illegible] عراق و مبلغ [illegible]
[illegible] چهار تومان [illegible] عراق [illegible]
الشروط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع جری ذلک
فی [illegible] شهر شوال المکرم ۱۲۶۶
الشهود
حاجی ملا حسنعلی ملا عبد [illegible]
آقا موسی [illegible] آقا محمد رضا محمد حسین علاقه بند
شیخ مصطفی [illegible]

الناکح
استاد حسین [illegible] کربلائی [illegible]
المنکوحه
مسماة [illegible] خانم بنت [illegible]
وکیله
بنفسه
وکیلها
بنفسها
الصداق
مبلغ سه تومان [illegible] عراق اشرفی ناصرالدین شاهی
[illegible] از قرار [illegible]
الواصل
من المهر المسمی مبلغ یازده هزار دینار [illegible] عراق
الباقی
من المهر المسمی مبلغ یازده هزار دینار [illegible] عراق
الصیغه
صیغه عقد دائمی بالفاظ عربیه [illegible] جاری و نافذ گردید
جری ذلک فی ۲ شهر شوال المکرم ۱۲۶۶

الناکح
[illegible] مرحوم آقا رضا [illegible]
المنکوحه
مسماة فاطمه نسا بنت مرحوم [illegible]
وکیله
بنفسه
وکیلها
بنفسها
الصداق
مبلغ [illegible] تومان [illegible] دینار [illegible] عراق اشرفی ناصرالدین شاهی [illegible]
الصیغه
صیغه عقد دائمی [illegible] جاری و نافذ گردید [illegible]
[illegible] جری ذلک فی [illegible] شهر ذی القعده الحرام ۱۲۶۶

الناکح
آقا عبد الله بن مرحوم
کربلائی محمد [illegible]
المنکوحه
مسماة کل ناز بنت مرحوم
شاه [illegible] مشکینی ساکن اردبیل
وکیله
بنفسه
وکیلها
بنفسها
الصداق
مبلغ ده تومان [illegible] عراق اشرفی ناصرالدین شاهی [illegible]
[illegible] از قرار [illegible]
الصیغه
صیغه عقد دائمی بالفاظ عربیه با شروط مقرره عند الشرع
[illegible] جاری و نافذ گردید الشروط [illegible]
[illegible]
جری ذلک [illegible] ۱۸ شهر [illegible] الحرام ۱۲۶۶

الناکح
[illegible]
المنکوحه
[illegible] بنت [illegible] خانم [illegible]
وکیله
[illegible]
وکیلها
[illegible]
الصداق
مبلغ یازده تومان [illegible] عراق
الصیغه
صیغه عقد دائمی جاری و نافذ گردید
جری ذلک فی [illegible] شهر محرم الحرام ۱۲۶۶

در بیان اقسام طلاق است بدان طلاق اولا منقسم میشود بچهار قسم اول طلاق حرام دویم طلاق واجب سیم طلاق سنت چهارم طلاق مکروه اما طلاق حرام پس آن عبارت میباشد از طلاق دادن شخص زن خود را در حال حیض بشرط دخول و عدم ... و حضور زوج و تخییر طلاق در حینیکه زن صاحب نفاس باشد و تخییر طلاق در طهر مواقعه بشرط حضور زوج یا مطلق چنانکه از کلام بعض محقق میباشد و سه طلاق در یک مجلس بدون اینکه رجوع در میان آنها کند مثل اینکه بگوید زوجتی طالق زوجتی طالق زوجتی طالق و تحریم در اینجا باعتبار مجموع من حیث المجموع است و اما طلاق اول با عدم مانع دیگر حرام نمیباشد و مجموع اقسام طلاق حرام باطل است مگر قسم اخیر که طلاق اول با اجتماع شرائط صحیح میباشد و اگر خلیله در اول باشد طلاق دویم با اجتماع شرائط صحیح است و اگر طلاق دویم فاسد واقع شده باشد طلاق سیم با اجتماع شرائط صحیح است اما طلاق واجب پس آن عبارت است از طلاق مولی و مظاهر یعنی طلاق شخصی که قسم خورده باشد بعدم وطی زوجه خود یا ظهار بعمل آورده باشد یعنی بزوجه خود گفته باشد انت علی کظهر امی شرائط که در ایلا و ظهار معتبر است بر این شخص واجب میباشد بوجه تخییر که طلاق زوجه خود را بدهد یا کفاره بدهد و رجوع کند پس فی الجمله طلاق واجب میباشد اما طلاق مکروه و آن عبارت است از طلاق دادن شخص با التیام اخلاق زوج و زوجه بجهت حدیث که وارد شده منیت از جمله چیزهائی که جناب اقدس الله حلال کرده مبغوض تر از طلاق و حدیث محمول است بر اینصورت اما طلاق سنت و آن عبارت است از طلاق دادن شخص در صورت تحقق نزاع بلین او و زوجه با عدم امید اجتماع و رفع نزاع و خوف وقوع در معصیت و طلاق میشود طلاق سنت بر هر طلاقی که جایز بوده باشد شرعا مقابل طلاق حرام و طلاق میشود طلاق سنت بمعنی احقی از ین معنی و عبارت است از طلاق دادن با اجتماع شرائط و تا انکه بخاید تا زوجه عده اش منقضی شود پس بعقد جدید خود زوج او را تزویج نموده باشد و این طلاق را طلاق سنی بمعنی احقی میگویند و اما طلاق سنی بمعنی اعم سه قسم میباشد اول طلاق بائن که زوج نمیتواند رجوع کند ابتدا و آن شش قسم میباشد اول طلاق غیر مدخول بها و خولی که با غسل نشود چه در قبل باشد چه در دبر دویم طلاق زنی که بسن یائسه رسیده باشد سیم طلاق صغیره و این سه قسم عده ندارند که در عده رجوع شود چهارم طلاق خلع میباشد پنجم طلاق مبارات میباشد و این دو قسم زوج ابتدا رجوع نمیتواند بکند مگر اینکه اینها رجوع در بذل خود بکنند بعد از رجوع زوجه در بذل منقلب میشود طلاق برجعی ششم طلاق سیم میباشد بعد از دو طلاق که هر یک علیحده با تحقق شرائط واقع شده باشد دویم طلاق رجعی میباشد و آن عبارت است از طلاقی که از برای زوج در ما بین عده رجوع جائز میباشد خواه رجوع کند و خواه نکند سیم طلاق عدی میباشد و آن عبارت است از اینکه طلاق بدهد با تحقق شرائط پس رجوع کند در ما بین عده و وطی ...

نصاب الذهب عشرون دینارا ثم اربعون ... و نصاب الوجه ...

وقد ... صاع والصاع تسعة ارطال

اعلم ان الشیعة علی سبعة اقسام زیدیة وکیسانیة وفطحیة وناوسیة وواقفیة واسمعلیة واثناعشریة اما الزیدیة فمن قال بامامة علی ع والحسن والحسین ع وزین العابدین ع وابنه زید والکیسانیة من قال بامامة علی والحسن والحسین ع ومحمد حنفیة ع والفطحیة من قال بامامة سبعة من علی ع الی الصادق ع وابنه الافطح والناوسیة من قال بامامة ستة علی ع الی الصادق ع والواقفیة من قال بامامة سبعة علی ع الی الکاظم والاسمعلیة من قال بامامة سبعة علی ع الی جعفر وابنه اسمعیل والاثناعشریة من قال بامامة علی ع الی الحجة ابن الحسن العسکری علیهما الصلوة والسلام علیهم جمیعا

زکوة الغلات خمسة اوسق ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح وتوعد علیه والصلوة والسلام علی سید المرسلین وخاتم النبیین محمد وآله بیته المطهرین المعصومین اما بعد غرض از تحریر این رساله و چیزه آنست که جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی نقیر را تکلیف و تحریص نمودند بر تحریر ایجاب صیغه عقد و نکاح و انواع تعبیرات بر وجهی که غایت احتیاط در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است در آن بر وجه اکمل مرعی بوده باشد و چون امری فرج مزید احتیاط است و اسرار ایشان بود اجابت التماس ایشان لازم دانسته چند کلمه در خور ادراک و فهم خویش در حیز تحریر آورد و هو علی الله التکلان و هو المستعان فی جمیع الامور و باید دانست که ظاهر اخبار اصحاب آنست که عقد دایم را بلفظ نکاح و تزویج بامره میتوان ساخت ولکن مشایخ ما رضوان الله علیهم اجمعین بر دو لفظ اراده نموده اند رعایة لغایة الاحتیاط و ایضا باید دانست که مشهور و مدار عمل جمیع از افاضل که بسعادت خدمت ایشان رسیده بودیم این بود که لفظ نکاح و تزویج هر دو را بمفعول ثانی متعدی بکلمه من میساختند و در کتب متعدد بنفسی وارد شده از آن جمله قوله تعالی انی ارید ان انکحک احدی ابنتی و تزویج در بعض آیات متعدد بنفسی وارد شده هو قوله تعالی زوجناکها

دور بعض متعدد بجا و هو قوله تعو زوجناکم بحور عین ولکن این شکسته بعد از تتبع در بسیار
از اخبار دیدم که متعدد بمن وارد شده پس رعایتاً لغایت الاحتیاط مقتضی آن است بجمیع این وجوه
ایراد نمایند ایضا در اینکه سبق ذکر بایست اسم مرد مقدم است بر اسم زن و مشهور بر عکس است پس هرگاه رعایت
هر دو شود اولی و احوط خواهد بود ایضا ظاهر بسیار اخبار و قول اکثر اصحاب آنست که در باکره عاقله بالغه رضای
دختر کافیست و چون قول به تشریک و استقلال اولی نیز هست احوط آنست که برضای هر دو واقع شود و لهذا
والد مرحوم رضی الله عنه از جهة غایت رعایت احتیاط که طریقه فرضیه ایشان بود بوکالة جد او بوکالة ولی جد او بوکالة مرد
در یک صیغه و بصیغه یجب بدون ذکر وکالة بلکه چهار طریق می فرمودند ولی در نکاح پدر است و جد پدری و رضای هر یک از این
هر دو کافیست و اگر این هر دو فوت شده باشد رضای دختر کافیست و اگر باکره نباشد رضای زن کافیست هر چند پدر
و جد داشته باشد و ایضا باید دانست که مشهور میان علماء آن است که صیغ جمیع عقود را بقصد انشاء واقع می
باید ساخت مثلا کسی که تلفظ انکحت می نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاح را واقع ساخته ام
از آن خبر میدهد این خبر است و باین نحو نکاح واقع نمیشود و اگر مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع
میسازم این معنی انشاء است و باین واقع میشود و مخفی نیست در جمیع عقود مثلا بعت که میگویی می باید مراد
این باشد که عقد بیع را بهمین لفظ بعت واقع میسازم بعد از تمهید این مقدمات بدانکه خالی از این نیست
که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن یا وکیل مرد با زن یا مرد با وکیل زن و در هر صورتی رضای ولی را
رعایت باید کرد چنانکه ولی نداشته و از این مجموع هشت صورت بهم میرسد یا اگر داشته باکره نباشد و اما
در صورت تثلیث که شوهر و زن هر دو بالغ باشد و اگر هر دو نابالغ باشند یکصورت دیگر است و اگر مرد بالغ باشد
و دختر نابالغ یا بر عکس خالی از این نیست که یا ولی طفل یا بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ و از این پنجصورت
یا هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل میشود اول وکیل مرد صیغه بگوید و زن باکره باشد و ولی
حاضر داشته از جانب پدر یا جد پدری پس فرض میکنیم مرد محمد نام دارد و زن زینب اولا وکیل زن
میگوید که انکحت موکلک محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا بعد وکیل مرد
میگوید قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت موکلک
موکلتی بالمهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی پس وکیل زن بگوید زوجت موکلک
محمد موکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت

محمدا زینب علی الصداق المعلوم الموصوف وکیل مرد میگوید قبلت التزویج وکالة عن موکلی وکیل
زن میگوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن جدها و عن ابیها موکلک محمدا بالصداق
المذکور وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی بالصداق المعلوم وکیل زن میگوید زوجت محمدا موکلک
زینب موکلتی علی المهر المعلوم الموصوف وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی وکیل زن میگوید که انکحت زینب
من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی دوم آنکه زن و مرد خود صیغه بگویند و زن ولی
داشته باشد و باکره باشد و زن بگوید زوجتک نفسی علی صداق خمسین تومانا موصوفا مرد میگوید
قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم پس زن میگوید انکحتک نفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید قبلت
لنفسی پس زن میگوید زوجتک نفسی اصالة و وکالة عن جدی و ابی بالمهر المعلوم مرد میگوید
قبلت التزویج لنفسی پس زن میگوید انکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم مرد میگوید که قبلت
النکاح لنفسی پس زن میگوید زوجتک بنفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید که قبلت لنفسی و در
اینصورت احتیاط آن است که زن از جانب پدر یا جد پدر وکیل شود باین نحو واقع شود و اگر پدر صیغه با شوهر
بگوید از جانب دختر وکیل شود و میگوید زوجتک بنتی وکالة عنها علی صداق خمسین تومانا
موصوفا جواب مرد هم باین نحو است که مذکور شد پس پدر میگوید انکحتک بنتی ولایة عنها بالمهر
المعلوم بعد از جواب باز پدر گوید زوجت بنتی زینب منک وکالة عنها و ولایة علیها بالمهر
المعلوم بعد از جواب باز پدر گوید زوجتک بنتی زینب علی الصداق المعین مرد بگوید قبلت
لنفسی علی الصداق المعلوم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگویند و زن باکره نباشد یا ولی نداشته
باشد بنحوی که در قسم اول گفتیم صیغها را باید گفت و وکالة پدر را باید از لفظ انداخت و اگر چهار صیغه
اول قسم باین ختم کنند ظاهرا کافی است که وکیل زن میگوید انکحت و زوجت نفس موکلتی زینب من
موکلک محمد بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح والتزویج عن موکلی محمد بالمهر
المعلوم چهارم آنکه با مرد صیغه گوید و زن باکره باشد یا ولی نداشته در اینصورت بنحوی که در قسم
دوم مذکور شد الا صیغه سیم که تلفظ بان باید گفت و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم که مرکب است از اقسام
مذکور ایجاب سوای چهار قسم باید برداشته و قبول را از قسم دیگر هر یک بتفصیل موجب تطویل دارد

اگر هر دو صغیر باشند بولایت عقد کند و آن ایشان و ولی دختر میگوید زوجت ابنک بنتی ولایة علیهما علی الصداق
المعلوم و ولی پسر گوید قبلت لابنی ولایة علیه علی الصداق المعلوم بار دیگر بجای زوجت وانکحت میگوید بار دیگر زوجت
و بجای بنتی ابنی میگوید پس میگوید که قبلت و زوجت بنتی زینب من ابنک محمد علی الصداق المعلوم که اثنا
عشر تومان گفته صاحب قرانیا و ولی پسر میگوید قبلت النکاح والتزویج لابنی علی الصداق المعلوم از آنچه گفتیم
باقی ظاهر میشود و باید کسی که مرتکب وکالت از طرفین است عارف بعربیت بوده باشد که تمیز تعدیتها و اعراب و سایر
الفاظ درست تلفظ تواند نمود و دیگر تصحیح الخ خود نزد تعارس کرده باشد که ادای حروف از مخارج تواند کرد و رعایت وقف
و وصل در مواقع بکند و چون در زمان ما الفاظ ترکیبیه متعارف شده است مثل محمد حسین و محمد علی ظاهر آن است که رعایت
طور عرب شود محمد علی بکسر الدال و یا با تنوین هم بکند از روی احتیاط و در نیت هر یک از مرد و زن که حاضر باشند در وقت
عقد و اگر وکیل به عوض اسم هذا بگوید و اشاره بکند بهتر است و باید که قبل از اتمام صیغه ایجاب شروع بقبول بکند و بعد از
اتمام فاصله عرفی در میان واقع نشود و باید که در هنگام وکیل شدن با هر دو مرد عاقل و عادل یا جمع از مشهور تعریف
باشند که آن زن را بشناسند و بدانند که او است که حرف میگوید دیگر تا وقت شهادت تواند شهادت داد و باید که در
وقت وکیل و صیغه گفتن تعیین مهر کند که از تازه سکه است یا رایج و آنکه نیم است یا ده دانگ و باید که قبل از شروع صیغه
در خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بسفاح بخواند و خطبه‌های منقول در کلینی هست هر یک بخواند خوبست
و اگر آنها میسر نشود این کلمه‌ها بخاطر رسیده بر بین وجه است الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
و کان علی کل شیء قدیرا و صلی الله علی اشرف المرسلین محمد و اهل بیته الذی اذهب الله عنهم الرجس و
طهرهم تطهیرا اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی و قوله الحق وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم
وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وقال رسول الله صلی الله علیه و آله تناکحوا تناسلوا
وتکثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط والصلوة علی اشرف المرسلین محمد و عترته المعصومین
در صیغه متعه تعیین شده شرط است پس وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد بدانکه
من الان الی طلوع الشمس باربع شاهیات وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی و اگر زن تسهیل مدت و مبلغ
تعیین مهر بکند بگوید متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم وکیل مرد قبول
کند خوبست و اگر احتیاط موافق مدلول احادیث کثیره در حین وکالت بگوید بزن ترا متعه میدهم بشرط آنکه تو
از او میراث مبری و او از تو میراث نبرد و عده بداری و طلب قسمت لیال چنانچه در نکاح میباشند نمای و توقع
فرزند هم رسیده از او نداشته باشی فلان بمبلغ فلان و صیغه باین نحو بگوید زوجت نفس موکلتی من موکلک
محمد متعة شهرا بتومان فقط نکاحا لیس سفاحا علی کتاب الله وسنة نبیه علی ان لا ترثنی ولا یورثها

و علی ان علیها العدة وکیل مرد بگوید قبلت علی الشروط المذکورة بهتر خواهد بود و اگر طرفین خود صیغه گویند زوجتک
نفسی متعة ... را بعنوان نکاح خواهد گفت و شقوق دیگر ظاهر است والله الموفق والمعین و مؤلف هذه الرساله
محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما بالنبی و آله الطاهرین المقربین صلوات الله علیهم اجمعین والحمد لله رب العالمین   و اگر زوج
خود طلاق زوجه اش دهد طلاق بدون عوض میگوید مثلا زینب زوجتی طالق فهی طالق مرة علی کتاب الله وسنة نبیه
و اگر وکیل شوهر گوید میگوید زینب زوجة موکلی محمد طالق فهی طالق طلقة فهی طالق مرة علی کتاب الله وسنة نبیه
و اگر طلاق بعوض باشد وکیل زن میگوید بذلت لموکلک المهر والاشیاء المعلومة وکالة عن موکلتی زینب لیطلقها
به و وکیل مرد میگوید هی علی ذلک طالق الخ وکیل زن میگوید طلق من موکلتی علی ما بذلت وکیل مرد میگوید هی
علی ذلک طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة علی کتاب الله وسنة نبیه   صیغه طلاق خلع آن است که زن را
حاضر سازند و از زن ... رسند که بعد از پاک بودن از حیض شوهرت با تو مجامعت نکرده است زن میگوید نکرده است
زن را میگویند که مهر خود را بشوهر عطا نمای بعوض آن مرا بتو طلاق دهد زن میگوید بذل نمودم و بعد از آن وکیل گوید
زینب زوجة موکلی طالق طلقة علی ما بذلت من تمام مهرها والاشیاء المعلومة لزوجها و اگر زن چیز
دیگر بشوهر خود بدهد که سوای مهر شی اشیاء معلومه هم میگوید ایضا زوجة موکلی زینب مختلعة علی ما بذلت
من تمام مهرها لزوجها لیطلقها به طالق هی طلقة طالق هی مرة یکباره کافیست دیگر قبلت و غیر دیگر نیست
صیغه طلاق رجعی که شوهر مهر زن خود را میدهد دیگر حاضر شدن زن در وقت خواندن صیغه طلاق خود لازم نیست
اختیار با شوهر است هر وقتیکه می‌خواهد زن خود را طلاق میدهد در وقت خواندن صیغه طلاق خود را نیت فاطمه خانم
زوجة موکلی طالق طلقة طالق مرة زوجة موکلی فاطمة خانم طالق طلقة طالق مرة دیگر چیز نداند و قد تم
هذه الرسالة الشریفة یوم ... شنبه ... من حین الظهر شهر جمادی الاول ۱۲...

الناكح
سمی شیخ علی ولد یعقوب
المنكوحه
مسماة بالا خانم بلبنت اللهویردی
وكيله وكيلها
آقا یعقوب
مشهدی سبحان اللهویردی
الصداق
مبلغ [illegible] بلبنت تومان صاحبقران عراق
الواصل من الصداق المسمی
مبلغ [illegible] صاحبقران عراق
الباقی من الصداق المسمی
مبلغ ده تومان صاحبقران عراق
الصيغه
صیغه عقد دایمی بالفاظ عربیه جاری و نافذ گردید
جری ذلک فی ٢٠ شهر محرم الحرام سنه ١٢٦٠
الناكح
سمی [illegible] ولد [illegible]
المنكوحه
مسماة گل عنبر بلبنت علی
وكيله نفسه
وكيلها
اخوها کربلایی محمد حسن
الصداق
مبلغ [illegible] صاحبقران عراق
التاريخ
جری ذلک فی [illegible] رمضان المبارك سنه ١٢٦٠

الناكح
سمی اسد الله ولد محمد خان
المنكوحه
مسماة گل خانم بلبنت حسین
وكيله سراج
وكيلها
اخوها مصطفی
عمه [illegible] مشهدی موسی
الصداق
مبلغ بلبنت تومان صاحبقران عراق
الصيغه
صیغه عقد دایمی جاری و نافذ گردید
جری ذلک فی ٢٦ شهر محرم الحرام سنه ١٢٦٠
المطلق
خداویردی سلاخ بن [illegible] مرحوم
المطلقه
مسماة نازپری بلبنت مراد
الصيغه
حبیبعلی
الشرط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع منافی طلاق
[illegible] و سماع من حبیب [illegible]
التاريخ
جری ذلک فی ١٣ شهر ربیع المولود سنه ١٢٦٠
الشهود
آقا محمد رضا برادر مشهدی حسن عطار
کربلایی کریم شیره پز امیرخان حال در کاظمین
او رجعها آقا عباس [illegible] بود
[illegible]

المطلق
مسماة ننه خانم بلبنت رحیم
المطلقه
عباسعلی اصولا
البذل
جمیع سمی فی العقد صداقها
الشرط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع منافی طلاق الوقوع
التاريخ
جری ذلک فی ٢٦ شهر ربیع المولود سنه ١٢٦٠
الناكح
سمی بلبک محمد بن معصوم
المنكوحه
مسماة گل بهار بلبنت مشهدی [illegible]
وكيله
خاله خداداد
وكيلها
اخوها ابدال
الصداق
مبلغ دوازده تومان صاحبقران عراق
التاريخ
جری ذلک فی ٢ شهر ربیع الثانی سنه ١٢٦٠
الناكح آقا محمد حسن ابن مرحوم مقصود ... علاف
المنكوحه مسماة [illegible] بلبنت محمود وکیله
[illegible] وکیلها ابوها محمود الصداق مبلغ
[illegible] تومان صاحبقران عراق جری ذلک فی شهر
ذی القعدة الحرام سنه ١٢٦٠

الناكح المختلعه المطلقه المطلق
مسمی عبد الحسین بن مرحوم سلیمان
المنكوحه
مسماة قزبس بلبنت مرحوم غفار
وكيله
مسمی ابراهیم بقال
وكيلها
اخوها شیخ لطفعلی
الصداق
مبلغ بیست تومان صاحبقران عراق
الصيغه
صیغه عقد دایمی جاری و نافذ گردید
جری ذلک فی ١٨ شهر ربیع المولود سنه ١٢٦٠
المطلق المختلعه المطلقه
اسمعیل بن حیدر علی مسماة معصومه بلبنت آقاتقی
البذل
جمیع سمی فی العقد صداقها
الشرط
جمیع شرایط مقرره عند الشرع
التاريخ
جری ذلک فی هشتم شهر جمادی الاولی سنه ١٢٦٠
الشهود
حاجی ملا عیسی [illegible] آقا محمد رضا
ملا [illegible] کربلایی [illegible] علاء
کربلایی کریم شیره پز مشهدی جواد کربلایی [illegible]

المطلق
خان محمد حاجی آقا موید رس
کلاهدوز

المطلقة المختلعة
مساة کوهر نسا بنت
کربلائی محمد باقر

البذل
جمیع مسمی فی العقد شود

الشرط
جمیع شرایط مقررة عند الشرع منافی طلاق
غیر الواقعة و سماع صیغة سامعه
جری ذلک فی سلخ شهر جمادی الاولی ۱۲۶۱

الشهود
مشهدی حسن عطار السید علیرضا الفانش
آقا بابا السید علی کلاهدوز السید علی اکبر نجار
محمد رسول شاه موید رس حسن ملازم
مشهدی جواد

المطلق
آقا سید حسین بن
آقا سید جعفر
... آباد

المطلقة المختلعة
مساة خورده خانم بنت
مشهدی مولا

البذل
تمام مسمی فی العقد شود

الشرط
جمیع شرایط مقررة عند الشرع
منافی طلاق غیر الواقعة و سماع صیغة ۱۲۶۲
جری ذلک فی ۲۳ شهر جمادی الثانی

الشهود
مشهدی ... حسن عطار
حاجی طاهر کربلائی کریم ... عبد ...

المطلق المطلقة المختلعة
عاشق عبدالله مساة کلثوم ناز بنت شاه طلب

البذل
تمام مسمی فی العقد شود

الشرط
جمیع شرایط مقررة عند الشرع منافی طلاق غیر الواقعة
و سماع صیغة سامعه جری ذلک ... شهر صفر المظفر ۱۲۶۱

الناکح المنکوحة
ملا عسکر ... بن ملا علی ... مرحوم مساة کلثوم ناز بنت شاه طلب
وکیله نفسه وکیلها نفسها

الصداق
مبلغ هشت تومان صحیح عراقی ... الدین شاهی
جری ذلک فی ۱۱ شهر صفر المظفر سنة ۱۲۶۱

الناکح المنکوحة
عماد الدین ... ساکن قریه آقا باقر مساة هوزن خانم بنت ... اوروج
وکیله نفسه وکیلها کربلائی شکر الله

الصداق
مبلغ دوازده تومان صحیح عراقی جری ذلک
فی ۱۶ شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۶۲

الناکح المنکوحة
... المتصیح مساة فاطمه بیگم بنت ...
وکیله وکیلها
... عبد ... عمها ...

الصداق
...

بسم الله تعالی

۱۱۰

منتخب رساله که در اوزان نوشته مشتمل بر مقدمه و خاتمه مقدمه در بیان اوزانی که در کتب طب و فقه مذکور است بدانکه
بعضی از اوزان که در مواضع احتیاج مدار بر ذکر اینها است اصل آن ها اینست که مذکور می شود اول حبه و وزن آن مقدار
یک جو است چنانکه در صحاح و قاموس مذکور است و جو که در میان اوزان مزبور است مقصود از آن جو است که در بزرگی
و کوچکی میانه باشد دوم طسوج که بفارسی تسو گویند و آن بمقدار دو جو میانه است چنانکه در صحاح و قاموس و قراباذین
قلانسی مذکور است سیم قیراط و آن مقدار چهار جو است چنانکه در قانون شیخ ابو علی و ذخیره خوارزمشاهی و در صحاح
و قاموس مذکور است و بعضی قیراط را یک حصه از بیست حصه مثقال گفته اند از قاموس ظاهر است و فقهاء در کتب زکوة
با بعضی استعمال نموده اند و بنابرین بقدر سه جو و سه حصه از هفت حصه یک جو می شود چهارم دانق که بفارسی
دانگ گویند و آن مقدار هشت جو است چنانکه در صحاح و قاموس و غیره مذکور است پنجم درهم که بفارسی
درم گویند و آن مقدار چهل و هشت حبه است که چهل و هشت جو میانه باشد و حضرت شیخ علامه جمال الدین مطهر
در قواعد فرموده که اگر چه درهم بحسب وزن مختلف بود اما در اسلام بر این وجه قرار گرفته که یک درهم شش دانگ باشد
که هر دانگ هشت جو میانه است و از کتب ظاهر می شود که بعد از قرار درهم بر وجهی که مذکور شد در استعمال درهم
میان علمای لغت و شرع و طب اختلافی باشد پس درهم طبی و شرعی هر دو موافق آنست که در صحاح و قاموس
ذکر شده و بنابرین درهم بقدر بیست و چهار طسوج و بوزن دوازده قیراط و بمقدار شش دانگ خواهد باشد
ششم مثقال و آن بوزن شصت و هشت جو است و چهار حصه از جمله هفت حصه یک جو و شیخ جمال الدین مطهر ره
بتقریب ذکر اختلاف وزن درهم در قواعد فرموده که مثقال در زمان جاهلیت و اسلام اختلافی نیافته و نسبت
میان مثقال و درهم در کتب معتبره لغت و فقه و طب نیز چنانکه بیان شده اینست که یک درهم نیم مثقال است و یک حصه
از پنج حصه یک مثقال و یک مثقال مقدار یک درهم و سه حصه از هفت حصه یک درهم چنانکه ده درهم مقدار هفت مثقال
می شود هفتم استار که در کتب بسیار مذکور است و در صحاح و قاموس استار را چهار مثقال و نیم گفته اند
هشتم اوقیه که اراوقیه نیز گویند و اوقیه بنابر صحاح و قاموس یک استار است و ثلثان یک استار بود در ذخیره

و صواع الادویه زنجانی مذکور است که اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است و بحساب درهم ده درهم و پنج حقه
از هفت حقه یکدرهم است و الفاظ در صحاح گفته که اوقیه در حدیث عبارت از چهل درهم واقع شده و در زمان سابق چنین بعد از آن رطل
رطل را در صحاح و قاموس دوازده اوقیه گفته اند و بنابر این بیان اوقیه رطل بحساب مثقال نود مثقال می شود و ظاهرا
مقصود صاحب صحاح و قاموس از رطل رطل عراقی است که در اطراف بغداد مستعمل بوده زیرا که رطل مکی و مدنی زیاده
برین بیان شده و رطل عراقی در کلام فقهاء عظام یکصد و سی درهم بیان شده و بحساب مثقال نود و یک مثقال و در کلام
فقهاء دو رطل دیگر غیر از عراقی مذکور می گردد که در کلام اطباء بنظر رسیده و یکی رطل مکی است و یکی مدنی رطل مکی را دو برابر
عراقی بیان نموده اند و هم چنین [illegible] بنابر کتاب صحاح و قاموس و مهذب اللغه دو رطل است و نزد
صاحب ذخیره [illegible] و پنجاه و هفت درهم و سبع یکدرهم است و بحساب مثقال یکصد و هشتاد مثقال و بحساب رطل
دو رطل بغدادی و بحساب استار چهل استار و بحساب اوقیه [illegible] و چهار اوقیه بیان نموده و در قرابادین
[illegible] رومی [illegible] اوقیه است [illegible] درهم [illegible] بیان [illegible] در کلام اهل لغه و العباد در
کلام فقهاء بیان [illegible] ظاهر [illegible] برابر [illegible] نزدیک [illegible] و بنابر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است
دو رطل عراقی است و معتبرین فقهاء [illegible] رطل و ربع عراقی بیان نموده اند [illegible] و در بعض از کتب لغه آن
پیمانه ایست [illegible] در عراق معروف است ولی مراد از عراق عرب باشد و در صحاح و قاموس بقدر یک من
و هفت [illegible] از هشت یک من گفته اند صاع نیز پیمانه ایست [illegible] در زمان حضرت پیغمبر [illegible] و در صحاح
و قاموس صاع را چهار مد گفته اند و مد را [illegible] رطل و در قرابادین صاع را چهار من بیان نموده و من
در لغه [illegible] رطل گفته اند و در کتب فقهاء صاع چهار مد است و هر مد [illegible] رطل و ربع عراقی است
و بنابرین صاع [illegible] رطل عراقی باشد و بحساب درهم یکهزار و یکصد و هفتاد درهم [illegible] چنانکه شیخ شهید
اول رحمه الله در کتاب دروس بیان نموده و بحساب مثقال هشتصد و نوزده مثقال [illegible] و درهم [illegible] بنابر
صحاح و قاموس پیمانه ایست بقدر [illegible] کیلچه که مذکور شد قفیز نیز از پیمانهای بزرگ است و در
لغه بیان شده که آن هشت مکوک است قنطار نیز از وزنهای بزرگ است که در کتب [illegible]
مذکور است صاحب صحاح گفته که بعضی گفته اند که قنطار یکهزار و دویست [illegible] اوقیه است و بعضی گفته اند یکصد
[illegible] رطل است و بعضی گفته اند مقدار طلا است که یک پوست گاو از آن پر کنند خاتمه در بیان فایده چند
فایده اول در بیان میل و فرسخ و برید و غیر آن میل که کمتر از فرسخ و برید است نزد اهل لغه عرب مقدار
مسافتی است که در زمین هموار نظر مردم که در دیدن ایشان قصوری نباشد [illegible] باشد تا آنجا تواند
رسید و شیخ زین الدین ره در مسالک چنان بیان نموده که پیاده را از سواره فرق توان کرد و میل را بحساب

ذراع چهار هزار ذراع گفته اند و ذراع عبارت است از ابتدای ساعد دست که از مرفق گویند تا سر انگشتان و چون
گز را در قدیم چنین مقداری مقرر داشته اند ذراع را بمعنی گز نیز استعمال نموده اند و تعیین ذراع در کتاب مغرب اللغه
و کلام فقهاء نیز چنین نموده اند که مقدار شش قبضه است یعنی شش مشت که انگشتان را غیر انگشت ابهام بیکدیگر
متصل سازند و بنابرین بقدر بیست و چهار انگشت باشد که از جانب پهنا بیکدیگر گذارند و پهنای انگشت را
فقهاء ذکر نموده اند که هر یک بقدر هفت جو است که از جانب پهنا بیکدیگر متصل سازند و پهنای هر جو را بقدر
هفت موی یال اسب [illegible] فرسخ که بفارسی فرسنگ گویند بحساب میل سه میل است چنانکه دوازده
هزار ذراع باشد برید بقدر [illegible] میل است چنانکه در صحاح مذکور شده پس برید چهل و هشت هزار
ذراع است که چهار فرسخ باشد و در باب قصر نماز و [illegible] روزه در سفر که هشت فرسخ باشد فرسخی [illegible] بیان شد
فایده دوم در بیان وزن کر یک آب بنابر اعتبار معتبرین علمای امامیه بحساب رطل یکهزار و دویست رطل عراقی است
و بحساب درهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم است و بحساب مثقال یکصد و نه هزار و دویست مثقال است
مکوک [illegible] پیمانه بزرگیست و آن مقدار سه کیلچه است و یک کیلچه یک من است و هفت ثمن یک من و یکمن دو رطل است
و یک رطل دوازده اوقیه است و یک اوقیه یک استار است و دو ثلث یک استار و یک استار چهار مثقال و
نیم است و یک مثقال یکدرهم است و سه سبع درهمی و یکدرهم شش دانق است و یک دانگ دو قیراط و یک قیراط
طسوج و یک طسوج دو حبه است و یک حبه سدس ثمن یکدرهم است مثلا یکدرهم را چهل و هشت جزو قرار
دهیم ثمن آن شش است و سدس شش یک است و این مقدار یک جزو است از چهل و هشت جزو یکدرهم منقول [illegible]

شرح دعاء [illegible]

روایت کرده اند از مقاتل بن سلیمان از ضحاک بن مزاحم از عبدالله عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه که مهتر
و بهتر عالم محمد مصطفی صلوات الله علیه گفت یا علی خدای تعالی را نامهای چند است که در گنج العرش
بنشسته که هیچ کس را بدان مطلع نکردانیده اند مگر مرا امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله مرا بیاموز

نا مارا ازان فایده باشد رسول علیه هیچ نگفت ساعتی خاموش بعد امیر المؤمنین بار دیگر گفت
یا رسول الله مگر ترا سخت آمد گفتی و اموختی این دعا مارا رسول علیه گفت یا علی خدای تعالی همی
فرستاد این نامها را جبرئیل مرا از حال این نامها خدای و تفسیرش جز داد کسی و هیچ نام سته نامها
بزرگوار و این نامها را شرح طلبی بسیار است اگر بشرح ان مشغول شویم ملالت افزاید و در صد دسته کاغذ
نگنجد و اگر خواهی که حقیقت این نامهاء بزرگوار را ببینی بر ترنج نویس و اندر آتش انداز تا عجایب بینی
و اگر خواهی بر صحیفه نقره نویس و یا بر پوست اهو و با خود دارد در میان جنیان و مردمان چنان باشد
که نوشته و اگر ببر بر گرگ نویسد همه گرگان مطیع وی باشد و اگر خواهد او را برگیرد و هر کجا که خواهد
برد و اگر بر پوست شیر نویسد و با خود میدارد در میان خلقش چندان شکوه باشد که شیر را نباشد
در میان دد و دام و هیچ دشمنی بروی ظفر نیابد و وی بر همه دشمنان غالب گردد و از وی بترسند
و اگر خواهی بر برگهاء زیتون نویسی و اندر شیشه کنی و روغن یاسمین دران کند و هر گاه که پیش
سلطانی یا بزرگی یا دوستی رود پارهٔ ازان روغن در پیشانی مالد و از خانه بیرون آید و هر کس
که او را ببیند برو مهربان گردد از حد و اندازه بیرون و هر حاجتی که خواهد از هر کس روا کند
و اگر بر پوست ره با نویسی و با خویشتن داری در میان دشمنان شوی هیچ دشمن ترا نبیند و تو
همه کس را ببینی و اگر خواهی پریان پیش تو حاضر شوند و خبرها گویند و ترا نشان دهند از کار
که خواهی باید که سه روز روزه داری و غسل کنی و جامه پاکیزه در پوشی و اندر خانه پاکیزه

روی و طعام و شراب با خویشتن داری و از پس هر نمازی سه بار این نامها را برخوانی چون سه روز
سر برغ تو از بزرگان پریان پیش تو حاضر ایند هر حاجتی باشد که تعلق بسلطان دارد سه روز روزه دارد
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه پس این نامها را بمشک و زعفران بر پوست اهو نویسد و با خویشتن دارد و پیش
سلطان رود حالی که وی را ببیند حاجت وی روا کند بهر چه خواهی و این نامها را بچند روایت خوانده اند
همچون قران و ما هر یکی چنانکه از استاد شنیده ایم باز نوشتیم چنانکه کسی نخواند درست خواند و بهر
کاری که بکار برد خطا نباشد و مرادش حاصل شود و از نامها بسیار گفته اند که در با بهانا ر نجات
بکار آید اما جادر از که کتاب دراز شود دعا اینست یا تمخینا و تمشینا و شمخیا
یا موشطیثا مشطیثا یا طینهوج طیهیرخ یا عیبیهج عهیتخ یا
ملیطنهیا یا شلیخوثا یا دموطنف یا کزوجطب کزه جحطب
یا حجهتی یا طفعائف یا شطیثع النور و قبطیع النور یا سقمها
لیثخ یا طبعوعنج طفسوعنج طیعوعفتج و اسوسکیفا یا نقی یا الله
یا اذ ذی صفاوث یا طهیرج ~~یا طهیرج~~ یا مهلیشلخ یا غیاث
من لا غیاث له یا ایل شدی یا من لا شیء مثله یا باری یا واحد یا احد

انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال

113

سئل عن افلاطون ما الانسانية فقال التسلّي عند البلاء والعفو عند القدرة والتواضع عند الدولة

قال النبي صلى الله عليه وسلم ينبغي للعاقل ان يكون له اربع ساعات ساعة يناجي فيها ربه وساعة يحاسب فيها نفسه وساعة يتفكر فيها في صنع الله وساعة يخلو فيها بحاجته من المطعم والمشرب

بسم الله الرحمن الرحيم عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح

وعجبت لمن ايقن بالحساب كيف يجمع المال وعجبت لمن ايقن بالقدر كيف يحزن وعجبت لمن يرى الدنيا وتقلبها باهلها كيف يطمئن اليها

وعجبت لمن ايقن بالنار كيف يضحك وعجبت لمن ايقن بزوال الدنيا كيف يطمئن وعجبت لمن ايقن بالقبر وظلمته كيف يلهو

وعجبت لمن يشتغل بعيوب الناس وهو غافل عن عيوب نفسه وعجبت لمن يعلم ان الله مطلع عليه كيف يعصيه وعجبت لمن يعلم انه يموت وحده ويدخل القبر وحده كيف يستأنس بالناس

السطر الثاني يقول الله عز وجل شهدت نفسي انه لا اله الا انا وحدي لا شريك لي ان محمدا عبدي ورسولي من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي ولم يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي وليخرج من تحت سمائي من اصبح حزينا على الدنيا فكانما اصبح ساخطا علي ومن شكى مصيبة نزلت به فقد شكاني ومن دخل على غني فتواضع له من اجل غناه ذهب ثلثا دينه ومن لطم وجهه عند مصيبة فكانما اخذ رمحا يقاتلني ومن كسر عودا على قبر فكانما هدم الكعبة ومن لم يبال من اين اكل لم ابال من اي باب ادخله جهنم ومن لم يكن في الزيادة في دينه فهو في النقصان ومن كان في النقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم

السطر الثالث من قنع استغنى ومن ترك الحسد استراح ومن كان له لسان سالم استراح ومن ترك الغيبة ظهرت محبته في القلوب ومن اعتزل عن الناس سلم منهم ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل فقد وثق بالله ومن رضي بالعطية فقد رضي الله عنه فقبل من العمل اليسير يا ابن آدم

ساخطا

خصمنا

ومن كان في النقصان فالموت خير له

ومن الحلال اما لم يخلص عمله

يا صمد يا فرد يا وتر يا اجل يا اعز يا الله يا حي يا قيوم يا دائم يا ابد يا طعموش يا طوطليا يا شمعلوني يا سطفي يا معيد نونشا يا مالخ يا هو يا من هو هو يا شمعيثا يا الله يا من يفني الملوك ويبقى هو يا هو يا هو هو يا من لا هو الا هو الاول والاخر والظاهر والباطن يا شنسطيغ يا مصيص يا طفهما لينخ طوطر يا آهيا شراهيا ادوني صفاوث ايل شدي الوهيم يوه وه آهوا هوه قودوش مالخ ملخي

منلوخيم امين رب العالمين

[illegible]

انت بما تعلم لا تعمل كيف تعلم ما لم تعمل يا ابن آدم اذا افنيت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الآخرة **السورة**
الرابعة يقول الله تعالى يا ابن آدم من اصبح حزينا على الدنيا لم يزدد من الله الا بعدا وفي الدنيا الا كدا وفي الآخرة الا
جهدا والزم الله قلبه هما لا ينقطع عنه ابدا وشغلا لا يفرغ منه ابدا وفقرا لا ينال غناه ابدا واملا لا يبلغ منتهاه ابدا
يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وانت لا تدري وكل يوم يأتي رزقك وانت لا تحمد فلا بالقليل تقنع
ولا بالكثير تشبع يا ابن آدم ما من يوم جديد الا ويأتيك من عندي رزقك وما من ليل جديد الا ويأتيني من عندك
[illegible] قبيح تأكل رزقي وانت تعصيني تدعوني فاستجيب لك خيري اليك نازل وشرك الي صاعد فنعم المولى انا
وبئس العبد انت تسألني فاعطيك واستر عليك سوءة بعد سوءة وفضيحة بعد فضيحة وانا استحيي منك وانت لا تستحيي مني
تنساني وتذكر غيري وتخاف الناس وتأمنني وتخاف مقتهم وتأمن غضبي **السورة الخامسة** يقول الله عز وجل
يا ابن آدم لا تكن ممن يقصر التوبة بطول الامل ويرجو الآخرة بغير العمل ويقول في الدنيا قول الزاهدين
ويعمل عمل الراغبين ان اعطي لم يقنع وان منع لم يصبر يأمر بالخير ولا يفعله وينهى عن الشر ولا ينتهي عنه ويحب الصالحين
وليس منهم ويبغض المنافقين وهو منهم يا ابن آدم ما من يوم جديد الا والارض تخاطبك تقول يا ابن آدم تمشي على
ظهري ومصيرك في بطني يا ابن آدم تذنب على ظهري وتعذب في بطني يا ابن آدم انا بيت الوحدة وانا
بيت الوحشة وانا بيت الظلمة وانا بيت الديدان وانا بيت الحيات وانا بيت العقارب فاعمر لي
ولا تخربني **السورة السادسة** يقول الله عز وجل يا ابن آدم ما خلقتكم لاستكثر بكم من قلة ولا لاستأنس بكم من وحشة
ولا لاستعين بكم على امر عجزت عنه ولا لجر منفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدوني طويلا وتشكروني كثيرا وتسبحوني
بكرة واصيلا ولو ان اولكم وآخركم وجنكم وانسكم وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم اجتمعوا على طاعتي
ما زاد في ملكي مثقال ذرة ومن جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين **السورة السابعة**
يقول الله تعالى يا عبيد الدنانير والدراهم اني ما خلقت لكم الدنيا الا لتأكلوا بها رزقي وتلبسوا بها

[illegible] [illegible] [illegible]

ولا استأنس

٤٣ ما نقضتم بيوتكم وخضبتم بيوتي

ثيابي وتسبحوا بها فاخذتم كتابي خلف ظهوركم وتحت اقدامكم واخذتم الدنيا فجعلتموه فوق رؤوسكم ورفعتم بيوتكم
وخفضتم بيوتي والتبستم [illegible] فلستم عبيدا احرارا ولا ابرارا كراما انما مثلكم كمثل
القبور المجصصة يرى ظاهرها مليح وباطنها قبيح **السورة الثامنة** يقول الله تعالى يا ابن آدم [illegible]
[illegible] وفي البيت من الظلمة [illegible] يا ابن آدم [illegible]
[illegible] ولا تعاملوا بما تعلمون فانكم ان تسألوا [illegible] في قلب [illegible]
[illegible] عذاب الآخرة يا ابن آدم [illegible]
الا من الغيبة [illegible] **السورة التاسعة** يقول الله عز وجل
يا بني آدم لا تغتروا [illegible] يا بني آدم [illegible]
ولا تستغفروا [illegible] يا ايها الناس [illegible]
القاسية يا بني آدم كيف [illegible]
فلولا شيوخ ركع والاطفال رضع والبهائم رتع [illegible] فوقكم حديدا والارض
[illegible] ولا انزلت عليكم من السماء قطرة ولا انبت لكم في الارض حبة ولصببت
عليكم من العذاب صبا **السورة العاشرة** يقول الله عز وجل يا بني آدم [illegible]
[illegible] ولن تنفعوا الا من انفسكم ولا تكرموا الا من اكرمكم [illegible]
ورسوله والذين يكسرون [illegible]
[illegible] **السورة الحادية عشر** يقول الله عز وجل يا ايها الناس انما الدنيا
دار من لا دار له ومال من لا مال له [illegible]
شهوات [illegible]

[illegible]

[illegible]

ودرجة حبوبه في الدنيا **السورة الثاني عشر** يقول الله عز وجل يا بني آدم اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم إذ
كنتم لا تهتدون السبيل إلا بالدليل كذلك لا تهتدون طريق الجنة إلا بالعقل وكما لا تكونون [illegible]
لا تدخلون الجنة إلا بالعبادة [illegible] إلى الآخرة إلا بالزاد [illegible] ولا [illegible]
[illegible] المساكين [illegible] الصورة الذرة
تحت أقدام الناس [illegible] في الدنيا [illegible]
[illegible]

السورة الثالث عشر يقول الله عز وجل [illegible]
في الدنيا [illegible] في الآخرة [illegible]
بقدر صبركم على [illegible] وتزودوا للدنيا بقدر مكثكم فيها وتزودوا للآخرة بقدر مكثكم فيها
ولا تنظروا إلى آجالكم [illegible] وذكركم [illegible] فكل شيء [illegible] النار
كما [illegible] من [illegible] ولا [illegible] في الدنيا [illegible]
الدارين ولا [illegible] **السورة الرابع عشر** يقول الله عز وجل يا بني آدم
كم من سراج [illegible] وكم من عابد [illegible] وكم من [illegible] الفقر وكم من [illegible]
الغني وكم من صحيح [illegible] وكم من عالم [illegible] العلم يا بني آدم [illegible]
[illegible] ولا [illegible] ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر [illegible]
[illegible] يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون يا بني آدم [illegible]
[illegible]

فلا تكن كالمصباح يضيء للناس ويحرق نفسه بالنار وأخرج حب الدنيا من قلبك فإني لا أجمع
حبي وحب الدنيا في قلب واحد أبدا كما لا يجتمع النار والماء في إناء واحد أبدا وارفق بنفسك
في جمع الرزق فإن الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والنعمة لا تدوم والأجل معلوم [illegible]
[illegible] وخير الحكمة خشية الله وخير الغنى القناعة وخير الزاد التقوى وشر [illegible] الكذب وشر الفضيحة
النميمة وما ربك بظلام للعبيد **السورة الرابع عشر** يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ولم تشتهون
ما لا [illegible] ولم [illegible] ولم تجمعون ما لا تأكلون ولم تؤخرون التوبة [illegible]
بعد عام [illegible] من الموت أمان أم بأيديكم براءة من النار أم تحققتم الفوز [illegible]
[illegible] إن أبطرتكم النعمة وغرتكم من الله طول الآمال [illegible] الصحة والسلامة فإن
أيامكم معدودة وأنفاسكم معدودة وأسراركم مكشوفة وأستاركم مهتوكة فاتقوا الله يا أولي
الألباب لعلكم تفلحون [illegible] يا بني آدم [illegible] على عملك فإنك
في هدم عمرك منذ يوم خرجت من بطن أمك [illegible] كل يوم [illegible] فلا تكن كالحطب
الذي يحرق نفسه بالنار [illegible]
يا بني آدم أنا ملك لا أزول [illegible]
لا يموت يا بني آدم أنا الملك الذي إذا قلت لشيء كن فيكون يا بني آدم [illegible]

المعنى فيما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك اذا قلت للشيء كن فيكون

زرعتك مليحا وعملك قبيحا فانت رأس المتعصين واذا كان كذا فانت مليحا وما عملك قبيحا
فانت الهالك الهالك يا بني آدم لا يدخل الجنة الا من تواضع لعظمتي وقطع النهار بذكري
وكف نفسه عن الشهوات من اجلي وآوى الغريب ويؤنس الفقير ويرحم المصاب ويكرم اليتيم
ويكون له كالاب الرحيم وللارامل كالزوج الشفيق فمن كان هذه الصفة ادعاني لبيته وان
سألني اعطيته **السورة الثامن عشر** يا بني آدم الى كم تشكرني والى كم تستحي الى كم تكفرني
ولست لك بظلام والى متى تجحد نعمتي برزقك بانعمتي في كل يوم والى متى تجحد ربوبيتي وتعمل لك
رب غيري والى متى تجحدني وانا اعطيك واذا طلبت القليل لم يمكن في شغلك
زادوك فقد شكرت وسخطت قضائي فيك واذا لم تجد احدكم فوت بلقمة اياما وقال
انا بشر فقد وليست كبر فقد جحد نعمتي ومن منع الزكوة من ماله فقد استخف بكتابي وانا اعلم الوقت
العشر [illegible] فقد جحد واذا قال ان اكبر من عندي والشر من عند ابليس فقد جحد ربوبيتي
وجعله شركاء في **السورة التاسع عشر** يا بني آدم اذكرني واتبع امري تشكرلي اذكرك واستغفرني
اغفرك وادعني استجب لك وسبحني اعطك وتصدق ابارك لك في رزقك
وصل رحمك انسي في اجلك واطلب مني العافية للبول [illegible] واستشفع الرحمة
والاخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم والعافية في القناعة يا بني آدم كيف تطمع

لسرّني برّ

انا البشر ورسول

كيف تطمع في العبادة مع الشبع وكيف تطمع جلاء القلب مع كثرة النوم وكيف تطمع في الخوف
من الله مع خوف الفقر وكيف تطمع في [illegible] مع الحرص على الدنيا وكيف تطمع في [illegible] مع حب
الدنيا وكيف تطمع في مرضات الله مع [illegible] الفقراء والمساكين **السورة الثامن عشر** يقول الله
عز وجل يا ايها الناس لا عقل كالتدبير ولا ورع كالكف عن الاذى ولا حسب كحسن الادب
ولا شفيع كالتوبة ولا عبادة كالعلم ولا صلاة كالخشية ولا فقر الا بالفقر ولا عبادة كالتفكر ولا قرين
اردى من الجهل [illegible] من الجهل يا بني آدم تفرغ لعبادتي املأ قلبك غنى وبدنك
رزقا وجسمك راحة ولا تغفل عن ذكري فاذا املأ قلبك فقرا وبدنك تعبا وصدرك [illegible] +
وجسمك [illegible] ودنياك عسرا يا بني آدم الموت يكشف اسرارك والقيمة تبلو اخبارك
والكتاب يهتك استارك واذا اذنبت ذنبا صغيرا فلا تنظروا الى صغيره ولكن انظروا
الى من عصيته واذا رزقت رزقا قليلا فلا تنظروا الى قلته ولكن انظروا الى من رزقك اياه
يا بني آدم لا تأمن من مكري فان مكري اخفا عليكم من دبيب النمل على الصفاة السوداء في الليلة المظلمة
وهي الصخرة التي هي تحت الارضين السابعة يا بني آدم هل اديتم فرائضي كما امرتكم وهل
الى المساكين [illegible] وهل احسنتم من اساء اليكم وهل عفوتم عمن ظلمكم وهل وصلتم من قطعكم وهل
انصفتم من خانكم وهل كلمتم من هاجركم وهل ادبتم حق اولادكم وهل سألتم العلماء عن امر دينكم ودنياكم

حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که چون
روز قیامت شود بیرون آید از جهنم جنبی
از عقرب که سرش در آسمان هفتم باشد
و دمش تا زیر زمین و دو دهنش از مشرق
تا مغرب پس گوید که کجا کسی که خدا و رسول
محاربه کرده است جبرئیل علیه السلام
نزول فرموده گوید ای عقرب [illegible]
گوید ترک کننده نماز و منع
کننده زکوة و بخورنده شراب
و [illegible] که در مسجد سخن دنیا گوینده
و نیز از آنحضرت صلعم واقع است
که کسی که سلام کند بر شراب خوار یا با او
معانقه یا مصافحه نماید احباط کند خدای
تعالی برو عمل او را چهل سال یعنی چهل
سال طاعات و عبادات او را از درجه
اعتبار ساقط گرداند و هم فرموده که
سلام کنید بر یهودی و نصاری و سلام
مکنید بر شراب خوار و دیگر فرموده است
که شراب خوار مکذب کننده کتاب خدا است
چه اگر تصدیق آن میکرد حرام [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] ادا کرده
که عذاب میکند خدای تعالی شراب
خوار را [illegible]
عذاب و هم فرموده که [illegible]
یهودی و نصاری بهتر است از
[illegible] شرابخوار

فانی لا انظر الی صورکم ولا الی محاسنکم ولکن انظر الی قلوبکم وافعالکم وارضی وانا راض بعفو [illegible]

یقول الله عز وجل

السورة السابعة عشر يا بني آدم انظر الى نفسك والى خلقي فان وجدت بعد النظر عيبا من نفسك

فاعرف قدر نفسك [illegible] الا فاكرم نفسك بالتوبة والعمل الصالح الا فان نفسك عليك عزيز يا ايها

الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله قبل يوم القيامة يوم الواقعة ويوم التغابن ويوم [illegible]

ويوم الطامة

ويوم كان مقداره خمسين الف سنة يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون [illegible] يوم العاجلة

ويوم عبوس قمطريرا يوم لا تملك نفس لنفس شيئا والامر يومئذ لله يوم [illegible] ويوم الزلزلة

واليوم القارعة فاتقوا الله قبل ان يقع [illegible] والزلازل ذات [illegible] الاطفال والامهات

كالذين قالوا سمعنا وعصينا السورة العشرون يقول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا

ويحبوه بكرة واصيلا

كثيرا يا موسى بن عمران انا صاحب البيان اسمع كلامي انا الله الذي لا اله الا انا ليس بيني وبينك

ترجمان ولكن [illegible] والعاق الوالدين [illegible] يا بني آدم اذا وجدت

[illegible] فاعلم انك [illegible]

[illegible] يا بني آدم [illegible]

قلبك ولا يستقيم قلبك حتى يستقيم

[illegible] في [illegible] الناس [illegible] الشيطان

[illegible] الرحمن يا بني آدم [illegible]

املکت

١١٧

السورة الواحد والعشرون يقول الله عز وجل يا بني آدم ان الشيطان لكم عدو مبين فاتخذوه عدوا فاعلموا

اليوم الذي يحشرون الى الله فوجا فوجا وتقبضون [illegible] صفا صفا وتقرؤون الكتاب

وتعرفون

حرفا حرفا وتسئلون [illegible] سرا وجهرا ويحشرون المتقون الى الرحمن وفدا [illegible]

المتقون الى الجنان وفدا وفدا والمجرمون الى جهنم وردا وردا [illegible] من الله وعدا ووعيدا فاني

انا الرب فاعرفوني وانا المنعم فاشكروني وانا الغفار فاستغفروني وانا المقصود فاقصدوني

وانا العالم بالسرائر فاحذروني السورة الثانية والعشرون يقول الله عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو

والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام [illegible]

كل محسن بالجنة والمسيء بالهلاك ومن عرف الله فاطاعه [illegible] ومن عرف الشيطان فعصاه سلم

ومن عرف الحق فاتبعه [illegible] ومن عرف الباطل فاتقوه فاز ومن عرف الدنيا فرفضها خلص ومن

عرف الآخرة فطلبها وصلها وان الله يهدي من [illegible] واليه [illegible] يا بني آدم اذا كان الله قد

تكفل بالرزق فطول اهتمامك لماذا واذا كان [illegible] فالبخل لماذا واذا كان ابليس عدوا

فالغفلة لماذا وان كان [illegible] فالجمع لماذا واذا كان حساب [illegible]

فالمعصية لماذا واذا كان ثواب الله بالجنة حقا فالاستراحة لماذا واذا كان كل شيء بقضائي

الثالث

وقدري فالجزع لماذا كلوا واشربوا [illegible] ولا تفرحوا بما آتيكم السورة الثالث والعشرون

يقول الله عز وجل يا بني آدم أكثروا من الزاد فإن الطريق بعيد بعيد وجددوا السفينة فإن البحر عميق عميق
وخففوا الحمل فإن العقبة كؤود وأخلصوا العمل فإن الناقد بصير بصير وأخروا نومكم إلى القبور وفخركم إلى الميزان
وشهواتكم إلى الجنة وراحتكم إلى الآخرة ولذاتكم إلى الحور العين وكونوا لي أكن لكم وتقربوا
إلي بالاستهانة بالدنيا وتبعدوا من النار ببغض الفجار وحب الأبرار فإن الله لا يضيع أجر المحسنين

السورة الرابع من الفرقان يا بني آدم كيف تصبرون وأنتم تهربون من حر الشمس ولا تصبرون على حر جهنم ...
أبواب سبعة طبقات النيران يحطم بعضها بعضا وفي كل باب سبعون ألف دار من النار
وفي كل دار سبعون ألف شعب من النار وفي كل شعب سبعون ألف مدينة من النار
وفي كل مدينة سبعون ألف قصر من النار وفي كل قصر سبعون ألف دار من النار
وفي كل دار سبعون ألف بيت من النار وفي كل بيت سبعون ألف سرير من النار
وفي كل سرير سبعون ألف تابوت من النار وفي كل تابوت سبعون ألف عقرب من النار
وعلى كل عقرب سبعون ألف شجرة من الزقوم وفي تحت كل شجرة سبعون ألف ... من النار
ومع كل واحد سبعون ألف سلسلة من النار وفي كل سلسلة سبعون ألف ثعبان من النار
وطول كل ثعبان سبعون ألف ذراع وفي فم كل ثعبان كبريت سم الأسود
وفي كل ثعبان سبعون ألف ... وفي كل ... سبعون ألف ... من سم الأحمر
... والطور وكتاب مسطور في رق منشور والبيت المرفوع والبحر المسجور ...

آدم

إن عذاب ربك لواقع ما له من دافع يا بني آدم ما خلقت هذه النيران إلا لكل كافر وبخيل ونمام
والعاق لوالديه والزاني ومانع الزكاة وآكل الربا وشارب الخمر وناسي القرآن والمؤذي جيرانه
إلا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فارحموا أنفسكم يا عبيدي فإن الأبدان ضعيفة والسفر
بعيد والحمل ثقيل والصراط دقيق والمنادي إسرافيل والنار تلظى والقاضي رب العالمين

السورة الخامس من الفرقان يقول الله عز وجل يا أيها الناس كيف ... في الدنيا فإنها فانية ونعيمها
زائلة وأيامها منقطعة فإن عندي للمطيعين الجنان الأبواب الثمانية في كل جنة سبعون ألف
روضة من الزعفران وفي كل روضة سبعون ألف مدينة من اللؤلؤ والمرجان وفي كل مدينة
سبعون ألف قصر من الياقوت وفي كل قصر سبعون ألف دار من الزبرجد وفي كل دار
سبعون ألف بيت من الذهب وفي كل بيت سبعون ألف دكان من الفضة وعلى
كل دكان سبعون ألف مائدة وفي كل مائدة سبعون ألف صحفة من الجواهر وفي كل صحفة سبعون
ألف لون من الطعام ومع حول كل دكان سبعون ألف سرير من الذهب وعلى كل سرير
سبعون ألف فرش من الحرير والديباج والإستبرق وتحت حول كل سرير سبعون
ألف نهر من ماء الحيوان واللبن والخمر والعسل مصفى وفي وسط كل نهر سبعون ألف
لون من الثمار وكذلك في كل بيت سبعون ألف خيمة من الأرجوان وفي كل خيمة سبعون

وبشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات أن لهم جنات تجري من تحتها الأنهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل وأتوا به متشابها ولهم فيها أزواج مطهرة وهم فيها خالدون ...

الف فرسخ وعلى كل فرسخ حور من حور العين في يديها سبعون الف وصيفة
كأنهن الجوهر المكنون وعلى رأس كل قصر من تلك القصور سبعون الف قبة من الكافور وفي كل
قبة سبعون الف هدية من الرحمن ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون وحور عين كأمثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون
لا يموتون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتغيرون ولا يعتلون ولا يهرمون ولا يجوعون ولا يعطشون ولا يبولون
ولا يتغوطون وهم فيها مخلدون في [illegible] ودار كرامتي وجواري [illegible]

ولا يمسهم فيها نصب

بالدنيا والقناعة بالقليل شهدت نفسي لنفسي ان لا اله الا انا وحدي لا شريك لي وان
عيسى عبدي [illegible] من عبادي ورسول من رسلي **السورة الحادي والعشرون** يا بني آدم المال
مالي وانت عبدي وما لك الا ما اكلت فافنيت او لبست فابليت او تصدقت
فابقيت وانا وانت على ثلاث امر واحد لي وواحد لك وواحد بيني وبينك واما الذي
لي فروحك واما الذي لك فعملك واما الذي بيني وبينك فمنك الدعاء ومني الاجابة
يا بني آدم تورع تعرفني واتضع ترفعني واصدق لتعلمني واطلب تجدني يا بني آدم ادلك
امر لكي تدخل النار بالكبر والغضب بالمعصية والعلماء بالحسد والفقراء بالكذب والتجار
بالخيانة والرؤساء بالجهالة والعباد بالرياء والاغنياء بالتكبر فاني من الطلب [illegible] الجنة

الدرة

السورة السابع والعشرون يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون يا بني
آدم مثل العالم بلا عمل كمثل السحاب بلا رعد والبرق بلا مطر ومثل العلم بلا عمل كمثل الشجر بلا ثمر ومثل العلم
والعمل بلا زكاة كمثل من يزرع الملح على الصفا ومثل العلم عند الاحمق كمثل الدر والياقوت عند
البهيمة ومثل الموعظة عند من لا يرغب فيها كمثل المزمار عند القبور ومثل الصدقة من الحرام كمثل من غسل
العذرة ببوله ومثل الصلاة بلا زكاة الا كمثل الجسد بلا روح ومثل العمل بلا توبة كمثل البنيان بلا اساس
افامنوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون **السورة الثامن والعشرون** يا بني آدم [illegible]
فتميل الى الدنيا [illegible] من قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا في قلب واحد ابدا
[illegible] العمل [illegible] الذكر [illegible] يا بني
آدم اذكروني فوق الارض اذكركم تحت الارض اذكروني في الصحة والنعمة اذكركم في الوحدة
والشدة اذكروني في الطاعة اذكركم بالمغفرة واذكروني في الصحة والغنى اذكركم في الفقر والعناء اذكروني
في الصدق والصفاء اذكركم في [illegible] اذكروني في [illegible] اذكركم بجنة المأوى
اذكروني في العبودية اذكركم بالربوبية اذكروني بالتضرع اذكركم بالتكرم اذكروني في التقصير اذكركم
بالتلطف اذكروني في كربات الدنيا اذكركم بالنعيم واللقاء اذكروني في [illegible] الهالكة اذكركم
بالنجاة الكاملة يا بني آدم استجيب لكم ادعوني بالغفلة استجيب لكم بلا مهلة ادعوني بالقلوب الخالية

استجبت لكم بالدرجات العالية ادعوني بالشفاعة الزكية استجبت لكم بالكرامة الكاملة ادعوني
بالاخلاص بالخوف والرجاء اجعلكم من كل هم وغم فرجا ومخرجا ادعوني بالاسماء الحسنى استجبت لكم بالبلوغ
المطالب الاسنى ادعوني بالدار الخراب والفناء استجبت لكم في الدار الثواب والبقاء يا بني آدم كم تقول الله
الله وقلبك عند غير الله وكانك تخاف غير الله وترجو غير الله ولو عرفت الله ما التجأت الى غير الله ولا سكن الى
وقلبك غير الله وتذنب ولا تستغفر فان الاستغفار مع الاصرار توبة الكذابين وما ربك بظلام للعبيد
الموعظة التاسعة والعشرون يقول الله عز وجل يا بني آدم اجلك يضحك على املك وقضائي يضحك من حذرك
والتقدير يضحك من تدبيرك والاثر يضحك من ذنبك والقسمة يضحك من حرصك
فاصبر فان رزقك ما اجريت نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا يا بني آدم الدنيا قد
... اولياء في ... ولكن يكرهون ... يا بني آدم الموت ...
وان كرهت فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا **الموعظة الثلاثون** يقول الله عز وجل يا بني آدم الموت ...
تريد وأريد ولا يكون الا ما اريد فمن ... ومن تقرب الي ... ومن ... طلبني ومن
طلبني وجدني ومن وجدني خدمني ومن خدمني ذكرني ومن ذكرني ذكرته برحمتي يا بني آدم اخلص
عملك حتى تذوق في ملكوت السموات اربع اموات موت الاحمر وموت الاصفر وموت الابيض
وموت الاسود فموت الاحمر احتمال الجفاء وكف الاذى وموت الاصفر الجوع والاغبار

وموت الابيض العزلة وموت الاسود مخالفة النفس والهوى ولا تتبع الهوى فيضلك عن
سبيل الله **الموعظة الحادية والثلاثون** يقول الله عز وجل يا بني آدم ما كلفتك شيئا ... بالليل والنهار لكنك
عليك ان تفعل او تفعل من قليل وكثير فان الله شهيد بما عملت ... والارض تشهد بما عملت على ظهرها
والشمس والقمر يشهدان لك وعليك بما تقول وتفعل وانما ... على المحقق ... فلا تغفل
عن نفسك فان الملك ... في ... شغلا ... عليك ... من ... والشر
حاصل بالزيادة والنقصان ومن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره ...
ما كنت ... ان ... كل ... الا ... كل السبيل ... صفي
الموعظة الثانية والثلاثون يقول الله عز وجل يا بني آدم لا الفرح ... ولا الحزن من الفقر
... في الآخرة ... في الدنيا ... في الآخرة ... الفقر
وارجع يا بني آدم ... محمد ... فضل ...
غضب الله يا بني آدم ... رسولي ...
في الجنة والنعمة يا بني آدم ... وكل ... والفقر ... فمن ...
ادخلته مع النار ... يا بني آدم ... عليك ... وصلة ...
... ولم تفعلون ... اجلك ... العالمين يا بني آدم

اذا لم ترض من حق جارك كما ترضى من حق جاهك لم انظر اليك ولم اقبل عملك ولم استجب دعاءك
يا بني آدم ما تكبر على غيرك فان اولك من نطفة قذرة من مني مذرة الآخر من ...
من مخرج البول ... في الصلب ... يا بني آدم اذكروا على ذلك ... عند ...
لا تغفل من ... في عليم بذات الصدور الم يعلم بان الله يرى يقول عز وجل يا بني
آدم ... فان ... من حسن ... من الايمان والايمان من الجنة يا بني آدم
... من البخل فان البخل من الكفر والكفر من النار يا بني آدم اتق من دعوة المظلوم فانه ...
... الصفح والعفو ... الذنب ... يا بني آدم
... العفو ... عندي ... يا بني آدم ... الايمان
والمعرفة من غير السؤال ... يا بني آدم ...
عبدي ... يا بني آدم لا
... فان ... يا بني آدم ...
من ذا الذي ... يوم القيامة يا بني آدم ... مع الناس ...
... يا بني آدم ... فتحت
... يا بني آدم لا تحزن ما فاتك من الدنيا ولا تفرح بما اوتيت منها فان الدنيا اليوم

كم عندك ... يا بني آدم اطلب الآخرة ودع الدنيا فان ... الآخرة ... الدنيا ... يا بني
آدم ... الدنيا ... في طلبك ... يا بني
آدم ... الموت ... الدنيا ... عبادي ... الله ...
عبادي ... يا بني آدم كم من غني ... الموت فقيرا وكم من ... صار بالموت ...
وكم من ... على الدنيا ... الجنة الذي الحي الذي لا يموت يقول عز وجل يا بني آدم ...
... كما ... العاصي ... فان العزيز ...
... العاصي ... فان العزيز ... الله ... على ... العلم
... يا بني آدم ما ... الموت ...
... يا بني آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا ... خلقتكم لتعبدوني ...
... فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم
والحسد ... والنعمة لا تدوم ... الرزاق ذو القوة المتين يقول عز وجل يا بني آدم
... عبد ذليل عاجز ضعيف وانا رب جليل ... يا بني آدم ...
... يوم في ... النقصان لا ...
... بالباطل ... الدنيا ...

المساكين يا بني آدم من كسر سفينة وكان على لوح من خشب في وسط البحر ما يكون اعظم مصيبة منك

لانك من ذنوبك على اليقين ومن عملك على خطر يا بني آدم اني اقرب الكعبة [illegible]

وذنوبك [illegible] بالمعاصي [illegible] الكعبة التوراة يا بني آدم ان تجلس مع الصالحين

والصالحين [illegible] يا موسى بن عمران اسمع القول الحق اول [illegible] يا بني الناس من [illegible]

ومن [illegible] يا موسى [illegible] لا تذكر [illegible] كان

ذكري [illegible] وانا [illegible] التوراة الله عز وجل يقول يا ابن آدم

[illegible] اعظم [illegible] المستورة عن الناس [illegible]

عليك من الناس [illegible] الناس [illegible] عليك [illegible]

[illegible] صديق [illegible]

[illegible] يا ابن آدم [illegible] يا ابن آدم [illegible]

[illegible] يا ابن آدم من [illegible]

ومن [illegible] التوراة ان [illegible] يقول الله عز وجل

يا ابن آدم [illegible] التوراة يا ابن آدم [illegible]

سبحان [illegible] يا بني آدم ان

[illegible] يا بني آدم [illegible]

[illegible] يا بني آدم [illegible]

التوراة ان من [illegible] يا بني آدم احكم السفينة فان البحر عميق [illegible]

[illegible] يا موسى ان العبد [illegible] الدنيا [illegible] يا موسى ان

الدنيا لهو ولعب وزينة [illegible] يا موسى

ان يوم القيامة [illegible]

[illegible] الدنيا [illegible] الآخرة [illegible]

الى الآخرة [illegible] يوم القيامة

[illegible] العظيم [illegible] يا ابن آدم [illegible]

[illegible] يا ابن آدم [illegible]

[illegible] يا بني آدم [illegible]

لمن اكل [illegible] يا موسى بن عمران [illegible]

[illegible] السموات والارضين [illegible]

في الكفة الاخرى لرجحت عليهن ولو ان كل السموات طبقا واحدا بافعال واحد لا اله الا الله لم تنشق
ح تنال ولو ان ثواب تسبيحة واحدة لسبحان الله من ... ابدل الله بالوعان كل واحد منهم
اصنافا مضاعفة يا موسى اعلم ان سبحان الله نصف الميزان والحمد لله يملأ الميزان والله اكبر يملأ
ما بين السماء والارض ... كشف الايمان ... القيوم كشف القبر والولد الصالح يحيي ... النار وذلك
فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم **السورة التاسع والثلاثون** يقول الله عز وجل يا بني آدم
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها اياكم والظلم فالظلم ظلمات يوم القيامة وان
ليظلم ... ظلم بني آدم ... بموت ... في الرياض ... البهائم ... الا من ذنوب
بني آدم ... الحيوانات ... بني آدم ... على ...
ذنوبهم ... والطير ... ومن لم يمت ... ذنوب
يا بني آدم سبقت رحمتي على غضبي ... على العصيان ... انفسكم ... ان
للعاصين والمذنبين عقوبات شتى ... في البدن ... في
الرزق ... والضيق في المعاش ...
الكي ... في سكرات الموت ... وسلط عليهم في قبورهم الحيات والعقارب
وانا اسلط على ارواحهم ... واحد على السموات لتشققت او ...

على الارض ... فاستغفروا ... من عذاب القبر ووحشتها الظالمين ... كانوا
هم الظالمين **السورة الاربعون** يقول الله عز وجل يا بني آدم اتق دعوة المظلوم فانها ...
والناس نيام ويفتح لها ابواب السماء ترفع على الغمام يقول الرب ... لانصرنك ولو بعد حين ودعوة
المظلوم مستجابة وان كان كافرا ودعوة الصائم مستجابة حتى يفطر ودعوة المريض مستجابة
ودعوة الغائب مستجابة ودعوة الوالدين مستجابة ودعوة الارامل مستجابة وان العرش
يهتز من بكاء اليتيم ويقول الرب عز وجل من ابكى هذا اليتيم ... وانا اعطي
لمن اسكت هذا اليتيم ... حتى يرضى ومن مسح يده على رأس اليتيم يكتب له بكل شعرة ...
حسنات ومحي عنه ... سيئات واياكم ودعوة الارامل ... القلوب
فانها لا تحجب ... في طرفة عين واياكم من دعوة الفقير فانها ترفعه درجات ... الدرجات
الانبياء ثم الفقراء واياكم يا بني آدم ان لا تبطل اعمالكم
الصالحة كما لا ... العشب ...
لا تقبل عمل الابرار ... الفجار ...
الخير والدنيا ... العزيز
تمت الحديث القدسي

بجهت درد چشم خودم تجربه نموده‌ام

[illegible] چشمک بنم کوب

ناشسته با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و بچشم بگذارند

~~بجهت درد دندان و مواد زیاد پوست خنجاشی~~

بجهت درد دندان و مواد زیاد پوست خنجاشی عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند سر را بر بخار آن بدارند تا عرق در [illegible] ظاهر شود تخفیف

واگر پوست سیر را بسوزانند و با روغن زیت بیامیزند و بجای که مو رفته باشد بمالد موی بر آید

مناجات موسی ع

بسم الله الرحمن الرحیم

بانگ کردن خروس بی وقت اگر شب شنبه بانگ کند بیگانه در خانه آنکس دوست دارد و اگر شب یکشنبه بانگ کند اجل
خداوند خانه نزدیک باشد اگر شب دوشنبه بانگ کند صاحب خانه را ضرور راحت رسد اگر شب سه شنبه
کند صاحب خانه را ولدی شود اگر شب چهارشنبه کند صاحب خانه را توانگری رسد اگر شب پنجشنبه کند صاحب
خانه را اجل نزدیک شود اگر شب جمعه کند صاحب خانه را بیمار و سخت صاحب شود بانگ کردن کلاغ اگر

۱۲۴

مناجات موسی ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد فهذه منا
جات موسی ع قال الله تعالی یا موسی اتحب ان تقرب منی بعنائی عنك حتی اکون اقرب
الیک من کلامك الی لسانك ومن ریقك الی فمك ومن سواد عینك الی بیاض
عینك ومن روحك الی بدنك ومن [illegible] الی قلبك قال یا رب تمنیت
ذلك قال فاکثر الصلوة علی محمد قال یا رب ومن محمد حتی لا اتقرب الیك الا بالصلوة
علیه قال یا موسی لولا محمد وامته لما خلقت الجنة ولا النار ولا الشمس ولا القمر
ولا اللیل ولا النهار ولا ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا ولا انت ولو لم تقر بنبوة محمد
ولم تصل علیه لاحرقتك بالنار ولو کنت خلیلی ابراهیم قال موسی یا رب اقررت
وشهدت بفضل محمد واکثرت الصلوة علیه ولکن انا احب الیك او محمد قال
یا موسی انت کلیمی ومحمد حبیبی والحبیب احب الی من الکلیم یا موسی ناجیتك علی
طور سیناء وناجی محمد فوق العرش قاب قوسین او ادنی قال موسی یا رب بنو اسرائیل
احب الیك او امة محمد قال یا موسی امة محمد احب الی من جمیع الامم قال موسی
یا رب لای شئ احببتهم قال یا موسی لعشر خصال الطهور والصلوة وصیام شهر رمضان
وحج البیت وصلوة الجمعة وصلاة عاشورا والزکوة وغسل الجنابة وعمارة المسجد وریاض الجنة
قال موسی یا رب وما ریاض الجنة قال مجالس العلماء قال یا موسی علماؤهم [illegible]
[illegible] وسعة رزقی یجلسون لاستماع العلوم وعلیهم من الذنب کامثال الجبال الرواسی

اگر جگر [illegible] کسی تعویذ کنند و با خود دارد هر چه بشنود یاد گیرد و از وی فراموش نشود و عقل بیفزاید و اگر استخوان [illegible] را بساید با شکر بیامیزد بخورد هر کسی که وی را ببیند دوست دارد و در چشم مردم عزیز و مهربان شود و هر که نان با پودنه بخورد بلغم را نافع بود و باد را بشکند و معده قوی سازد

فيغفرون وليس عليهم من الذنوب شيء يا موسى محمد رحمتي على من آمن بعد اكثر الصلوة
عليه يا موسى احبب محمداً كما تحب نفسك فاحببه خير امته كما تحب لبني اسرائيل
والا كنت هباءً منثوراً يا موسى اذا كان يوم القيمة ينادي كل انسان نفسي نفسي ومحمد
ينادي امتي امتي يا موسى بلغ بني اسرائيل انه من جحد محمداً ونبوته سلطت عليه زبانية
في الموقف وجعلت بيني وبينه حجابا حتى لا يدركه ولا شفاعة تناله ولا ملك يرحمه حتى
تدخل نار يا موسى بلغ بني اسرائيل انه من امن بمحمد وصدق برسالته واحب محمداً
لامته انه اكرم خلق علي يا موسى من رد على احمد كلمة واحدة مما جاء به وان حرفاً
واحداً ادخلته نار جهنم يا موسى من مات على سنة احمد وشريعته رفعت عنه
شدة سكرات الموت ومسئلة منكر ونكير وجعلت قبره روضة من رياض الجنة يا موسى
محمد نور على من آمن به وامته آخر الامم وهم سابقون الى الجنة يا موسى الجنة محرم على
جميع الامم حتى يدخلها امة محمد يا موسى لو ان ملكاً من ملائكتي او نبيا من انبيائي
لم يصل على محمد او لم يشتق اليه جعلت حسناته سيئات ومحوت اسمه من ديوان
السعداء وكتبته في ديوان الاشقياء يا موسى اذا كان يوم القيمة يتبرأ ابراهيم من
ولده اسمعيل ويتبرأ [illegible] من [illegible] هرون ولا يتبرأ محمد من امته المذنبين حتى يشفع
فيهم يا موسى ادم وذريته يحشرون يوم القيمة تحت لواء محمد يا موسى جعلت لامته
الحسنة عشرة والى سبعين والى سبعمائة والسيئة واحدة لكرامة محمد يا موسى
اكثر الصلوة على النبي فهو عندي محبوب مقرب يا موسى رحمتي الف جزء فقسمت
جزءاً واحداً بجميع الامم كلها وتسعمائة وتسعة وتسعين رحمة لمحمد وامته قال
موسى يا رب اكان امة محمد لا يعصونك قال بل يعصوني ثم يعصونه حتى يشتد غضبي
وتلتهب ناري فاذا قالوا لا اله الا الله محمد رسول الله سكن غضبي وخمدت ناري

فخر موسى

فخر موسى ساجداً ثم قال اللهم اجعلني من امة محمد قال يا موسى تحب ان تسمع صوتهم
قال نعم يا رب فنادى جبريل يا امة محمد فاجابوه من اصلاب الرجال وارحام النساء
لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك
لبيك فصار ذلك شعار الحاج الى يوم القيمة فمن اجابه ذلك اليوم فلا بد من ان
يحج ويلبي فلما سمع موسى التلبية قال يا رب اجعل حشري معهم وجنتي اليهم قال قد
فعلت لك ذلك يا موسى عزتي وجلالي اني ما خلقت خلقا قبل محمد ولقد خلقته
قبل السموات والارضين والعرش والكرسي والجنة والنار بتسعمائة الف الف عام
ولقد خلقته من نور وجهي ثم خلقت الشمس من ربع نوره والقمر من عشر نوره
وهو نوري من نوري فاكثر الصلوة على نوري وحبيبي حتى انورك يوم القيمة يا موسى
انما بعثته اخر الزمان وامته اخر الامم لكيلا يطول لبثهم في التراب كما لبث بني اسرائيل
وساير الامم يا موسى لولا محمد وامته لما خلقت الانبياء والامم ولا اناجي بعدك
غير محمد قال موسى يا رب اخبرني بما امرت محمداً وامته حتى امر بني اسرائيل حتى
يفعلوا قال يا موسى امرت محمداً وامته بركعتين قبل طلوع الشمس وبعد طلوع الفجر
فاعطيهم بكل ركعة ثواب من احيا ليلة الى الصباح ويكون في ذمتي الى
الظهر يا موسى اربع ركعات يصليها محمد وامته بالظهر حين تزول الشمس
عن كبد السماء فاعطيهم باول الركعة مغفرتي وبالثانية رضائي وبالثالثة اثقل بها
ميزانهم يوم القيمة وبالرابعة افتح لهم ابواب جنتي وازوجهم بكل سجدة سبعـ
سبعون جارية حوراً في الجنة واربع ركعات يصلي محمد وامته بالعصر حين يكون
ظل كل شيء مثليه فاعطيهم بكل ركعة اجر من صيام سنة ولا يبقى في السموات ملك
الا استغفر لهم ومن استغفر له ملائكتي لم احرقه بناري ابداً يا موسى وثلث ركعات

يصليها امة محمد تقبل منه بغروب الشمس بعدد حلب شاة فانشر بكل ركعة ما
ينال رحمة واكتب لهم بكل ركعة الف الف حسنة وامحو عنهم مثل ذلك من
السيئات وافتح لهم ابواب جنتي ولا يسألني من حوائجهم شيئا الا قضيتها لهم
يا موسى واربع ركعات يصليها امة محمد حين يغيب الشفق فاكتب لهم اجر
من صام وصلى اربعين سنة في مسجد الحرام ولم يعص طرفة عين واملأ قلوبهم و
قبورهم نورا واكسو وجوههم نورا يوم القيمة ولا يسألوني عند ذلك حاجة
الا قضيتها لهم ورضائي قريب منهم وسخطي بعيد عنهم يا موسى ويصوم محمد
وامته في كل سنة شهرا فاعطيهم بكل يوم اجر من صام سنة في سبيل الله
وطاف بيت الحرام سنة وانفق في سبيل الله قنطارا ذهبا قال موسى يا رب
وكم قنطارا قال ما شاء ربك واجعل بينهم وبين جهنم ابعد غراب طار فرخا وكان
هرما قال يا رب وكم يعيش الغراب قال الف سنة قال يا موسى ويصوم كافة
من امة محمد في كل سنة مائة يوم فاني اعطيهم بكل يوم منها الف مغفرة
والف رحمة واعتق فيها ستمائة وسبعين الفا كلهم قد استوجب النار يا
موسى الصوم لي وانا اجزي به وللصائم عندي ما لا عين رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر على قلب بشر وخلوف فم الصيام اطيب عندي من ريح المسك
يا موسى ان للجنة بابا يقال له الريان لا يدخل منها الا الصائمون يا موسى
وحقي ما اقول لك ان الصائم عندي بمنزلة ملك مقرب يا موسى يحج محمد وامته
بيت الحرام يغفر لهم ذنوب اللمم وستة ابدلهم فاعطيهم بكل خطوة يخطوها الى
اربعين عتق رقبة يا موسى ويقوم رجال لهم على كل شرف ينادون بالصلوة الى
بجماعة فاعطيهم بعدد كل شيء يمر عليهم اصواتهم ان يستغفر لهم الى يوم القيمة يا

يا موسى

126

يا موسى ويغتسل امة محمد في يوم الجمعة فاغتسل ما عليهم من الذنوب ولا اكتب
لهم ذنبا الى سبعة ايام يا موسى اسمع ما اقول لك ان في امته رجالا يتوبون
من الحرام والمعاصي فاعطيهم ثواب سبعين نبيا يا موسى وحق القول مني انه لا
يصبح ولا يمسي ولا يمشي على وجه الارض احد احب الي من شاب تائب وشيخ كبير
يا موسى ويصلي محمد وامته في سواد الليل وبياض النهار وجزاؤهم عندي جزاء
الانبياء والمرسلين يا موسى المصلي بالليل ليستغفر له ملائكتي وليشتاق اليه
جنتي ويدل عليه بالمغفرة فاني يا موسى المستغفرون بالاسحار ليستغفر لهم كل شيء
طلعت عليه الشمس حتى الحوت في البحر يا موسى اني اليت على نفسي ان ارحم
واغفر للمستغفرين بالاسحار يا موسى طوبى لمن وجد استغفارا كثيرا في كتابه
يوم القيمة قال يا رب وما طوبى قال شجرة اصلها تحت العرش واغصانها متدلية
الى قصور الجنان عليها بعدد نجوم السماء اغصان على كل غصن من اغصانها سبعين
الف لون ثمر ولكل ثمر سبعين الف طعم الين من الزبد واطيب من ريح المسك والكافور
يا موسى اذا جمعت الاولين والاخرين يتميز اهل الجنة من اهل الجنة بصيام ايام
البيض والاستغفار بالاسحار يا موسى وحق ما اقول لك ان الصائمين ايام البيض
والمستغفرين بالاسحار يقولون ربنا ويبعثون ربنا ويدخلون الجنة ربنا فلا
يحجبون من الله شيئا حتى اعرض عليهم مسكنا في الجنة يا موسى الصائمون ايام البيض
يحشرون على نوق الجنة وجوههم كالقمر ليلة البدر في ايمانهم كتب لهم فيها براءة
من النار وامان من العذاب يا موسى وعزتي وجلالي اني لاعطي للقائمين من
قرة العين حتى ان احدهم يبكي في الجنة حسرة اذ لم يصم دهرا جميعا لما راى ثواب الجزيل
للقيام القليل يا موسى وعزتي فاني عزيز وخلقي فاني عظيم انه ما جوع احد نفسه

في الدنيا وصبر على العطش رجاء ثوابي ومرضاتي الا اعطيته قبل ان يسألني وقيد
غاية ومرتبة كل بلاء يا موسى وحق نفسي فان حقي عظيم انه من صلى بالليل
والناس نيام اريد بذلك مغفرتي ورضائي فاني لاستحيي ان اعذبه بناري
ولو بلغت ذنوبه الى عنان السماء وملأت برّي وبحري وسهلي وجبلي يا موسى
اني لاحب عبدي تقيا لا يستحي مني ولو احبني عبدي لما عصاني ولو استحيا مني
لما فعل في خلوته ما لا يفعل في جلوته يا موسى التوبة من الذنوب اكرم خلق
من اخلاقي فمن تخلق بخلقي استحييت منه ان اعذبه بناري ولو كان كافرا يا موسى
اكرم الفقير كما تكرم الغني والا جعلت حسناتك يوم القيمة رمادا وجعلت
سيئاتك كالجبال الرواسي يا موسى لولا ان المساكين يأخذون صدقات الاغنياء
لامرت الارض ان تخسف بالاغنياء دون المساكين يا موسى اجلس حيث
مجلس المساكين فان رحمتي لا تفارقهم طرفة عين يا موسى كن لثياب الفقراء
غاسلا ولجوعهم قاضيا حتى اكتب لك رضائي وامانيّ ومغفرتي قال فجعل موسى
في كل شهر سبعة ايام يطوف بالمساكين ويغسل ثيابهم ويقول هل من حاجة
طلبوا مني او شهوة اتيته به قال الله تعالى اشهد نفسي على نفسي واشهدت
على نفسي ملائكتي اني عنك راض وقد غفرت جميع ما هو مضى وما بقي
من ذنوبك ولكن لك من فضل بعدك مثل ما فعلت مع المساكين قال فاشترى
موسى بعد هذا الكلام عشرين جارية وكان يرسل بهن لغسل ثياب
الفقراء وقضاء حوائجهم فقال الله يا موسى كان [illegible] تجارة [illegible]
تخصيص قال موسى يا رب اني ارى رجلا قائما تحت العرش في قبة من الكافور
اهو من الانبياء ام من المرسلين قال الله يا موسى هذا رجل لم يغتب

اصلا ولم

اصلا ولم يمش بالنميمة فهذا جزاؤه عندي قال موسى يا رب اي الناس
احب اليك قال الذي يرضى للناس ما يرضى لنفسه قال موسى يا رب فاي
عبادك اعلم قال الذي يأخذ من علم الناس ويزداد الى علمه وان كان عالما
يا موسى اتخذ نعلا من حديد وعصا من حديد واطلب العلم حتى تتخرق نعلاك
وينكسر العصا فان كل عمل بلا علم هباء منثورا والعلم دليل العمل والعمل دليل الجنة
والعلم بلا عمل كالشجر بلا ثمر والعلم والعمل بلا زكوة مع تحسين [illegible]
في رقبة الفقير [illegible] بين العلم والعمل والزكوة والحلال مع الكذب والغيبة والنميمة
كشمع الذي [illegible] على القبور فلا يفرح بها الميت في قبره قال يا رب فمن ابغض الناس
اليك قال الذي يغتاب الناس بما فيه ويمقت الناس بما لا ينتهي عنه قال يا رب
فاي عبادك احسن قال الذي يطعم المسكين ويطوي ليلة قال يا رب فاي عبادك
اصبر قال الذي اذا غضب كظم غيظه وصبر على اذى جاره ورفقائه قال
يا رب فاي عبادك اعجز قال الذي يطلب الجنة بغير دعاء قال يا رب فاي عبادك
ابخل قال الذي يرد سائلا وهو على الطعام قادر ثم ابخل بالسلام على اخيه
قال يا رب فاي عبادك اغنى قال الذي يرضى بقوت يوم قال يا رب فاي عبادك افقر قال
الذي يمسي ويصبح وهو يخاف الفقر قال يا رب فاي عبادك انور قلبا قال الذي يكون
الموت احب اليه من الحيوة والفقر من الغنى والذل من العز قال يا رب فاي
عبادك اقسى قلبا قال اطولهم املا واحرصهم في جمع المال واقلهم بكاء من خشيتي
قال يا رب فمن المحسن قال الذي يحسن الى من اساء اليه مرة بعد مرة قال يا رب
فمن الشقي قال الذي يعصي ولا يتوب قال يا رب فمن خير الناس قال الذي يكون على التقى
ويخاف مكري قال يا رب فاي عبادك اجهل قال يخاف من الناس ولا يبالي

قال يا رب اي عبادك اجهل قال الذي يستبطئني في رزقه وقضاء حاجته قال يا رب فاي عبادك
اشرّ قال الذي لا يبالي من اين اوتي يا موسى وصل من قطعك واعط من حرمك
وكلّم من هجرك يا موسى اعبدني ولا تشرك بي شيئا قال يا رب ومن يشرك بك شيئا
قال الذي يعمل ويعطي ويطلب من الناس الثناء والمدح فقد اشركهم معي يا موسى
اتحب ان يحبك حبيبي وملائكتي وجميع خلقي قال نعم يا رب قال حبّبني الى خلقي
قال يا رب فكيف احببك الى خلقك قال اذكرهم آلائي ونعمائي وجودي وكرمي حتى
لا يذكرون ولا يظنون الا كل حسن جميل يا موسى تحب ان لا اخذك في عذاب
يوم القيمة قال نعم يا رب قال فاصبح وامس ولا تنطق الا بذكري وثنائي على كل حال
يا موسى اتحب ان لا يشمت بك عدوك قال نعم يا رب ومن عدوي قال
ابليس اللعين قال نعم يا رب قال اذا اديت فرائضي في اوقاتها لا يشمت بك عدوك
يا موسى اتريد الامان من العطش يوم القيمة قال نعم قال الله تعالى استغفر للمؤمنين
والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات فانه من فعل
ذلك كتب له ثواب سبعة وسبعين صديقا يا موسى اتريد ان تكون حسناتك
يوم القيمة مثل حسنات جميع خلائقي قال نعم قال عُد المريض وتعهّد [illegible]
واستر عيوب الناس يا موسى اتحب ان لا انساك على كل حال قال نعم يا رب قال
لا تنس ذكري يا موسى اتريد ان لا تحتاج الى الناس قال نعم قال لا تطمع في اموال
الناس يا موسى اتحب ان تخلص عملك من الريا قال نعم قال لا تحب الثناء من
الناس يا موسى اتحب ان تجد حسناتك يوم القيمة ثقيلة في الميزان قال نعم
نعم يا رب لا تغتب احدا بما فيه من العيوب يا موسى تحب ان اذكرك بحضرة عند
ملائكتي قال نعم يا رب قال احبب العلماء بما لستم يا موسى اتريد ان ادفع عنك

سخطي

١٣٨

سخطي وغضبي وكتبت لك جميع رضائي ولو عصيتني في اليوم الف مرة قال نعم
يا رب قال اطع الوالدين ولو كانا ضارين فان جهنم وما فيها لتطفي وتلتهب على كل شئ
وكل عاق لوالديه قال يا رب ومن العاق قال الذي يشكو والداه في الناس ولا يبالي
ويأكل شهوته ويحرم والديه وعزتي ان غضبي كلها سخطي ونكالي على من
يعص والديه ويؤذيهما ويدخل عليهما الغم والحزن يا موسى اني اليت على نفسي من
لم يرض عنه والداه الا غضبت عليه ولو كان عابدا يا موسى انك من الذي استوجب
عليه سخطي وغضبي وينزل عليه كل يوم لعنتي الويل كالويل لناقض العهد ولو
رأيت ناقض العهد على شجرة الزقوم مصلوبا والنار يدخل من دبره ويخرج من فمه ومن
عينيه ومن اذنيه يا موسى لو رأيت ناقض العهد في نار وقد بلغت النار اللهب
الاغلال والسلاسل وهو معلق بلسانه يسيل بل ماء فمه حتى تحرقه قال
يا موسى ما اصف لك بعض صفة جهنم قال نعم قال هي سبع طبقات بعضها
اسفل من بعض لو طرحت السموات السبع والارضين السبع في طبقة
لما رأيت ذلك الا كخاتم معلق في بحر عميق يا موسى ان في جهنم نيران السبع
تأكل بعضها بعضا ولو اخرجت من ادناها وزن حبة الى الدنيا لصارت
الحجارة فحما والجبال رمادا ولم يبق على وجه الارض دابة يا موسى لو اخرج
رجل من اهل النار ثم وضع في المشرق لمات اهل المغرب من حر ناره
ولم يلبث على وجه الارض خضراء الى ان تقوم الساعة يا موسى ان حوض
لها سبع طبقات طول كل طبقة وعرضها مثل الدنيا سبع مرات في كل طبقة
سبعون الف واد في كل واد سبعون الف شعب في كل شعبة سبعون الف
قصر في كل قصر سبعون الف دار في كل دار سبعون الف بيت في كل بيت سبعون

سبعون الف تابوت في كل تابوت سبعون الف حية طول كل حية
مسيرة سبعين مرحلة وسبعون عقرب منها مثل جبل طور سيناء
فلا اترك منهم مشركا ولا عاقا ولا بخيلا ولا مرائيا ولا اكل الحرام ولا مانع الزكاة
ولا تارك الصلوة ولا شارب الخمر ولا الزاني ولا الواشمة ولا الموشومة ولا
واصلة الشعر ولا الموصولة ولا النائحة ولا النمامة ولا القتات ولا
الجعظرية الا اذا دخلتهم في تلك البيوت واسلط عليهم تلك الحيات
والنار تشويهم وحيات تأكلهم والعقارب تلسعهم حتى يعلموا كيف كنا في من
وبعضي حتى قال موسى يا رب وما الجعظرية قال الغدار قال وما القتات قال
النمام قال يا رب اعفوت عنهم ان تابوا هؤلاء قال يا موسى اقبل توبة
التائبين من غير النمام والنائحة فاني لا اقبل توبتهم فقال موسى اللهم
ان عفوك واناب اليك المذنب قال لم يلبث تائب بل ذهب يا موسى لولا
النمام يمشي بالنميمة والنائحة تنوح على الموتى فوق ثلاث لامطرت
السماء كل جمعة جمعة وازرعت الارض واثمرت الشجر كل
شهرين وولدت الغنم في كل ثلثة اشهر والبقر في ستة اشهر
ولكانت الناس امنين من الناس ولفتحنا عليهم بركات من السماء
والارض يا موسى لو رايت النمام في سكرات الموت تلجلج لسانه من شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولو سمعت لسانه في حنكه
ولو رايت النائحة والزانية تجلدها بمقامع من حديد ولو رايت
النمام مكتوبا على جبهته الايس من رحمة الله تعالى يا موسى ولو رايت

النائحة

١٢٩

النائحة مسحوبة في النار على وجهها وكلاليب تنهش من لسانها ولو
رايت النمام في اول زمرة يدخلون جهنم يا موسى احذر النميمة ولا تسمع
الى النائحة فاني قد لعنت الى النائحة والمستمع اليها يا موسى لا تحلف
باسمي كاذبا فاني لا ادعو ولا ازكي عليه ولو كان ابراهيم خليلي يا موسى
لا تلتمس الآية فاني انا سترها يا موسى لا تغضب فان الغضب يفسد الايمان
كما يفسد الصبر العسل يا موسى اياك والغضب فان الغضب من الشيطان والشيطان
من النار يا موسى اياك والكذب فان الكذب يمحو اسماء الصالحين
وكتبتها من اهل النفاق يا موسى من صدق تصدق لوجهي سرا وجهرا
انتشرت عليه رحمتي صباحا ومساء يا موسى ما من عبد اذا قدر عليه
عفا الا نظرت اليه كل يوم سبعين نظرة ومن نظرت اليه نظرة واحدة
لم اعذبه بناري يا موسى اكرم الضيف ولو كان كافرا يا موسى اذا انزل الضيف
بقوم نزل معه رزقه واذا ارتحل ارتحل معه ذنوبهم يا موسى رحمتي وبركاتي
ينزل حيث ينزل الضيف يا موسى اكرم ضيفي كما اكرمك ضيفك فقال يا رب ومن
ضيفك قال كل فقير حقير عند الناس يا موسى اذا رايت الفقير فقل مرحبا بشعار
الصالحين واذا رايت الغني فقل ذنب عجلت عقوبته لك يا موسى اذا رايت
الفقير فقل مرحبا جمعت لعبدي البركة والغنى والعافية في البلاء مع قلة
العبادة فاعلم باني اريد ان اهلكه يا موسى لا تعجل في الامر فان العجلة
من الشيطان غير قوي الضعيف وترويج العلماء اذا بلغت والتوبة من
الذنوب وبر الوالدين وترويج الامة يا موسى وامر بالمعروف وانه عن
المنكر والا جعلتك يوم القيمة من اهل المنكر يا موسى الامرون

بالمعروف هم الشفعاء يوم القيمة في اعمالهم يا موسى لا تكن مجوجا ولا تصحب
اهل اللجاجة ولا تكن بخيلا ولا تصحب اهل البخل ولا تكن كذابا ولا
تصحب اهل الكذب ولا تكن نماما ولا تسمع الغيبة يا موسى هل تحب
من مات على غير توبة فكانما مات على غير الاسلام يا موسى اذا لا
تكن مستعدا للموت فان ملك الموت ينظر في كل ساعة سبعين مرة
في كتاب الاجال فلا تدري متى ياتي اجلك واذا اصبحت فلا تحدث
نفسك الى المساء فلعلك تقبض وانت نائم يا موسى خفني كخوفك
من سبع من سباع انت معه وانت في الفلاة بلا انيس ولا سلاح
يا موسى مت نفسك في دعائها عند الشهوات يا موسى اذا اصبت
تخف وادرجت مغفرتي فقدم لها طاعتي واذا شكرتني في بني ادم
شكرتك في ملائكتي يا موسى اذا كنت في ذكري كنت في ذكرك واذا
ذكرتني عند الناس ذكرتك عند ملائكتي يا موسى ان لكل شيء
سببا وسبب مغفرتي طاعتي يا موسى اذا اصابتك مصيبة في نفسك
او مالك واخبرت الناس فكانما تقول فعل الله بي كذا وكذا كقولك اخطا
عليك فشكوت الى الناس يا موسى لولا اني امحو المصائب ذنوب
المذنبين لما ابتليت اباك ادم بالذنب ولا يعقوب بالعمى ولا ايوب
بالبلاء قال موسى يا رب وما ذنب ادم ويعقوب وايوب قال يا موسى
اما ذنب ادم فخالفني مرة واحدة باكل شجرة واما يعقوب فذبح جزورا
واكل مع عياله ولم يطعم جيرانه واما ايوب فذبح شاة ولم يطعم جاريه
اذا لم يكن صوفنا قال موسى يا رب اعف عن صفيك ادم بل بنداء اصل مائة

عام قال

١٣٠

عام قال نعم لان مخالفة الحبيب مع الحبيب ثقيل جدا قال موسى يا رب
اني اريد ان اسئلك عن اشياء واني اخاف منك قال الله يا موسى
سل ما بدا لك قال يا رب اين انت قال يا موسى في قلب المؤمن التقي قال
يا رب ومن التقي قال الذي يتقي الحلال مخافة ان يقع في الحرام قال يا رب
من من انت في الاضحية قال يا موسى سالت عن غامض علمي وعن باطن قدري
فلو لم يسبق رحمتي على غضبي لاحرقتك بناري ولو كنت خليلي ابراهيم قال
موسى ولم ذلك يا رب قال لانك جعلت في نهاية وبداية وصفتي بلا نهاية
ولا بداية ولا اول يعرف ولا اخر يلحق قال يا رب ايما اريد ان اعرف
ساعتي ملك في ملكك قال يا موسى كنت انا ولم يكن احد غيري منذ ما
خلقت شيئا ثم اني خلقت ثمانين الف مدينة مثل دنيا كم هذه
سبع مرات ثم ملات كل مدينة من خردل الابيض وخلقت طيرا اخضر
وقلت للطير ان هذه المدائن وما فيه من خردل الابيض كلها رزقك
فكل هنيئا مريئا فاذا افنيت رزقك ذقت سكرات الموت فجعلت
الطير ياكل في كل يوم حبة واحدة دهرا طويلا فلما اذاقت في محبته نقصانا
جعلته ياكل في كل شهر حبة واحدة مخافة الموت وسكراته فلما احب
في محبته نقصانا كثيرا جعلت ياكل في كل سنة حبة واحدة حتى اكلت
ما في ثمانين الف مدينة من خردل كل مدينة مثل دنيا كم هذه سبع
مرات وارتفاع كل مدينة ما بين السماء والارض فلما اكلت الطير حبات
بكت وصاحت وطلبت الويل من سكرات الموت وقالت يا رب ما جعلتني عمرا
طويلا وما اذقتني رزقا كثيرا حتى على سكرات الموت فاني سبقتك عبد

كل حبة سبعين تسبيحة وسبعين تحميدة فلما سلطت عليها الموت قالت
يا رب ما اشد سكرات الموت فمات ثم خلقت في كل مدينة من تلك
المداين سبعين الف رجل لا مثل الملائكة ولا من الآدميين ثم عمرت كل
رجل سبعين الف عام كل من اعوامكم هذا الف عام فعصاني
من بين هؤلاء رجل واحد فغضبت تلك المداين بعضها على بعض ما
هلكت سبعين الف مدينة بمعصية رجل واحد قال موسى يا رب
وما كانت تلك المعصية فقال يا موسى فخر فقال يا موسى يقول لا
صحابه ان خير صفي والله منكم قال يا موسى ثم خلقت بعد ذلك بسبعمائة
الف عام روح صفي وحبيبي محمد صلعم ثم قام بين يدي في الصلوة سبعة
عشر الف عام فقبضت قبضة من نوري فرشتها عليه فسجد لي فاوجبت
صلوة الصبح بتلك السجدة ثم قام بين يدي ودخل في الصلوة فلم يزل قائما
بين يدي سبعة عشر الف عام فخلعت عليه خلعة من نوري فسجد لي
ووجبت عليه من تلك السجدة صلوة الظهر فكذلك قام خمس مرات
بين يدي في كل قومة سبعة عشر الف عام كلما قام خلعت عليه خلعة
من نوري فسجد لي فاوجبت خمس صلوة من خمس سجدات ثم خلقت
بسبعمائة الف عام العرش على الماء ثم خلقت ملكا من ملائكتي العرش فامرت
ان يرفع العرش على ثلثه فلم يقدر ثم خلقت ملكا اخر فلم يقدر وخلقت
ثالثا فلم يقدر ثم خلقت نملة بطول ابهام بني ادم فامرتها ان يرفع
العرش على ثلثها فلما خلقت نملة تحت العرش فقالت بسم الله
توكلت على الله اعتصمت بالله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

فوقفت العرش

ثم رفعت العرش على ثلثها فوقفت يا ملائكتي لو ذكرتموني كما ذكرني هذه النملة لا
عنتكم بالقوة مثل ما اعنتها ثم خلقت الكرسي من نور عرشي وخلقت الشمس
من نور الكرسي وخلقت القمر من سبعين شعاع الشمس والكرسي والشمس
والقمر من عشر نور حبيبي وصفي محمد ونور محمد من نور وجهي ثم خلقت
الارضين من زبد الماء والجبال من امواجها ثم خلقت الجنة من در
وياقوت ولؤلؤ وجوهر ومرجان وعقيق وذهب وفضة وخلقت
فيها للمؤمنين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
ثم خلقت النار من سخطي وغضبي لانتقم بها ممن عصاني ثم خلقت الجان
من قبل من نار السموم ثم خلقت ادم قبل ابيكم آدم وعمرته عشرة الاف سنة
فكان يجتهد بعبادته حتى مات ثم خلقت بعد آدم ادما آخر وعمرته ايضا عشرة
الاف سنة ثم مات فخلقت عشرة الاف ادم قبل ابيكم ادم وعمرت كل ادم
عشرة الاف سنة ثم خلقت بعدهم اباكم آدم وعمرته عشرة الاف سنة
ثم قال يا موسى ثم خلقت ثمانين الف مدينة وملأت كل مدينة من خردل
ثم خلقت الطير ثم خلقت لقط ذلك في تلك المداين سبعين الف رجل وعمرت
كل رجل سبعين الف عام ثم خلقت بعد ذلك بسبعمائة الف عام ثم خلقت الجنة
بعد ذلك بسبعمائة الف عام ثم النار ثم بعد النار بسبعمائة الف عام عشرة الف ادم
وعمرت كل ادم عشرة الاف سنة وخلقت قبل هذا كله الدرة التي خلقت منها
كل شيء بسبعمائة الف عام هل علمت يا موسى من متى انا في الارض فخر
موسى ساجدا سبعة ايام ولياليها فلما افاق قال سبحانك تبت اليك وانا من
التوابين الا اسئلك من خصلة واحدة قال سل يا موسى قال اين تلك الدرة

التي خلقتها قبل العرش والكرسي والسموات والارضين وجعلت طولها مسيرة
خمسمائة عام وعرضها مثل ذلك قال يا موسى تكلمت الدرة كلمة فانفلقت
وذابت وفارت ما تقطرت الى الماء فطرق فغلى دخانها وضرب امواجها وزبد
زبدا خلقت من الدخان السموات ومن الزبد الارضين ومن الامواج الجبال
وبقيت الدرة مثل ثبة وهي الصخرة التي في بيت المقدس ومنها البسط يوم القيمة
الارض التي يحشر عليها الخلائق من الفضة البيضاء وعليها اهل الحق
وانتقم من الظالم ثم قال موسى يا رب من اقرب اليك من خلقك قال الذي يجعل
خيره منه وشر خلقي عند نفسه قال وما علامة هذه الانسان قال
يا موسى يكثر الطاعة ويخاف ان لا اقبل منه ويترك حلالا مخافة ان يقع
في الحرام وان يكتم حسناته كما يكتم سيئاته وان يرى شر خلق الله عند
نفسه قال يا رب فلقني واحدا منهم قال يا موسى اذا رايت عبدا متواضعا لا
يطيل السكوت ويجوع نفسه وهو على الشبع قادر ويبغض الشهوات كما
يبغض المعاصي ويلوم الناس ويلوم نفسه ويشبع الجائع ويجوع نفسه ويكسو العاري
ويعري نفسه فذلك عبدي حقا قال موسى يا رب فان لم اقف على من هذا
نعته ولو اعرفه قال يا موسى ان رايت من يغتم بمصيبة المسلمين كما يغتم بمصيبة
ويفرح بخير المسلمين كما يفرح بخيره فاعلم انه من اقرب عبادي الي قال
موسى يا رب فان لو اجد مثله ولو اعرفه قال يا موسى اذا رايت من غضب
غضب لنفسه واذا رضي ~~لنفسه وان اصاب لو يبالي~~ رضي لي واذا تكلم تكلم
لي واذا سكت سكت لي فاعلم انه ولي من اوليائه حقا قال يا رب فان اعرفه قال يا موسى
اذا رايت من غضب غضب لنفسه واذا رضي رضي لنفسه وان اصاب لو يبالي فاعلم

انه

انه عدو لي حقا قال موسى يا رب دلني على عمل تحببه وترضى به عني قال الامر
رضائي في ان تبغض الغنا في ذل الدنيا والعز فيها فاذا فعلت ذلك هانت
عليك الدنيا ونفسك ومرضك عندي على عينيك من الاخرين قال موسى
يا رب فلم خلقت الشهوات في الدنيا قال يا موسى لاجرب بها عبادي من
الذي يؤثر شهوات الاخرة على شهوات الدنيا قال موسى يا رب فمن اعفى
الناس عندك قال يا موسى انكم كلاما قال موسى فمن اشد الناس عندك قال
الذي يصوم ويصلي ولا يبالي اقبلت منه عمله او رددت عليه قال يا رب فمن
خير الناس عندك قال الذي انفعهم للناس خيرهم عندي قال يا رب فمن
اعز الناس عندك قال الذي يهتم كل يوم في رضائي قال يا رب فاي القلوب
انور واصفى قال يا موسى قلوب تخاف نفسي من هيبتي وجلت من خوف جهنم
قال يا رب فاي القلوب ابطل قال قلوب الكذابين واكل الحرام قال موسى يا رب
هل رضيت عني قال سل جبرائيل والمساكين فان هم رضوا عنك فانا ارضى
عنك قال موسى يا رب علمني ما ينفعني قال يا موسى انت بما فعلم لا تعمل فكيف
تطلب ما لم تعلم يا موسى تقدم ما لك بين يديك وكل من كسب يديك ولا تاكل
بدينك فاقض بالدول من الدنيا واصح الدين يا موسى اطع تعمل وجهك على الفقر
والكذب والكتب في الدنيا بقدر مسكنك فيها يا موسى ارض الناس حتى ارضى
عنك ودارهم حتى الطف بك وسامحهم حتى اسامحك ولا تذكرهم الا بخير
واصبر عليهم حتى استر عليك وكن للطفل الصغير كالاب الذي يلعب بها فاكرم
الشيخ الكبير فانه سبقك الى الاسلام وارحم الطفل الصغير فانه طاهر من
الذنوب واجعل الدنيا دار محنة والاخرة دار مقر واصبر على ما اصابك ولا تنك

معصيتك ولا تفرح ببايك فان الفرح بيطلك واخدر الشبع فانه امقته يا موسى
لا ياكل طعامك الا تقيا ولا تشرب في امرك الا تقيا فانك بمجاورة الفاجر و
مصاحبته ومجالسته يزيل القساوة في القلب والثاني في العبادة يا موسى قل حي
لا انام عليك وما النصر الا من عند الله يا موسى اكثر من قول سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم واكثر من قول
سبحان الله وبحمده واكثر من قول سبحان من تعزز بالقدرة والبقاء وقهر
العباد بالموت والفناء واكثر من قول اللهم بارك لي في الموت وفيما بعد
الموت واكثر من قول لا اله الا الله الملك الحق المبين فاني ما ارسلت
نبيا من الانبياء الا امرتهم بامرك وما على الرسول الا البلاغ
للباس ولا ادلك حيث تغضبك ولا يفقدك من حيث امرتك فلا تامن امرا
تخشى به على توكل ولا تقف بغير ولا تامن مكري ولا تياس من رحمتي فكن
اكرمن لك وعليك السلام تم هذه الاوراق في غرة شهر شوال المكرم
سنة ١٢٥٤

اذا مات العبد بعث الله اليه ملكا فنادى عند راسه ثلثة ويقول يا ابن آدم اين
بدنك القوي ما اضعفك واين لسانك المنطق ما اسكتك واين رفقاؤك
ما اوحشك واين اخوانك ما احلك فاذا لف عليه الكفن ينادي ثلثة يقول
يا ابن آدم اليوم تسافر سفرا ما سفرت مثله اليوم اسوى زادا ما رايت
مثله اليوم تدخل منزلا ما دخلت مثله فاذا وضع على الجنازة ينادي ثلث
يقول يا ابن آدم طوبى لك ان صحبك رضوان الله وويل لك ان صحبك غضب الله
فاذا وضعه بالمصلى ينادي ثلثة يقول يا ابن آدم سوف تجزى بما علمت وسوف

تجد

تجد على ما قدمت وسوف تذوق وبال ما خلفت فاذا وضع على شفير
القبر ينادي ثلثة يقول يا ابن آدم ما ذا تزودت لهذا الحرب من ذلك العمران
وما ذا حملت من ذلك الغنى لهذا الفقر وما ذا اعددت لظلمة القبر ووحشته
فاذا وضع في اللحد ينادي ثلثة يقول يا ابن آدم كنت على ظهرها فرحت
تفرحت على بطنها حزينا وكنت على ظهرها ضاحكا فقرت في بطنها
باكيا وكنت على ظهرها عاصيا فقرت في بطنها نادما فاذا رجع الناس عنه
ينادي ثلثه يقول يا ابن آدم رجعوا عنك ودفنوك ولو اقاموا عندك
ما نفعوك خلفت من لا يحمدك وقدمت لمن لا يعذرك يا ابن آدم كنت
فرحا وتركوك وحيدا لان يكون قبرك روضة من رياض الجنة او حفرة من
حفرات النيران يا ابن آدم طوبى لك ان كان مسكنك روضة من رياض
الجنة وويل لك ان كان مسكنك حفرة من حفرات النيران ثم يرجع
ذلك الملك وروي في بعض الاخبار ان ايام الاعياد والجمعة ياتون
الاموات فيقفون على ابواب البيوت فيقولون هل من احد يترحم علينا
هل من احد يذكر غربتنا هل من احد يتفكر في فقرنا فعليكم ان تزوروا
قبور موتاكم يوم الاعياد والجمعة او تصلوا قواعدهم بصدقة على قدر ما
استطعتم عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال رسول الله ان
الارواح مؤمنين ياتون كل جمعة الى السماء الدنيا فيقفون على ابواب بيوتهم
وينادون بصوت حزين باكيا يا اهلي وولدي وقرابتي يا اخواني واخواني
اعطفوا علينا رحمكم الله اذكرونا في قلوبنا ولا تنسونا بالدعاء وارحموا علينا وقلة
حيلتنا وما نحن فيها فانا بقينا في سجن وضيق وغم طويل وتعب شديد

وارحموا علینا رحمکم الله ولا تبخلوا بالدعاء والصدقة لعل الرحمن یرحمنا بل
ان تکون اضاءنا واحسننا وانیل منا یا عباد الله اسمعوا کلامنا ولا تنسونا
فانکم ستعلمون عن ما فات فضول الدنیا فی ایدیکم کان فی ایدینا فکنا لا ننفق
فی طاعة الله ومنعنا من الحق فصار علینا وبالا ومنفعة لغیرنا والحساب
والعذاب علینا ینادی کل واحد منهما الف مرة من الرجال و
النساء اعطفوا علینا بدرهم او برغیف او بکسرة یکساکم الله من
لباس الجنة فبکی النبی صلی الله علیه وسلم بکاء شدیدا حتی منعه الکلام
بکثرة بکائه ثم قال اولئک اخوانکم کانوا بنعیم الدنیا والدهر ویبکون
الارواح وینادون بالویل والثبور علی انفسهم ویقولون یا ویلنا لو انفقنا
ذلک المال فی طاعة الله ورضائه ما کنا نحتاج الی الناس الیوم
فالیعرفون اصواتهم بحسرة وندامة ویبکوهم آتیة مما فیه ینادون
تمام شد الملتمس دعا ادرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اشکال چون مجبول شد ذوات اشیا علی مادة این اشکال کرده لکن اشکال دیگر نیز
مانده که معتقد بود رفع ان متعذر مانده وان این است که چون خدا تعالی میدانست که مادهٔ کافر
بد است چرا او را موجود کرد تا از او افعال شنیعه صادر شود و مستحق عذاب ابدی
شود و در جواب این چند طریقه نقل کرده اند بعضی از راه اعتبار دور است و آنچه اعتبار را
شاید این است که حقیر بدتر از همه که در جواب این شبهه از هادی طریق مستغاث مخلص
میشود که خدا تعالی از برکات نفس زکیه استاد دام ظله الی یوم المیعاد بر این مخلص
مطلع کردانیده از غرقاب ضلالت بساحل نجات رسانید وان مخلص این است

که شک نیست

که شک نیست که خدا تعالی جواد است و مبدع جود او این است که عطا بکند بهر کس هر چه او سزاوار
آن است نه از جهت غرضی و نه از جهت عوضی و چون این معلوم شد بدان که از جمله بدیهیات است
که هر چیزی از ممکنات مستعد وجود نشود موجود نخواهد شد چنانکه مثلا نطفه از اول مرتبه
مستعد نمیشود که قبول صورت انسانی بکند و گندم تا بکار نشود و آب نخورد نمی‌روید و در اول
مرتبه که میروید قبول صورت گندم نمیکند تا آهسته آهسته بالاتر آن مستعد میشود
که قبول صورت آن بکند و گندم بکند و این معنی از جمله اوضح واضحات است پس نطفه باید اول
مستعد بشود که قبول صورت علقه کند و بعد از آن علقه مستعد شود که قبول صورت مضغه کند
و بعد از آن مضغه مستعد شود که قبول لحم و عظام کند و لحم و عظام مستعد شود که نفس انسانی
بآن فایض شود کما قال الله تعالی ثم انشأناه خلقا آخر پس هر سابق متحقق نشود لاحق متحقق نخواهد
شد زیرا که افاضه بدون قابلیت از قبیل نقش بر آب و کرده کاری در لا نیست و چون معلوم
شد که وجود هر چیزی منوط است با استعداد ماده آن چیز گوئیم که چون نطفه کافر در رحم مادر
قرار گرفت و رفته رفته کمال استعداد بهم رساند که موجود شود و بزبان استعداد خود
طالب وجود و مستحق وجود لایق بهم رسید و هر گاه خدا تعالی بوجود نه بخشد از سه صورت
نخواهد شد یا آنکه بخیل باشد زیرا که بخیل آن است که کسی مستحق چیزی باشد ندهد یا آنکه
جاهل باشد که مستحق وجود شده یا آنکه عاجز باشد که نتواند باو وجود بدهد و این
هر سه باطل زیرا که خدا تعالی جواد و بخشنده و عالم و قادر است پس چون دانست
که ماده کافر مستعد وجود و قادر بر افاضه وجود میباشد البته میباید که باو وجود بدهد تا کافر الوجود
متحقق شده باشد و حاصل این کلام این است که خدا تعالی چون دید که ماده کافر مستحق وجود
شده وجود در ذات او اقتضا کرده بهر چه مستحق شده باو بدهد پس او را بوجود داد و چون ماده
جبلتی بوجه ظهور آمد اختیار خود کرد آنچه کرد پس مستحق عذاب شد درین صورت

اعتراض بجناب باری نخواهد شد و اگر گویند استعداد از کجاست گوییم شک نیست چنانچه
آب گندم را رفته رفته مستعد روییدن میکند و رحم مادر نیز مادهٔ منی را مستعد ترقی میکند
بحرکات فلک و دوران زمان مثلاً اگر بهار نشود و آب گندم را نخورد یا نمو تا هوا رفته رفته
گرم نشود مستعد رسیدن نمیشود و هر کسی که تتبع احوال کائنات و حادثات کند با
قطع نظر از برهان عقلی یقین داند که هر کائنی با مادهٔ آن مستعد وجود نشود و هم سابق مقدمهٔ
لاحق خود بود چنانکه تا پدر نباشد پسر موجود نخواهد شد و در این مقام کلام بسیار است
در این رساله گنجایش ذکر آن ندارد لکن معلوم شد نه جبر بحت است و نه تفویض صرف
بلکه بنده فاعل مختار است و ارادهٔ او فرع ارادهٔ مختار دیگر است و ارادهٔ مختار یعنی بر مقتضای
ذات موجودات است تا به هر کسی هر چه بایست بدهد و وجود کافر نیز مقتضای ذات است شک
و جواب اگر گویند که خدا تعالی در ازل میدانست که زید باعث این فعل قبیح خواهد شد یا نخواهد شد
اگر نمیدانست پس خدا نباشد زیرا که خدا باید عالم باشد و اگر میدانست زید نیز نباید که تخلف
بکند و الا لازم آید که علم خدا جهل بود و این است که حکیم خیام در رباعی خود گفته می خوردن
من حق ز ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود جواب آن است که محقق طوسی در جواب
رباعی خیام فرموده علم ازلی علت عصیان بودن نزد عقلا ز غایت جهل بود و حاصل آنکه علم
تابع معلوم است نه علت آن یعنی چون زید در ازل آن فعل شنیع را میکرد بحسب مقتضای
ذات خود از این جهت جناب باری تعالی را بار علم رسانید و علم خدا تعالی باعث نشد که زید
این کار را بکند مثلاً آنکه بلا شبهه منجم علم بهم رسانیده که در فلان روز قمر در فلان برج است و فلان
منظره دارد و باران ببارد و شک نیست که علم منجم سبب باریدن نشد بلکه چون مقتضای
ذات آن مناظرهٔ مخصوصه باریدن باران است منجم نیز بآن عالم شد و واضح از این آنکه من
دیدم که شخص شخصی را کشت شک نیست که دیدن من سبب نشد که آن شخص او را بکشد بلکه چون

کشتن واقع شد

کشتن واقع شد من دیدم و بعضی از رجال تحقیق است که از رجوع بمطولات معلوم ابطال تفویض میشود
شک اگر گویند که چون معلوم شد که ذات هر کسی اقتضای چیزی میکند و ذات بد اقتضای
نیک نمیکند و ذات نیک اقتضای بد نمیکند پس هر کسی اسیر نفس خود هم بوده
پس فایده از تکلیف چه خواهد شد جواب گوییم که چون معلوم شد که خدا جواد است و علاوه
وجود و عطا اقتضا میکند که با هر کسی بمقتضای ذات او معامله نماید پس بد را بالعذاب
مبتلا کرد و نیک را بثواب برساند پس تکلیف کرد لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا امتحان
بکند که کدام نیک است و کدام بد تا به هر یک سزای آن را برساند شک اگر گویند امتحان کسی میکنند
که نداند و خدا تعالی عالم بحقایق اشیا است پس چه حاجت با امتحان دارد جواب گوییم مثلاً هر گاه جای
امتحان و تکلیف بعمل نمی آید هر آینه لب بود که چون کافر را امر بجهنم میفرمود و کافر عرض میکند
که خدایا نفس من ظالم نیست که مرا بجهنم میفرمائی و از جواب گفتگی بایں طور که ذات تو بد است
اتمام حجت نمیرسد پس از جهت اتمام حجت تکلیف فرموده تا مقتضای ذات هر یک بوجه ظهور
آمده تا در حین محاسبه حجت باشد شک اگر گویند پس فایدهٔ طبیب نیز [illegible] بحسب
استعداد ماده قسم بعضی از جهت مصالح خارجی و داخلی اگر مصلحت بود تا نیز خواهد کرد و الا
فلا و این است معنی حدیث نبوی که سوال کردند از آنحضرت هل یغنی الدواء والرقیة
من قدر الله تعالی قال الدواء و الرقیة من قدر الله تعالی فرموده اینکه دوا و صدقه نیز
از قدر خدا است که اگر مصلحت بیابند و مشیت تعلق بگیرد دوا تاثیر خواهد کرد و الا فلا و آیا [illegible]
کرد و او تاثیر نکند و صدقه فایده بخشد و بعد تحقیق دوا و چیستی دعا نیز معلوم شد که دعا
و تاثیر آن بقدر خدا است بحسب مصالح و اوقات شک پس فایدهٔ امر خدا تعالی بندگان را
بدوا و دعا چه طور خواهد شد جواب گوییم که فایدهٔ آن بسیار است از جمله دو فایده است
یکی آنکه بر دعا ثواب مترتب میشود و بر دوا بحفظ نظام عالم مترتب میشود دوم آنکه

قال الأصمعي رأيت حجراً مكتوباً عليه
بهذه الأبيات

الا یا معشر العشاق بالله خبّروا
اذا اشتدّ عشق بالفتی کیف یصنع
فکتبت تحته
یداری هواه ثم یکتم سرّه
ویصبر فی کلّ الامور ویخضع
فجئت یوم الثانی فرأیت قد کتب
فکیف یداری والهوی قاتل الفتی
وفی کلّ یوم قلبه یتقطّع
فکتبت تحته
اذا لم یجد صبراً لکتمان سرّه
فلیس له سوی الموت ینفع
فجئت یوم الثالث فرأیت شاباً میتاً
مطروحاً علی التراب فکتبت تحته
سمعنا اطعنا ثم متنا فبلّغوا
سلامی الی من کان بالوصل یمنع
قیل کتبت الاصمعی
هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم
وللعاشق المسکین ما یتجرّع

قضا بحسب استعداد و بر وجه جبلی تعلق گرفته که هر معلولی را علتی باشد و معلوم اند که خدا
تعالی دعا را سبب حصول مراد و دوا را سبب حصول صحت کرده باشد چنانکه مرتبه
که دعا و دوا هر دو را تاثیر میکند پس اگر بعد عاجز میشود تا عبادت باطل بدعا شده هم مستحق ثواب
آخرت میشوند و هم بسبب تعالی دعا او بسبب حصول مراد میشود و هم جبلی است حکم دعا
فشک اگر گویند که چون همه پیشتر رفته است پس چرا حقیقه را خدا
از دیده بنده مکان مخفی داشته جواب گوییم که قضا و خدا و مشیت او جبلی تعلق گرفته
که ستر مخفی باشد که نظام عالم منتظم شده هر کسی بکار خود مشغول شود و اگر کسی
بداند که فرموده از دنیا خواهد رفت دل تنگی از دنیا سرد شده بکار مشغول نخواهد شد
و هم جبلی دیگران و لازم آید عالم برهم بخورد و این خلاف مقتضی حکمت است پس از جهت
تمام شدن بندگی و انتظام عالم ستر قدر را محقق نمودند چون کسی غیبدانند که آیا دعا
و دوا او در باره این مریض تاثیر میکند یا نه بادا سعید آنکه بلکه تاثیر یکنید رغبت بدعا و دوا
نمیاید شک اگر گویند پس فایده ابتلا مردم ببلا چه باشد جواب گوییم که ابتلا نیز از
که صابر و جزع صابر معلوم شود و این نیز سببی است از اسباب صدور فعل از عباد تا آنچه
مقدور شده بعرصه ظهور در آید جواب گوییم که عندیه معلوم شد که ثواب و عقاب از
لوازم فعل بد و نیک است و جود و عدل مقتضی این معنی است چنانکه گذشت اشاره غیبیه
بشارة در تحقیق حدیث که منقول است از حضرت صادق علیه السلام که امر ابلیس ان یسجد
لآدم و شاء ان لا یسجد و لو شاء ان یسجد لسجد یعنی امر کرد ابلیس را که معلوم
شد که همه چیز بمشیت از جناب باری تعالی از عدم بعرصه وجود آید
و این است یکی از معانی قضا و قدر و خدا عبارت است از جریان آنچه در علم ازلی محقق
شده بر صفحه وجود بمقتضای حکمت وجود و این معنی یکی از معانی قضا و قدر است

فتأمّل

١٢٦

ما کتبت قال الله تعالی من لم یرض بقضائی و لم یؤمن بقدری فلیلتمس الها
غیری یعنی کسی که راضی نشود بقضای من و ایمان نیاورد بقدر من پس طلب کند خدای
غیر از من و در تحقیق قضا و قدر تحقیق بسیار است از عرفا و حکما حقیر در رساله عربی
تحقیق مطلب نموده بالله و التوفیق من الله و هو عزیز جدید تحقیق فیه تدقیق بدان
ایدک الله که چون ثابت شد که قضا سبقت گرفته و مشیت جاری خواهد شد و مقتضای
ذات هر کس بعرصه ظهور رسید معنی بدا او که در احادیث وارد شده چه خواهد بود
از آنجمله حدیثی است که از حضرت صادق علیه السلام که ما عبد الله بشیء مثل البداء یعنی عبادت
کرده نشده خدا را بچیزی مثل بدا و در حدیث دیگر که ما عظّم الله بشیء مثل البداء یعنی
تعظیم کرده نشده خدا را بچیزی مثل بدا یعنی کسی که بدا را قائل باشد نهایت عبادت خدا
و تعظیم خدا بعمل آورده خواهد بود بدا و در لغت بمعنی ظهور است بعد از اخفا
چنانکه زید اراده میکند که نماز بگذارد و اول این اراده نبود پس لازم آید
که اگر بدا بر خدا جایز باشد لازم آید که خدا اول ندانسته و بعد از آن بداند
و این معنی بسیار عجیب ظاهر که اشاعره منکر این معنی شده و اهل منکر
در کتب خود تشنیع بر امامیه گفته امامیه میگویند که اشاعره گفته نعوذ بالله

الملک الوهاب سنه ١٢٣٤

شعر
ام مجز باری بجناب اقدس الهی که [illegible] گوی کشف اگر برد کلام نیست
در بحر کامی بهزار جا دام نیست | گوی کاشفت اگر برد کام نیست | جواب شبه بر کلام آخوند ملا [illegible]
خود دام نیست چون که برد کام نیست | گیر در کشتی دعا حبیش نام نیست | ای آنکه ز جهل کام در دام نیست
خود کام نیست و جبر حق نام نیست

[illegible] دام [illegible] ارد کنند [illegible] از [illegible] اگر برد کام نیست
جواب [illegible] فاضل
ای آنکه حق نام برد نام نیست
[illegible] دام نیست
[illegible] گردن [illegible]
[illegible] نام نیست
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على جزيل افضاله والصلاة على اشرف العالمين محمد وآله وبعد فيقول الفقير الى عفو الله
محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي وفقه الله للعمل في يومه لغده قبل ان يخرج الامر من يده ان
الباعث على تأليف هذه المقالة وتحرير هذه الرسالة ان رسول ملك الروم لما ورد بالرسالة
من ملك الملك الى هذه البلاد ذكر في بعض الايام ان من اعظم ما يشنع به علماء الروم على علماء
بلادنا مسئلة الامامية تحكمهم بتحريم ذبائح اهل الكتاب مع ان القرآن المجيد ناطق بحليلها في آية
الاحلال لنا وايضا ومن قوله تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم فامرني السلطان الاعظم
والخاقان الاعدل الاكرم الذي تفتخر السلاطين العظام بالانخراط في حاشيته وتباهي الخواقين
الكرام بالانتظام في سلك حاشيته اعظم ملوك الارض شانا واعلاهم منزلة ومكانا
واسلم عدلا واحسانا وامضاهم سيفا وسنانا واقواهم حجة وبرهانا صاحب النسب النبوي
والحسب العلوي ابو المظفر شاه عباس الحسيني الموسوي الصفوي لا برحت رقاب السلاطين
خاضعة لعتبة بابه والخواقين معفرة بتراب اعتابه ان اكتب رسالة نافعة لمحاجتهم قاطعة لاحتجاجهم
بحيث يرتفع تشنيعهم علينا ويندفع ما انسبوه من مخالفة الكتاب الينا فكتبت على سبيل الاستعجال
ما ليس بعزيز لا ارتجال مع توزع البال بالحل والترحال وامر خلد الله ملكه بارسال هذه الرسالة الى بلاد الروم
مع رسولهم ليرتفع حجاب الاحتجاب في هذا الباب ويتضح حقيقة مذهبنا عند اولوا الالباب ويظهر
انا تمسكنا بالكتاب من نهج الصواب ولا نخالف فيما نطق به الكتاب والله اسئل ان يجعلها
خالصة لمادة وجهه الكريم وهدية لما استقروا به بنيان مقالهم القويم بحق الحق وهو احكم الحاكمين ولا بد قبل الشروع
في المقصود من نقل مذهب مشاهير العلماء في هذه المسئلة **فاقول** لا خلاف بين علماء الاسلام في تحريم
ذبايح من عدا اليهود والنصارى والمجوس من اصناف الكفار وانما الخلاف في هذه الاصناف الثلثة
فذهب جمهور علماء الامامية كالشيخ المفيد محمد بن نعمان والشيخ ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي

والسيد المرتضى

١٤٧

والسيد المرتضى علم الهدى وابي الصلاح وابن حمزة وابن ادريس والعلامة جمال الحق والدين والمحقق
نجم الملة والدين وشيخنا الشهيد محمد بن مكي وساير المتأخرين حشرهم الله مع اجدادهم الى ان ذبايحهم
محرمة لا يجوز اكلها سواء كان من اهل الحرب اولا وسواء ذكروا اسم الله عليه ام لا ووافقهم على ذلك الحنابلة
وذهب الحنفية والشافعية والمالكية الى اباحة ذبايح اهل الكتاب وان لم يذكروا اسم الله عليها
ووافقهم ابن ... من علماء الامامية كابن ابي عقيل وظاهر كلامه يشمل الحربي والذمي وذهب ابو جعفر
محمد بن بابويه الى حل ذبيحة اذا سمعنا اليهودي او النصراني او المجوسي يذكر اسم الله تعالى عند الذبح
فان الذبيحة تحل لنا والا فلا والحق المجوس باليهود والنصارى لان لهم شبه كتاب ثم اختلف
العلماء الاربعة في ذبيحة المسلم اذا ترك التسمية فذهب الحنابلة ومالك والاصح في التحريم كلها
سواء ترك التسمية عمدا او سهوا ووافقهم صاحب الكشاف في ظاهر كلامه مع انه حنفي
الفروع حيث قال عند تفسير قوله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق
وان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم وان اطعتموهم انكم لمشركون وهذه عبارته
الآية من حرم ذبايح البهيمة في دينه ... ان لا يأكل مما لم يذكر اسم الله عليه كيف ما كان لما ترى
عليه في الآية من التشديد العظيم انتهى كلامه وذهب الشافعية والمالكية الى اباحة اكلها
مطلقا وذهب جماعة من الامامية الى التفصيل بانه ان تركها عمدا حرم اكلها وان تركها سهوا
لم يحرم وهو مذهب الحنفية فهذه هي المذاهب المشهورة **فصل** احتج جمهور الامامية على
تحريم ذبايح اهل الكتاب بقوله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق واهل
الكتاب لا يذكرون اسم الله على ذبايحهم فيكون محرمة بنص الكتاب ولو فرض ان الكتابي تلفظ
باسم الله سبحانه عند الذبح فانه ما يقصد الا الاله الذي يعتقد انه ابو المسيح وكذا اليهود انما يريد الاله
الذي عزير ابنه فوجود هذا اللفظ في الحقيقة كعدمه ولما امر بل قوله تعالى مما لم يذكر اسم الله عليه
بالمتية فظاهر العبد وقوله تعالى عقيب ذلك فان الشياطين ليوحون الى اوليائهم وانكم لمشركون

لا يدل عليه كما ستذكره والعمدة منه ما ويل ما لم يذكر اسم الله عليه ما ذكر اسم غير الله عليه وايضا ومنع شمول
هذا الفاء ويزيد قوله تعالى ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون فانا نحمله لعدم استقلاله
الكلام بدونه بخلاف ما نحن فيه على ان الكتابي بهذا لا يترك التعليل لما نقل ان النصارى يذكرون
اسم المسيح عند الذبح واحتج الامامية ايضا بالروايات عن ائمة اهل البيت ع كما رواه محمد بن
مسلم في الصحيح عن الامام محمد بن علي الباقر ع قال سألته عن نصارى العرب اتؤكل ذبائحهم
فقال كان علي ع ينهى عن ذبائحهم وعن صيدهم وعن مناكحتهم وكما رواه اسمعيل بن جابر عن
الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع انه قال عند جريان ذكر اهل الكتاب لا تأكلوا ذبائحهم
وكما رواه الحلبي في الصحيح انه سأله ع عن ذبائح نصارى العرب هل تؤكل فقال كان علي ع
ينهاكم عن اكل ذبائحهم وصيدهم وقال لا يذبح لك يهودي ولا نصراني اضحيتك
وكما رواه ابو بصير في الصحيح عنه ع قال لا يذبح اضحيتك يهودي ولا نصراني ولا المجوسي
وكما رواه سماعة بن مهران في الموثق عن الامام موسى الكاظم ع قال سألته ع عن ذبيحة
اليهودي والنصراني قال لا تقربها وكما رواه زكريا بن آدم في الصحيح عن الامام علي بن
موسى الرضا ع انه قال اني انهاك عن ذبيحة كل من كان على خلاف الدين الذي انت عليه
واصحابك الا عند الضرورة والروايات عنهم بذلك كثيرة كما تضمنه كتاب تهذيب الاخبار وكتاب
الكافي وغيرهما من كتب الحديث والروايات المنافية لها وان كان بعضها صحيح السند الا انها
لا تصلح لمعارضتها لان هذه معتضدة عندنا بالشهرة المقاربة للاجماع وتلك الصحاح موافقة
لمذهب العامة فتحمل على التقية جمعا بين الاخبار فصل احتج الحنفية والشافعية والمالكية
على اباحة ذبائح اليهود والنصارى بوجوه الاول ان الاصل في الاشياء الحل حتى يثبت
التحريم الثاني قوله تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم فانه
يشمل اللحم وغيره وكذا فسره اهل اللغة كالجوهري وغيره بانه كل ما يؤكل وحمله في الآية على الحبوب

والفواكه

والفواكه ونحوهما مما لا يحتاج الى التذكية تخصيص بلا مخصص لان اهل الكتاب انما هو بجميع اصناف
الكفار ومراكلهم حلال فالتخصيص باهل الكتاب لا وجه له فالآية ناطقة بجواز اكل ذبائحهم والجواب انه في
بينهما وبين قوله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه فيحمل على غير ذبحهم الثالث ان يحمل
الموصول على الميتة كما رواه ابن ابي حاتم عن ابن عباس ويدل عليه ايضا قوله تعالى في هذه الآية
وان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم فقد روي في تفسيره ان الكفار يقولون
للمسلمين انكم تزعمون انكم تعبدون الله فما قتل الله احق ان تأكلوه مما قتلتموه انتم ووجه
الدلالة بعد انهم ارادوا بما قتل الله ما مات حتف انفه فينبغي حمل الموصول في صدر الآية على ذلك
انتم لئلا يلزم تفكيك اجزاء الكلام ويخرج عن التناسق الرابع ان ما دل الصلاة بما ذكر عند اسم الله عليه
بدلالة قوله وانه لفسق اي والحال ان ما لم يذكر اسم الله عليه لفسق فانه سبحانه وصف الفسق بما
ذكر اسم غير الله عليه حيث قال جل شانه قل لا اجد فيما اوحي الي محرما على طاعم يطعمه الا ان يكون ميتة
او دما مسفوحا او لحم خنزير فانه رجس او فسقا اهل لغير الله به فوصف الفسق بالاهلال لغير الله به
في هذه الآية قرينة ظاهرة على ان المراد به في تلك الآية هذا المعنى لا غير فالواو في قوله تعالى وانه
لفسق للحال اي ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه حال كونه فسقا اي اهل لغير الله ولا يستقيم كونها للعطف
لما يلزم من عطف الخبر على الانشاء الخامس ما روي مسندا ان النبي ص اكل من الذراع المسموم
الذي اهدته اليه اليهودية وكان مرضه يعاوده في بعض الاوقات الى ان مات ص من
ذلك السم والاكل من ذلك اللحم يدل على حل ذبيحة اليهود ولا قائل بالفصل واحتج الحنابلة على
تحريم ذبيحة المسلم اذا ترك التسمية سواء ترك عمدا او سهوا بظاهر آية ولا تأكلوا مما لم يذكر
اسم الله عليه واحتج المالكية والشافعية على اباحتها مطلقا بظاهر قوله ص ذبيحة المسلم حلال وان لم يذكر
اسم الله وهذا الحديث لم يثبت عند الامامية وحمله الحنفية على حالة النسيان لا العمد واورد الحنفية
عليهم انه على هذا التقدير يلزم كون اهل الاسلام رسوله ص حالا من اليهود والنصارى لان المسلم

التارك للتسمية عمدا لا يجوز اكل ما ذبحه فاليهود والنصارى الذين لا يجوز اكل ذبيحتهم وبه
الابرار ليس بشيء فان الامور التعبدية لا مجال للعقل فيها نعم في الجواب عما احتج به اولا
من اصالة الحل فبان الاصل انما يتمسك به اذا بقي على حاله ولم يرتفع حكمه بشيء من الادلة
الاجتهادية وقد عرفت دلالة الآية الكريمة واحاديث الائمة اهل البيت عليهم السلام على ما قلنا واما ما احتج به
وهو الاستدلال بالآية وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم فبانه لا ريب ان ظاهرها منافي
ظاهر الآية اولا ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه ولكن دفع التنافي بينهما ليس منحصرا فيما ذكرتم
ليتم الاستدلال بكم بان رفعه بتخصيص الطعام فيها بما عدا اللحم اولى واحسن من حملكم وادا وحملكم
البعيد وتخصيص الطعام بالبر والتمر ونحوهما شايع وفي حديث ابي سعيد الخدري كنا
نخرج صدقة الفطر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم صاعا من طعام او صاعا من شعير قال ابن الاثير
في النهاية قيل اراد به البر وقيل التمر وهو اشبه لان البر عندهم قليل لا يتسع لاخراج زكاة
الفطر ثم نقل عن الخليل انه قال ان الغالب في كلام العرب ان الطعام هو البر خاصة ومن الرسالة
مات ان الطعام في كلام رسول الله تعالى وكلام العرب هو البر خاصة انتهى ونقل الجوهري
ان تخصيص الطعام بالبر لغة في القاموس الطعام البر وما يؤكل انتهى وقد سمعت اصحابنا
عن الائمة اهل البيت عليهم السلام ان المراد بالطعام في هذه الآية الحبوب ونحوها ولعل
وجه تخصيص اهل الكتاب بالذكر ان السؤال انما وقع عن طعامهم لانه اهم واما رواية
ابن ابي حاتم فقد طعن فيها اكثر محدثيكم واذا لم يثبت عند محدثيكم فكيف عندنا
ولا دلالة في قوله تعالى وان الشياطين ليوحون الى اوليائهم الآية على ان المراد من
ما لم يذكر اسم الله عليه والكفار فقصر الجدال بالفرد الاول لان ملتهم على المسلمين
واظهارهم الباطل في صورة الحق انما تحقق فيه فحكى سبحانه جدالهم فيما جادلوا فيه وذلك
لا يوجب تخصيص الكلام بوجه من الوجوه كما لا يخفى وكذا لا دلالة في قوله تعالى وانه

لفسق

الميتة فقط لانه يشمل ما ذبح ما مات حتف انفه وما ذبح من دون ذكر اسم الله عليه صح

لفسق على انه ليس ما لم يذكر اسم الله عليه بل ما ذكر اسم غير الله عليه ولا استعمال الفسق في الآية
في غير معناه الحقيقي واخراجه عن معناه المصدري لوجود القرينة فيها من حمله عليه لا يدل على
انه في آية اخرى ايضا محمول على غير معناه الحقيقي مع انه لا صارف له عن حمله فيها على معناه
الحقيقي والواو في قوله تعالى وانه لفسق لا ينبغي ان تجعل للحال كما لا ينبغي عود الضمير الى الموصول
لا ضمان جعل الواو اعتراضية واحتمال عود الضمير الى المصدر المدلول عليه بالفعل كما في قوله تعالى
وجوه والواو الاعتراضية كما يقع في اثناء الكلام يقع في آخره ايضا كما قالوا في قول النبي صلى الله عليه وآله انا
سيد ولد آدم ولا فخر صرح بذلك في المطول وغيره وايضا ما ضر كون الواو للعطف فانهم وان قالوا
لكن يلزم عطف الخبر على الانشاء فجوابه انه قيل بعطف على القصة فلا يحتاج فيه الى تناسب
الجملتين في الخبرية والانشائية كما صرح به المحققون من علماء المعاني قال صاحب الكشاف
عند تفسير قوله تعالى ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وقصة المنافقين عن
آخرها معطوفة على قصة الذين كفروا كما يعطف الجملة على الجملة انتهى وقال صاحب الكشاف
اراد انه ليس من عطف جملة الطلب على جملة الخبر لعدم التناسب مع ان الصحيح بل من باب ضم جملة مسوقة
لغرض الى آخر مسوقة وقال صاحب الكشاف ايضا عند تفسير قوله تعالى في سورة البقرة وبشر
الذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار ان قلت علام عطف
هذا الامر ولم يسبق امر ولا نهي يصح عطفه عليه قلت ليس الذي اعتمد بالعطف هو الامر حتى يطلب
له شاكل من امر او نهي يعطف عليه وانما المعتمد بالعطف هو جملة وصف ثواب المؤمنين فهي
معطوفة على جملة وصف عقاب الكافرين كما يقال زيد يعاقب بالقيد فهي معطوفة
على جملة وصف عقاب الكافرين كما تقول زيد يعاقب بالقيد والارهاق وبشر عمرا بالعفو والاطلاق
انتهى والسيد في شرح المفتاح بعد ما قرر انه لا يشترط في عطف القصة على القصة تناسب
الجملتين في الخبرية والانشائية او صرح بالنظر على هذه المسألة حيث قال فليكن ذلك على ذكر

فانه يتحرك من تكلفات باردة في مواضع شتى اقتضى جعله مجال لنه الطال كرّر الراوه مسالة الاتعاق
كيد باتد اللهم غير مناسب لجملة حالية لان لحال بعض الظرف كما نص عليه التفتازاني فالعذر انه اعلاه ما لا
عالم بذكر اسم الله عليه اذا كان فسقا فليس المقام التاكيد اذ ليس الغرض النهي عنه في وقت كون
الحكم بكونه فسقا مؤكدا كما هو مقتضى مجموع التفتازاني واضيه الى القضية نحو جاءني زيد راكبا او لا
تقرب زيدا او سيدا لم يجعلوا جملة وانه لفسق لو تعلمون عظيم بعد قوله جل شانه فلا اقسم بمواقع النجوم
حالية واما حكموا بانها معترضة بين القسم وجوابه لئلا يلزم ما قلنا اضافة وعنده لا في هذا الكلام نظر
اذ لا مانع من تقييد النهي عن الاكل مما لم يذكر اسم الله عليه بوقت الحكم المؤكد بكونه الكلام فسقا بجملة
الحالية قد يؤكد بحيث ان كما ذكره النحو الائمة الشيخ الرضي ومثل له بقولنا القيته وان عليه جبة
وشي وعد من ذلك في بحث الحروف المشبهة بالفعل قوله تعالى وما ارسلنا قبلك من المرسلين
الا انهم لياكلون الطعام هذا وطني ان وجه التاكيد في ما نحن فيه ان كلا منهما الكلام برأسه
ملقى الى المؤمنين وهم لا يتقبلون لديهم كما ذكره صاحب الكشاف عند قوله تعالى واذا لقوا
الذين آمنوا قالوا آمنا الاية واما ما قيل من ان وجه التاكيد في الاية التي نحن فيها هو ان
الكفار ينكرون كون الاكل مما لم يذكر اسم الله عليه فسقا فليس بشيء لان الخطاب
الكريمة المؤمنون وهم لا ينكرون كون اكل الميتة فسقا والمنكر لذلك هم الكفار
وهم غير المخاطبين بها وتاكيد الكلام الملقى الى غير المنكرين لكونه غير المخاطبين به
منكرين له اختراع لا يعرف علماء المعاني وجواب عما روى عن الكاظم الاكرم
اليه اليهودية بان الرواية لم يثبت عندنا صحتها فضلا عن تواترها على تقدير صحتها
ناحتمال عليه ان يشعر انه يمكن اليهودية ذلك التحريم قرآن مسلم اما باخبار احد منهم او بالمام
ونحوه فانه لا يتم التقريب لا يتم بدون بيان الاستفادة واما استفادة ابن بابويه من اباحة ذبيحة اليهود
والنصارى والمجوس اذا سمعنا منهم التسمية عند الذبح فقد يستدل عليه ببعض الروايات

منها

140

التسمية بالذبيحة عن ائمة الهدى سلام الله عليهم كما رواه زرارة في الصحيح عن احدهما قال سمعت
ابا جعفر عليه السلام يقول في ذبيحة الناصب اليهودي والنصراني لا تاكل ذبيحته حتى تسمعه يذكر اسم الله
عليه قلت المجوسي قال نعم اذا سمعته يذكر اسم الله اما سمعت قول الله ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله
عليه وانه لفسق بقضية كما سمعنا انه يكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مؤمنين وهذا انه ذكر
اسم الله عليه وليس في الاية الكريمة تقييد الذكر بكونه مسلما فيدخل الاصناف الثلثة واما غيرهم
من الكفار فهم خارجون باجماع المسلمين على تحريم ذبائحهم ولولا ان قوله هذا قول نادر
مخالف للمشهورة وللروايات المشهورة المتظافرة المعتضدة بعمل جماهير علمائنا المولة
عندهم على اطلاقها لكان العمل به غير بعيد عن الصواب وبه يحصل الجمع بين الروايات
المخالفة في هذا الباب من حاجة الى حمل شيء منها على التقية والله اعلم بحقائق الامور
هذا ما حرره بقلم الاحقر الجاني محمد صفي الحسني ابن الحسن سبحانه اعلم بحقائق الاحوال من تحريرات
مولانا محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي قدس الله سره تمت بالخير في شهر شوال المكرم سنة 1254
اورده حضرت در جواب سوال اول موسى عليه السلام در سوره كهف كفت ما ردت ان اعيبها اراده را
نجود اسناد داده ودر دوم كفت فاردنا ان اراده را بخود وبحق تعالى اسناد داده ودر سيم فاراد ربك
اراده را بحق تعالى اسناد داده تخصيص بوى كرد ليكن نكته درآن چيست كويند كه چون در اول عيب
ظاهر است ادب را اسناد بخود كرده ودر سيم انعام محض بود بحق تعالى اسناد كرده ودر دوم از حيثيت
قتل اسناد بخود بحسب ظاهر واز حيثيت تبديل انعام بهم اسناد برب راجع نمود والله اعلم
علم من مجمع الهدى عامر

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در ثواب متعه کردن حدیث بسیار از حضرت محمد المصطفی صلعم در ثواب متعه واقع شده است
از الجمله پنج حدیث از برای معتقدان امت پیغمبر و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام ذکر میشود و لا یکفون میان
شیعه و سنی اختلاف در متعه است که ایشان منکر نیز متعه و حرام میدانند و منکر متعه منکر حضرت
رسول علیه السلام است و منکر رسول منکر قرآن است و منکر قرآن مستحق دوزخ است حدیث اول حضرت
رسول صلعم فرموده یا علی متعه کردن بگو زنیست که حق تعالی عطا کرده است بر شیعیان تو پس باید بدانند
حاضران ایشان و غایبان ایشان چون روز قیامت که هنگام حسرت و ندامت است بیاید هر کس
که متعه کرده باشد و زنی که متعه شده باشد سوار بر مرکبی از نور و حلوای بهشت بر ایشان پوشانیده
باشند و ملائکه از بهشتی و پس و از پیش و بسیار ایشان را به بهشت برند چون اهل محشر
ایشان را بدان صفت ببینند گویند که ایشان از پیغمبران مرسلند پس ایشان را به جانب
به بهشت داخل کردانند اگرچه گناه ایشان چون کوه ها باشد و عطا میکند حق تعالی هر یکی
از ایشان را چهل هزار قصر و چهل هزار خانه و در هر خانه چهل لون طعام و شراب باشند و بعد
شراب ها و در هر قصری چهل هزار حور العین که هر یک را سیصد گیسو باشد تا قیامت از نور استغفار
کنند از برای ایشان آفتاب و ماهتاب و کواکب و ماهیان دریا و هر قطره آبی که از غسل
ایشان بچکد حق تعالی ملکی بیافریند جمله استغفار و تسبیح و تهلیل گویند از برای ایشان
ثواب چهار حج و چهار عمره که هر حجی را با پیغمبری و عمره را با صد فتح کرده باشند حدیث دوم
حضرت رسول الله صلعم فرموده که باید جهد کنند هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه که از دنیا نرود که تا متعه
نکنند و متعه نشود و احیا و سنت من بجای نیاورند اگرچه یکبار باشد بدرستیکه پروردگار من
قسم یاد کرده است که عذاب نکند مردی را که متعه کرده باشد و زنی را که متعه شده باشد چون مرد متمتع
و زن متمتعه بهم رسند و با هم مقاربت کنند حق تعالی هفتاد هزار ملک را بیافریند

فرستند

فرستند و دعا میکنند ایشان را و فرشتگان از بهر هر قطره چون غسل کنند بیرون روند از گناه چون
روزی که از مادر متولد شده باشند چون مهاجرین و انصار که این تحفه به پیغمبر صلعم بخشیدند و بعد از عقد دوام
نکرده الا آنکه زنان را در مرتبه یکبار رسند بعد از آن عقد دوام می بستند حدیث سیم حضرت رسول صلعم
فرموده که هر که احیای سنت من نکند یعنی متعه نکند و به رغبت باشد از مرد و زن پس بیتقیه
از امت من و هر که منکر متعه باشد حشر او با منافقان باشد در درک الاسفل و هر که سبب
شود در باب از برای ثواب او هم چندان ثواب مرد متمتع و زن متمتعه باشد و هر سعی
که در آن راه کرده باشد حق تعالی به هر قدمی هزار حسنه دهد و نیز ثواب اهل مکه و مدینه داشته باشد
و نیز بعد هر سنگی که در میان مکه و مدینه باشد ثواب باو دهند و در روز قیامت چهل هزار
نور از برای ایشان فرستند ده هزار از پیش و ده هزار از پس و ده هزار از جانب راست و ده
هزار از جانب چپ تا ایشان را داخل جنت کردانند و بعد هر آیتی که در قرآن است حق تعالی
حوران بهشتی دهد و بنا کند در زیر عرش هزار قبه از نور و در زیر هر قبه تختی باشد و حق تعالی خطاب
کند با ایشان که منم پروردگار شما و شما غلامان و کنیزان منید در آیید در سایه عرش و در زیر
این قبه بخورید و بیاشامید به عزت و جلال خودم قسم که بیامرزم شما را تا جنت بنشینید که تعجب
کنند خلق اولین و آخرین و بگذارم بر سر هر یک تاجی از نور و سوار کردانم بر ناقه که مهار آن
ناقه هزار حلقه داشته باشد از نور با چنین طریقی داخل بهشت کردانم و عطا کند حق تعالی
هر یک را هزار زرع زمین از عنبر سرشت در جنت الفردوس و هزار سبزه و تخت در جنت
الاعلی و در هر تختی هزار فرش از هر پرده بر بالای هر فرشی حوران نشسته باشند هر حوری را سیصد
گیسو داشته باشد از نور و مکلل باشد به در و یاقوت و مروارید و هر حوری هفتاد هزار
حله پوشیده باشند که بدن وی از زیر آن حله ها نمایان باشد همه در خدمت مرد متمتع و زن
متمتعه باشند حدیث چهارم حضرت رسول صلعم فرموده که هر که ایمان دارد بخدا و بروز

قیامت که بعد از دنیا بیرون برود تا منفعت نکنند اگرچه بکبیره باشد حق تعالی و ملائکه از وی
راضی باشند و در وقت بیرون رفتن او را کنند و هر که با رغبت باشد سنت مرا او را از شفاعت
من نصیبی نباشد و هر که منکر سنت من باشد معتقد با منافقان در درک اسفل باشد نقل
منبع بحار الانوار در اخبار آمده که حق تعالی در دریا درختی آفریده است که نام آن درخت
مبارکات است در سر آن درخت مرغ آفریده است و نام آن مرغ صلوات است و آن مرغ را هزار
پر بخشیده هرگاه یکی از بندگان خدا تعالی صلوات بر پیغمبر علیه السلام فرستد آن مرغ از درخت فرود آید
پر خود را بدریا افکند و غوطه خورد و باز بر سر آن درخت نشیند و پرهای خود را بیفشاند
هر قطره آبی که از پر وی بار دی بچکد حضرت حق تعالی فرشته بیافریند تا جهت آن بنده که صلوات
پیغمبر فرستاده امرزش خواهند تا روز قیامت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر علیه السلام بکنار دریا
میگذشت و ماهی کیری در دریا ماهی زنده و بعد از خشک انداخت و آفتاب بروی افتاد و هم چنان تازه نهاد
عرب را تعجب خوش آمد ماهی را بر داشت بخانه آورد و شکم بشگافت و نمک کرد در دیگ نهاد
و آتش در زیر دیگ نهاد برافروخت مدتی آتش را [illegible] کرد و بعد از مدتی چون سر دیگ
بر داشت دید که هنوز زنده است متحیر شد و آتش را زیاده کرد مدت چند بگذشت باز سر دیگ
باز کرد دید که هنوز زنده است عرب تعجب ماند و ماهی را برداشت بخدمت حضرت پیغمبر
آمد و شرح احوال باز گفت حضرت دست بر دعا برداشت و از آن ماهی پرسید آن ماهی
بقدرت الهی و بمعجز حضرت رسالت پناه در سخن در آمد و گفت من در میان دریا بودم
و مرا ماهی گیر گرفته بعد از چنگال [illegible] جهیدم و در [illegible] افتادم و چهل شبانه روز در راه [illegible] در میان
آفتاب افتادم و بعد از مرده مرا برداشته بخانه خود برده و یک شبانه روز آتش داد که هنوز
زنده افتادم حضرت فرمود ای ماهی این چنین معجزه چیست ماهی گفت یا حضرت بجهة آنکه
من روزی از علما شنیده بودم که هر که یکبار بر تو صلوات فرستد او را از گرمی آفتاب و آتش

دنیا فری نرساند من همان روز تا این حال همیشه بر تو صلوات میفرستم بجهة حکم صلوات است
که آتش دنیا مرا ضرر نرساند و امید دارم که بدوستی تو از آتش قیامت هم رهایی یابم صحابه
همه تعجب ماندند و صلوات دادند بر حضرت المصطفی [illegible] فرمود تا آن
ماهی را دیگر بدریا بردند و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که آن بنده از امت من که بامداد بر خیزد
و ده بار صلوة بر من فرستد ثواب کسی یابد که دایم در نماز بوده اند [illegible] نویسند و هر که
بعد از هر [illegible] ده بار صلوة [illegible] و دعاء او مستجاب
شود و گفت هر که ابروی خود را هر شب شانه کند و هفت بار صلوة بر من بفرستد چشم او درد
نکند و هر که پیش از دعا و بعد از دعا بر من صلوة فرستد دعای او را بر آسمان برند حضرت
رسول فرموده که هر که یکبار بر من صلوة فرستد فرشته ایست که نام او [illegible] موکل آسمان دنیا است
چون آن فرشته صلوة آن بنده را بشنود صد بار بر وی صلوة فرستد و چون فرشته موکل آسمان
دوم بشنود دویست بار بر وی صلوة فرستد چون فرشته موکل آسمان سیوم بشنود هزار بار
صلوة بر وی بفرستد و چون فرشته موکل آسمان چهارم بشنود دو هزار بار بر وی صلوة بفرستد
و چون فرشته موکل آسمان پنجم بشنود پنج هزار بار صلوة فرستد و چون فرشته موکل آسمان
ششم بشنود شش هزار بار صلوة فرستد و چون فرشته موکل آسمان هفتم بشنود هفت
هزار صلوة بفرستد آنگاه خطاب الهی در رسد که فرشتگان دست از او باز
دارید که من بنده تعظیم رسول من کرده است و ثواب او بر من است تمام شد نقل است
که در بغداد دو کودک که عمر هر یک [illegible] از ایشان ده ساله بود با هم معاشرت داشتند روزی بطریق
مزاح یکی از ایشان بدیگری گفت که [illegible] دارم [illegible] پس کار در [illegible]
او در [illegible] سر کار [illegible] بر بدن او رفت آن کودک [illegible] زخم کشته شد و قاتل [illegible] مقتول
او را گرفته چون خواستند او را بکشند دوات کاغذ طلبیدند و این [illegible] نوشت

که فدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم وسوء الظن ان یعتقد
زاد اذا کان الوفد علی الکریم یعنی آمدم بدرگاه خدای کریم بدون توشه توشه راه
از حسنات و دل سالم از معاصی و بدکاری مسافری صاحب منزل آنکه است که مهیا کند
برای خود توشه را و زاد و دیگر چه باشد قدوم او بر کریم من تربیة الکرامی تمام شد
ثم ان الرضا ع فی جواب ثم یقول بان علیا ع لما اظهر المعجزات الدالة علی الالهیة دل علی
انه الرب ولما کان جسما و متشکلا علم ان ذلک لاجل ان یعرفه الناس و یؤمنوا به وحده قال ع
علیهم المعارضة بمثله بان علیا لما کان محتاجا و جسما و ذا حیز دل علی انه المخلوق ولیس
الهاء و علا له بان له الفاقة اقول هذا بعینه یجری فی رد ما اعتقده النصاری فی عیسی
کذا رایت تمام شد بسم الله الرحمن الرحیم یکی از علماء امامیه نقل کرده اند که فضال
حسن بن فضال همراه بودم بمدرسه رسیدیم که ابو حنیفه درس میگفت فضال گفت من از اجماع مردم
با ابو حنیفه را الزام دهم گفتم ابو حنیفه از علماء زمان است و خلیفه او نیز الزام دهد و بحث نموده فضال
گفت هر که حجت و دلیل کسی بر حجت و دلیل ابو حنیفه غالب نشود بعد از آن نزد ابو حنیفه آمد و گفت
مرا برادری است که میگوید بزرگترین و افضل است بعد از حضرت رسول ص
ما فضل تر علی بن ابی طالب است او میگوید مرتضی علی است بچه طریق او را الزام دهم ابو حنیفه گفت
با برادرت بگو که ابو بکر و عمر در غزا نزد حضرت رسول ص بودند و حضرت شاه ولایت ع در مدینه بود
فاکره فضال گفت من این سخن را با برادرم گفتم گفت خدای تعالی فرموده است که ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله و نیز این آیه را بر من خواند که فضل الله
المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما و میگوید بموجب این دو آیه حضرت شاه ولایت افضل است
باز ابو حنیفه گفت با برادرت بگو که ترجیح میدهی علی را بر ابو بکر و عمر که ایشان در جنب حضرت
سید کاینات مدفون شدند فضال گفت من این سخن را با برادرم گفتم برادرم ...

الا خوانده

١٤٣

بر من خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و محقق است که مرقد منور
حضرت نبوی ص در خانه خودش بود حضرت رسول ص و وارثانش اذن نداده اند که ایشان را در آنجا
دفن کنند پس غصب کرده باشند و خلاف شرع شریف نموده اند ابو حنیفه گفت با برادرت بگو
عایشه دختر ابو بکر و حفصه دختر عمر زنان حضرت رسول ص بودند در عوض صداق و مهری
که بود آن حضرت رسول ص داشتند پدران خود را در آنجا دفن کرده فضال گفت من این سخن را با برادرم گفتم
این آیه را بر من خواند یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن بموجب این آیه کریمه
بر حضرت رسول ص حرام بود ازواج خود قبل از ادای مهر و صداق ایشان را مباشرت نماید پس معلوم
شد که مهر و صداق ایشان در وقت حضرت رسول ص ادا شده بود ابو حنیفه گفت با برادرت بگو که ایشان
بودند بعد از حضرت رسول ص بعلت میراث تصرف کردند و پدران خود را دفن نمودند فضال گفت
من با برادرم گفتم جواب داد که در مذهب شما حضرت رسول ص میراث نمیدهد و فدک را از حضرت
سیدة النساء انتزاع نمودند باین سبب که حضرت رسول ص فرموده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة پس چه میکنید از میراث بقیه از ما باز مانده صدقه باشد در حالیکه دختر حضرت ص
میراث نبرد و از دختر حضرت ص چگونه میراث می برد بر تقدیر یکه اموال حضرت را قسمت نمایند از
یکصد و نه زن میراث حضرت ص هشتن حق زنان باشد حق عایشه و حفصه از هشتن مقدار یک وجب زمین
نمی شد پس چگونه مقدار دو قبر ایشان را جایز شد ابو حنیفه اعراض نموده گفت افزوده بیهوده
از رافضی و اشتر داخل کرده پرسید کیست این مرد اگر خود رافضی است و ...

وصیت نامه ... در حین ... | عریضه کرد غضنفر ...
گرای پدر سعید آرزوی دیدارم | ... شفقت و ... دارم | مرا دو ... و آسمان ... دارد
علاوه ... در پناه خود دار | این وصیت من ... | بفرق تیغ گرفتم ...

بجنگ تیره بکند صد عجب دیران راه | زدست با ور توم عراق ایران را | بگو بیا نزد الملة طهران

کو شاهزاده و در جهان نبود زجهان | اگر چه پیشتر خلافت شیر نا بیدوست | ز لطف شاه بیاید شاه من رجاست

ستم گری تیره بکار دیده بست | بجهش در صد ادر کنار او ندهست | بجمله بلک عرب نام او سلیمان است

تمام شعل شه تمام ایران است | عقیقه دیکرم باه هر تیم آنکارست | شهنشهی که دور اعدا همه داده است

زجنگ روم تو زروم بشکست تا دانند | شده تیره دلان زیر تیغ ترابی | سپاه روم بیک علم کردان شد

کزان علامت شمشیر شه مران تا شد | عرض مخالف اسلام را کشتم | زتیغ دو غفرت جنگ جعلان را کشتم

اجل بند ادا ما کر بد خطر باشم | کرورد فطور شهنشاه جلو کر باشم | فدا الحمد علم کاروان بپا باشد

بقای عمر شهنشاه و زاده کان باشد | اگر بپای بکند ضربت شهنشاه را | چو آفتاب بگیرد تمام دنیا را

بکشت کشت روان زیر دامن تا آب | کنند بجو جهار زمرد فرو بود | سپاس جنگ نکند کفش بپوشیدیم

زدست ساقی کوثر پیاله نوشیدیم | هزار جان کرامی فدای افسر شاه | الحمد الشهید الا الله الا الله تمام شد

العنقاء اعظم الطيور جثة واكبرها خلقة تخطف الفيل كما تخطف الحدأة الفارة وكانت في قديم الزمان تخطف من الناس فدعوا الناس منها الى ان سلب بها عروس فدعى عليها حنظلة النبي عم فذهب بها الى الجزائر المحيط خلف الاستواء وهي جزيرة لا يصل اليها الناس وفيها حيوانات كثيرة كالفيل والكركدن والجاموس والسباع وجوارح الطيور والعنقاء لا تصيد منها شيئا الا تقسم تحت كما تصيد وافترافي شيئا من الصيد باكل سهوا البازي باكلة الحيوانات التي تحت كما عنها ويصيد الا فيلا او سمكا عظيما او شيئا فاذا فرغ من تحلق القيضة لها ويصيد اذا نظر ضوء ويقع الى الكلها وعند طيرانه يسمع من ريشه صوت كجرية او صوت الرعد شيئا رعند هبوب الريح وقد ذكر في العنقاء اقوال كثيرة في الكتب الا من الحكى سيدنا فاني في عقدا عقد نحلة بهذا القدر من عجايب المخلوقات العنقاء احسن الطيور لها عنق طويل ولها شب يجلل الوان وكان منه عادتها ان تنقض على الطيور فتاكلها فجاعت يوما ولم تجد طيرا فانقضت على الصبي فذهبت به فسميت عنقاء

بور

معرب لانها تقرب قتل بها افنية انقضت على جارية فاربت الجبل فذهب بها فشكى الناس حنظلة النبي عم صلوات الله عليهم فدعا عليها وقال اللهم خذها واقطع نسلها فاصابتها صاعقة فاحرقتها وضربت بها العرب مثلا في خبرها في تاريخه ققنس وهو طير لا يكون مثله الا في ديار الهند ويعيش الف سنة وله الف ثقب في منقاره كل ثقب منه صوت فتخرج منها صوت طيب وعادته ان يجمع الحطب كل يوم حتى يجمع فاذا ارتم له الف سنة يدخل في الحطب ويرفرف ويضرب بجناحيه على الحطب حتى تخرج من حركته نار فيحترق في الحطب ويخرج من رماده ويخلق الله تعالى منه حيوان مثله ويعيش الف سنة هكذا ابدا على سد ورد في الحديث الفقر فخري وفي الاخرى والفقر كاد ان يكون كفرا وفي الثالث الفقر سواد الوجه في الدارين والتوفيق بين الاحاديث الثلث ان يكون للفقر ثلثة احوال الاول ان يكون فقره كما قال المعصوم الفقر فخري والثانية ان يكون فقره مع عزه كما قال المعصوم كاد ان يكون كفرا الثالثة ان يكون فقره مع الذلة وقطع النظر عن الله تعالى وهو سواد الوجه في الدارين كما قال المعصوم ثم باعلى من فقص شاربه ختم خانة الله له بكل شعره قصرا في الجنة ومن طول شاربه فلا ينال ريح الجنة الكلام وشربه حرام ماء مات مات على صاحبه ويخرج من قبره مكتوب بين عينيه الايس من رحمة الله ثم حديث يشكل معنى على عن النبي وبعضهم نسبه الى علي انه قال لو لا ترجيع عن طاعة الله لكنت على دينه بجواب ان المراد بتمتع نفي طاعة الله دهر ما المرتبة محمدية فكانه اعرض على ادخلت لزيادة مرتبة محمدية صلى من مرتبة وليس المراد من التمرد منها حقيقيا ومراد منها نزول لا تنزل مرتبة عيسى من مرتبتي لما كان ويلبي ما شبحا لدينه وكنت مطيعا له لان دين الاعلى لا ينسخ بدين الاسفل بهذا وفيه وجوه اخرى تركناه

تمت هذه الاكتاب شيخ

تحرير بتاريخ شهر شوال المكرم ١٢٥٤

بسم الله الرحمن الرحيم

حديث مشكل روي عن علي عم انه قال علمني رسول الله صلعم وعلمته على دالاشكال ظاهر
انما هو في العبارة الاخيرة والمعنى ان رسول الله علمني العلم ورتبه وعلمته اي عرضت عليه ما علمت
حتى يعلم اني تعلمت ما علمني ام لا حديث مشكل روي عن علي عم انه قال انا اصغر من ربي بسنتين
الجواب انه عم اراد من سنتين مرتبتين والمراد من الرب اما رب الحقيقي وهو الله سبحانه او رب المجازي
اعني مربيه وهو النبي صم فالمراد على الاول ان جميع مرتبة الكمالات الوجود المطلق حاصلة لي سوى
مرتبتين هما مرتبة الالوهية ووجوب الوجود ومرتبة النبوة فانا منحط عن مرتبة الله سبحانه بمرتبتين
هما مرتبة كمال النبوة ومرتبة كمال الالوهية فلو فرض تحققهما في مع استحالته الوصل الى مرتبة الله
سبحانه وعلى الثاني اي في شان النبي صم بمرتبتين هما مرتبة النبوة ومرتبة التربية والتعليم اذا حصل
له عليهم الكمالات بنفسه القدسية مرتبة الولاية المطلقة التي هي جامعة لجميع مراتب الكمالات سوى
مرتبة النبوة ومرتبة الالوهية ووجوب الوجود ولا ريب في انه كان جامعا لكل مرتبة وجودية
وكماله سوى ما بين المرتبتين حديث مشكل قال رسول الله صلعم فاطمة خير النساء او التي ما ولدته
مريم والجواب ان الا ان جائت في كلام العرب بمعنى الواو العاطفة كما هو مصرح في مغني اللبيب
فيصير الكلام هكذا فاطمة خير النساء والتي هي خير النساء وامه ما ولدته مريم والمراد ما ولدته مريم عيسى عم
وكان الاصل من ولدته مريم الا ان استعمال ما في ذوي العقول في الكلام شائع وتخصيص امه
عيسى عم بالذكر لاجل انها النسوان الصالحة العابدة وكانت في امته اكثر منهن في امم سائر الانبياء
حديث مشكل عن علي عم من لم يقل اني رابع الخلفاء الاربعة فعليه لعنة الله عليه المراد بالخلفاء الثلثة
الذين يكون علي عم رابعهم هو آدم وداود وهارون فانهم خليفة الله تبارك وتعالى وقال في حق
آدم اني جاعل في الارض خليفة وفي حق داود انا جعلناك خليفة فاحكم وفي حق هارون واجعل
لي وزيرا من اهلي هارون اخي فعلي رابع هذه الخلفاء حديث مشكل عن علي عم لا تصلوا الا تركوا

قال المقتع

قال المقتع والمراد بما في النار والجواب لا تصلوا اي لا تعذبوا في النار اصلا لا تتركوا تزكية اي
لا تتركوا انفسكم ولا تجعلوها خالية من الخطاء حديث مشكل عن النبي صم انه قال الفتى ابن الفتى
اخو الفتى اراد بنفسه من الاول ومن الثاني ابراهيم عم لانه من سلسلة اولاد
ابراهيم عم ومن الثالث صاحب لا فتى الا علي لانه اخو حديث مشكل عن النبي صم انه قال ان
اول صلوة احكم الركوع والمراد الجواب ان فعل وجب في الصلوة الركوع وقد نقل انه
لما نزل اقيموا الصلوة لم يعلم كيف يصلون نزل اركعوا واسجدوا فيكون وجوب الركوع مقدما
على وجوب النية والقراءة والقيام الكامل في الفضل اي الاتيان به مقدم او فيه وجوه اخرى
تركناها مخافة للاطناب من العبارات المشكلة ان الله الحاكمة والجواب ان لفظ الله الذي هو
اصله الشاهد وقد عرفت هو عندما وقف فيكون لا له اي للحق الها حقيقيا وموجودا وتعالى
بمعرفته من الاخبار المشهورة المشكلة من عبد الله فهو كافر والجواب ان عبده بكسر الباء
بمعنى جحد كما صرح في القاموس وان كان بفتح الباء وكان بمعناه الحق هو المراد ان من لفظ الله
الكان معبود به هذا اللفظ شيء دون استقلال الى مسماه الذي هو الذات المستجمع كان كافرا
وكذا المعنى فيما ورد من قولهم من عرف الله فهو كافر ويمكن ان يكون المراد منه ان من عرف الله
لا حق المعرفة كان ملحدا او كافرا عند جماهير الناس حديث مشكل عن النبي صم انه قال لا يرى
عورتي غير علي الا كافر الجواب المراد بالعورة ههنا فاطمة والمعنى ان علي بن ابي طالب ان
ما عدا ازواجها النبية لا يقصد احد ان ينظر احد اليها متعمدا اسراها من زوجها علي بن
ابي طالب عم الا من هو كافر وايضا من المعنى المشهورة ان يراد كل ما كان واجب
المكتمان من اسراري حتى يكون المعنى التعيين على ابن ابي طالب عم لا يريد احد ان يطلع
على اسراري الا من هو كافر اذ المؤمن لا اعتقاد بنبوتي وعلى ان اسرار النبوة مما لا يمكن
ان يطلع عليه الا نبي صم او وصيه لا يريد الاطلاع عليها رجا اراد ان يطلع على اسراري
وعلى هذا يكون رتبة بمعنى العلم والاطلاع تحريرا في شهر شوال المكرم ١٢٩٦ سنة

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث مشکل از روی حسن علی ... الحمد لله علی حسن جماله والصلوة علی محمد وآله بدانکه
بعضی از مفسرین گفته اند که آیه واقع بعد آیه ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم در شان ابی طالب نازل شده چه
روایت کرده اند که در حالت احتضار ابی طالب جناب پیغمبر حاضر شده باو فرموده که بگو
لا اله الا الله تا من بان کلمه حجت بگیرم برای تو در نزد خدای تعالی پس ابوطالب ابا کرده و آنحضرت فرموده
که من از برای تو استغفار خواهم کرد تا مرا از آن نهی بکنند پس این آیه در نهی از استغفار
بجهت مشرکین اگرچه اولی قربی باشند نازل شد و قاضی بیضاوی بعد از این روایت گفته
که بعضی گفته اند که فتح مکه شده آنحضرت بزیارت قبر مادر خود رفته و بر سر قبر او [illegible] ایستاده
فرمودند که از پروردگار خود اذن خواستم در زیارت قبر مادر خود مرا اذن داده شد و در
استغفار بجهت او اذن خواستم اذن نداده شد و این آیه بر همین نازل شد و این هر دو قصه
از غرایب قصص است اما اولا از برای آنکه در کتب صحاح و غیره خود روایت کرده اند که آنحضرت
فرموده که جبرئیل بر من آمد و گفت که النار حرام علی صلب انزلک و حجر کفلک و ثدی ارضعک
و صلب حامل عبد الله و حجر عبد المطلب و ابوطالب و ثدی مادر او حلیمه سعدیه بوده و این
مضمون احادیث بسیار است و ثانیا آنکه هر یک از این دو روایت اگر صحیح باشد کذب
دیگری لازم آید چه وفات ابوطالب در مکه بود و قبل از هجرت بیک سال بلکه بیشتر و فتح
مکه در سال هشتم از هجرت واقع شده پس اگر این آیه در وفات ابوطالب نازل
شده پس روایت دوم دروغ و اگر در فتح نازل شده قصه ابوطالب فروغ خواهد
بود و ثالثا از غرایب وقایعی که در این مقام واقع شده و این است که قاضی بیضاوی و دیگران
هم روایت کرده اند سوره برائة و سوره توبه بالتمام یکمرتبه نازل شده قاضی در آخر سوره
برائة گفته که ما نزل القرآن الا آیة آیة و سوره برائة ما نزلت و معها سبعون الف

ملائکه

ملائکه و در اول سوره برائة گفته که مدنیه کلها و در تفسیر آیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا
گفته یعنی سال نزول برائة که سال نهم هجرت است پس معلوم شد که سوره برائة
بالتمام و دفعة در سال نهم نازل و شک نیست که وفات ابوطالب ده سال پیش
از نزول سوره برائة واقع شده پس این آیه برائة در شان ابی طالب بودن محض افترا
خواهد بود و مع هذا چون فتح مکه هم در سال هشتم بود پس زیاده از یکسال قبل از نزول
آیه برائة خواهد بود بیک سال نزول آیه و در آنجا هم محض دروغ خواهد بود چون
بطلان این دو روایت معلوم شد معلوم می شود حقیقت بر او آنکه در شان نزول این
آیه وارد شده که مسلمانان بخدمت آنحضرت آمده التماس کرده اند که بجهت پدران ما استغفار
بکند این آیه نازل شده و بعضی ایشان اولی قربی مشرک بسیار بود چون ابی لهب و امثال
آن و در ابواب آنکه باقر روایت کرده که پیغمبر فرموده که بجهت ابی طالب استغفار خواهم کرد تا مرا
از آن نهی کنند و حال آنکه معنی استغفار طلب مغفرت است و شرک را در قرآن مجید در چند
جا فرموده که من نمی بخشم چنانکه فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به پس طلب مغفرت بجهت مشرک
کردن لایق منصب نبوت نیست پس باید یا این دروغ باشد یا ابوطالب مشرک نبوده و قاضی
قاضی روایت کرده که پیغمبر فرموده که منع در زیارت و حقیر را برهان قاطع در اثبات ایمان
ابوطالب بخاطر خطور نموده و در این مقام مذکور می سازد آن اینکه حق تعالی در آخر
آیه [illegible] که در سوره انفال است نزول یافته فرموده والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا یعنی کسانی که
ایمان آورده اند و هجرت کرده اند از مکه بمدینه و جهاد کرده اند این دو طایفه مؤمنان از روی حقیقت
و برادر از [illegible] و مستور نیست که اول کسی که حضرت خاتم را ایوا کرده و در نصرت
آن منصور [illegible] بذل [illegible] خود را مبذول داشته جناب ابی طالب بود که در روی آنحضرت

تنها بود سینه خود را سپر بلای طعن و طعنه مشرکان نموده تا چون دید که اعانت در مکه به صورت نیست
در شعب ابوطالب هجرت فرموده و سه سال در آنجا متحصن گاهی گرسنه و زبان تشنه به دفع
دشمنان مخالفان بوده و باقی احوال او از تاریخ و سیر مشهور است که حق تعالی فرموده الذین
آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا پس باید ابوطالب مؤمن حقیقی باشد و مورد الطاف و تخصیص
دادن الذین آووا و نصروا به انصار مدینه مخالف عموم آیه و بدون مخصص خواهد بود و ثانیا
بباید دانست که جناب باری چون دیده که ایمان امر قلبی است از دیده ناظران مخفی است
لاجرم علامتی قرار داده که با آن علامت ایمان واقعی قلب معلوم تواند نمود یکی هجرت
و جهاد و مال لازم ایواء و نصرت پیغمبر اگرچه مهاجر نباشد پس این دو قاعده را علامت
ایمان قرار داده و از لفظ اولئک و ضمیر فصل و تعریف جزء معلوم می شود که مؤمن حقیقی منحصر است
در این دو طایفه پس کسی که هجرت نکرده اند با آنکه اند و نیز به مال و جان نکرده اند مؤمن حقیقی
نیستند و هم چنین کسی که مهاجر نباشد همچنان که ایواء و نصرة کند مؤمن حقیقی خواهد بود
مانند ابوطالب و کسانی که در مکه با آنحضرت ایمان آورده اند و قبل از هجرت مرده اند و از اهل الله
انصار مدینه و از این تحقیق چنانکه ایمان حقیقی ابوطالب معلوم می شود که از مهاجران کسانی که
در فرار مجاهده کفار فرار از برقرار اختیار نموده در غزوه احد و جنایان تولیه باو کردند مؤمن
حقیقی نبوده اند و از این تحقیق نفی آیه معلوم اصحاب عقول صافیه خواهد شد و ثالثا اینکه
شک نیست که دلالت معجزه بر نبوت انبیاء به جهة اینکه چون خارق عادت است و هر گاه امر
خارق عادت دلالت بر نبوت بکند چرا دلالت بر ایمان نکند و کدام خارق عادت بالاتر
از این تواند بود که شخص کافر را اعانت بکند پیغمبر علی را حکم بکفر او و کفر آباء و امهات و قبائل
و دشمن بر او بکند تا آنکه به مدت پنجاه سال تخمینا جان خود و مال خود را و پسران و برادران
خود را در راه آن پیغمبر بگذارد و خود شب و روز در حفظ و حراست او اوقات بگذراند و پسران

خود را

١٤٧

خود را و جعفر را باو مطیع کرده اند و جعفر را به حبشه بفرستد و مع هذا خود بدین او قایل نباشد
و نعیمانم از اکثم تا بخاتم از کدام آدم مثل این شنیده شده چرا شده خارق عادت حقیقی دلالت
با ایمان ابوطالب نکند با مثل او و در این آیه مثل مؤمن آل فرعون باشد که یکتم ایمانه کتمان ایمان
نموده باشند تا که در عهده نصرت آنحضرت بر آید و از جمله علامات ایمان آنحضرت آنکه پیغمبر
در خانه آنحضرت بوده و در طویت با ایشان ملاقات می فرموده و با ایشان در یکجا طعام میل
می فرمودند و از اینجا صاحب کشاف نقل کرده که ابوطالب در نکاح خدیجه خطبه انشاء فرمودند و خطبه
این است که الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم و زرع اسمعیل و ضئضئ معد و عنصر مضر و جعلنا
حضنة بیته و سواس حرمه و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا و جعلنا الحکام علی الناس ثم ان ابن
اخی هذا محمد بن عبد الله ممن لا یوازن به فتی من قریش الا رجح به و هو والله بعد هذا له نبأ عظیم و خطر
جلیل تا اینجا نقل کرده و از این معلوم می شود که ابوطالب موحد بوده در آئین حنیفیه و بابراهیم
و اسمعیل ایمان آورده اند و بحضرت خاتم صلعم قبل از بعثت او ایمان داشته و هم اگر مشرک
بودی میگفت الحمد للات و العزی و نحن دانیم مؤمن چگونه میشود و چه باید بگوید غیر از اینکه بالله
تعالی و با انبیاء اعتقاد داشته باشد و حال آنکه این کلام او که پسر برادر منم مراد از شان عظیم
بعد از این است نما حقیقة اخبار به غیب است و این شان اولیاء است پس ابوطالب از اولیاء
خواهد بود و خاصة اینکه آنحضرت بعد از بعثت مدایح بسیار نسبت بحضرت خاتم صلعم انشاد شده
از آنجمله در وقتی که جعفر را روانه حبشه فرموده به نجاشی ملک حبشه نوشت لیعلم ملک الحبشة ان محمدا
وزیر کموسی والمسیح ابن مریم اتی بهدی مثل الذی اتیا به و کل بامر الله یهدی و یعصم وانکم
تتلونه فی کتابکم بصدق حدیث لا حدیث الترجم فلا تجعلوا لله ندا و اسلموا فان طریق الحق لیس
بمظلم و برادر حمزه را در اعانت آنحضرت تحریص فرموده که صبرا ابا یعلی علی دین احمد و کن مظهرا
للدین وفقت صابرا [illegible] فقد سرنی اذ قلت انک مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصرا و [illegible]

که ایمان چه گونه باشد آری ایمان ثابت نمیشود تا آنکه از جهاد دیگر زید و از ضرب خم نه پرهیزد
بهر تقدیر از منقوله اشعار بلکه تصریح بایمان آن قدوهٔ ابرار میکنند بسیار ربوده از جهة
خوف از ملال بهمین قدر اختصار نموده اما آیه دوم این است که جناب باری تعالی فرموده
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله
عنهم ورضوا عنه طائفه میگویند که خلفا نیز داخل در سابقین اند چه ایشان نیز از جمله
سبقت گیرندگان اند باسلام پس داخل در رضی الله عنهم واعد لهم جنات خواهند بود
و در این مقام حقیر بیبضاعت در برهان قاطع و تفسیر جدید بقدر استطاعت داد مردانگی
داده و چون مقام وسعت تفصیل ندارد بیان اجمالی میگذارد و اما اولا زیرا که مراد
از سابقین در آیه کریمه کسانی اند که سبقت گرفته باشند در اسلام و استسلام یعنی ربقهٔ
اطاعت وانقیاد آنحضرت را در ربقهٔ خود انداخته باشند نه مجرد آنکه اظهار شهادتین
کرده باشند چه در آیه سابقه گذشت که الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم
فی سبیل الله اولئک هم المؤمنون حقا یعنی مؤمن حقیقی کسانی اند که هجرت و جهاد کرده
باشند پس مجرد مهاجرت کافی نخواهد بود و همچنین در سوره نحل فرموده ثم ان ربک للذین
هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم یعنی پروردگار تو
بکسانی که هجرت کرده باشند بعد از مظلوم شدن و بعد از آن هجرت جهاد و صبر ایشان را خواهد
بخشید یعنی هجرت تنها کافی نیست و از این مقوله آیات قرآنی و بینات فرقانی بسیار است
که همه جا مهاجرت را با جهاد مقرون فرموده تا آنکه در سوره احزاب فرموده که ولقد کانوا
عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار وکان عهد الله مسئولا و فرموده که من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا یعنی بعضی از مؤمنین مردانی
هستند که راست گفتند در عهدی که با خدا کرده بودند که در راه او جهاد کنند و جان بر عهد در

و تحقیق صادقین

و تحقیق صادقین را در آیه دیگر دسته اند یکی کسانی اند که بعهد خود وفا کردند چون مصعب بن عمیر
و حمزه و جعفر و انس و نظرای آن و قسم دوم کسی است که منتظر است که امیر المؤمنین علی باشد زیرا که خلیفه
اول کشته نشد و خلیفه سیم در دولت مسلمانان کشته شد و هم چنین قسم دوم پس هرگاه مراد
از این منتظر علی بیان شد آیه مصداق خواهد بود و این آیه معلوم که صادق در اسلام
کسی است که شربت شهادت چشیده باشد و شک نیست مراد از او تبعی سابقین که بحیثیت
سبقت در اسلام کرده و بر عهد خود در اسلام و تسلیم ثابت قدم شده باشند نه مجرد کسانی
که اظهار شهادتین کرده هجرت کرده باشند و بعد از هجرت هر جائی که اسلام را اندک
ضعفی رو داده فرار بر قرار نهاده باشند چون احد و احزاب و حنین و خیبر و فات
تسلسل تا آنکه تخلف از جیش اسامه خاتمهٔ امور ایشان باشد و از جمله شواهد
بر این مدعی که گفته این است که بعد از آن فرموده والذین اتبعوهم باحسان یعنی
سابقون اولون در مهاجر و انصار و کسانی که بعد از ایشان آمده متابعت ایشان
باشند با احسان خدا از ایشان راضی شده و متابعت باحسان صریح است که سابقان
که متبوعان بالقیاس الیه محسنان باشند تا ایشان متابعت ایشان با احسان کرده
باشند پس معلوم شد مراد از سابقان محسنان شدند و شک نیست که محسن مطلق آن است
که مصدر ظلم نشده باشد و شک نیست که فرار اکبر کبایر است خصوصا هرگاه در حضور سید
ابرار باشد پس اصحاب فرار از سابقان نخواهند بود و از جملهٔ شواهد آنکه جناب
باری تعالی فرموده فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله در این
آیه سابق قسیم ظالم و مقتصد فرموده پس باید سابق کسی باشد که از او ظلم صادر نشده
باشد و فقیر گوید که مراد از این سابق بالخیرات میباید معصومین از ائمه محمد باشند اگر علی
نباشد این کلمه نخواهد بود چه دیگران هرگز از ظلم خالی نبوده اند و از جملهٔ شواهد آنکه فرموده که رضی الله

عنهم و رضوا عنه و حال آنکه در بارهٔ کسانیکه از جهاد اعراض کرده باشند فرموده فقد باء بغضب
من الله و در سورهٔ انفال فرموده و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة
فقد باء بغضب من الله و چنین کسی چگونه داخل رضی الله عنهم خواهد بود و اگر بگویند که
توبه کرده اند گوییم اولا آنکه فرار در روز احد و حنین در آیه است و توبه به روایت است و هیچ
عاقل روایت را بر درایت ترجیح نداده و ثانیا آنکه اگر در روز احد توبه کرده اند و توبه
نصوح آن است که دیگر بر آن گناه و امثال آن عود نکنند پس چرا در روز احزاب از مبارزت
عمرو بن عبدود امتناع نموده اند اگر گویند حریف عمرو نبوده اند گوییم پس تکلیف بغیر معلوم را
جا مبارزت او تکلیف ما لا یطاق خواهد بود با وجود آنکه گوییم سلمنا لکن [illegible] از آن بود و شهید
می شدند و شهادت اقوی مقاصد اهل طریق حق بود پس ابا نمودن لایق نبود چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده که قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین یعنی منتظر نیستند ما را مگر یکی
از این دو کار خوب را چه اگر بکشیم غازی و اگر کشته شدیم شهید خواهیم بود و هر دو
کار خوب و مرغوب است و اگر در احزاب توبه کردند پس چرا در حنین تولیة الادبار
کردند و اگر در آن توبه کردند در روز خیبر چرا انهزام ورزیدند و بعد از آن در جیش
ذات السلاسل نیز منهزم گردیدند و در آخر هم در جیش اسامه تخلف نمودند و در [illegible]
مقر خواهند بود ترتیب و خدای تعالی فرموده که والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم
ذکروا الله فرموده که و لم یصروا علی ما فعلوا و هم [illegible] اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم یعنی آنکه
فاحشه و ظلم در ایشان صادر شده هرگاه استغفار بکنند و اصرار نکنند بر گناه خطای ایشان را
خواهیم بخشید یعنی هرگاه اصرار بکنند نخواهیم بخشید پس چگونه داخل رضی الله عنهم خواهند
بود و از جمله شواهد این است که رضا بالاتر از محبت است بلکه فرع محبت است پس باید کسیکه
خدا از او راضی و او از خدا راضی باشد باید کسی باشد که خدا او را دوست دارد و او

خدا او را دوست

خدا را دوست داشته باشد و این صفت کامله از خواص امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زیرا که باتفاق
تمام مورخین و مفسرین قائلند که حضرت رسالت پناه در روز خیبر در وقتی که خلیفه اول
و ثانی را بجنگ فرستاده و ایشان رو بگریز نهاده گریزان آمدند فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله کرار غیر فرار یفتح الله علی یدیه فردا رایت فتح را بدست علی علیه السلام داد و فتح خیبر از برکت
المقدره او از الله تعالی شد و [illegible] ظاهر گردید و معلوم شد که صفت یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله منحصر در شان آن عالیشان است چه اگر این صفت در کسی دیگر هم بودی بایستی که آنرا
بآو داده باشند پس معلوم می شود که این صفت در احدی غیر او نبود لیکن ایشان داخل رضی الله
عنهم و رضوا عنه نخواهند بود و از جمله شواهد حدیثی در منع مطلب علی [illegible] این است که در حدیث
خاصه و عامه وارد شده که سابق سه نفرند سابق امت موسی مؤمن آل فرعون است و سابق
امت عیسی حبیب نجار و سابق امت محمد صلعم علی ابن ابی طالب علیه السلام و در شرح
مواقف روایت کرده از انس که بعثت محمد صلعم یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلثا و آنحضرت
در منبر کوفه فرموده انا الصدیق الاکبر آمنت قبل الناس بسبع سنین و در یک روایت
بخمس سنین و بعد از پنج سالی یا هفت سالی از بعثت دیگران اسلام قبول
کردند و بعد آنکه مراد از سابقان انصار مدینه که بر عهد [illegible] شش هفت نفر بوده اند
که اهل بیعت عقبهٔ اولی اند و دوازده نفر که در سال دیگر بیعت آنحضرت در عقبهٔ ثانیه کرده اند
از آنکه سعد بن معاذ و امثال آنها و امثال ایشان که مهاجرین اند باید دانست
که ابوطالب نیز در عین انصار است که در آیه شریفه است بلکه اول انصار اوست چنانکه اول
سابقین مهاجرین اند پس علی علیه السلام اوست چه مراد از آیه اول کسی است که سبقت کرده اند
کرده اند از طایفه مهاجرین و انصار اعم از آنکه انصار اهل مدینه باشند یا از اهل مکه
چه انصار کسی است که نصرت کرده باشد آنحضرت را و معلوم شد که اول یاور آنحضرت

[illegible]

نموده‌اند که مطالب است در تخصیص انصار مدینه محتاج به مخصص است و چون کلام باین مقام
انجام یافت ختم مجلس ثالث نمودیم بذکر قبلی از آنکه آیه والذی و السابقون السابقون اولئک
المقربون ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین بمولی علی ع منسوب است به اختیار رسانیدند
وخطا از غرایب است اولا اینکه ناصر بیضاوی در معنی سابقین در این آیه سه معنی
ذکر کرده یکی آنکه مراد از سابق کسی است که مبادرت بتصدیق آنحضرت کرده باشند بمیل
طلوع و توان معنی بدون تامل و درنگ دوم آنکه مراد کسانی اند که سبقت در رتبه باشند
در حسنات و جمع کردن فضایل و کمالات سیم مراد درین سابقین پیغمبران باشند
وهیچ در تفسیر معتمد در اینمقام تجدید الاساس تحقیق نموده در شیخ عجالة بنهجین مقدار
انصار نماید که جناب قاضی در معنی سیم غفلت ورزیده چه اگر مراد این باشد
با آیه ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین منافات دارد چه اگر در آیه محمد ص پیغمبری بجز
نداده و در این آیه فرموده که این سابقان جماعتی اند از امم سابقه که پیش از پیغمبر ما
بوده اند و قلیلی اند از اخرین یعنی از امة محمد ص چنانکه ناصر خود در معنی کرده و در امة
محمد ص پیغمبری نیست پس ازین معنی چه معنی است و اما معنی اول پس بعد آنکه اهل
از امة تسلیم کرده اند که علی از سابقین است و در سبقت خلیفه اول اختلاف …
و در سوم فصل محرقه بعد از اینکه ادعا کرده که ابوبکر اول رجال است و خدیجه اول زنان است
و علی اول صبیان است و زید اول موالیان و بلال اول آزادان است گفته که ابن کثیر
نقل اللفظ این قول کرده است که ظاهر این است که اهل بیت او اول ایمان آورنده و اول
مؤمنان علی بوده و زید و خدیجه و اتم این است و بعد از این گفته که مؤید این قول است
حدیث صحیح که از سعد وقاص مرویست که پیش از ابابکر پنج نفر ایمان آورده بودند و صواب
صواعق خود نقش اقرار کرده که در تتمه بعد از سی و نه نفر ایمان آورده که چهل نفر با و تمام شدند

و لبیار نقم

و لبیار نقم و تامل توان نمود پس ابابکر و علی سبقت ثابت از سابقین نیست از قرار خود ایشان
و در صواعق نوشته که ابابکر بعد از شش سال از بعثت ایمان آورده بعد از قتل …
لهیار پس اعتراف او از ساختی بقایی نیست و اول هم بعد از پنج سال از بعثت
ایمان قبول کرده و بعد از پنج نفر باقرار خود ایشان و کدام عاقل بعد از یک … از پنج سال
بالکسی یا دو سال تواند بعلیه در مبادرت ملکه محمدای صدق انتهای رسالت آن
قرة العین عصمت و رسالت البته در عرض ده روز یکبوجی یک و بزرگ خواهد رسید
دادکر یکی دو سال بلکه پنج سال انبساط حقیقة آنحضرت نه نموده زهی قصور
و اگر نه قصور این است حال معنی اول و اما معنی دوم پس اعم اظهر در آن است که محتاج
به بیان باشد زیرا که اجماع امت است که جامع فضایل و کمالات شان … ذریت ان
علی ع است چنانکه صاحب مواقف و غیره بان معترف گردیده اند و در مواقف
معترف شده که آنحضرت اعلم ناس بوده و آیه و تعیها اذن واعیة در شان او نازل شده
و پیغمبر فرموده که اقضاکم علی و عمر بارها از رجم حامله … گفت لولا علی
لهلک عمر و خطبهای آنحضرت سر مشق معتزله و اشعری است و جمیع فرق مختلفه از اصول
و فروع با آنحضرت مستند بوده حتی صوفیه … و ارشاد را از آن جناب … سلسل نموده
دارند و در زهد و اجود و اعلم و اکرم و اشجع صحابه بوده بالجمله در خیبر … جمیع صحابه از مبارزت
عمرو بن عبدود ابا و امتناع نموده اند و قبول مبارزت نموده او را بقتل رسید و رسول فرموده اند
ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و از جمیع صحابه بهتر بوده در خلق
تا که به عباسیه نسبت … و اقرب ناس بود به پیغمبر از جهة نسبت چه عباس
عم او بود از طرف پدر و ابوطالب عم او بود پدر و مادری پس علی اقرب بود به
از عباس و جعفر … پیغمبر سیدة نساء العالمین در حبالة نکاح او بوده و ریحانتین ثقلین

یعنی حسن و حسین سیدا شباب اهل الجنة پسران او بودند ثم اولاده الاقوی الاتقی
الاعلم علی تقدیمهم علی العالمین تا اینجا مجدد کلام موافق است پس معلوم شد که جمیع
کمالات حسب و جمالات نسب در آن مجموعه علم و ادب و مجامع حسب و نسب جمع
بود و شک نیست که هیچ یک از این کمالات در غیر علی ع نبوده پس هرگاه سابق
سابقین کسی باشد که مجموعه فضائل و کمالات باشد باز دیگران داخل در سابق
نخواهند شد چه همه معترف اند که دیگران از نحو بعضی کلاله و آب و بضع و حروف و جزیه
مجوس و میراث جده و امثال آن عاجز شده اند و کسی که بعضی کلاله را نداند احکام
کلاله چه داند این است که صاحب صواعق و غیره گفته اند که ایشان در احکام خود
رجوع بعلی ع می کرده اند پس تابع و متبوع در یکی مورد سی شده و حال آنکه علی ع
مامور بوده اند که اطاعت اولی الامر کرده باشند نه اولی الامر مطیع ایشان باشند این است
حال ایشان در علم ایشان و اما حال شجاعت و جهاد و سخاوت و سایر کمالات ایشان
بر صاحب سیر و سیر مخفی نیست پس معلوم شد که سابق این آیه منحصر است در علی ع که
بدون معلم توان مبادرت بایمان نموده چه آن حضرت در روز دوشنبه مبعوث شد و علی ع
در روز سه شنبه ایمان آورد و هم جامع کمالات صوری و معنوی ظاهری و باطنی و نفسی
و جسمانی حسبی و نسبی بوده و از جمله شواهد بر این مقام این است که فرموده اولئک
المقربون و مقربان درگاه الله تعالی یند که در جهاد با کفار فرار ننمایند چنانکه فرموده و کاین
من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا
والله یحب الصابرین و از جمله شواهد اینکه فرموده ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
و در شان اصحاب یمین که سایر مومنین اند فرموده که ثلة من الاولین و ثلة
من الآخرین پس باید سابق این امت غیر اصحاب یمین باشد و دلیل بر این مطلب

اصحاب

این است

۱۵۱

این است که قاضی بیضاوی در تفسیر قوله تعالی والکاظمین الغیظ روایت کرده که پیغمبر
فرموده که انهم کانوا اکثر افی الامم التی مضت وفی هذه الامة قلیل الا من عصمه الله تعالی
یعنی کاظمان غیظ بسیار بوده اند در امم سابقه و در این امت کم اند مگر کسی که خدا او را
نگاه داشته باشد و او را معصوم کرده باشد پس معلوم شد که در این امت معصومینی
بوده اند و کم بوده اند و احدی در اعادی او تعالی عصمت مگر شیعه در علی ع و اولاد علی
معصوم نباشد یا باشد مقصود از این روایت نباشد این آیه مصداق
خواهد بود حاصل کلام اینکه خدا تعالی فرموده که سابقین طایفه قلیل از این
امت معصومین در امم سابقه معصومان بسیار بوده اند از انبیا و اوصیا پس مراد
از این قلیل آل محمد نباشد این آیه بی مصداق خواهد بود پس ثابت شد که سابق
منحصر در علی ع و اولاد او است تا حضرت صاحب الامر و از اینجا ثلة قلیل معلوم
میشود و بعد آنکه محبت ائمه ع عقیده هم ایشان در رتبه قسم خارج نیست زیرا که
انسان یا معصوم است که خدا تعالی او را از هر گونه خطا و ضلال نگاه داشته باشد
و اگر معصوم نباشد یا مومن است یا کافر و بعد دیگر انسان یا متبوع است یا تابع
و ثابت شده که متبوع باید معصوم باشد و الا اشاره که خطا بکند و تابع خود را
بجهنم ببرد و تابع یا مومن است یا کافر پس انسان آدمی سه قسم شد و مراد از سابقین
معصومان اند که مقدم اند در دین اعم از آنکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر و شک نیست
که ایشان اند مقربان درگاه اله و ایشان نه نفر اند او ثلة که انبیا و اوصیای سابقین
باشند و قلیل اند از این امت دوازده نفر اند و مراد از اصحاب شمال طایفه کفره
کفره و فجره اند و این تقسیم منطبق بصریح آیه کریمه فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد
و منهم سابق بالخیرات باذن الله پس باید سابق اجمع مصداق نباشد والا تقسیم ط

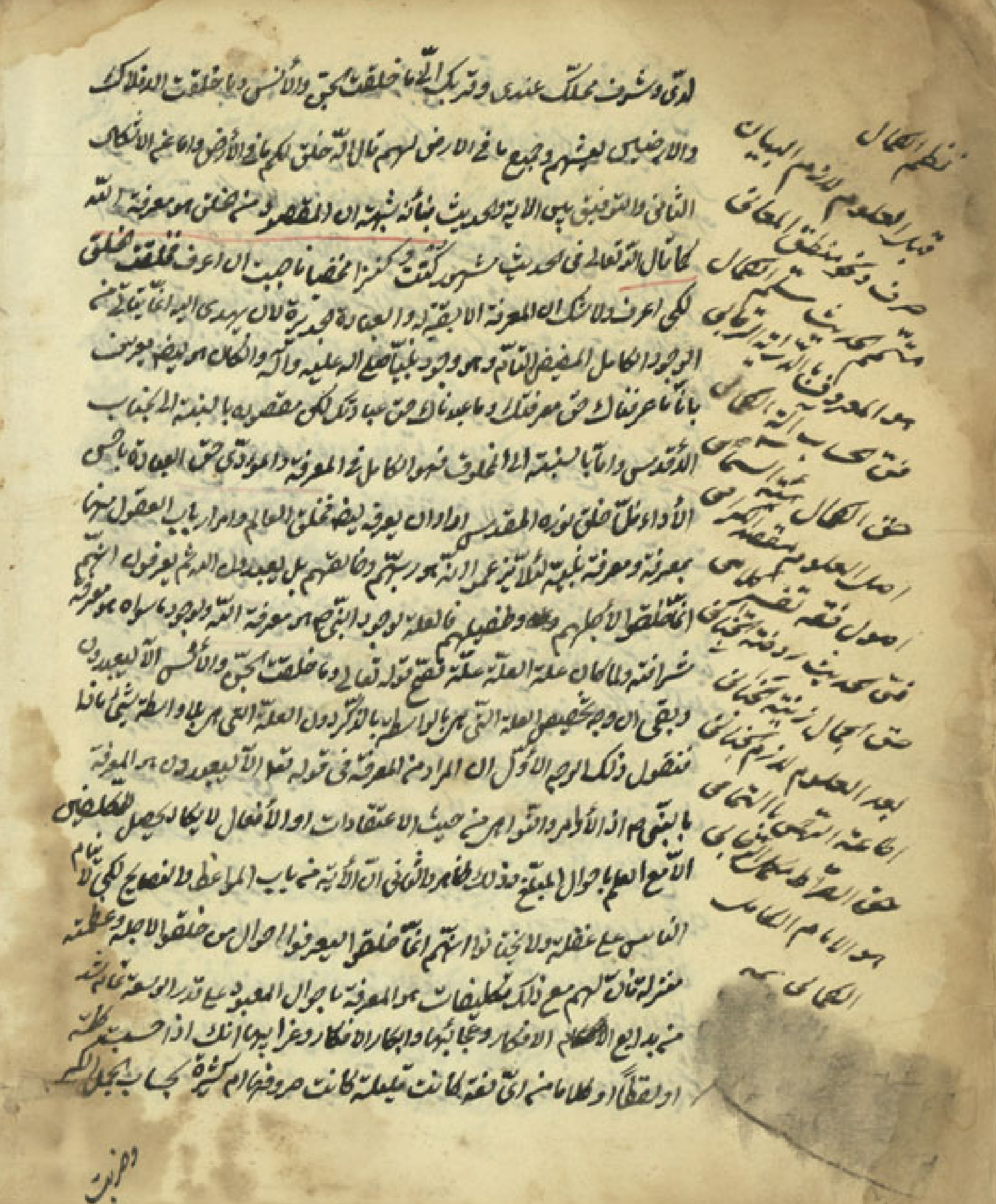
بے صورت خواهد شد با وجود آنکه فرموده با خیرات و جمیع محلّی باللام افاده عموم
میکند پس باید از او تمام خیرات صادر شده باشد و جمیع شرّ از و صادر نشود و بدانکه
در نفس تعقل فرود باذن الله اشاره بمعنی علیه فرموده بمعنی علیه این است که منّت
خدا ای تعالی بکن که بنده را نگاه دارد از هر رجس و خطا بر سبیل ایجاز که ممدوح
بلاغت است پس آن بنده سابق بود خیرات و محفوظ از هر شر و دور خواهد بود باذن خدا
و یا مراد این است که علیه پس او از سابقین معصومین این ائمه خواهد بود و ذکر
مراد آل محمد ع و این دوازده نفر بنا شده و دیگر سابق را مصداق نخواهد بود صدق
او بر کسی که از جهاد فرار کرده باشد محض زور خواهد بود مخدوم زبان از سخن
سیر نیست قلم از بیان و دیگر نیست و لکن دلم سیر از زنده گیست بگوید الم در جهان
زنده گی است و گر که سخن جمیع پایان ندا است علم کالات جنگ شب پایان نخواهد
و گر نه اساس توحید مر همه دیده پنهان بود پیدا جهان شد تو آئین در سخن
روزگار که شد کرم شب [illegible] خورشید در ارتعقبت هذه الرسالة الشریفة بعون الله تعالی

فی اجوبة السؤالات منه الی استاذنا ما جابها بعون الله تعالی سؤال ما معنی قول امیر
المؤمنین علیه السلام استشهد له شعر اذا ضاقت بک الدنیا فتفکر فی الم نشرح فعسر
بین یسرین اذا ذکرته فافرح فان ما مرّی فی تلک السورة عسران و یسران فکان
العسر الثانی وقع بین یسرین تلک الیسر الاول وقع بین العسرین فما وجه تخصیص
الوقوع فی البین للعسر دون الیسر فی کلامه علیه السلام جواب والذی یختلج فی وجهه
ان [illegible] اللام فی العسر الاول للاستغراق للجنس و فی الثانی للعهد والاشارة الی الاول و الذی
التنوع جنس العسر یسرا یعنی انه کلما وجدت مرتبة من العسر فی ضمن فرد او افراد فجاز انه
یسرا [illegible] ذلک العسر به و قوله تعالی فان مع العسر یسرا یعنی ان مع تلک المرتبة المذکورة الموصوفة

بان معه

١٥٢

بان معه یسرا کالبدل من الاول سقطاله فبقی العسر الثانی بین یسرین فهذا خطاب لامیر
المؤمنین فعسر بین یسرین صحیح و یؤیده ما ذکرناه ما صرّح به فی الکتب المعانیة ان
المعرّف باللام اذا کرر کان الثانی عین سؤال لاریب ان الحدیث القدسی المشهور
المتواتر لولاک لما خلقت الافلاک یفید افادة جلیة ان وجود النبی الاکرم صلی الله
علیه و آله و سلم علة غائیة لوجود العالم من السموات والارض و ما فیهما و ما بینهما من الجن
والانس و ذلک ینافی لما تقرر ان العلة الغائیة لا بد ان یکون مقدما فی التصور مؤخرا فی
الوجود فالمراد من وجوده صلعم اما وجوده فی عالمنا بهذه الموصوف بالبعثة والنبوة والاختلاط
مع الخلق والابلاغ او وجود نوره المبارک الشریف المخلوق قبل جمیع الاشیاء کما یدل
علیه قوله ص اول ما خلق الله نوری و علی کلا التقدیرین لا یتم القاعدة المذکورة اما علی
الاول فلتأخر بعض المعلولات عن وجوده صلعم جمیع ما تم خلقه من زمان الرسالة
الی یوم القیمة و اما علی الثانی فلتأخر جمیع الکائنات عن وجوده کما لا یخفی و ایضا ینافی هذه
الحدیث قوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فان الظاهر من الآیة ان العبادة
او المعرفة کما فسّرها علة غائیة لهما والحدیث ان وجوده الشریف علة لکل من المعلوم
ان العلة الغائیة للشیء لا یکون متعددا فکیف التوفیق من الاشکالین جواب و اما
عن الاشکال الاول فبان العلة لوجود الافلاک و غیرها الغیب نفس وجوده صلعم ابتداء بل
العلة هو المعرفة بعلو قدره و سموّ مکانه اذ من البدیهیات ان وجوده الاکرم لا یحتاج الی
شیء من الکائنات بل جمیع الکائنات یحتاجون الیه فی جمیع حوائجهم بل المصالح لان یکون
علة غائیة للعالم و ما فیها معرفة ذوات العقول منهم تعلو قدره و عظمة شأنه فلا
ریب ان تلک المعرفة لا یحصل من کل منهم یطلع لها الا بعد وجوده و اما عرفهم منه ابع الظهور
الوجه بادنی تأمل [illegible] المقصود من الحدیث و ان العالم اذا لو لا تحقق ارادة معرفة العالم [illegible] ذلک



لولاي وشرف محلك عندي وقربك الي ما خلقت الجن والانس وما خلقت الافلاك
والارضين لعيشهم وجميع ما في الارض لسهم قال الله خلق لكم ما في الارض واما غير الافلاك
الثاني الذي يجمع بين الاية والحديث بانه يشبه ان المقصود من خلق هو معرفة الله
كما قال الله تعالى في الحديث المشهور كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لكي اعرف ولا شك ان المعرفة الاتم بقدر العبادة الحقيقية لان يهدي اليه ايضا
الوجود الكامل المفضل التام وهو وجود نبينا صلى الله عليه واله والكمال هو بعض [illegible]
بانا ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك لكن مقصوده بالنسبة الى الجناب
الاقدس واما بالنسبة الى الخلق فهو الكامل في المعرفة والموفق حق العبودية باحسن
الاداء والاداء خلق نوره المقدس اولا ان يعرفه ليعضد خلق العالم وهم ارباب العقول منها
بمعرفته ومعرفته نفسه لللائق على الله هو ربهم وخالقهم بل ليعبدوا له الدهر يعرفونه انهم
انما خلقوا لاجلهم [illegible] وطفيليهم فالعلة لوجود النبي ص هو معرفة الله ولوجود ما سواه هو معرفته
شرائعه ولما كان علة العلة علة كما قيل قوله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
ويبقى ان وجه تخصيص العلة التي هي بالواسطة بالذكر دون العلة التي هي بلا واسطة شيء ما فانا
نقول ذلك لوجه الاول ان المراد من المعرفة في قوله تعالى الا ليعبدون هو المعرفة
بالنبي اذ الامر والنهي من حيث الاعتقادات او الافعال لا يكاد يحصل للمكلفين
الا مع العلم باحوال المبلغ [illegible] الثاني ان الاية من باب المواعظ والنصائح لكي لا
الناس على غفلة ولا [illegible] انهم انما خلقوا ليعرفوا احوال من خلقوا لاجله وعظمته
منزلته فان لهم مع ذلك تكليفات هو المعرفة باحوال المعبود على قدر الوسع فانه
من بدايع الحكم الانظار ومجانبها وانكاره مكابرة وعنادا [illegible] انك اذا [illegible]
او [illegible] اي نعمة [illegible] كانت [illegible] كثيرة [illegible] بحبل الكرم

وضربت المجموع في الستة واضفت على الحاصل واحدا وضربت المجموع في عشرة
فطرحت الحاصل عشرين عشرين وضربت الباقي في احدى عشر في الحاصل اقرب
ليساوي عدد مولانا علي ابن ابي طالب عليه السلام تمام [illegible] رواية انه كتب معاوية
الى امير المؤمنين علي عليه السلام ان لي فضائل كثيرة كان ابي سيدا في الجاهلية وصرت
ملكا في الاسلام وانا صهر رسول الله صلى الله عليه واله وخال المؤمنين فقال [illegible]
امير المؤمنين وامام المتقين علي عليه السلام بالفضائل يبغي على ابن اكلة الاكباد
وكتب اليه يا غلام محمد النبي اخي وصهري وحمزة سيد الشهداء عمي وجعفر الذي
يضحي ويمسي يطير مع الملائكة ابن امي وبنت محمد سكني وعرسي [illegible] بدمي
ولحمي وسبطا احمد ولداي منها فايكم له سهم كسهمي سبقتكم الى الاسلام طرا غلاما
ما بلغت اوان حلمي [illegible] وجب لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدير خم انا الرجل الذي
لا تنكروه يوم كريهة ويوم [illegible] فويل ثم ويل ثم ويل لمن يلقى الاله غدا بظلمي
فقال معاوية اخفوا هذا الكتاب لا يقرأه اهل الشام فيميلوا الى ابن ابي
طالب [illegible] عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سألنا رسول الله عن علي [illegible] فغضب
فقال ما بال اقوام يذكرون من له منزلة عند الله كمنزلتي ومقام كمقامي الا النبوة الا
ومن احب عليا فقد احبني ومن احبني رضي الله عنه كافاه بالجنة الا ومن احب عليا
استغفرت له الملائكة وفتحت له ابواب الجنة يدخل من اي باب شاء بغير حساب
الا ومن احب عليا لا يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكوثر ويأكل من شجرة طوبى ويرى
مكانه من الجنة الا ومن احب عليا يهون الله عليه سكرات الموت وجعل قبره روضة من رياض
الجنة [illegible] في بدنه حورا في الجنة الا ومن احب عليا واهله يبعث الله اليه ملك
الموت كما يبعث على الانبياء ودفع الله عنه اهوال منكر ونكير ونور قبره [illegible] علم له
ويبعث وجهه يوم القيامة والسلام على من اتبع الهدى

